آبنوس معرب آبنوس پیدا کند

59

باب الف آبنوس در اول گرم و در دوم خشک و ملطف و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح.
و مفتح سده و مقوی معده و سنگ ریزه را و اکتحال محکوک او با آب دورویش جهت ماص رفیق و قرحه و
بثور و دمعه و موی زیاده و جرب و حکه در پلک و حفظ صحت چشم و در پاشیدن مژگان بادزده
او جهت حبس خون از جراحات تازه نافع و محرق مغسول او بشاره او لطیفتر و در افعال مذکوره از آن بهتر و
طلا و سحوق و مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است و گویند با البحا عجیب اطفای چون بیفکند و با سفیدی
تخم مرغ جهت سوختگی آتش ... او جهت تخفیف و کورت آوردن و فروح سینه و سعی خوشتهای را ب
و اندام کردن اعضا مجرب است و قدر شربتش تا سه درهم و مصلحش عسل و بدلش جوز گندم است الفر
بفارسی سوره در آخر سوم گرم و خشک و مفتح سده و منقی بلغم و از شاخ بدن و مسهل و در نهایت حدت و بور از
نمک و در افعال مذکوره جهت علل سپرز و درد کمر نافع و مجرب دانسته اند و مضر امعا و گرده و مصلحش ... او ثمل و
قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش ... در الی وزن آن ... با شکر جهت احتباس بول که منتج حصر ... سوی
مجرب است و از خواص او سرد کردن آب است بعمل مخصوص که آب را در ظرف روی کرده ... موزه
حرکت و ... آب جهت اعذبه سکنجبین سهل لوله و غیره هاضم است و این آب اگر بهم ... مذکور
ضرر خواهد رسانید بلکه تا استسقا خواهد انجامید صاحب اختیارات ... کاهو حرکوته ... و نان ... که
گاه صحو ... چون تا آنکه ... ابل کند مشهور است شاید که صورت مخلل جار ... الوبخار ... بفارسی آلوچه مراد صاحب
شد قسم اول سیاهی است شبیه ببرگ کاهو با کمتر و هوش سیاه لون و ملاصق ... و بیانش ... مرتب و
کلش سهروردی ... سیاه و حیتش بقدر ... و سیاه ... تا ... سال تا چهار سال باقی ماند و در اول در دوم گرم و خشک و
محلل اخلاط مراری و بالیه و قابض اسهال و مدر حیض و دافع ... مده و مخفف و ملین او جهت درد سپرز و جگر و تحلیل ورم
گرده و حصاة و بد فان و ... طلای او جهت ... و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و ... جهت
حمره که با روغن گوسفند نافع و مصدع و مصلحش روغن ... وزن ... ده درهم است و چون بیخ او را در روغن
بجوشانند ... جهت سوختگی آتش نافع و حمول آن ... حمول نحس با آب ... مخرج ... و در جمیع افعال
بیخ او قوی تر است و قسم ثانی را آنکه ... سیاه و ... در شیوه و حل ... قابض

الفر سوره

الوبخار

شراز قسم اول و ضماد آن جهت حمره و منع عرق النفع الستار جالینوس طبع است و قسم سوم آنکه زبره تر
از اول و حموضت کمتر و سماجت او زبره و گلش سفش و بخش و ار ابرد هر مرج و نید طعم تر از ثمه و جهت کرمی ...
... و مثقال از بیخ او با شراب بهترین اشیا است و تعلیق او نافع سوام و قسم چهارم شبیه بنات
دارد گلش زبره تر و لعاب مرج بر دار در دوم گرم و خشک یک مثقال و هم او با میل او زرد ... جهت
حب القرع و بابرم اسهال الغایت نافع و ضماد ... با به هر ما به خوک جهت جنار برد ادرار حیض ... و عصاره او
با عسل جهت جلاع و حمول و حلوس و طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس ... و اخراج جنین و سعوط او جهت
تنقیه دماغ و رفع ... و علاط طبقات چشم و با سرکه ... و ضماد او جهت سر ... نافع و قطور روغن ... و جوش ...
باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و حالی بیاض چشم و محلل ... و جمیع افعال قوی تر
از ... بیخ و گل و تخم آن ... مثقال الغایت ... حیض و مخرج جنین مرده و زنده است

**ابریشم**

مقوی دل و روح طبعی و مقوی باه و جمیع بدن است و ... و لقوه و کثرت آن بنهایت مقوی ... در اول گرم و خشک
بالقطع و تسخیف ... مقوی دل و روح طبعی و باه و مسمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده ... مطبوخ او با شکر
جهت تفتیح سده ها و نیکو کردن رنگ رخساره و نافع و محرق او ... و جهت قرحه دمعه و سلاق و حرقت چشم نافع و
... جهت منع ... محرق او ... مصلحش ... و ...
... بهترین طریق استعمال او ... موافق ... و ... ادویه ...
است ابریشم ...

**ابهل**

سرو کوهی

بهوبیر

در سوم گرم و خشک و بغایت لطیف و ...
محففه و ... و محلل و مدر حیض و مسقط اجنه ... و عفونت و ... و با عسل جهت ...
و مطبوخ او جهت ... ده درهم ... با روغن ...
... با روغن ... درهم ... مخلوط نموده ... صبح دو درهم ... گرم بارد المزاج
... جهت دردهای اسافل ... و بواسیر ... و رفع اقسام کرم امعا الغایت نافع و چون با عسل ...
هر روز ... نماید حیض منقطع را جاری سازد و جهت ... تجربه یافته اند
چون در روغن زیتون بجوشانند با روغن ... و قطور او جهت کرم ... و ضماد او ...

کش جهت اورام حاره و بثورهای جلد و جرب و اناری که از فصول بهم رسد و سرخی که بعد از [illegible] خون رحم و هر عضوی بماند
و جهت قروح بناعلوه و عله و اکله و اندمال جراحات نمقعد و طلای او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با اکحر جهت
حمود و اعضا و با عسل جهت جراحات بن دندان و بعض داخله دهن و با صفت او در روغن تازه گاوی و سیر و دل
کدبا کیفیه بداومت کند جهت ربو مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش حولنجان و مضر معده و مصلحش حما با عسل و نیش
نوش حو السود و مثل آن با سلحه و در بلطف بوش و احسن و قدر شربتش با سه و رم است بدل مقوی باد و مرمنی
چون با عسل در بلعا و معجون کرده بخورند
در سوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و مبهی و مقوی جگر و
مقوی جگر و بواسیر صاحب سپهای بارد المزاج و با دره هموم است چون با شبت در روغن کنند با زیبون با زیت
بات نحسه باشند و چون پوست او را کنده بجوش بالعد او باک کردن کمان اند دو ده در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب
ره طیسعون و چون بجای نمک کشنیز کرده خشک نموده با شند جهت صرع کردن و موافق است
او در طرف بجر رانند ضماد و خاکستر او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از جوف او
صرع و طلای خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و رجع
مرو محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و اصلاح آن در رحم [illegible]
و چون کعب او را در زنگی او دیرین او دره زبان تعلیق نمایند منع حمل کند و چون او طعام بر زدگر
و بر بن او را سنگ نمود را سوراخ کرده و شکمش پاک کرده در سفال سیاه در آتش بگذارند حه
رجه کرباس سرکرده بدارند جهت مورث مباشرت قبل از دو بساعت قصب از حشفه بگذارند
مشغول شوند
در دوم گرم و خشک و تخمش در اول سوم گرم و در دوم خشک و بر [illegible] و سکوفه
و محلل و ملطف انه و ترشی او مقوی دل در آخر دوم سرد و خشک و قالبض و مسکن و فی
صفرا و با قوت با فته و مشهی [illegible] صاف کننده روح و چون از صفرا و با لیع [illegible] صفرا
[illegible] ناقع ان حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشا و رفع تشنگی و اسهال صفرا
. دل کند و ضماد او جهت گزیدن عقرب برده و با پوست بید انار نافع و طلای او جهت کلف و دوا جهت قلع رنگ سیاهی
و مرکب از حنا و قطور او جهت جالیه که در چشم باقی مانده و عصاره مطبوخ او با سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده

ابن عرس
راسو
[illegible]

فایده

اترج
فارسی بالنگ و ترنج

[illegible]

تر از قسم اول و مهما و تر جهت حمره و منع عرق النفع لستار جالیس طبع است و قسم سوم را ابرب زیره تر

از اول و جهت کمر و سیاهیهای او زیره و کلش بهشش و نخش و ادرار و مرخ و نیز طمثم تر از همه و جهت کردن

اعی و مثقال از سیح او با شراب بهترین اشیا است و تعلیق او دافع هوام و قسم چهارم شبیه بنات

دارای کلش زیره بر و لعاب مرخ بردار خرد و دم گرم و خشک تریک و مثقال و هم او با میل او رفعای قدر ما با جهت

حب القرع و بیا برم اسعال الغایت نافع و ضماد بش با به بر با به خوک جهت خنازیر داد در اصلیه و عصاره او

با عسل جهت قلاع و حمول و حلوس و طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس ادرار و اخراج جنین و سعوط او جهت

تنقیه دماغ و رفع او در علاج طبعات چشم و با سرکه بشره او ضماد او جهت بسر رماد و قطور روغنی که در وجوشانیده

باشند جهت درد گوش و لعل سده معده بهترین ادویه و جالی بیاض چشم محلل و بهارات و کلش در جمیع افعال قوی تر

از کهنه او و اسامه ان سیح و حل و تخم ان به قدر یک مثقال الغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریشم مقوی

دل و روح طبعی و مقوی باه مسمن بدن است و مزید منی و لعوه گویند ابن نهایت مقوی دل در اول گرم و خشک

بالقطع و تجفیف دلغایت مقوی دل و روح طبعی و باه و مسمن بدن جهت خفقان و ضعف معده در دوا مطبوخ او با شکر

جهت تفتیح سده باو نیکو کردن رنگ رخساره و دافع محرق او ضعف و جهت قرحه و دمعه و سلاق در چشم نافع و

پوشیدن حریر جهت منع تولد شپش و مصرف فمل آلوده محرق او مرگ کرده و مصلحش اسیاردن و قدر شربتش از یک درهم

د درهم بردارند سوخته نشست بهترین طریق استعمال او لسیار زیره معرض کردن و با حواره و سایر ادویه بر روی بیماریها

است ابریشم و با پارچه ابریشمی بوحه وهبی و منذبری عارف مجرب است در سوم گرم و خشک دلغایت لطیف و یاقوت

محففه و تالیفه ولدائه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کنند عفونت و روح حسه و محرق او با عسل جهت ربو و لواسیر

و مطبوخ او جهت سیسقا چون ده درهم او را در انه سر و کرده با روغن گاو تازه لقدر یک رطل آمیزند و گیرد بر القش

بگذارند تا روغن جذب کند آن سایئده با ده درهم و نیز مخلوط نموده به صبح دو درهم را با آب گرم بارد المزاج

بنوشد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و باد و لواسیر و دفع اقسام کرم المعا الغایت نافع و چون با عسل بر شته

بر روز از یکدیگر تا سه درهم او را مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و جهت ربو و لواسیر مجرب یافته اند

چون در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود قطور او جهت کرم باره و البته مجرب و ضماد او به سقوط جا د بر

ابریشم

ابهل
سرو کوهی
هوبیر

کش جهت اورام حاره و بهق و حکه و جرب و اثاری که از فصول بهم رسد و سرخی که بعد از پختن زخم در عضوی ماند

و جهت قروح بناغوه و علیه و اکله و اندمال جراحات مفید و طلای او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با الخبز جهت

جمود و اعضا و با عسل جهت جراحات بن دندان و بعض و اکله و بلکومه او با الصعف ابو بیه روغن تازه گاوی و عسل سرد و گل

که با کهبعه مداومت کنند جهت بوی محرب و سینه اند و مضر جگر و مصلحش جوانجان و مضر معده و مصلحش جما با عسل و بدلش

نوریش جو السود و مثل ان اسلحه و دو بلطف نورش و ارجیی و قدر شربتش با مره و رهم است ابهل مقوی باه و هر موتی

ابن عرس
راسو
بیموی نامند

چون با عسل و بلغاد معجون کرده بخورند    درسوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و مسهی و مقوی جگر و

مقوی جگر و موافق صاحب استسقای بارد المزاج و باور بر سموم است چون با شبت و روغن بپزند با زیتون تازن

با اب بحره تاشیند و چون پوست او را کنده پوستش را بعد از پاک کردن نمک اندوده در سایه خشک کنند و دو مثقال او با شراب

جهت سموم هوام و رفع رطوبت معتون و چون بجای نمک کشنیز کرده خشک نموده باشند جهت صرع و اکثر سموم هوام بهترین

ادویه و چون مجموع ان را در ظرفی کور اینده چاه و خاکستر او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او

او با اب و عسل جهت صرع و طلای خون او جهت خنازیر و صرع و جماع و گوشت او جهت زهرها و مفاصل و حب

سم و مکان ان بون مصر و مجرور ین و مصلحش سکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و اصلاح ان در روغن کنجد

رهون بحمال است و گویند چون کعب او را در زندگی او ببرند و اورده زنان تعلیق نمایند منع حمل کنند و چون او طعام زیر

فایدن

راث بده کند بلرزد و موی برین او را اسکت سود    را سوزانیده و شکمش پاک کرده در مثقال بهاده به اتش نهاده چه

اب از د بر او دار ان پارچه کرباس نرم کرده مدار ند جهت قوت مباشرت قبل از دو ساعت وقت احتقه کرده

اترج
بالنک و ترنج

از ان پارچه بپیچید بعد از ان مشغول شوند    در دوم گرم و خشک تخمش در اول سوم گرم و در دوم خشک و بیخ و شکوفه

او در آخر دوم گرم و مجفف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل در اخر دوم سرد و خشک و قابض و مسکن

صفرا و قی و مقطع مره الصفرا و با قوت یافته و شهی و صاف کننده روح و چون از صفرا و بالع رحم صوا

جامعا و بمعده و جهت خفقان حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشا و فرار تشنگی و اسهال صفراوی

و کبدی و ضماد او جهت گزیدن عقرب بده و باب بحدار نافع و طلای او جهت کلف و بها جهت قلع رنگ سیاهی

عتره

و مرکب از حنا و قطور او جهت خیال که در چشم باقی مانده و عرعره با مطبوخ او بکرات جهت اخراج زالو که در حلق مانده

هضم و مصلح سعه و عصب مصطکی و مصلحش شربت خشخاش و شراب اللیمون و بدلش آب نارنج و آب لیمو و چون جواهر
و مروارید را در آن بخیسانند مضمحل شود و رب او در افعال قوی‌تر از رب غوره است و جهت غلبه صفرا و تشنگی
مفرط و قطع قی و دفع سموم و اکتحال او جهت جلای او و جهت طلای او جهت قوبا نافع و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و
تر در دوم دیر هضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات از معده به دماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است
پوست اترج را گویند که چون غبار شود و هر که بر طلا کشد قوی و صلب گرداند و باده مانند العاطاان و بوی تند او مقوی
دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و مشهی و با قوت تریاقیه و معطش و مصدع و محلل نفخ معده خصوصا چون با عسل پرورده
باشند و طبیخ خشک او مسکن بی غیر صفراوی و مضمضه او جهت خوشبو کردن دهان و عصاره پوست و پوست
او که با هم کوفته باشند جهت گزیدن افعی و همچنین ضماد او همان اثر دارد و طلای پوست محرق او با شراب
جهت برص بسیار مفید است و غیر محرق او را چون در جامه گذارند مانع کرم زدن آن و چون پوست یک عدد او را
با تمام در شراب اندازند و ساعت برآورند مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش
بنفشه و قند شربت از خشک او یک درهم تا هفت مثقال است و تخمش در افعال مانند پوست او با قوت
سلب و به وزن مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی‌تر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن
عقرب مجرب است و ضماد او و دو مثقال یک درهم از مغز مقشر او و لعابت مدحرج و کشیده جهت ... و مخرج آن
و طلای او جهت کلف او و جهت بلغمی و ... و جهت تقویت ... و جهت بواسیر طلا و
شرب با لعاب ... و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوت و لطف و چون با ... کند
گویند عقرب ... و محرب است و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه با ... شراب جهت مفاصل
سده و ... نافع و برگ او ... طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت
ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه او در افعال مانند برگ او و همان اثر دارد و مؤلف جامع الطالبی مروارید
محلول در آب ... و در حمام نگذاشته تا حل شود و جهت دفع جمیع سموم و امراض ... و جهت
... مجرب می‌داند چون با ... مناسب به بخور شیند و روغن که از پوست حاصل شد ... و در روغن زیتون
و روغن ... یک رطل یا دو رطل ... و هر ... پوست تازه ... باشند

و بیان ص

نافعه

نوبت

تا

تا سه درهم و بیشتر گرم و خشک و محلل و مسهل آن بجهت امراض بارده و عصبانی و درد مفاصل و رفع کردن بلغم

و بث ربع و بر ... بلغم جهت ربع و ... نواصیر و ... بردن جهت ... و خوشبو کردن عرق و

فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النسا و درد گرده و مثانه و جهت رویانیدن موی و سعوط او جهت

درد سر و علل سوداوی و درد و سفقه و مضمضه او جهت درد دندان نافع ... در دوم سرد و در سوم خشک گویند

در چهارم ... و ... و جراحت و ... نموده ... و مخفف ... و یاقوت ... و قاطع

جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و ... حرکت ... و گوشت زیاده و جهت تقویت باصره

و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت قروح و ... آن و التیام ... قروح اعضا و با ... مسک

مقوی باصره ... و حمول او جهت قطع جریان حیض و خروج مقعده و ضماد او ... بقدر ... جهت قطع

رعاف ... و ... باشد و ... بار جهت ... آتش و ... چون ... طلا کنند جهت

... و رفع ... جراحت تازه و قطع خون آن و قروح ... و ... طبقه قرنیه چشم ...

مقعده و محرق ... آتش ... باشد با شعله ... و لطیفتر و مغسول او الطف ... و ...

... و ... چشم ... جهت ... و ... مجرب ...

... مثقال و ... او ... است و ... و مصلحش ... و کثیرا ... در جنس اول ... در دوم

خشک ... حرارت ... و ... و مطبوخ ... و ... حمام ... دوم

... سفیدی موی ... و شراب مقوی جگر و ... درهم آن ... با آب ... و لویت

... مقام ... و ... قروح ... و ... جهت ... و ضماد

جهت تحلیل ... و ... جهت سقوط ... و خوشبوئی ... درا

... و آب طبیخ او جهت خروج مقعده و تقویت ... نافع و در قطع خون همه اعضا ... و مجرب ...

... طبیخ او ... و پنج مثقال ... مثقال و مضعف ... مصلحش

... است ... و الطالی ... چون ... با آب ... ان ... نموده و

... الاول ... العاد ... در دوم سرد ... خشک و ... گرم در دوم ... و احلیلی

اثل

قرار دو و قاطع اسهال و سیلان خون در ادرار و مواد و تقویت معده و جگر و سپرز و اعصاب امنا میدهد و جهت نفث الدم

و ربود و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی مجرد داده باشد و با کحل جرد و نی و مقوی و رطوبتی و دو درهم و هم با انگور هم

و هم با هلنا ریزه و دو سه دفعه همان مقدار بنوشد جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و قیح تکویه او حسنه

این و آب گرم که با شکر بنوشد جهت برقان و کرمی زنبلا و حرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال

جهت رفع رطوبات منصب نافع خون لفع او را سیره و با بیفت و در بنوشد و ابخفف او و دوغ و با ک میده تناول

نماید باعث فربهی بدن و جوانی رنگ و خیار و تقویت معده و منقیه رطوبات فاسده آن میشود و خون با صندل سانیده ضماد

و سانیده با آب او را با شکر نقوا اسم او جهت تقویت اعضاء عرق اعضاء سیده بسیار معتدل و جهت

مقعد نافع و خون با گلاب حنا سیده و در چشم نچکانند جهت رفع مواد و تقویت احقان و جهت البر مفید

دوری او و جهت قطع خون جراحت و بردن گوشت زیاده و غسول او جهت حرب رطب و نیکو کردن رنگ

او با رها جهت رفع حمل و حمول او جهت رفع رطوبت رحم و فرج و مصمصه طبیخ او در سوختگی اندان و جهت

تقویت لثه و با عسل و حوان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهت درم سپرز نافع و مضر سرد و مصلحش دو قسم دو دفعه بیرس

ارسانتید و او دود و درهم با حجار و درهم ... لیش بدلش عقص با به ابار است بعربی اسم حشکشت است

در دوم گرم و خشک اقوت فالصه و محلل و ملطف و مفتح سده و مدر حیض تحمیش لطیور و باه و رهر سموم و محقف

و کنا ببر ریاح و باد دهنده شیر جهت گزیدن مار و هوام و سگ و لوانه شده جگر و سپرز و صاحب حسون و با ذ

جهت کشودن حیض بغایت مفید و ضماد او جهت تحلیل ورم صلب و احشا و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب

و در دیا و در سکنه با روغن زیتون و طلای او با آب جهت درد سفاق مقعد و حمول و نخور همرد و برگ او با مثل

آن لود نه صبحرائی جهت اورا حیض و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و مقعد و درهم او با گره باره و برگ

او جهت صلابت استین و فرش کردن برگ او جهت ..کمه قوت باه و ذکر با سوت هوام موبر و بخور او و شیر آنها

است و جهت عود ار برگ او مسهل قوی و مجرب است و گویند نکمه کردن به چوب او و درخت قراس که اسلی

اجاص نافع احتلام و قاطع نعوظ است بفارسی آلوی بخارا در اول سرد و دوم تر ملین طبیعت و مسهل صفرای

رقیق مسکن حرارت دل و تب صفراوی و تشنگی و جهت تب های حاره و صداع حاره و حارش بدن نافع و طبیخ

نیم رطل او در دو رطل آب است که بنصف رسد با قدری شکر سهل جولی ولی از شربت است و آب سعبه و مثل سایر شیرها

مضر سعال بست و لغوع او مرطب معده و جهت تپ و غثیان حاره مفید و غرغره مطبوخ بیخ و برگ او جهت ورم لثه

و منع نزلات و دماغی و ورم نوزین و تقویت بن دندان و استا بیدن او جهت رفع کرم معده و ضماد برگ او

با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلقند و در سیم مقطع

و کلیه و عمل قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و الوی صحرائی و حقلی مجفف و مطبوخ او در جلاب خالص

طبع و ضماد او کرم او ضماد عربی و دوست ان کترا ان و منفعت حصاه و جهت سرفه نافع و اکتحال او جهت

جذب بصر و ضماد او با سرکه جهت ثوبا و جوششهای اطفال مفید و آب او مسدود و مصلح طبع و مسکن اشتها و تشنگی

در تبهای حاره و التهاب مواد و سایر افعال مثل آب او است    و در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی مقطع

و با سرکه سیاه سوان مفتت حصاه و ضماد او با آب غوره جهت رفع بثور و منع طهوران و با عسل و سرکه جهت

خوانیر با سرکه کهنه جاو و جهت اورام و سوء الطعمی و استسقا لحمی ورقی و سوء القنیه و دوار و جهت قطع حمیات جزا باشد

تاره و جلوس بر آن بسیار گرم جهت زحیر رطوبی و بارده و نخی مجرب خصوصا وقتی که روغن گل بران ریخته باشند

و چون احتراق معده و السما یافته و آب با در شراب انداز و آب الحوض او در دو مهر را بکار ان انداز

معرق قوی و محلل مواد بارده و دماغی و نزلات مزمنه و دردسر کهنه معمول و مجرب است و مضر محرورین

روغن او که او العقرب یک مثقال زیره کرده و آتش نضج نموده روغن بیون اند اجته بعد از ان کوبیده با فرج

معکوس بقطر کرده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل و اشامیدن او جهت لعب سنگ

مثانه مجرب دانسته اند و مدر بول جهت سایر علل بیش نافع گشاده کرم معده و امعا و جهت معص بارده و ریاح و نفخ

طحال و ظاهر سموم بارده و گزیدن عقرب و فار و تقویت در عشه عرق النسا و سعال و تحلیل چون متحد د

باشد جهت ضیق النفس و رفع قصلاب بلغمیه و اکتحال او جهت تحلیل آب نازل مسوده لی علو

و حمول او جهت مشوون چون لو اسیر و سقاط کردن دانه ان و رفع کرمهای معده و فرجه ان جهت

تشوون چون حیض و اخراج جنین مرده و مطبوخ مسحه سریع الاثر و مسوحا او جهت جرع و لسهان و دلوک او

جهت کشتن کرم دندان و تسکین الم ان سوطلای او جهت زخم الشکک معمول و مطهر او جهت لقل سامعه

اخثاء البقر
سرگین گاو

و نشوق او جهت امراض [illegible] و دماغ و ضماد او با انیسون جهت ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از
یک مثقال تا دو مثقال است و مضر معده و مصلحش سرکه و مضر گرده و مصلح آن کتیرا **بقاربیستی** سرگین
گاو را اخراوی گرم و در دوم و خشک در سوم محلل و جاذب و شیافش دو مثقال تا سه مثقال و بخور از سوخته او جهت
استسقا و دفع سموم بسیار مجرب است و ضماد تازه او که سرد نشده باشد جهت ورم جراحات عارضه
از خار و امثال آن و قطع سیلان خون مو رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام
و دبیلهٔ و پیاز و جوز جهت جوششها با سرکه جهت ورم حار و با عسل جهت اورام بارده و با بوره و گوگرد و بیتال
آن جهت استسقا و بخور آن جهت گشودن خراج و با بابونه جهت ورم پستان و با آب مقل جهت مو ها
و سعفه و تو تا التغلب مجرب و با سرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و با بول گربه بر ورم و درد و با بول و مراد ضماد و بخته او
در روغن زیتون و گذاشتن بر بدن با خشک شود جهت با زبر بدن او درد و حار و حکاک و امثال آن از رونا
و بخور با صمغ و زیتان جهت اخراج جنین مرده و گاه بخور و گداز او باعث انتفاخ جنین مرده و پرست ریا
و شیافه جهت رفع قولنج ریحی و درد جوز آن مع الانبیا و بر مقعد جهت درد و درم آن و طلای سوخته او با سرکه بر
پیشانی جهت قطع رعاف و سقوط او در بینی سبب جهت رعاف و با روغن زیتون جهت گوش و
گداز او جهت عسر ولادت و گویند اسودن شیر و خطوطی با سده او با روغن بادام تلخ و شراب جهت الم و طربان
گوش بسیار مفید است **بقاربیستی** محلول و ادر سوم گرم و خشک در سوم جوابات و ادرار و بالی حب
بعد از مزاج بسیار بر دار است مزاج طبعی بدون احتراق خلط و خفته فالج و در و کثر و امراض بارده عصبانی مجرب
ضماد او جهت جلف و جرب و لونا و عرق النسا و سایر امراض بارده مفید و سوکش و هن و شکار و مصلحش
شکر و داود حوسهو و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ [illegible] مثقال او کشنده است و در بیت مو جواهر
بسیار ذکر کرده اند خون الصحب بیوسیه ذکر نموده خیر معمولی از آن ترکیب نموده و در سعوط بانی مذکور است در
دفع فالج و سایر جادرد های بارده مجرب است **بقاربیستی** کاه گه و گریه و شتی باشد در دوم خشک در
محلل و منفتح و بواسیر و حتی [illegible] و مفطع اخلاط و منضج و معنت حصاه و مسکن او جاع مرده باطنی و مقاوم
سموم هوام او جهت ورم جگر و سده آن و درد و تقیم معده و رفع العوام و بادها جهت استسقا و حل کرده و مرد مشیخ

ابو اراقی
کندر جله

حبیص

محلل

عسل و با مصطکی جهت تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین جهت سپرز و کبد مثقالی اجزا با فلفل با الیه جهت
رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت ازاله خوف نافع و ضماد او جهت ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح
جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه مطبوخ او جهت درد دندان و تقویت لثه و عمود
و رفع رطوبات و بدل او است اسامیدن طبیخ او جهت مفاصل بارده لعابات مفید و با سکنجبین جهت اخ
اخراج بلغمی مجرب شکوفه او لطیفتر و در افعال ضعیفتر است و مضر گرده بسبب شدت ادرار و مضر محرورین
و مصلح و مصلحش گلاب و صندل و قدر شربتش از سه مثقال تا یک مثقال و بدلش انیسون و مصطکی و بدل فقاح او
لصف الوزن ازه است و عرق او حر لعابات لطیف و با فهد تریاقیه و در افعال شبیه بادیست و روغن او شکوفه
او خرداد روغن زیتون لعوق که او را بیوشانند گذاشته باشند و دو ماه بآفتاب و آفتاب بر ورده جهار
مرتبه صاف نموده شکوفه را تازه کرده در سیوم گرم و خشک و با قوت قابضه و اشامیدن او جهت تحلیل
ورم بارد و باطنی و طلای او جهت درد دندان و ورم ثقبه با ... بارد و برص و درد با سیدن موی انواع حر
اعضا و رفع ماکی و دو کوک او جهت درد دندان و ورم لثه و خوشبو دهن نافع است که بخلاف التهاب ورم
سبایه زود فراست ترکیبه و مضر بسیار بود و سیر باده کاو و بخور شانند و بره تا تعویذ بکار بود حیض و بخور جهت ..
صمغ البغض باز مجرب بفارسی حل انساب پرست و در دوم گرم و خشک و محلل و جالی و با قوت تریاقیه
و در حیض و فضلات و سقط جنین و مبهی و مفتح قوت و منفعت حصارت و جهت جراحت و دلقوت
معده و جگر و جمع نواد نواسیر و کثیر اسدن هوام و گریدن آن و تنقیه دماغ و اجسام و رفع قولنج و لقوه سده دماغی
و لقصان شم و سیسفا و برقان دام صیان و از حیض یازده و چهار درهم از آب برگ اعربات گرم معنی
قولنج و تکیو هم او تقویت دل بارد المزاج و صورت غشی در محرور المزاج دو درهم از برگ کوبنده او جهت
اخراج حیض و رفع احتباس حیض و ضماد او جهت درد مفاصل و عرق النسا و حنا ... جهت سقوط
و وصول هیج او سقط جنین و معاش السنین عاقرقرحا بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مضر سپرز و
مصلحش فاتید و نیل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب حل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال
و از جرم تا یک مثقال و بدلش نیل و نصف او شلغم و زنجبیل ... است و از خواص او سمت که تلیین ... کل

آذان الفار

او می نشیند وا زود او مداش و حلیا سه می گیرد و چون خامه قوریه ازان در دهنت چپ گیرند دست
راست را بر روی او بگذارد طفل ضرر عظیم می رسد و اگر مدتها به ستور لگاه بدارد باعث سقاط طفل میشود و چون
به تو بیند کحل او در یون منی است و اگر انرا کوفته بر قطور و جبره ها ی لیست نماد کنند باعث سقوط موی است
الحمد و لکن از انها د مشیه ها و ساید ها و د لشای باشد و سموم سرد و تر و با قوت قاتله و با اکوب قوت
محلله و ضماد پس با او جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و حمره و قطور اب او جهت درد گوش و ورم حار ان
و سعوط او جهت صداع حار نافع است و مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است و بری او سه قسم
است قسمی را سا جها بار یک از یک اصل میروند و ساجهای اسفل سرخ و مجوف و برگها مار کرد
و از تر از نوع تمهای و مایل بسیاهی و در وسط برگها مجوف و اطراف گیاه نند و روح روح بر شاخها سه
و بر شاخی مشتمل بر شاخهای بسیار ریزه و گلش لاجوردی و بعضی را گلش ارزرد و بخش لعد ار انگشتی و بر سطح فرق
ان مثل ان انبر از قسم و اسقولوقندریون ان است که این را برگ بزرم دور ریزه است و اسقولوقندریونا
کتاب او سمت و در حرارت بر و دت معتدل و در دوم خشک جهت صرع و لقوه واوجاع بارده و اوجاع
نافع و محلل و منضج و مدر بول و ضماد او جهت کری اقی و سعوط او جهت لقوه و طلای بیخ او جهت لواصر چشم
و ما مقید در عره او با مار العسل جهت سعفه و طرفات و ماع نافع و مضر سایه و مصلحش مر ریحوس و قدر شربتش
تا دو مثقال است و گویند مصلح او تخم حرفه است و قسم دیگر را سابق بگیرار ها سعیتا شاخهای ان
بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بسفید و بر ولی کحل و لسان سعد نوع لسانی داران ریزه تر و با حرارت
است و گویند کحل منبت بلکه عمیت بهاب ترگی و سبز کی ان لیستاجهای ان مرئی میشود و در سوم
گرم و خشک و جهت سموم او هام بارده و رفع اثار و خلب تکامان و خار ازین نافع و ضماد عصاره او بر گرد
و صلب و مراق باعث تحریک عظیم باه حتی میر الا دنبالو سان الحال می ارد و مطبوخ خشک او را چون
ضماد کنند در پس ابر ضعیف تر است و قسم سوم را برگ مایل بسید بر و حار بار گی و مرتفع و با عیش سبز و از ستورش
بر روی زمین و را حرست گرم و خشک و با قوت سمیه و بوشیدن قسام و مفتح و نوم و مسهل و ربادة
او کشمه و الصلح کتیرا او بر حیار باطنش سرخی بشره و بثره او مفرح حلو و مولف ماللایع گوید که چون مثقال

وسم او را خوشنا نبوده و آب او را با لعاب نوشند و از عقب آن ماهی بسوزانیده خورند جمیع کرم معده را دفع نماید و دیگر سکون نمیشود و مولف تذکره این حاجت را بحث نوع لسانی او ذکر کرده است و این بلمند و بعضی میفرمایند که اقسام آذان الفار عمر مرزنجوش است بحیثی از سایر کست بر مهمل یعنی ظاهر میشود چه مرزنجوش است متصف بصفات دیگر دار جمله بر باحاجز و باعطرت و برگش شبیه بگوش موش و مایل بود به بست و گل او سفید مایل بسرخی و تخمش شبیه و تخم ریحان و سفاف میباشد و تشویش قول صاحب اختیارات به لغی نهایت ظهور دارد او اذان الفار اگر آن بکوبند و آب آنرا گرفته بر قضیب و آن و وطن مالند قوت باه میکند و بقای آن بستن آن و رویت عمر محرک باه است

اراک

درخت مسواک است در اول گرم و در آخر ثانی خشک و جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهت دفع رطوبات لزجه در ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت تحلیل ورم زخم بواسیر و سعوط مطبوخ او جهت عشر البول و مقوی باه و تخم او جهت تقویت معده و رفع استسهال و بعث نافع و ضماد برگ او محلل و نافع ورمهای دماغی او و دماغ و مسواک کردن بچوب او جالی دندان و تقویت لثه الثار او مورث سوهاضمه و مسخ و مصلحش کثیرا و قدر شربت از طبیخش با لصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندل است

ارز

بفارسی برنج در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل و بالجمله در محرور المزاج حرارت و در بارد المزاج برودت احداث میکند و ظاهر الحبه آن با تنبر و ما و اکثر مو رمی را مرده از برنج لغو بوده اند و مخصوص اصحاد ابصه اند چه در بر صحی احتیاب کنیف مصاده و در اصحا البصت موافقت شرط است و طلاے بد متفق اند بر آنکه او باعث طول عمر و صحت بدن است و در حدیث مر ابصفی در وبا به است و برنج سیاه بهتر از موجب مکدر او احشا مانند و برنج سرخ فارسی را نگوهن بیشتر است معقد او در بعدیه قوی تر و اقسام از سده و حالص و به بهای سے قلیل الغدا او جهت حبس واسهال و موے و احتیاق رحم و امراض گرده او شیاره معقد و با شیر و شکر کثیر الغدا و مسهی و مسمن بدن و مولد منی و باز دهد شاره و سماق مسکن حرارت جهت استسهال صفراوی و تشنگی و عسیان نافع و با شیر بر جهت زحیر و با به گرده بر و روغن جهت مغص و التار او مصلح حال بدن و رنگ جبار و مولد خلط صالح و مورث و بدن خوابهاے خوب و مولد قولنج و سده و اجتعال طبع و مصلحش حسباشون آن در اسباب کحاله

و هرگاه خوردن با شیر گاو و چون و آب مرطوب بخورانند رفع سده او مکنند و اشامیدن آب مطبوخ
او مثل ماء الشعیر مسکن حدت حمی و دلع احلاط مرار بی معده و امعاء و بابیر تازه بالمس حقنه و در خوردن ماءالشعیر
جهت تولید منی مجرب است و خفنه با آب معمول او جهت سحج و قرحه امعا نافع و در جلا دادن جواهر معمول
و آب بخار او در این مو شیر و طلای او با زعفران جهت کلف و آثار و صماد او با بیه جهت تشنج و پیل
و ورشش جهت واجات تازه و اشامیدن او و برنج کرسنا که پخته باشد با بیه کرده بر جهت افراط
اسهال مرضی و اسهال دوائی و سحج لعاب مجرب و آب مطبوخ مقشر مسقط جنین است و پوست
شلتوک که بسیار نرم جلا یه کرده باشند از جمله سموم است و گویند یک مثقال او کشنده است و مولف جلاء
تذکره سکار این اثر است و مجرب و مصدع و مبداء و سعوط کردن برنج دفع جنین سفید کردن او بهم مرسد جهت قطع
رعاف مجرب است و نان برنج از جو معتدل است فاده بن برنج شاهیج حالس حربان بان است
هری لغاریسی خرگوش و در اول سیوم گرم و در دوم رطب و گویند و خشک است پوشیدن لوبر ارنب
او مسخن بدن و معتدل حلط و قاطع بواسیر و بالع با نزبر رودت و دهن و موی محرق و غیر محرق او جاص چون
همه اعضا و چون سینه او جهت اسهال قرحه امعا و رفع سموم و طلای او چون گرم تازه او جهت دمیق و
موی که آب سفیدار ه بر سح کند و چون بینش خشک که ار در بیر بهم رسد و شکن در و ها سیسه و بعر سر او که
منبوت باشد جهت عسر حی و دو لوک حیه اصلاح امراض لیته و دردان و اعانت بر روماندن
دندان اطفال و منجا که سر دماغ او با به خرس و ماء العسل و آب سیار عصل جهت دفع دوار الثعلب و بیر مایه او را
چون لعقد و فرطی با سم مثقال با سرکه بنوشند جهت بمرح و تحلیل بیر محمد و در معده که بون افعی واو به قیاس او به
فراط او را با شراب جهت رفع سر لع مجرب و لسته اند و طلای او جهت سرطان تحجب العمل و در مثقال
او را چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم و سلم و اشامیدن و حمول ان بعد از طهر سه روز هر
بخورند بم مثقال مانع و معین حمل زنان و زهره او با سر لعل بیه ما سب چلوس و طبیخ او جهت نقرس و سم
مفاصل و خوردن کوسالی او مولد جون حلیحا و بیر از خوی که از کوست کار و بد و میش بهم رسد جهت بول در
فراش سلس البول و رعشه و فالج و امراض بادرده نافع و اصلاح او بجلس او ست بحارات با اوس و نب

و مفرح و الفراج و مصلح جنس کابیج و مزکر و انار بهمو بس و چون مجموع او را الحنه سا وارنا بند جهت حد نافع و هرگاه
مجموع او را بسوزانند و به مثقال از او بنوشند جهت سنگ گرده مفید و چون خوف او را پاک کرده در ظرفی بسوزانند
و با روغن گل مسرح طلا نمایند جهت رویانیدن موی بر سر سار موثر و ضماد خاکستر حیوان او محلل خنازیر و به او جهت
شقاق و منع ریختن موی و بول او جهت خضاب با حره و سرگین او بعد ... یم با کند ... جهت سلس البول
و بول در فراش نافع و تعلیق ... و چشم او مورث ... در نظرها و مولف تذکره گوید که چون ... از
روز ... از ... بسرا و با دود ... شیر تازه موشند منع ... موی ... و مجرب است و مولف جامع الادویه
گوید که چون خصیه او را با نمک ... و ... گنند ... او را ... نمایند جهت لقوه مجرب است
و خوردن او با روغن ... جهت اخراج مشیمه آزموده است و ... گوید که چون ... او را موشند ... 
... گس ... که ... و ... لقوه باشد ... سه ... او را ... که ... در ... سموم
... اند و گویند چون ... زن ... او ... کا بند و رجال ... گردد و ... چون سرگین او را ... 
... موثر ... اند و لکن ... او ... گویند موثر است ... را ... 
... تقویت باه است ... در سیوم گرم و در اجزا او ... 
... و دماغ ... او ... و ... موی ... سموم و عصاره برگ او با عسل جهت
... نافع و ... سدد ... سموم بارده ... النسا ... و ... چون ... 
... در سم و عصاره ... را و با عسل و ... معادم ... سموم ... حیوانات
... موی ... است و چون ... او را ... 
... جهت ... و ... مولف تذکره گوید که عصاره او ...
... نافع ... و ضماد برگ و ... او محلل ... او ... و مولف جامع گوید
... گوید که ... شرب عصاره او ... است ... و ... ممسوح ... فروح ... 
چون عصاره برگ ... او ... سنگ ... روغن ... 
... بکشند ... روز ... و ... بعد از حمام ... موی ... را ... و ...

اسفیداج
اسفیداب

و قروح را اندمال دهد آثار سیسه سفیداب در دوم سرد و در سیوم خشک و عمل او بشرط آنست با لطف مجفف
بی لذع بود و مبرد و مسدد و مغری و مانع گوشت زیاده در قروح و جهت سوختگی آتش و با مرهم و روغن گل
سحج جهت ورم و با [illegible] و حمران جهت ورمهای حار و مفاصل حار مجرب است و جهت رحمها و سیاق
و در [illegible] چشم [illegible] ساحص [illegible] چشم [illegible] و با [illegible] و حمران و [illegible] مرغ جهت [illegible]
عنب الثعلب [illegible] جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] مجرب [illegible] جهت [illegible] و
قطع سیلان [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] است

اسفنج

آثار [illegible] در اول گرم و در دوم خشک و محلل مجفف و با [illegible] جاذبه [illegible] آن [illegible] محروح با مرهم
[illegible] و [illegible] جراحات [illegible] السام [illegible] قطع [illegible] الدم [illegible] مطبوخ [illegible]
جهت السام [illegible] و [illegible] مجفف قروح [illegible] و [illegible] جهت منع [illegible] الدم [illegible] و جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] بماء [illegible] و [illegible] [illegible] جراحات [illegible] حار [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] بالقدر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] باشد [illegible] است و [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] ماده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اسقیل
اسقنقور

آثار [illegible] گوشت [illegible] و [illegible] شجاعت و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جماع و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] جهت [illegible] [illegible] [illegible] و جهت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مجرب است و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مجرب [illegible] [illegible] او
[illegible] [illegible] اطفال [illegible] [illegible] جهت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و طلای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد

[illegible]

باعث منع آن و چون یک درم و نیم آن را در شراب حل نموده بنوشند از شراب و بنه سبب
رفع خواعنش السان گردد و گویند شیرازیان او را احرویش سفید با جدواری کرده مؤلف جامع الادویه از ابن سطور
نقل کرده که لعاب حصه شبرلعابیت تقویت دل و باه است و چون شگافته و نالوره تخم و مصطکی
طبیخ نموده خشک کنند و بر دهن آن حرارت نموده با آب گرم تا سماق نوشند جهت جمع و ردهای
امور ولی بتبل خو ملیح و معص و نواسیر در جبر و در رحم و در و حکلر لعابیت مفید است — در اول دوم گرم
خشک و گویند مرکب القوی است اجزای بارده او کمتر و این قول اقرب است محلل و ملطف و
مفتح سدد و جالی و با قوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و در تقویت ارواح و دماغ معتدل و طبیخ
او در امراض سینه و سعال و نزله از رو ... قوی‌تر است و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات حمل
و با قوت نافعه و سعوط یک درم او با عسل مبقی خواب و دماغ و ابشامیدن یک درهم او با ماء العسل
جهت جنون مفرد که از ضربه و سقطه حادث شده باشد و به هاهای جهت عسه و دماغ و دود حمر و ...
و ... که با عسل و بیرشته باشد جهت ... معده و بواسیر لعابیت مفید و ضماد و ... جهت ... و مفاصل
و لعوق و لعوق و مطبوخ او جهت استسقا در ... بار و ... و طحال و امراض معده نافع و با سکنجبین
و ... سدی مسهل قوی و جهت صداع مفید و با عاقرقرحا و ... جهت فرج و با شراب جهت
... دور و اعصاب و ... و اضلاع و سموم مشروبه نافع و مضر ... مزاج و معطش و ... مجرور و ... مصلحش
سکنجبین گویند مضر شش است و مصلحش کتیرا و صمغ و قدر شربتش از دو درهم تا ... درهم است و بدلش در
آلات نفس ... و در معده سودا ... و ... هر پای حل او شکر و عسل که ... یک
مثقال از حل او ... شود جهت رفع سودا ... مجرب دانسته اند و مؤلف تذکره گوید که چون او را
با ... او گشنیز خشک ... او ... مصطکی و ... کابلی ... معجون شده
... جهت جواب ... جهت رفع ... و ترتیل ... برای
... با ... مجرب است — لعابسی ... و احر ... و خشک و با رطوبت
فضله ... و جالی ... الاعضا ... چون لطافت ... محرق و مفرح اعضا و ملطف

اسطوخودوس ... حافظ ...

... اسقیل ... عنصل ... کالنوشم

اخلاط غلیظه و بریاق را ارسوام جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا و سیر دو عرق النسا و مفاصل
و لقوه و فالج و صرع و درد گوش و شقیقه و دوار و سر بادرد و لسان و فی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و وجع امعا
سوداوی و قروح باطنی و اسهال و موی نافع و مقوی او که بحمر کوفته السن کهنه باشد که حمر مفتح
گرداند و در سر و بات مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه بالخاصیت مقوی معده و چون بخم مرغ را در جوف
او گذاشته ... بخم را موشند مسهل اخلاط غلیظه و معمول آن و چون کوبیده او را بالارز وق لقدر زلیخ آن
در پارچه بسته موضع داء الثعلب را بان چندان بمالند که بخون او ... اگر لطیف او حنه او را در روغن زیبق
بجوشانند ... بمالند ولف یا باصلاح ... گذارند در محل ... باده مصهوب باده ...
...
... کنند و با لعس ... باشند جهت ... ضیق النفس ...
... با طبیخ او در حانه ... جهت سرد ... سوام ... طلای روغن ...
... جون ... باشند جهت ... اطراف ... مفاصل ... گوش ...
ان ... جهت فروح ... و جرب ... و خراج ... و خنا جهت ...
... و حضاد ... سعال و سعال ...
و ضماد مطبوخ او ... جهت ... مکیسها و موش ... جواب او ...
... جهت ... مقید جون ... را با ... کوبیده و حمام ... بمالند ...
... طبیخ ... نافع جون کوبیده ... 
... در میان ... بیرون ... الحمر ... آب گرم ... بالکه و ان ...
جوشانیده باشد ... نافع ... است و ... مجرور ... مجرب و
... و ... صحیح و ... و ... و مفرج و مقطع و ... 
که ... داغ کرده ... شد و ... فواکه ... ملوش و کوبند ...
... است ... او با روغن ... جهت ... و ...

و ...

واسعاط او دانه لواسیر مفید و اتش به الکار و بره کرده و برسانه سنگ نموده و یک رطل از ان ما و بعد یک رطل سرکه کنند
انه اخته و تند نموده و در باه در افسانات کوشته بعد از ان فشرده بیرون ارند با اسل ماره از آس باه و سرکه
با هوا تو در بهار جهت تصفیع اخلاط غلیظه و تقویت معده و حلق و فوه ها طمه و جهت صاف کردن اواز و دو لوی
دهان و مواد سودا و با التحو لیا و جنون و صرع و لقف سنگ مثانه و تقویت اعضا و ضعیفه و اماده صحت بدن و بیک
رحار و تصفیه جهت سستی گوشت بن دندان و استحکام ان و قطور او جهت گرانی سامعه و انثای بدن
جهت تقویه معده و رباه و یرقان و دفع سموم نافع و رفع دردسر نیش از بلغم و قلیل بادداوی و وهم است که :
اضافه شود و باشتها استعمال نماید و شراب انیل در جمیع دلو رات الصبح سرکه او مفر ایبابی هم
بست جهت رفع فالج و استسقا و دردسر و عرق النسا و عصیره نافع و مفر محرورین و صاحبان
ذرخه است و دستور ساختن شراب انیل عمل سرکه است که بجای سرکه اب انگور باشد و بر
باه در افسانات بگذارند **آس** لغت پهیسے مورد و در اول سه درجه دوم خشک و خالص با ان کب هزار باشد
و کمش با لو به پهایه و مجفف و منبت مجموع او قاطع جنون و نفث الدم و تقویت دل و معده و احشا
و باصره و بدن و خالص و محلل و مفرح و حابس اسهالات و جهت نزلات و مفتت حصاه و قاطع
خون حیض و لضعف لواسیر و دافع سموم خصوصا خون رتیلا و افرب با شراب عنب نوشند و طلای او
جهت ورم حار و فروح نافع و ورد طبیخ تخم او مسکن تی و باقع خمار و قالع سعوط الحره به باغ و مفید سرفه
و خفقان و اسهال و جهت نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و سعوط الجمره و
و سرفه رطوبی و حاره و قی و تشنگی و سرفه و جرب و نقبه و جهت سیاه کردن موی و
و با شراب جهت قروح پایی و کاسه و بار الوجه جهت ورم حار چشم و برکس جهت نمله و حمره و
و شری و ورم و مقعد و لواسیر و احتس و با روغن زیتون جهت الشس و با کاجل و سرکه
جهت حکه و خلاپه و ابار رعاف و با عفص و عدس سرخ جهت تقویت
اعضای باطنی و جهت رفع و باد دفع سوام و سعوط او دانه لواسیر نافع و برکس بر
بر بان جهت اسهال برابر و چون ربع رطل از آب برگ او کرده با روغن نوشند مسهل قوی بلغم و

نسخه
آس
ف
مورد
ه
او برده

جلوس در طبیخ او جهت قروح و بثور و مقعد و رحم و سیلان رحم و تسکین اعضا و تسکین تقویت بابونه او جهت
منع تحلیل موی مجرب است و قطور آب او جهت حرکت گوش و حکه آن و جهت رفع ناخنه و سیلان دمعه
و ضماد او با سرکه جهت کلف نافع است و ورق برگ او جهت رفع جراحات و تسحیج جلد و به لوی زر نعل و دواکن
مقعد و دو ساق و جهت سوز و گرمی بهم میرسد شبیه بکف دست و او اسکن این نامند و مؤلف جمیع از آن
بلعی حمل مرصعت این بوده و آنکه نامیده و این دلیل علامت حمل آدمی بوده و نیک است
و در جمیع افعال قوی‌تر از برگ او است و نیم او اگر او اگونده و نموده با شراب با رسیده رفع وجع مفاصل
ساحقه و ریاح کرده باشند و پوشیدن بورقی نافع صعود و بخارات حاره به دماغ و مؤلف تراره گویند
که منتوان کردن کوب او هیچ حوام است قدر شربتش نامیه و درهم و اعصاره او نامیه او ضماد ولیش در
احتباس اخلاط او در اذرام خصوص و گویند که مصار کرات نوشیدند و مصر صاحب احکام و مصلح
تحذیر و مهدرت نحوالی و مصلحش معسه و در همین ضرر او سرکه نیاره و او اما مطبوخ او را باشیل او دو
چون لحو شانه نارمی نماید سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع نزول مواد و جهت التحام جراحات
و دو رفع نمود و سوزش دهان و تسحیج و اسهال مفاصل و سوختگی آتش و لعوت موی و سیاه کردن او و منع عرق
و بخار و درم و لواسیر نافع و گویند چون از جوف تار و اولسیر ساحقه و صاحب در سرخ مال و در جهش موافق
کند با لخاصیه تسکین دهد اسفاناج بفارسی اسفناج در اجزاء اول سرد و تر گویند معتدل است ملین طبع و با تو
حالیه و اوجاع و سرفه البصر و در لم تصحیح مرارت و بول و جهت جمیع امراض سینه و التهاب و تسکین و التهاب
حاره و درد سینه و سل و عصاره او تا شش حبات مدرّ بول و عصاره و حیض بول و حیض و در جهت دو دور کم
ولدغ احلاثا مرارت جام او جهت درد گلو و لعاب و کچه او با عسل جهت لغات حاره مجرب ضماد کچه
او جهت درد و طلاء او مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد جام او جهت
درم طاعون و دردن مو و النفخا و بول و طلای مطبوخ او با سفیداب جهت نمو مفصله و قصر بار و المزاج او
مصلح السدد و مصلحش ادهان او بار و حی با ادام و دارچینی و القابه و قدر شربت از عصاره او باده مثقال
و بدلش جرف است و طرف و بخمس جهت دفع المواد و دور دافتا و التهاب حاره و سنرا و جهت وق

اسفاناج
اسفاناج
پالک

وسل مجرب و ضماد لحم او جهت رفع جمیع اورام حاره و بلغمی اورام صلبه لسنار موثر و اظهر سعیر رد مصلحش غلیظ تمخوم
قدر شربتش دو درم است اشنه بفارسی سنت و در سیوم گرم و خشک و سبز جنس او آنست که بر درو هست
مصلح سده و مدر بول و با جوبت مربافته و سحق بمعده و مشهی و طم و یک مثقال از جرم او جهت
رفع که از ماده بلغمی باشد نافع و طلای او با جمولهٔ مفصل و در انعال بهیر از جرم او بار قدر مریت
از سکر او با سنج مثقال و از جرم او با دو درهم و مکر کرده و مغثی و مصلحش شربت غوره در بیابس و بوشش
الحوان و عرق او جهت کرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربتش با سه او قیه است اسر حار مینی
است و سکوسب برای حیض اشنه بفارسی دواله گویند در اول گرم و خشک و الحجه از درخت بلوط باشد
سرد و مجموع آن با قوت قالصه و محلله و مله مفتح سده رحم و بد حیض و منوم و قوی حصوصا جابس آب مقوی
باه و مقوی معده و دل و جگر و جهت رفع غثیان و خفقان و لقح و جهت روح حیوانی و از الهٔ علیا ... یک
مثانه و ششش و طبیخ او جهت تسکین درد ها و ضماد و مسحوق او با ب جهت لعوبت اعصاب صعوبت
سنا گوش و گنج ران و زیر بغل و ناپی تتقنس و رفع الم انها و جهت تلیین صلابات و رفع اورام کمو
جگر و رفع بد بوی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز نافع و لعابیت مسوم اطفال و انحال او جهت لعوبت چشم
و لقع الحجه از درخت بلوط باشد جهت و حمره چشم مقید و مصر امعا و مصلحش انیسون و قدر شربتش با سه
درهم و بدلش فرد با نو نورش و بجو او جهت احتقان رحم موثر است اظفار بفارسی ناخن دیو
گویند در دوم گرم و خشک و بد فضلات و حون و تلطیف اخلاط غلیظه و جهت احتیاق رحم و صرع و خفقان
رطوبی و معدی و درد بارد و جگر و رحم و اخراج خون معفن کرده و جمیع امراض بارده رحم و بخور او جهت
صرع و سکته و تزلات و غشی و احتیاق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع و مصلحش ... و موبت سیخ و
مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از یک درم تا سه درهم و بدلش قصب الذریره است افعی بلاد رسی مار
است لعاب ... و با لسم و مخفف و مجلل ... و ... با آب ... د ... و ... طبیخ ... و مانند ما
تناول کنند مواد غلیظه را باطراف جلد دفع کرده ... و در مجذوم ... بتجربه رسیده است و از خوردن گوشت
او بدن متقرح شده سل ... و ... و اخلاط معفنه ... را ... و ... از ... جلد

بمنع می کند و خوردن او جهت تسمم سمومات مسهه و بره و طحال و ضعف جگر و درد عصب و برص و منع زبانی
از خمار و قوت حوانی و تقویت قوتها حیوانی و حواس و طول عمر مورث است هر کاه پنسال ملها شاول
نمایند و خام و پوست خام او جهت رفع سمیت افعی کرده و اقسام مارها لعوب نافع و جهت دوار و ثعلب
و دار الحیه و تحلیل خمار و براو خاج و مرمر بارده نافع و الصاب آن محرق احلاط و مصدع و مصلحش بنفشه و ارب موبه است
چون بعت عدد و اقعی از بشمال الشم شرح ارغوانی حقه کرده بار اسپ هر یک هسته بر کسی آن اشمان از
بر کردن صاحب خناق جهت رفع علت الحاجب مجرب دانسته اند و نمک افعی که چون حوف او را پر
کرده باشند در افعال صغیره از گوشت اوست و فرص افعی در افعال قریب یا دو طریق ساحل او انکه
بعدار خراب و حوف او جیه بارها بشویند و سنگ کرده و یک مثقال یا مثل ملعی دار باب
لعقوریه که در اسو شانید و اندکی نمک چون آن محو شانید له بعد از دو آن گوشت او را از استخوان جدا
نماید و دهان سنگ بکویند و بقدر ربع او با مثل آن نان خشک معده یا کمیره اضافه نموده
با عرق گوشت او خمیر نموده قرصها یک نور نیک مثقال سازند و ابا ابداً از روغن ملسان
چرب کنند با شارح بشود و قدر بان از ربع او باشد بهتر است و نحو ریکه در حلق خوشانید ق گوشت
نحو شند در افعال قریب بعض است افتیمون در سیوم گرم و در دوم خشک و محلل و ملطف و مسهل
سودا و بلغم و جهت نضج امراض دماغی و تهم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع بالخاصیت
جهت امراض سوداوی و سفه سودا اسعه ل است و چون نیک سفه بر روزه ده درهم او را با الصف رطل
شیر بارده خیسانیده و پاره ده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و سنج محرب
و چون ده درهم و نیم او را البته کیسه در دو رطل شراب یک شب خیسانیده در دیگر فرده صاف
او را با یک اوقیه شربت حل روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا و رغبات قوت کند و دون
مصرفی و باعث ضعف معتد و مولف کره تاسه رطل ثلث رطل دارد و صدح بر مونف ما بالمالع بموده
داو را اعتقاد آن است که یک رطل برادر سه رطل تا چهل روز بماند خیسانیده و مطبوخ او با مویز جهت
مالیخولیای گرزاید او ماست شراب بهم رسیده باشد نافع تصوحاً که با بفشه و اصل السوس باد رنجبویه
دهن

و گل جاورسان باشد و متولیها ضعیف الترکیب است زیاده از یک درم جوشیده نباید و او مضر سوداوی
و حار المزاج و مورث عطش و مصلحش بنفشه و کثیرا و موافق پیران و گویند مضر ریه و مصلحش صمغ کثیرا و قدر
شربتش بآب منقعش ده درم و در مطبوخات تا ده درم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است با یک درهم وزن از
جانشا با مثل او جانشا و دو دانگ او مثل بزر و بحجم او را شاید لازم گویند افسنتین ترکی در اول گرم و در دوم خشک — دوم — افسنتین
و مفتح و ملطف و مشهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سده و شستش مقوی بدن و جگر و معده
و مدر بول و حیض و قی و با صبر کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوغه و محلل ریاح و جهت
یرقان و رعشه و سکته و نهایت نفعی مزمن و ماء الهندبا و طحال و با بادروج جهت درد معده و با افتیمون
جهت سفته سودا نافع و چون حقنه ورود و راب طبیخ او بر دو در تب مفاصل بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که — ثبت
از رطوبت باشد مجرب است و دو درهم او جهت گزیدن عقرب مجرب النفع و با شراب جهت
سم شوکران و با مر که جهت قطر با نافع و جهت بواسیر و سفاح معده و اخراج اخلاط حاره که بسبب او دفع
مشروبه در معده هم رسیده باشد بسیار مؤثر و قطور او با زیره بر ورم عش با دام تلخ جهت امراض گوش
و کری نافع مجرب و فرزجه او با عسل مدر حیض و حمول او با موم جهت حب القرع و ضماد او با آب جهت
شری بخار مطبوخ او و شراب جهت درد گوش و طلاء مطبوخ او و در سیح جهت درد چشم و با جبل جهت
رفع از شستی تحت پلک چشم و در سرکه جهت مفاصل حار و ضماد او با موم و روغن گل جهت درد سینه گاه
و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است و محلل صلابات و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابات رحم
و ورم سپرز ضماد او نافع و اکحال او جهت ظلمه و غشاوه و اسرع جارحیض و لذا سبن او و دود نان مناع بالغ
گرم زدن و اسحلق او با مرکب با عسل مبنع از رمه از کشانی که آن مرکب کباب کرده باشند و
طلای او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه و دود او جهت گریزانیدن هوام و یا سیدن آن
طبیخ او گسیده گلکب و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور شربت انار و قدر شربتش یک مثقال
تا دو مثقال و از مطبوخ آن تا هفت درهم تا ده درهم و بدلش جهت معده نیم وزنش اسارون و نصف او سنبله و جهت
عصاره غافث و جعده و خصوصیم بدل او می شود و عصاره افسنتین که آب او را در آفتاب خشک

کنند و از افعال مقوی و مفتح سده جگر و جهت تبهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط رقیقه
و استسقا و نیکو کردن رنگ چهره و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش انیسون
و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش سه وزن او قنطوریون است با عاقرقرحا با سقمونیا و شراب او
مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت ارواح جگر و سپرز و دور و تفتیح سده و به انگبین اسهالا تقویت
هضم و ازاله کزاز و تفتیح باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی مسرور نافع است و باده حدیث از اراضی و طلی
انست که ده مثقال افسنتین را و سیستش مرا مثقال آب انگور چندان بجوشانند که بثلث رسد
باده کند نشسته بعد از آن صاف نموده و اگر سی مثقال را با یازده مثقال دارچینی و یازده مثقال سنبل الطیب

و یازده مثقال سلیخه مکوفته در ده هزار و شصت مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را محکم نموده بعد از دو
ماه صاف کنند لشه به است و روغن افسنتین که در چهار رطل روغن زیتون یا روغن گل یک رطل
آن افسنتین کرده چهل روز در آفتاب بگذارند جهت برودت ظاهر و باطن بدن و امثال آن نافع
ضماد او جهت یرقان و سده جگر و سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی و جهت تقویت معده و رفع احساس
حیض و ... و قطور و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن دافع خمار و قطور او
جهت کرم گوش و ... آن و طلای آن جهت ... چشم و با موم طلی جهت تقویت معده و ورم آن
نافع است ... لعاب سبز ... در ... و ... و احتقان ... در آخر سموم و مخدر
و ... و ... و ... نافع بعض اخلاط و تحلیل روح حیوانی و از جهت اسهال و ... و ... اخلاط ...
و ... و ... و صداع ... حرارت ... باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشد ...
... و ... و ... و ... قروح ... بارده ... با ... جهت ...
و باشد ... عنوان ... و ... قروح و ... حاره و ... صاف ... عنوان
... جهت ... و ... با روغن بادام ... عنوان جهت ... گوش ... با موم ... جهت ...
و ... نافع و ... ادویه ... و ... اشتها و ... باه ... و ...
مضر ... و مصلحش ... و ... و ... و ... و قدر شربتش ... چهار ... و ...

افیمون

ممنوع و دو درهم او کشنده و مدبرش سه مثقال او مر البنج و کوکنار و بیخ لفاح و در احساس طلا با شیر و کافور و کثیرا نافع
افیون خالص در ظرف مسی مطلی با دسته چوب هم که فلوس بخته در وی حسا سوده باشند با سیر ترک
هم یکجا بیس است سه گرم مثل آن هم شود صبح و شام در چشم کشند برای دفعه و سرخی چشم و امراض بری مجرب
رست دراجروم گرم و خشک ملطف و مفتح و محلل ریاح و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده
دیابا مار العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاه و تقطیر بول و احتباس حیض و درد کمر و مفاصل و عرق النسا
دلوعش نافع خصوصا که در باده در آب انگور جوشانیده باشند و باید بار از هر سه مثقال او آب انگور چهار
رطل و لصق باطبیخ و استسقا و برقان و سده و ورم رخو جگر و معده الات بول از رطوبات لزجه و امراض بارده
دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و الطحال او جهت امراض طبقه قرنیه و دو داو جهت گزیدن عقرب و جماد
باد بیشتر باره بر شیح آن ورست جهت لقوه و لسیار بتوثیر و مضر ربه و مصلحش مویزج و قدر شربتش از یک مثقال
تا سه مثقال و بدلش ... جمع مثل وزن او و کحل است بالصف ادخولجان و لصف اوج و حکمای سهد را گفتند
انگوری حل از ابله هم درهم او را بیند بح نوشته اند که اسار کم بر ... اید بر ارب دارشته اند ... در دوم حبه
و خالص دی نافع نزف الدم و لقب الدم و مخفف زادع و غیر معسول او ... و جالبس ... و اسهال او اخلاط
و جاذ او نافع و مقوی بدن و اعصاب سرخه از اعصاب امراض و خادش جهت اورام حار و باد و برنج او
رحم و معده و دو احشا و برای حذه و سرخی آتش و باکل ... و برکسته ... و جهت قطع ادرار عرق و ربا
لادن و ردمی کل جهت قطع اسهال اطفال مجرب مورث سده و مصلحش روغن بادام و شربتش تا
یک درهم و بدلش ... عدس صندل است و گویند حضض و اخراست است ... حر ... ار ... احشا
احشاء مستوره جست ولفراه و طلا ... لقب ... و ... و سحج گردد دراج ... موافق طبع معادن ان ... سوخت
بر دغایب مخفف و مقوی باجره منفی جراحات و بسند بل آن در افع نحس زخم و بیاض علس و بهق و جرب
و سل و باجره و دماغ و عساده و بروی اب ... و طلا بر او ارده اورام و جالی کلف دافع سپر زدبار عوزان
و اصول نافع مفاصل و لقوه ... و حرون طلای او یک قراط جهت حقان و تقویت دل نافع و مسقط
ار و حرق معسول و بدلش مردار سنگ محرق مغسول است ... مهره ... گویند گرچون حربته و ...

**اکلیل الملک**
گیاه قیصر
ابریزه

که اجزا در عسل پرورده نمایند بلغم او بار رده حرشرسی ر السمت کنند مجرب دانسته اند **اکلیل الملک** حرارت مویت در اول درجه ثانیه و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهت صداع و شقیقه و دفع نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض مقعد و رحم شربا و ضمادا نافع و جهت تحلیل فضول باطنیه و طلای بخته او با زرده منفتح جهت اورام ارنبه و حاره و صلبه رحم و مقعد و انثیین و مطبوخ او با آب شراب جهت خروج مشیمه مجرب و با افسنتین جهت ورم عنبیه و معده و قطور عصاره او جهت درد گوش و اسامیدن سه درهم او با لحم او با منفتح جهت حصاه نافع و عصاره او با زعفران و رسکین دخل حوبان مجرب و طبیخ او جهت ربو و قصب خضاب و حقنه او جهت تقویت امعا نافعه و تسکین درد امعا مفید و شراب او مضر انثیین و مصلحش عسل و اکثر مقو بر ده رشش با دو مثقال از عصاره هفت درهم است و بدلش بابونج است الملک

**اکارع** جمع کراع
پاچه

سه بی پنج درمان زالبسین سالان کنند و در سال خوب شوند و گرم و تر و اسن ده دوازده بیست ام و در محاجه عین الاحبار است **اکارع** پاچه گوسفند هر دو ام پاچه کوسفند و بز که تباله است گرم و تر بعضی و قریب بعضم و لعبه از ابهام مولد خون صالح رقیق و معدل الغذا و جهت ناقهین صاحب سوداوی محرفه و لو اسیر و سنج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و مرفه با لسن و دق العا الدم و حرقة البول و هزال مفرط و صاحبان زحم و السام و شکستگی استخوان و با جمع مرقه جهت مرقه جهار و ملینا تطبیح بالبس المزاج و حقنه او جهت معض و زحیر سده و بی تجرب و نطول او جهت سوء دماغ و ضعف الفم و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن جوف پاچه با فرفیون و زعفران و ز روغن گل جهت تسکین درد سر و درد مفاصل حار مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب کهنه و ارکه و عسل و کمون او با زرفس و دارچینی و با مواد استخوان موجه او جهت رفع برف ؟ و جراحات و باجمع جهت بیما گردن دانه لواسیر موثر است

**الیه**
دنبه

**الیه** دنبه گوسفند است گرم و تر محلل اورام صلبه و ملین اعضا و خون تنبیه و دنبه گوسفند نر از سه حصه کرده هر روز یک حصه او را با عاقرقرحا و تحلیل در زیر موسه جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند چون دنبه را اورق کرده بر عضو بسته و مامعض شود جهت تشنج صبی و کزاز و مواد متحجره مجرب و در بر قصیم دکم سه روی البدا و مصعف قوت باصره و مولف ترکه کو به از سانانه در مرد و موجب مویث

في الت

ایلج
ایلیا
آنزه

محاورت شود و مصلحش الکابه و برگ و ادویه چار است مشهور انوله در دوم سرد و در سوم خشک
دانستن بر آورده و اول سرد و در دوم خشک و قابض و بالغ رطوبت مواد معده و امعا و خناق اخلاط از بعض
و فساد و اختلاط سودا بر روح و علیه سودا و محرک باه و قاطع و تشنگی و آب دهن و خون لثه و سرفه الدم
و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و اعصاب و سهی و مسهل سودا و بلغم رقیق
بعصیر و بار و کنار و آب نه قاطع اسهال مزمن و تسکین حرارت خون و اشامیدن سفوف او باحد
بالبوبه مرور بحد رهم با آب گرم جهت تسبیح و جرب و بواسیر و بواصیر و ضعف معده و باصره و باریکی چشم مجرب
و قطور آب مفوع او که کوبیده جنبانیده باشند جهت ازاله بیاض عین ازموده است خصوصا که چاه لعبد از دو
سه ساعت انه را افسرده باشد با آنچه را ماره کنند و شربت معمول از اهله و افشین و بعوبت معده و مقوی
بدعن او که با برگ مورد و بالوست بیخ مسوبر بالبسویه بحجه و آب طبیخ او را بابیل او روغن کنجد و دهن جوشانیده
باشند جهت تقویت مو و سیاه کردن و در ماندن او و دفع اعیا و تقویت اعصاب و خروج مقعد و بر عسر
بهوض اطفال مجرب و السه او و خون خنازیر اله حصابه کند موی را سیاه کند و مداهنش از سه درهم
تا یک درهم و در مطبوخ تا ده درهم و مضر سپرز و مبرد و مصلحش عسل و سپل و تولید قولنج و مصلحش روغن بادام
و بریانش در اکثر افعال نوریش بلکه قابلی است و اهل هر وزن ده بلس طبیخ و مقوی اعضای باطنی و حافظه
و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر و بواصیر نافع و مدار منقا او حافظ سیاهی موست
مغیلان کوبند و در دوم سرد و خشک و حابس فضلات در اواع لطول طبیخ برگ او جهت تقویت اعضای
سر و اشامیدن او قاطع اسهال و مفتح سده و ضماد برگ تازه او جهت التحام جراحات و دفع اورام
و جلوس در طبیخ او و نشستن بر مقعد و رطوبات رحم و ثمر و پوشش او جهت و بانث قائم مقام بار و ضماده
برگ و ثمر او قاطع نزف الدم و نفث الدم و تقویت ساق او جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع
و عمده اجزاء و روغن سبیح صعایش است و بیخ او حاکی ستون ان او جهت استحکام لثه و مسواک او مقوی
دندان است و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه آورده و ذکر کرده اند اشتباه میشود که قبل ام غیلان و طلح عربیگر شده
بعد از حامل رفع اشتباه می شود
ام غیلان
مغیلان
بتول
ا
ابهل
رزشک
مجوز

و مقوی معده و جگر و غلیان خون و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل الطیب و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی
جگر سرد و تر و سایر احشا و جهت استسقائی که از ضعف جگر و سردی احشا باشد و جهت استسقا و با ادویه
تازه جهت بردن ورم و با آب اسپغول جهت تقویت ناطقه و آب او نافع غثیان و با ... جهت
صلابت جگر نافع و دوام او ... و با ادویه مناسب جهت قرحه امعا و اسهال که از ضعف جگر بود نافع
و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن که از آب زرشک و آب لیمو به نسبت مساوی بوده است
... باشد و با شکر بقوام آورده جهت رفع سموم قاتله و از آن افعی و خفقان و غثیان و ضعف و اسهال مولف
تذکره مجرب ... بود چون آب ... و ... اضافه کنند و اکثر امراض ... قائم مقام تریاق فاروق است ...
مطلقا و مصلحش ... و ... و مصلحش شکر و شیره ... و قدر شربت از آب او تا ... مثقال و از دانه
او تا سه مثقال و بدلش مثل ... سماق و دو ثلث او صندل ... است و عصاره زرشک در افعال قوی تر و الطف است
... و ... آن زرشک که از بیرون آورده است و ... هیچ زرشک ... و ... مولف
... و ... مثل زرشک ... و ... است که ... الطبع
... باشد ... گوش ... مولد ... و ... و ضماد او جهت
... نافع ... مولد امراض ... و ... و ... او بوسیده ... و منع ...
... و ... سوخته ... مثقال ... جهت ... و عرق النسا و
مفاصل ... و ... گوش ... که ... باشد ...
عقرب و ... و ... جهت ... و طرفه و ... جسم و ... عصفور جهت
قطع ... جهت قطع ... الدم و ... و ... جهت کلف و جلا ...
و ضماد ... مصنوع النسان خصوصا ... باشد جهت ... و ... اورام و ... او ... جهت
... و ... و ... ساده ... و ... و ... مسکن ...
و مفاصل و عرق النسا و ... آن ... است و ... است و ... حرام و
... مسکن ... ضعف و ... نافع ... جهت رفع ... و ... لسان

... و ... مثقال ... دو ...

خوف

خصوصا اطفال جهت بثور دهن و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه و عسر النفس و با آب بخور و ماء العسل جهت یرقان و

قطور او جهت بیاض عین و نمک مسعود از بول جهت رفع بیاض عین مجرب و در افعال مشترک و در صباغت

بدل اوست و فضله طفل را که غذاهای لطیف داده باشند چون خشک کنند لقروح او در حلق جهت

خناق و ورم حلق و بدستور ضماد او با عسل محلل قوی است و طلای او جهت حمره و جراحات و لحام

آن و رفع عفونت اعضا و استادن آن بلب مثقال آن جهت یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت

جراحت حربه زهردار و فالج و جگر سمه بل و با شراب و عسل جهت رفع گزیدن هوام و ادویه به قنای و کمای

دایره و یک مثقال او را با یک مثقال قوبا در مقعد جهت رفع سموم مصعود مثل دارشکنه و رش مصعود

مجرب و دانسته او و سنون محرق آن جهت قطع نقض بن دندان و آکله و انفصال لثه و با سنون گوشت

بن دندان مجرب و چون ... در ناخن دست ... اسوراسوده با عسل ... جهت ... مانند اسنحق محبت

صاحب ناخن ... و بعضی گفته اند که ناخن با بهق و خاصیت دارد و موی سوخته اسهال ... جهت

منع سفیدی موی و استسقا و رفع سموم قتاله و بر استادن سنگ مثانه را کرده و رفع ربو و سبز ... اکتحال او جهت

بیاض چشم و قطور او با روغن گل سرخ جهت درد دندان و گوشت زیاده و درد گوش و دور او جهت آکله

و نزف الدم و کشف جراحات و منع ربا و لی رجهها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب است و چون بول انسان

را در ظرف مس با عسل بجوشانند جهت بیاض چشم و ظرفه نافع و عرق موی انسان که با کبریت بهم

آتش و بکرد در همین مفصل ... کنند و صباعت ... و در دستورات ... الله تعالی ... نموده

شده و دستور گویا اثنا سنون ... که حصه انسان را اشتباه نشود جهت ... ورم جگر و وجع ... و نفع

عظیم دارد و چون طفلی را با سم ماهی ... گفته اند جمیع اجزای او القاس او قابل نگردد و مسح حوالی

قابل این ... است و منی انسان خالی بهق و برص و علف خوردن ... مجرب حرام است

و مجرب و السر ... یعنی ... و ورم گرم و در سموم خشک گویند ... رسیده او در اول ... است حایل

احلاط ... و لی ثقل و ... جهت نشو گردن را کیف دهان و منع خفقان و جوسه بارود و رفع

بو ... و لعوقه ... جهت قطع طحال و ... اسهال ... کرده و ... دانه

از جهت سفید کردن دندان و جالی جرب او جهت برف الدم و طلای بیخ شاخ و برگ او جهت دراز
کردن و سیاه و درست موی نافع و گویند مضعف جگر است و مورث مصلح آن فایده گلقان است و حکمت
ابراج نافع خفقان و مقوی معده خصوص مربای آن که در گوشت کهنه باشد نخورند معرفت است و برگ او
در قلیان بکشند جهت اسهال معده معروف کرده باشد بخورند پوست آن جهت سرفه و انگ و سیلان منی
و لوبیا که غلیظ باشد بقدر ده درم جوشانده کرده شب در آب ترکنند صبح آب و لال آن اگر قرحه انگ خوردن
بقدر ده وحیه اصابه نموده بپوشند الخ در سوم سرد و خشک و قاطع چون جمیع اعضا خصوصا اوسیه و گوارش
و جالس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی اعضا و امعا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان
خون و ضعف اعضا و بول الدم باره و ورم و رفع سموم و انتفاخ افواه و عروق مقعد و سل تازه و کهنه حمی و بول
را نافع و ضماد او داشا معده او جهت سحج و اسهال کبدی و سستی اعضا و گرفتگی عضل و فسخ
عضلات و درش جهت و پاسیدن گوشت و قطع نزف الدم رحم و لعابات نافع و قدر شربتش
یک نیم مثقال و از عصاره او یک درم و از برگش یک درم و مضر سرد و مصلحش زنجبیل و بدلش سیل او در سک
زیتون کف ارمنی است الخ لعاب سیب اکثر آن در دوم گرم و خشک سیاه او در سوم
و در بول و حیض شیر و مسکن کرده ده و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و
جهت عسر بول بلغمی و برای تحلیل اعضا و تقویت هاضمه و رفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و سده و سپرز
و سکنجبین او با سفنج جهت تب ربع محرب و بسیار جهت تب بلغمی و بهای اکثر بغایت موثر و جهت
در و سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حبسی بوییدن آن محرب و با سرکه
در اخراج جنین تقویت الاثر و ضماد تنش با ثوم او روغن جهت قمار زنبور و جراحات و عرق النسا و امثال
آن و بار و غن زیتون جهت کمر کرت علق و طلای مطبوخ او با سرکه و نوشت انار جهت لو اسیر و در و برگ
او جهت اکثر نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال
و بدلش مجرب است لو انار و دو دانک آن حلبیت و گویند بدلش زونا و این اسب است
و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی او کراویا ساق و بیخ آن با سرکه ترشی و مدبسار
گرم

گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت معده و سدّ و رفع امعوا آشتها

و اختلاف بغضم ابدیه نافع و محرق اخلاط و مورث شکلی و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه و بدلش تربیعی اسرخار

و پیچ او در افعال نوعی از سایر اجزا و طلای او محلل اورام نافع زیاده شدن جماع و ملیّن رحمها و قدر شربتش مثقال

و گویند مضر سینه است و مصلحش عسل و صاحب جامع الاهالی گوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله بر روز یکدرم

از اقحوان بنوشد با یک مثقال بر آن آبستن نشود و بخصیص افزوده اند که از نوع سیاه باشد یا سفید اقحوان

بهارسیه بادیان رومی گویند در آخر دوم گرم و خشک ادرار بول و حیض و نشر عرق و محلل ریاح معده و سیاه برنجاسفا

و مهبی و قالص طبع خصوصا بریان کرده او و مقوی گرده و مفتح سده جگر و سپرز و جالی مجاری نفس و جهت صداع

و سعفه و دوار و سبعه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاب و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ادرار

فضول نافع و با توت تر بادیه مکورش جهت در دسر و نزلات بارده و اخراج حب و شمیه و نشوان او

جهت جلای دیدان خصوصا محرق او و رفع ثولول و رهاب و التحال او را جهت سبل لبنی مجرب و دلکشیه

و قطور روغن کل که امسون در آن جوشانیده باشند جهت کرب و ثقل سامعه و خار بدن او جهت

خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و نشستن تقل و طبیخ او با شکر جهت رفع زرد آب پا

و حساره مرابیده بدن نافع و مضر امعا و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا نیم درهم و بدلش نیم وزن آن

ورسیع او را زیاده و در تقویت باه مثل او اکثر است

وزاول سوم گرم و خشک ملطف و جلاء و مفرح و جاذب

و مفرح اعضا و بول و حیض و نشر عرق و مهبی و منقی سینه و نشستن معده و مصلح فم و رحم و سده جگر و سپرز و محلل لو ارسلن

برگ کوبیده او و دهی قاطع رعاف و حصول حمی و ثقل سامعه لعاب رحبق و حفاظ دیگر تازه

او جهت ارکی و جرم بلقل و سبله نشون و بو و قطع تالیل خصوصا عسل و جهت النواسیر و خلف و بالملک جهت

جراحات مثل مدوارکی کرفته و با فرو طمی جهت ورم سپرز و با روغن زیتون جهت ورم جراحت و ورم

سینه کوبیده و تنجبش با با التعلب جهت تنفیس تشنج و ننبه و بخش جهت الات نفس و الوا استسقا و طحال

گرده و سپرز و اخراج ماراجو و بلغم لزج و با سکنجبین جهت درد سپرز و درد پهلو و درد گرده و تسکین آن در حال و طبیخ

او با اصل السوس جهت سعه منافع از حرکت و اشنامیدن او با گلم رفتن سیر گو سفند به جهت منع باه و با شراب

مسهل تا مقدار ... بلغم و فضلهٔ او با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بسبوس بر کلف محلل ورمها و با زرنیخ جهت اکله و قروح
و سرطان و با عسل جهت برگ کردن و صفت محرب و اسهال و طلای او با عسل بر قوبا و بلغم زایل
محرب باه و مضر گرده و امعاء مصلحش صمغ عربی و کثیرا و مقدار شربتش ... مصلحش عناب ... مقدار شربتش تا سه درم و بدلش ...
با حرف ... او ... محلل ورم ... و ... و ... محقف ... سرطان مفرح است
... و ... در اول دوم گرم و در اول دوم خشک و محقف ... و ... بلغم غلیظ و ...
و مسهل صفرا و محلل ... غلیظه و مفتح سده و مسقط جنین مضر معده و امعاء و ... اللسان
نافع ... بلغم غلیظ ... است خصوصاً ... و ... و امثال آن و ... لعاب موثر
و چون ... و ... با ... اگر ... مضر ... و ... کرده ... و ... بعد از حمام و بعد
از خوردن ... و ... مجرب ... که زنان ... ازو ...
... بالعسل ... و ... باده و ... و ... مثل ... نیم ... او
... و ... و با ... خصوصاً با طلق محلول ... و مصلحش صمغ ...
... و ... است ... در ... و ... و ... است از ... مثقال
تا دو مثقال و ... از سهلات ... مثقال و ... و ... و ... در ... جهت
... و ... کردن ... و ... کردن ... قطع سیلان خون و رفع ... و ...
جهت ورم ... و ... با عسل ... و ... و ... کوشت ... جهت ...
کردن ... بسیار موثر و ... خصوصاً ... باشد و ... حب ...
... و ... سرب ... و ... است و چون ... و ... و ... جهت
... مولف ... و ... الفجل ... سر ... گرم و خشک و ملطف و
محلل ... منجمد ... منجمد ... و ... الاعضاء و معده منجمد شده ... و ...
و جالی ... و ... و ... الدم و ... الدم و سیلان ... و دافع ... و ...
محلل ... منجمد و معده ... و سر ... و ... و ... و ... لعاب ...
آن

است هلیله کابلی سرد است در اخر اول سرد و در دوم خشک و مسهل صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ
و مفتح سدد و مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم اوست و جرم او و سایر هلیلجات و محدث قولنج اند لیکن دفع خلط
رقیق و مائی باشند غلیظ و مجموع ان مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع و نسیان و جذام و حمیات
مرکبه و درد سپرز و استسقا و ریاح بواسیر و بواسیر مفتح و منع صعود بخار به دماغ و تصفیه رنگ چهره و اطفاء نائره
سودا که از احراق صفرا باشد نافع و بعضی در حمیات منع کرده اند و این قول حق است مگر انکه خلط عفن
با صفرا و بلغم او رقیق نباشد و ابو سهل در حقنه نامنع نموده اند و در شرح اسباب در مواید جمله علاج برسام صفراوی
مذکور است که هلیله در حقنه ان باید کرد و این قول پسندیده است و حقنه در حقنه اسهال گرانی که باشد سخت و نباشد
وجع المفاصل بوده مکرر کرده باعث رفع علت شده و استدلال نافع بسبب عروق صفراوی و در حقنه انزل
انفع است نه در برسام که باعث الصائم بقایای مواد و غلیظ کرده و خصوصا با ادویه قابضه و مسهله چاوره اضعاف
او باشد و عصاره خشک هلیله و تجفیف رطوبات و حدت لعاب نافع خصوصا که با وجه دیگر سوده باشد
و ابو سهل رطوبات حساسه او بهمین اثار دارد و سنون او دو فواید جهت تقویت لثه و خون بن دندان
درد باشد و گوشت ان قابض و مضر سپرز و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قابض ان دارچینی و روغن بادام
و قند و بدلش و قدر شربت از جرمش با شکر تا سه درم و در مطبوخات و منقوع از هفت درم تا ده درم و بدلش
در غیر اسهال پوست انار و گویند قابض بدل است و از خواص مجربه اوست شربت که اصلی معاون
خصوصا هر روز پوست هلیله زرد گویند بعمل اید سه تعلیق کند جهت مواد مزمنه که باشد مجرب
باره لعل اید هلیله سیاه است در دوم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون
و روح از اخلاط سوداوی و رحمت نیز بهتر و تقویت احشا و درد سپرز و رطوبات معده و جذام و الوداق
از جهت استعمال مفید و تقاید پشین و دوام دهان بمضغه باعث سیاهی موی و تقویت ان و تقویت
لثه و تقویت موثر و گویند مضر جگر است و مصلحش عسل و قدر شربتش از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا
هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض و ضعف و بدلش عفص و جمیع ان کم تر روا است
در هر روز تمعدل و در اول خشک و بعضی او را هلیله سیاه گرم نامیده اند مسهل بلغم و سودا و صفرا محرق

باطلاکاوید ربول و بهترین اقسام بلیله زرد و افعال موثرتر از بلیله زرد و سیاه و مجموع خواص در بلیله زرد مذکور شده و گویند
چون یک سال هر روز یک عدد او را تناول نماید موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص
بلیله هندی و بعضی مخصوص بلیله پرورده کابلی دانسته و بالجمله جهت دفع ضرر الهاء و بسیار خوردن
اسب نافع و درونه بلیله مدر بول است و در محرق او جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت
دندان و لثه مجرب و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا بیست مثقال و مدبر کشش بلیله سیاه است
ذوبابی او که زیاده از یک سال بر او گذشته باشد مقوی معده و دماغ و مصلح سده و بلغمی و مقوی جگر
و حواس است [illegible] لفارسی [illegible] و گویی است و گوزن سر گوسفند و گوشت اقسام او و علیظ مولد سودا و سریع الهضم
و مدر بول و مقوی باه [illegible] و رسانه همه انواع از جمله سموم و گوشت [illegible] که در هوای گرم بعد از [illegible] و اسهال
و [illegible] کرده باشند با سمیت است و مصلح گوشت [illegible] طبیخ او [illegible] با روغن و اشامیدن آن
و [illegible] بعد از آن و شاخ او که سوخته با یک مثقال کتیرا که مصلح [illegible] جهت نفث الدم
و قرحه امعاء و قطع خون اسهال مزمن و فتح ضعف [illegible] و [illegible] مثانه و [illegible] و سیلان رحم نافع و چون [illegible] را
کرده در نوره [illegible] که پشه در او [illegible] حمام [illegible] با سفید شود و [illegible] جهت بهق طلا کنند و در آفتاب
نشیند بهق را زایل کند [illegible] روغن جهت [illegible] نافع و [illegible] مفعول کنند جهت لقوت
باهره و منع سیلان مواد و [illegible] قرحه چشم مفید و [illegible] او جهت [illegible] و جلای دندان و قلاع لثات
موثر و طلای آن بر [illegible] جهت خنص و [illegible] و بوست و [illegible] و [illegible] او بر [illegible]
او بریان جهت منع گزیدن مار و هوام مجرب و یک مثقال از خون [illegible] او جهت اسهال مزمن
و قرحه امعا و طلای وسناد سوخته آن با شراب [illegible] مجرب و باعث [illegible] فی الفور [illegible]
موثر و بخور [illegible] او گریزاندن هوام مجرب و [illegible] که در [illegible] جمع [illegible] و [illegible] هوام [illegible] کاو
کوهی [illegible] در دفع سموم حیوانی موثرتر از تریاق فاروق است و [illegible] طفلی [illegible] از ولادت [illegible] اکله
شیر [illegible] طفل [illegible]
هوام ایمن باشد [illegible] ان طفل [illegible] حرکت [illegible] مجرب است و [illegible]

محرق

مسحوق او با شراب از مقوی باه و حمول او بعد از طهر شدن بارور کند با بلع البسان بمان و بره او جهت
تسکین اوجاع بارده نافع و محلل صلابات است

## باب الباء بابونج

بفارسی بابونه گویند در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و محلل بحدت و نضج و مدر بول و حیض و عرق و مسهل و معرق
دماغ و اعصاب و باه و با پوست و بادیه و جهت بیت بلغمی و سوداوی بی‌ورم که و مبدء سده و دردسر و جهت
امراض دماغی و تحلیل نفخ بارد و ریاح و درد گوش و درد جگر و احشا و معده و رحم و احتباس حیض و بول و عسر
البول و اخراج سنگ مثانه و تسکین درد ها و ورم جگر و رطوبت یرقان و اعضا و عفونت سوداوی و بلغم و
مفتح و امتلای سر با و ضماد و نافع و طلای او با روغن اورام صلبه و تسکین درد طبیخ او بر سر سود خاطر ایلان
و از نزله معده و مفتح حلق و مصلح او عسل و شربت انار و جابهای او جهت ملاح و ورم و حیض او
و جهت لعاب نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف و افسنتین و مضر بگرم
و حسکر و در اعمال رکرش او و یک مثقال او با شراب العسل بسیار مجرب باه است و روغن
بابونه که به روغن گل سرخ بپزند و گرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلای او جهت
رفع صداع بلغمی و سوداوی و اورا عرق و دفع اعداد و اسهال که از سرما باشد و مدر و محلل
ریاح اعضا و گرانی سامعه و درد گرده و مفاصل و لقوه بسیار نافع است و گویند خشکی او در تحت بابونج
باعث گریستن هوام میشود بادروج عربی او ریحان سلیمان است در دوم گرم و خشک و گویند جسم او را
سیوم است مقوی معده و منضج سده و بهی که از بخار او بهم رسد و جوش و قوه سده و بلغمی صلابات و بار
بلعن طبیخ و با سرکه دافع و مدر بول و بادام حب گل صداع حار و خوشبو کننده عرق و دافع صنان
و بد بوی زیر بغل و منضج ران با شد و مجفف رطوبات عربیه و مورث درد پهلو و عانه و البواسیر و مولد
سوداوی و مفسد رنگ چسباز و مصلح این طبخ او رب و باروغن و گوشتهای فربه و سرکه و خوردن
او با آب انار و شربت شیرین و نارون و گویند هر دو در باد امیال ایمن و ضماد و سال اوکد اجماع گویند تا دام

منضج بلغم جهت لوا و بواسیر و امراض معده و درد سعال و سکوفه او بعد از جرب کردن بعد بر روغن بادام یا روغن
بابونه جهت ورم ان و بواسیر مجرب و چون بادنجان را مهرا و مضمحل سازند و صاف نموده اب او
را با روغن زیتون بجوشانند تا آب سوخته شود و بر روغن را با کنجد برنگ مدن میکرده اند و در رفع بواسیر مجرب
است خصوصا صاحب ارتعاش [illegible] و در قدر [illegible] ان جرب کنند و اکر اب او را با روغن بجوشانند جهت
شقاق و ورم حلق و رفع خشونت که از سرما و برف بهم رسد و با رسیده یابد نعاب موثر و اکر
رسیده او را که تخمش زرد باشد مربا کنند و تخم او را با موم روغن طلا کنند شقاق اعضا را در حال زایل کرداند و اکر
بادنجان زرد شده را خالی کرده جوف آن را با روغن تخم کدو پر کرده قریب [illegible] و در روغن [illegible] گرم [illegible]
روغن را از ان استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجرب است و چون اقماع و گلش اضافه کنند جهت
بواسیر معتدل است و از خواص اوست که سبب سرعت [illegible] و چون لوبیا در را او در [illegible]
بعد از اخراج [illegible] و شراب [illegible] محلول [illegible] لعابت [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] محلول باد باعث [illegible] گربت و نبات ان [illegible] و بادنجان بری [illegible]
[illegible] و برگ او [illegible] برگ اسفناج و سه بو و ثمرش [illegible] و اکر [illegible]
و خطف و [illegible] و گرم و خشک [illegible] و ثمرش جهت اورام [illegible] و سیاه کردن موی
[illegible] برگ خشک او جهت بیاض چشم و جلای [illegible] باعث [illegible] تازه اش
در اول سرد و تر و خشک در اول سرد و در دوم خشک و گلش گرم باعتدال و لطیف و پوست
اندرون او مجفف و قابض است و با [illegible] بادرنجبویه [illegible] الاجزا از معده [illegible]
و با قوت محلله [illegible] و با رطوبت [illegible] جهت [illegible] امعا و اسهال [illegible] و [illegible] و شش [illegible]
ان [illegible] صاحب [illegible] و ضمادش با ارد جو جهت [illegible] و ورم پستان که از جهت انجماد شیر
باشد خصوصا [illegible] و [illegible] و با [illegible] جهت [illegible] ورم [illegible] گوش و با
[illegible] سرخ و سفید [illegible] جهت [illegible] و با [illegible] خطمی و امثال ان جهت ورم [illegible]
و اورام حاره و [illegible] جهت ورم [illegible] و [illegible] و تحلیل [illegible] خصوصا با ارد جو

دل

و سبب نمائی در روغن زیتون کهنه و با به جوک جهت نقرس مجرب دانسته اند و چون با ملایمات [illegible] او

حقنه کنند و طرف اندرون او را بر رحم زلو و امثال آن گذارند و قطع سیلان خون نمایند و لیس او بر

موضع گزیده سگ و لوا باعث جذب سمیت آن و [illegible] منع رطوبت مواد چشم و طلای

او با رفع [illegible] جهت سرخی و [illegible] پلک چشم بسیار نافع و ضماد برگ و پوست

بیرون او جهت سوختگی آتش مجرب و گل [illegible] حرارت دماغ و چون در هاون [illegible] سائیده

در آفتاب گذارند [illegible] و خوردن با [illegible] تفتیح و اصلاح و [illegible] دماغ و فساد [illegible]

و [illegible] است و مصلح او [illegible] بنده او با روغن بادام و [illegible] چاره [illegible] نمودن [illegible] گاه با [illegible]

جهت رفع آثار [illegible] سیاه نافع است **باذروج** در دوم گرم و مقوی معده و دل و دماغ و حواس معده [illegible]

مفرح و تفتیح و ملطف طعام [illegible] و [illegible] حفظ و جهت [illegible] النفس و خفقان [illegible]

و فواق و تحلیل سودا و اخراج بلغمی و [illegible] و [illegible] و کرده و دفع سموم [illegible] جهت

سوداوی و سده دماغی نافع و برگ مسحوق او [illegible] درهم با شراب جهت [illegible]

[illegible] نافع و [illegible] از بوی شراب [illegible] دهان بسیار [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و [illegible] احساس [illegible] جهت [illegible] مفاصل و طلای [illegible]

او جهت جرب سوداوی و [illegible] رفع [illegible] و [illegible] جهت [illegible] درهم

او [illegible] درهم [illegible] جهت [illegible] مثقال [illegible] جهت دفع [illegible] و [illegible] رفع [illegible]

او [illegible] جهت [illegible] نافع و [illegible] و مصلح او [illegible] و کنند [illegible]

[illegible] او [illegible] آن جهت [illegible] و قدر شربت از [illegible] او [illegible] درهم [illegible]

[illegible] درهم و گویند چون [illegible] او را با [illegible] سنگ کرده [illegible]

[illegible] با [illegible] جهت [illegible] و [illegible] در [illegible]

مثقال او جهت رفع [illegible] و [illegible] نافع است و قدر شربتش [illegible] مثقال است **بالنگو**

جهت [illegible] معدی و [illegible] که [illegible] با [illegible] مجرب و جهت [illegible] معده و قدر شربتش

تا دو مثقال است و بدلش بوزن آن سم الحیات **پادزهر معدنی** اسم فارسی تریاق است و هر قسم حجر باشد زرد و سبز و مقعر
و اغبر و منقط امتحان او آنست که زرد و خوب را بر سنگ بسایند و با و زهر را برانداز زرد و خوب سرخ شود خوب
است و دیگر آنکه زرد او را بآب گرم غرق کنند و حرارت معتدل در آخر دوم خشک چون بسایند بر موضع گزیده
افعی و مانند آن بپاشند سم تطرق نرسد و دفع نماید بعد از ان خوب بسایند و طلا افعی گزیده بلیسد پادزهر
حیوانی مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و ... از ان بر اطراف حافظ صحت نافع جریان آب
و بانی و اخلاط سیاه و اسود و لقاء بد است و نافع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعصاب
رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و نافع بعض اخلاط و ازاله سمیت ان و بهی و مقوی احشا
و قوت مفاصل و محلل در ادح اورام بارده و حاره و جهت خفقان مجرب است و قدر شربتش
در دفع سموم از سموم و ... واکف و در سایر خواص از قیراط تا یک دانگ است و گویند هیأت مفرد آن
اگر تا یک ابرص او کرار آفتاب هم به جهت ازاله فضول مجرب است **پادزهر ...**
نبات است که در ریشه دان برگ هیشو و بهرن سبز او نایل بسیاری تر بود و حرف حوب مختلفه
امتحان او آنست سوزی گرم کرده فرو برند سوزن زرد و ... بی زرد شماره کرده و دار علی در
سیاه اورام گرم و در سموم خشک مقوی اعضا و بهی و تریاق سموم ... مجرد از امزاج مضر مورث
التهاب و اسهال و موسی و محلل اورام بارده و بیات کثیر جهت محاده نافع و طلای او با جلاب جهت
طاعون و بثور و ... و ... است و به همراه جهت گزیدن هوام مفید و مانند بدل آن جهت
گزیدن مار مجرب دعوی شربتش از یک قیراط تا دو دانگ و ده قیراط است و مغویه از پادزهر حیوانی حجر الایل
است که از ... و ... جمیع گویند از سر ... و ... و موافق جمیع امزجه است تا الحی
و ... نماید از ... منح بسی ... حبوه ... و سایر افعال مثل پادزهر
معدنی است و گویند حجر المحه است ... مذکور چه بد شد **پادزهر** بولی
و ... است در اول و سموم گرم دوم خشک اصطلس باده ... باقی است و ... 
... و ... مسکن ... و با ... حصاه و ... و تریاق سموم و ...
جهت

جهت عسر النفس و سرفهٔ کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و لوا سر و قطع تحلل و امراض عصب از علل بلغمی و ضعف
معده و تحلیل و سپرز و با شراب جهت سموم و طبیخ او نافع و ضماد او جهت دنبل و خنازیر و اعضا و ذکر از کلف
و طلا آثار و با و بهقها جهت ... گوشت و گداختن او بر ... گرم ... جهت رفع درد دندان ...
بخورش جهت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور
و بعضی گویند مصلح است و قدر شربتش تا یک درهم و جهت سموم تا یک مثقال و بدلش هم وزنش سکنج
و دو ثلث او جاوشیر است و قطور او با روغن تیشوکش جهت درد گوش و دردسر بلغمی مفید است فائده ...
... جهت ... بلغم و ... با شیر ... جهت سوزاک
... و اگر ... با ... آب ... خشک شود ...
... با ... و ... رفع شود و در اول گرم
و خشک گویند در اول سرد و اطلاق حرارت او نیست و بخش ... باد و ... و محلل است
و ... و لطیف و مفتح و قوی تر از برگ او است و مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول ...
حصاة و مفتح سدد و محلل ... و ملین ... سموم ... و ... او جهت ...
استعمال ... و معده و ... بول ... و ... بلغمی و سودا ... و ضعف معده و استسقا
و یرقان و ... و ... و تحلیل ریاح ... درد ... و ... و مالیدن ... بر ... دار الثعلب جهت
... و مضمضه طبیخ او جهت درد دندان و ضمادش جهت ورم بلغمی ... جهت رفع ... 
... نافع و مضر ... و مصلحش ... و ... شربتش ... و مثقال و
... و ... خواص ... او است که ... 
باداوران گویند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و ... حصاة ... 
با عسل ... گرم ... و مجرب است و ... طبیخ او ... جهت احتباس حیض
و بول و عسر ولادت و ... و اخراج ... جهت ... و ... و ... درد
سر و ... معده و ... دماغ ... بلغمی و ... و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام

و تسکین درد و ناسور و بطول او جهت امراض مذکوره و سده جمیع و ارحام و مسده و دود و حمول او با زرجان
جهت دفع فضلات رحم و دود او سوخته او جهت تجفیف قروح و اسهال طبیخ او جهت زکام و ایام
دماغی نافع گویند مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی نافع
گویند و در همه خواص مثل افسنتین است بشنبلید معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح
و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت نفع سینه و شش و در نوع ضیق النفس و درد
سینه و یرقان و حصاه و اوجاع شیمیه چون لقاس و خادش که تخته باشد با روغن حب و ادا الثعلب
و حصار و نواصیر و دوالی و حاشیه او جهت جرب و مخرحش جهت منع رخش مو بی و روماندن آن
در خوار و شقوق جسک او جهت اسهال و طلای بارد او جهت قروح حلقه نافع و جهت کرمی شکم
و گویند شربا و ضمادا مفید و طلای گوشه او با منوساق گاو جهت بدوسر لسیار نافع و دود سوخته او جهت
اندمال قروح و اکحال مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش از رحم او تا سه درم و از طبیخش تا بیست
درم و مضر آنچه صن ان ان الام شنش نو برنس بنفشه و در تصبیح اصل السوس است اصادار انزالسیح او ابن جراسانی
طبیعت وی سرد و خشک در دوم سوم عصاره اس و را گوشت راستو دواد نافع است جهت نفع
داء افراط بول و در آنها راست آن کند طلای آن بر اوس نافع محدر و سیاه کننده عقل و حیاق و حیوان و ورم
زبان و ضیق النفس و تا بیخ حیشم و گرانی گوش از رد و هوا او وی یعنی کند و باب گرم و در روغن و عسل
بعد از آن لشر باره و آن القدر باج مرغ و گوشت فربه فره و بدل آن امون کند و زن آن و سیح آن
چون جراحت قولنج مدر نافع مثو و صاحب بعدهم گوید تصدیع و محدر است و مصلح آن عسل است و امون
و طلای آن بر اسب برص نافع مقوی اعصاب و حمام طلا کنند و ار جگر برص را نافع است زرباشه در او دوم
گرم و خشک و مجرح گرم معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و محلل رطوبات و قروح
و مضر امعا و مصلحش کتیرا و مستعمل از و بقشر آن و قدر شربت یا دو مثقال و بدلش دو وزن آن بسفایج و نیم وزن آن
فسل است بقیه ... استعمال گویند و رسوم سرد در دوم تر و سیاه او با سورنجان و احاب
او خوردن او اولی است و مشک او تسکین تشنگی و حرارت و ماخوذ محلله و ملین طبع دو داده آن قابض
دجن فلما

وجهت سرفه‌های حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و حل صفراوی و ذات الجنب و اورام دموی

و احلاق کاسوخته و سرفه و نفث و قرحه امعا و زحیر و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد مفاصل صفراوی

و لعوقش حاره نرم کردن اورام ظاهر و جبار پرورم صلب و حمره و جمره و با آب او مثل جهت ذبل

محرب و با روغن بنفشه جهت درد سر حار و برطب و قلع و اعضا و سحق سودن سوی دور کردن

ان و ضماد کوبیده او که با مثل آن و روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره و تسکین

درد ان مجرب و مضعف عصب و مفسد اسهال و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی است و قدر شربتش

از دو درم تا ده درم و بدلش در سرفه حاره و در تلیین کم کتان و در سرفه و خشونت حلق و اشتال ان بعدانه

و ده درم گویند او کشیده است فایده اسپغول در باب حب ... ذراب گویند چون ضعف باشند

مسلوعن تکب و نیم باشد ساینده حل کرده بنوشند جهت اسهال صفراوی و سحج امعا است

در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول نرم است و در پوست معتدل و مسهل مواد سوداوی و بلغم

و بر حلطی از ملایمات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و ضمیمه منجمد کوبیده شیر منجمد و مفرح بالعرض جهت

دفع سودا و جهت جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهت الموای عصب و سعفه و بیان

انکسان نافع و خوردن او با شکر با اطعمه خصوصا کلیس او در سفیح با ماء الجبن موجب اسهال سودا

و لی حار است و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس در لوندا و مثلث مطبوخ

او با عناب جهت سعوط و بور و لعابت بشره و خون سه مثقال او را خورشانیده با جلوس جهت سر و درد

موسند جهت ریاح و تولاسیر و در معده مرتبه و قرح گرفتن است و مفسح و مفرسه و کرده و مصلح ان سیاه و سپستان

و جوشانیدن او با ماء الشعیر و نواکه یا لیمه و با جر و نیس سالدار و قدر شربتش از جرم او تا سه درم و در

مطبوخ با ششش درم و بدلش جهت مواد سوداوی لطف و نیس الیمون در دفع ان نمک

هندی است ... بسیار گویند در دوم گرم و خشک و گویند در اول و در دوم خشک است

محلل ریاح و صلابات باطنی و مصلح ... و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاظم و خوشبو

کننده دهان و جهت تحلیل فضلات معده و تقویت رحم و رطوبات آن و ضماد او با ... موجب

صمغ او قوی‌تر از تخم آزموده است و بادیان گفته برای حل جهت ادرار حیض و درد رحم او با عسل بعد از طهر جهت حمل
در عنوان مستی و مصلح زخم و سعوط او جهت صرع و سفوف او و طلای او با عسل در حمام جهت درد پشت
زن زاینده در تنقیح ریاح نفاس مجرب و مصدع و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی
و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا است بیـ لفارسی هیچ ریحان و در اول سرد و در دوم خشک
و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل حرارتی که در دل متحد شده باشد خصوصا محرق او
جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال
و موی‌های و سنگ مثانه و گرده و سبزه و لوبیا و هم مثقال او که با لطف آن صمغ عربی و با سفیدی تخم مرغ
سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهت نزف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته آن محرق
مغسول نوع سیاه او لعاب منضج مقوی دل و [illegible] جهت [illegible] زنان و قطع رطوبات و رفع انا
آن و محرق او جهت نزف الدم ظاهری و لعوق [illegible] زبان [illegible] کردن [illegible] دندان و بواسیر
جهت [illegible] باهره و [illegible] و [illegible] و بلاق و قطور او با روغن بلسان جهت ثقل سامعه [illegible]
نافع و ابن الدوا گوید [illegible] هر روز [illegible] او با سکنجبین بنوشند [illegible] دفع ورم [illegible]
و مضر گرده و [illegible] مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون [illegible] و محلول او در رفع [illegible]
مجرب [illegible] خواص او [illegible] طلا و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بالیقن
و آن را [illegible] بپزند و [illegible] او را [illegible] کنند و [illegible] در [illegible] باحره [illegible] باشد
باحرو [illegible] صرع قطع شود و [illegible] گرمی [illegible] باشد لسان الثور
لفارسی [illegible] گاو زبان [illegible] و در اول گرم و در دوم خشک [illegible] و با [illegible]
سکنجبین جهت حرارت معده و جگر [illegible] رفع سمیت [illegible] نافع ورم [illegible] مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش [illegible] او [illegible] و بدلش [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] رفع حرقة البول و بول الدم مجرب [illegible]

و مثقال

دو مثقال لعل بفارسی بسیار است و در آخر سیوم گرم و در اول سیوم خشک و گویند در چهارم گرم است

و با رطوبت فضلیه و منضج بده و بقوت سهولت خصوصا صالحه او باکورت حرب و رافع مضرت هوای

وبائی و طاعون و اخلاط ابهاو به بول و حیض مسقط جنین و مطبوخ همراه آن اکثر العدا او زنان

طبع و تجربه او با جراحت جهت تفتیح سده و ششش از اخلاط ذفرجه و تجربه او و سرکه با برورده بسرکه جهت طحال

و سپرز و بر التحلیل اشتها و تقویت ماطمه و منع سیلان صفراوی و بلغمی و به مهای نافع و عصبان او و زن

گرفته و رافع سموم و است او جهت رفع مرض سگ دیوانه نافع خصوصا بالجمله برگ آن کوبیده ضماد

در مرض سه روز جو روزه نشو و لعاب محرب است و قطور آن جهت رفع دمعه و حکه و جرب چشم و اسهای

بزول آب و با عسل جهت ناخن و سعوط آن تنقیه دماغ و بوییدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی

و سدده و باهی و جفا بیدن است او گلو او سبل تجربه او و در گوش جهت ثقل سامعه و طنین و با آب گردو

جرب و تحلیل ریاح و ضماد جاذب خون لطافت جلد و نیکویی رنگ جبار و با بار و د بگاه و تب و لل جهت

برص و کلف و با ثیل و قروح شهد یه گویند محرب است و با موی آدمی جهت زخم مهلک و پوره

گرده و با الخمر جهت گزیدن عقرب و زنبور ضماد تجربه او جهت لقح اورام باروه و بادروه تخم مرغ و معابادبر باره

جهت ورم مقعد و حکه و بادرخت کوهان ستر جهت شقاق مقعد از بواسیر و درجرح محرب و حمول او جهت

گشودن رگهای بواسیر و سیلان خون مودن خون نمودن جهت لحی ناخن و فسخ نافع و بوسیدن محرق او

با موی سوخته و کافور جهت اکله محرب و فروطی اب او با تیه مرغ جهت مارتش نشدن بار از نفس و موره

مفید و مضر محرورین و اکثار او مورث لی و سیلان و نشر عشی و ریاح غلیظ و مولد کرم معده و حلل غلیظا و

و در ضرر معده و تفوحت لسکی و مصدع محرورین و مصلحش شتش او با نمک و بابیر که خوردن و بعد از

آب انار و کاهی تناول نمودن و رفع بد بوی او با قلی و نان سوخته و گرجان مشوی است و

تخم او در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضله انثی و ضماد جهت داء الثعلب و بهق نافع

و قدر شربتش یک مثقال است لبلبی بفارسی حربره گویند با سردی او سرد در دوم تر و بهترین او تر

بقدر شربت با میل بحرارت و بهترین او سردی کم است و بارک لی حرم سست و بهترین با سرین

مستعملون است که جزیره گریک باشد و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله لطیفا غالب به معده و سریع النفوذ است
و موافق صفراوی و سوداوی و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده
و جلای او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف جزیره مدر بول و مخرج حصات و جالی و سریع
النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و شیر و مسهل الحه باورسه و مصلح حال کرده و قروح باطنی و
جلای ان و مرخی جسا و سریع الاستحاله لحظی کرد و معده باشد و مصلحش سکنجبین و آب انار ترش
و ناشتا خوردن او و قوت بهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه لطیفه مثل
مثل شیر با نبات سده و بهترین اوقات تناول او ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده
باشد و ضماد گوشت جزیره جهت تسکین ورم دور و چشم و با ارض صلبه و با لوزه جهت کلف و آثار
و ضماد مجموع او جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوست او جهت منع نزلات و ورم دماغی
خصوصا جهت اطفال و انشا مسیدن دود هیم پوست خشک او جهت اخراج حصات و ادرار حلب
البانه و دانت باعث رود و بحره شده گوشت لعاب ارموره و یک مثقال باد و مثقال از از لسه
جزیره مقی مجرب و ضماد او با عسل جهت قروح سهده نافع است و تخم او در اول گرم و در دوم تر و
ملین و بهی و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده مثانه و امعاء و جهت سرفه حاره و درد سینه و خشونت
زبان و حلق و بهای حاره و ترکیه و سلسل و حرقه البول و جهت ... شدن قوت او و به جگر و مجاری
بول و تسکین حرقه و خشونت قضیب که از حصات حصاة بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده او جهت کلف و اولیات
جالی بشره و جهت کلف مجرب است و گویند مضر سر و مصلحش عسل است و در ...
از دو درهم با یک درهم است جزیره و ازاله ... که اخلاط گویند بها و ... حیض ... مسک کرده
و مثانه مجرب است ز طبیعی الطارسی ... در اول و در دوم سرد و در اخلاط تر و مسکن حدت
صفرا و خون و تسکین و مدر بول و ملین طبع و آب او با عسل در تحلیل جهت قطع عطش و تا سیر جهت
امراض سوداوی و با پیر مدیه جهت مواد صفراوی و جرب و حکه با سکنجبین جهت تفتیح
سده و ادرار بول و برقان و مواد محرقه و الارتفت مرهم و با شیر جهت و امثال آن جهت بلغمی

جاره و دفع خلط از ریت الکلیف که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم سریع و رطب مزاج و مضر

سر و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجی که صفرا السما غالب

باشد بهتر است و بجهت اطفای سخونت السوداویه و قلیل آب کدو و در بودن بدل آن منفعت

ضعف باه و درد مفاصل و امثال آن است و چون هندوانه را سوراخ کرده قدری عسل در آن ریخته

سوراخ را مستحکم کنند و یک هفته در سرگین اسب دفن کنند آب او مثل شراب شکر میگردد

اما مفتح و مقوی معده است و تخم او در ورم سپرز و جگر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و قدر شربتش تا

پنج درم و در اخراج حصاه و الجدا از حجره از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه بتعسل در

شکر بجهت برسام و وسواس و سهر مستی و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرم باشد و لعوق

خطمی نافع است بلح بلح بسبب اروت گویند در دوم گرم و در اول خشک و رطب بمعوت فضله

و اکثر العوا و سمی بدن و کرده و مبهی و مصفی صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ و سریع العفن و دیر

هضم و مصدع و مصلحش دو سه کرفس و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد پوست او با کمات جهت بابل

و حابس و مقال او جهت تحلیل خنازیر و دبیل آنها جهت ضعف و نمس و خنازیر نافع است و نیز او با

به تاو گرم و لطیف و ملین و محلل و باقوت بافنده و جهت خناق و ورم لسان با آرد باقلا در سر

و جهت سرفه نافع و حابس اسهال بر وارسی مولد چون صالح و جهت خفقان مفید و تخم او غلیظ

و دیر هضم و در افعال ضعیف تر از تخم مرغ و جهت رفع هزال و سرفه و درد سینه و با گلاب جهت قطع سیلان

خون و زخم و بر سر او باشند آب در دهن مون باعث درد و گرفت آن اطفال نافع و بوئیت

او با مروارید و شکر و بهمن و جهت رفع بیاض چشم بغایت آزموده است و شکدان او دیر هضم

دار القص و درد است و چون هضم شود مقوی معده و احشا است بلل بلارسی اسفر گویند در سوم گرم

و خشک و گوشت او جهت درد مفاصل و نیز او مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون

دل او در الطبخ نموده سه روز بعد از طهر متعاقب هم خوردن نافع حمل میکرد و دود سوزانیدن او انزال

و بر سوزموی او و فرزجه حرکت گوش و بخور هم او مسفید اسمه و لرزیدن بنوام و مجالس بخور دل او جهت

کبر ایدن بهوام و خوردن ان جهت تسکین قولنج نافع و چون دگر او را با عفص کوبیده در روغن مورد جوشانیده

در موی بمالند جهت قوی کردن و سیاه نمودن ان مجرب است و ذرور او جهت [illegible] اثر دارد و ضماد او

عصاره برگ او با سه برابر آن آب پیاز و قلیل زعفران در آن سائیده صاف کرده بمقدار دو [illegible] در گوش

چکانند برای تسکین درد آن مجرب لغت [illegible] حرفه در سیوم و سرد و تر و گویند در دوم تر است

است او تسکین حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و جرب که از سوداء باشد و بالغ زلالت

و جهت حصاة و ادرار حیض و بول و حرقه ان و بواسیر و حرارت جگر و [illegible] حاره و رفع حب

القرع و دردسر و [illegible] معاوی و [illegible] نافع و ضماد او جهت صداع حار و سوختگی

آتش و اورام حاره و بادشراب جهت [illegible] سرد و [illegible] جهت [illegible] دوم چشم و ورم و درد

اسهال حار و [illegible] فضول با معا و رحم و [illegible] جهت [illegible] اسهاب ان در [illegible] صاحب

و اوجاع جلد [illegible] نافع و مضر [illegible] و ضعف [illegible] مسقط اشتها و التهاب

[illegible] چشم و مصلح او مصطکی و [illegible] و نعناع و مقدار شربت از عصاره او [illegible]

و [illegible] کردن [illegible] او بالغ [illegible] است و [illegible] در جمیع اعمال مثل [illegible] او و او را [illegible]

جهت علاج اطفال و عرق [illegible] نافع و در رفع تشنگی [illegible] گویند [illegible] و معده [illegible] است

و مصلحش [illegible] و مقدار شربت [illegible] با [illegible] و بود [illegible] و [illegible] طبع

است [illegible] در سیوم گرم و در چهارم خشک [illegible] گویند علاج [illegible] او جهت [illegible]

فروح [illegible] و [illegible] و قطع نزف الدم و [illegible] جهت [illegible] و [illegible]

مفاصل نافع است [illegible] لغت [illegible] است و در دوم گرم و خشک و [illegible] و [illegible] او جهت

دفع [illegible] بول و [illegible] و [illegible] بول جهت [illegible] بول و [illegible] نافع است و گویند [illegible]

او را از [illegible] معروف [illegible] از [illegible] جهت [illegible] و طلای [illegible] روغن [illegible]

[illegible] دفع [illegible] کردن [illegible] و خون [illegible] و [illegible] و [illegible] نافع [illegible]

نمایند و مجربست [illegible] انده [illegible] و در دوم سرد [illegible] طبع و [illegible] و [illegible] حرارت [illegible]

بولد

مورث خفقان و صالح و مسکن لسع هوام و برود حاره و ضماد او جهت جرب و حکه و اورام حاره و درد سر و اخراج جنین
و فرزجهٔ او در ورم چشم و با انزال و قروح باطنی و عطش و جوش نافع و لطوخ الطلح مصر قرمز و دوش و قاطع باه و مصلحش
حوامضات و کشنیز سبز و خشک و اورام جهت امراض حاره و اورام نشه با ضماد او نافع و مصر گرده و
مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا سه مثقال است ابهل بشیرازی و است گوشت گاو و نباشد اراک سماله
در دوم گرم و در سوم خشک و ملطف و مدر بول و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم با بلغم مقوی معده
و مسمن و قاطع مرارت و جهت امتحانات با عسل و مثل آن نافع و سبب لعقه و مصر صاحب لقوه
و معاجین و قاطع جنین مشهد حرور و التهاب او موجب سبب بخاره و مصلح او مهر الحلق و با عسل و سرکه ادرار حاره
ملطفه نمل و داء الحیه و جرب و بحت بن سنگ شیر نهار با هوای حار موافق است و عرق آن که حرامی
تواند شد باشد جهت خفقان معده مرارت و خلط حار نافع و بالخ الصباب و ادرار معده و انتشار
مقوی است و در بول و جهت ... نافع و خونات کباب می خوری و جهت کسی گرم کوشش و سوختگی
النفس مقعد و نشاج او در دوم سرد و در سوم خشک و اشتها سیدن یک مثقال سوخته او با آب ...
بالغ رعاف و با شراب قاطع اسهال ... سوهان کرده و خیز سوخته جهت زرب الدم و جلا دندان
والتیام قروح نافع و بسم سوخته او و خیز ... دو مثقال او با عسل جهت اوجاع جنب القولنج و
تقویت باه و بعد از ... مثقال با سکنجبین جهت رفع لسعه ... و با او در افعال سعر از
بهر خوف ... او با چهار گرم و خشک و در معاجین جهت صاف کردن منی شاید دادن
او با عسل جهت حکه و برص البثک طلای او جهت قروح خنجره و کردن جانوران و لسعهن درد
زخمها و در و حصف ... و طلاف جبهه و تحلیل ورم آن و با بوره و طلی ... جهت جرب متقرح و
برص و سوخته سرد و خرده آن با ورده مناسب جهت احتباس حیض و ... رحم والتحال او با عسل جهت
سیاهی چشم و قطور او با شور بان ما شیر جهت جرب گوش و گرانی سامعه و جراحت گوش و
بامرا هم جهت منع جرب زخمها ... او با عسل و ... در جهت ... طلای او جهت فروج معفود
مقعد و بالطروق و ... جهت حرار المقعد و ... او را سوهان کرده با گلم نمک ... خوردن

نفث خون است و بهق و بخور شیاف او جهت گزیدن هوام و ضماد او [illegible] جهت خنازیر و اورام صلبه و سعال
و بواسیر و [illegible] و استخوان سوخته او نافع ربو و تشنج و [illegible] چون او [illegible] که گرم [illegible] کنند
کشنده [illegible] و بیخ او با آب [illegible] جهت [illegible] چون جراحت و منع ورم
ان [illegible] و ضماد چون تازه او با چون [illegible] مروج کرده جهت نقرس و درد مفاصل [illegible]
سنب و درد پشت کردن [illegible] که از [illegible] او [illegible] باشد و در دست [illegible] کنند جهت رفع
بالخاصیه مؤثر است و چون گوشت او را [illegible] با چون او و [illegible] [illegible] نمایند و بگذارند تا [illegible]
[illegible] خورده [illegible] و [illegible] او قاتل است و چون [illegible] [illegible] کنند [illegible]
[illegible] است و جراحت [illegible] بول او [illegible] مطلق و [illegible] او [illegible] است تازه [illegible]
[illegible] آتش [illegible] [illegible] او [illegible] آب گرم [illegible] و [illegible] لسان
و ضماد [illegible] جهت [illegible] [illegible] جهت [illegible] [illegible] تازه او جهت درد
[illegible] و ضماد [illegible] [illegible] باشند با [illegible] جهت [illegible] تازه او با عسل جهت
[illegible] و رفع [illegible] نافع و چون [illegible] و [illegible] او [illegible] [illegible] بند تمام مقام
روغن او [illegible] و جراحت [illegible] از [illegible] مقام خود [illegible] بوطا [illegible] با [illegible] و او ل
[illegible] دوم [illegible] اول [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
اسهال مزمن [illegible] الدم و [illegible] الدم و جهت [illegible] و سلس البول و [illegible] البول و قرحه الامعا و خفقان [illegible]
[illegible] معده با [illegible] نافع و ضماد او با [illegible] جهت [illegible] و جهت ورم [illegible] و اورام [illegible] سوخته او جهت
[illegible] و قروح [illegible] و [illegible] او جهت قطع سیلان [illegible] نافع و [illegible] او [illegible] و [illegible] سودا و [illegible]
مصلح [illegible] [illegible] از یک مثقال تا [illegible] مثقال [illegible] [illegible] است و [illegible]
بلوط را جمیع اجزا [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] قطع سیلان [illegible] و [illegible] آن [illegible]
و [illegible] او جهت [illegible] جراحت تازه [illegible] و [illegible] او [illegible] جهت [illegible] و چون
بلوط را با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قاطع سلس البول و [illegible] [illegible]

[illegible]

را زندی و تمی و مجفف با رطوبت فارسی مجرب و انداوی که در حمام سوختن چوب بلوطها زود به
جهت حصاة امرو بهتر از خطاها است و حفت البلوط که پوست میان است بر مغز او بلا فصل جهت
مجفف قوی درادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شرباً و ضماداً و جهت
فتق ضماداً نافع است و بدلش گلنار است و گویند پوست انار مورد و بالسویه بدل اوست و مقدار شربتش
یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و بنشاه بلوطها با اندک حرارت و قبض بیشتر او کمتر از بلوطها
است و غذا است او عاقبت و با قوت جالبه و مسمن بدن و مولد به گرده و مقوی او با اشتر به منی و مهیج
باه و مقوی بدن و جهت دفع سموم بغایت موثر و در سایر خواص ضعیف از بلوط و لقاح و اقسام بلوطها
مضر حلق و مثانه و مقوی کما و معده و حمل اوران با طلس ... سفید با سید لعاب سیاه گنند جهت
سیاه بلوطها در سیمرب مثل پوست سلکوک است بلسان در چهارم گرم و خشک و پوست او در سیوم
و مغز او در سیوم گرم و در اول خشک دلی معرب و مهی و مسیح باه و عسل او را بجلوها بار و مقاصد تحلیل
نماید و محلل و مسخن و ملطف و مفرح جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ و
ذهن و رفع رطوبات و رفع ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و خشیه و خدر
و اصلاح قطع بالیل و دو سه و بسیار آثار جلد نافع مضر محرورین و محرق خون و مورث بوست و صداع و خوشی
ذهن و مورث جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه و ماء الشعیر و دوغ و
سه دوازده و مقدار شربتش از ربع درهم تا نیم درهم و بدلش ... وزن آن فندق و دو ربع
آن روغن بلسان و سندروس آن لقطه است و اکتحال او در چشم جهت ... ساقی و دانه
آن حرارتی و ضماداً و دافع ... مصلح جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور او زایل کننده ... و پیسر
و مسقط ... اوست و پوست ... و جهت ... لعاب ... موثر حصر ... گاه
با روغن ... کرده باشد بنجنکشت المحال او جهت ساقی و تسهیل و حرب و تعلیق او جهت
از معایش اطفال و از جوانب ... موثر است بنفسج معرب از بنفشه فارسی است در اول
سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر و آنچه مستعمل گل او است

عطش و حدت خون در حمیات حاره و خفقان و غشی و سموم و محلل اورام و لطیف و جهت صداع حار
و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقه و مثانه و بول دود و کرده و احساس بول و ذات الجنب و ذات
الریه و صرع اطفال و نزلات و زکام و چند روز بدوام نمودن دو درهم او با جلاب در سیم باب
سه وجهت دفع اسهال صفراوی نوع محرب است و سه مثقال سائیده او با شربت و شکر و امثال
آن مسهل سریع العمل و سرشته او با شیره خلیه جهت بهاسیر که سعد بل است و گویند حل بازه او قادر بر
سموم است و لطول طبیخ او جهت رفع سوزش دماغ و الاعضا نافع است و ضماد او جهت صداع حار و
اورام حاره و سفاق و مقعد مفید و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و نسیان
و التهابات و بهای حاده و مصلحش انیسون و برگش بسیار و برگ حبار است و دو مثقال حل
حاورهای اخبث و مدبر است ادهم او با بسح مثقال و مطبوخ با ده مثقال و خوردن آب برگ او با مثلث
آن با شکر جهت خروج مقعد اطفال و لعاب برگ و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و خشم و مقعد و
جرب و بثور و حکه معدل است و برگش مبصر سرد و تر و سموم و جهت حرب و حرارت جند و جسنلی دماغ و سینه
و سرفه و زخمش مودرم کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت بانس و تکرار آشامیدن و دو درهم او بعد از تورق و حمام
جهت صیق النفس و ضماد او با سوام به سینه اطفال جهت سعال نعاف موثر و خوردن او و اصل جبه حرقه البول
دوار است مثانه و سعوط او جبه ورد و سرجار و سحوار و مقعد و برگش دو حب بیلوفر است و قدرش تا هفت مثقال جبه
دفع سعال مجرب است و حبوب اسبغ با سه برابر بر دهن مقشر الوده به مقعد حار و کما کنند در بوم معدل نوار و
طریق کرفتن روغن او کی آنکه با لیحه بطحین کرده کشیش او را کوبیده روغن بکرند و دیگر آنکه حل مقشر را در روغن
کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال کنند بعد از چند یوم صاف نموده مقشر را باره کما کنند تا رکاب شود و سقمه بر دار
بنیدر کل بیغه که شرح سائیده و روغن چینی پشته جهت الاغ مجرب است [illegible] در اخر اول سرد و در اخر
دوم خشک و ملطف و حالص مقوی معده و اشتها و با شب چه مسهل سوداو بالطبع مسهل صفرا و قاطع
رطوبات و صداع و حرارت و جهت لواسر و لو واده او جهت اسهال مزمن نافع و اکحال او جهت و مجه
مفید و مصر سفل مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه درهم است و حوالیش آمله مقشر بعد هست و گویند شکوفه

حب ایل او و ثبت اذهور و دهه سس او البو شناده است و چون روزی سه مثقال از آن با عسل بمالند شکل دوات گرم
سوخته او است مانند جهت قطع سیلان آب دهن و لعوق ناصره بسیار مفید است
اقسام او سه و خشک اند و سیاه او در چهارم و سرخ او در آخر سیوم و سفید در اول سیوم و مخدر و ملین و مانع
سیلان رحم و رطوبات و نفوذ به اعضا و مانع نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع گرم و حرقان
مفاصل و نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای آب او بعد از کندن موی مانع رستن آن و ضماد او مکرر
مطبوخ او با سرکه و مالیدن آن امعون محلل قروح و طلای آب او بعد از با وا و باور حسی و تحلیل و
غسل بعد ازین ادویه در معده و شرب و بخور او قاطع نزف الدم و فتیله او با الکحل بعد از او ... بول سبز
و امراض مقعد است و چون برگ و شاخ تازه و سبز او را او ... با طبیخ و ... لعابات ... اعانت
اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن سه چهار ماه و برگ او با شراب رافع ... است که ... [illegible]
... دو تا شده و بخور او جهت ... مجرب و مسکن قراقر او جهت نفث الدم و [illegible]
و ضماد ... جهت ... طلای ... که او با زرده تخم مرغ با به جهت درد مفاصل و ... آن
و حقنه مفید و با ... جهت منع ... شدن پستان و حقنه و با عسل جهت ... و حقنه مفید در ...
او جهت قروح رحم و رطوبات آن مفید و بزر البنج جهت سرفه و نزله و نفث الدم و پستان ... و با
ماء العسل و سم ... او ... جهت منع ادرار حیض و نزف الدم سایر اعضا و با افیون جهت
رفع ... و ... او با قطران جهت ... دندان و ... آن و بخور ... جهت کرم دندان و مضمضه طبیخ
او و طبیخ ... جهت درد دندان و ضماد ... جهت درد ... نافع ... است ... او از
... قراقر ... سیاه او با چهار ... قدر چهار درم او کشنده است و ... امعون و مورث ... درد
دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل و افیون است در ... او که بزر البنج ... باید را کوبیده با آب گرم
... و ... خشک ... بعد ... باشد ... او جهت قروح ... و ...
... و ... جهت رفع ... درد سر ... جهت درد گوش و ...
جهت ... رحم نافع است و چون بزر البنج را با ... او ... کوبیده

زحیری کنند و در منافع یرقان و سرسام و با البخور لیاد و سوء انس و سدی و بعضی شیر باهو بد تنها و سعوطا **سداب**

دراجر اول گرم و در اول خشک و مسهی و مقوی امعا خصوصا امعاء صایم در با و کشیده جوهر دماغ و بلبل الغذا و انک

دهنه او با ماء العسل جهت برقه برمن و بودا و ده او با انکه مثقال مفتح سرله بارده و موافق سینه و سیس و با نیسون

جهت خفقان و هران کلیه و حرقه البول و مقوی باه و سموم بارده و بر عقرب نافع و ضماد سوخته او با پیه خوک

دهنه جرس جهت داء الثعلب و با روغن زیتون چون بر ناف وج اطفال است جهت رفع ازالی خشم اطفال

شیر خوار و سبز چی مولعات بود و اشامیدن او با اکبر و سداب بعد از طعام جهت سموم اطعمه و با شکر و عسل

جهت سرفه بلغمی و تیراسیش جهار علو و از دو جهار و کن جمانه بمجای بکار برد و اسیس او باجو و نافع از برون عقرب و مولد

ریاح و بعد از بغره و مقر معده و منهج یکی مصلحش ماء العسل و حاسد و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز او کمان و حب

الصنوبر و قدر سرکتبش باست و بر هم و چکاسون ممضوع از و چشم جهت طرفه و لوست سر او لعات ثالث دو...

و انکا ... بیر دوات باشد و ندیس او جهت که بون عقرب در سلاق نافع نافع و قصر معده و مصلحش مسمر **نورہ**

ودانه و دوم گرم و خشک با رطوبت و فضله و مسهی و محرک جماع و بالخاصه مسهل زرد اب و لطیف و تریاق

سموم بارده و مسمن و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و سعوطا حلیت و جهت استسقا و رفع لزم معده

داو ات احلاط غلیظه و درد مفاصل و لوس و با فرد با جهت بواسیر نافع و مضر امثال و مصلحش و حراول ...

قدر شربتش یک مثقال و سم بولش دو دوزان او بهمین سقد و گویند بولش و ح و دو بر نافست سم و ران او را زیاد

در راوند طویل است **بورق** بلغاریست بوره گویند و در سوم گرم و خشک و محلل و جالی و حاوت جون بطاریجلد

واشامیدن از مسی او قاطع غلیظ و سکن مغص و دافع قولنج و مهیج باه حسی طلا او ن بقادیم سموم و با مومیان

اوره گرمانی و با ماء العسل ناطیح و ضماد امثال آن جهت تحلیل ریاح و با آب جهت رفع سموم قطره و دار ایح

و با بیخ الحوان جهت رفع سمت چون گرم حابر و تحلیل ... سحر و معده و با نقیه و جمع ... مسهل بلغم غلیظ

و کشیده گرم و شکم ریاب و روغن ... جهت قولنج بالبس و ضماد وش جهت ... از حرب و حکه و سیاع

... و برص و نکو سی ... جهارو بهار ... و گرم جهت رفع لزر و قشر بهای بلغمی و سوداوی

... جرب و جرب قهت ... نسابک و لوته و با به ار ... جهت ... ابل و ماء الحر و سرکه ... و

... جم

جهت استسقا و با روغن بابونه جهت اورام و از بخور آن عرق و خار او با روغن ... جهت ... و تسکین سرفه اطفال

جهت گشودن سدد گرم معده و اخراج آن نافع و طلای آن با روغن زیت ... و غاریقون ... و با عسل سرطان اکثر

دارو و با ادویه مناسبه جهت فالج و التوای عصب و قطور او با شراب ... جهت ... گوش و دوران ... اثر

دوی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهت بیاض چشم و القوب باصره

و خیره او با سرکه جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و تسکین سرفه ... او جهت حرارت و با روغن مقعده

جهت کرم گوش و قرحه جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و تقطیر ... و مرکب ... مصطکی و

جمیع ... و ... از یک درهم تا دو درهم و ... مسح ... مثقال با نمک ... مثقال ...

... است و ... استعمال بوده موجب سیاهی لون و ... او ... باعث ...

داء الثعلب و داء الحیه نافع ... صاحب ... است که چون ... بیاض ... بوده

مثقال ... و ... عمل ... کشته ... جمیع ... و ...

و ... و وضع ... می آید و مجرب شمرده اند ورق از جمیع حیوانات گرم و ... حیوانات

تفاوت بحسب ... مختلف است و بول انسان ... بول ... و ... خون ...

... و ... جهت ... و ... بول انسان جهت ...

... و ... و ... و ... اب گرم ...

... جهت ... و ... و ... نموده ...

او جهت رفع ... جانوران ... و ... بعد ... جهت

رفع ... بول ... او ... نافع

... جهت ... و ... گوش ... او جهت ...

گوش خصوصا که ... گرم کرده باشند ... او جهت ... و ...

ظلمت باصره و ... جهت ... باشند ...

... بول ... باشد جهت ... بول طفل نافع جهت ...

طلای کف آن جهت داء الثعلب موثر است و بول گاو و ماده بجهت [illegible] و جهت خروج اطفال و لواحق از رحم و جهت
درد معده بارده و بول شیر و نار صاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و [illegible] عضو با جرب و بول گاو
جهت [illegible] مجرب دانسته‌اند و بول خرگوش جهت مطلق بیاض چشم و در ابتدای نزول آب [illegible] و ضماد لعاب [illegible] است و
بول خر جهت درد گرده و بول [illegible] ناسور [illegible] و قدر بول جمل [illegible] باشد جهت استسقا [illegible] و قطور او
جهت درد گوش و طلای بول سگ جهت داء الثعلب و بول شتر جهت ورم جگر و سپرز و استسقا و جلای
بینی و تقویت باه و امراض بارده احشا و قطور او جهت حرافت گوش نافع و بول گاومیش با [illegible]
و صبر جهت درد گوش نافع و مجرب است بهمن در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی‌تر و از سفید و هر دو مقوی
دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان [illegible] و ضماد او [illegible]
[illegible] ملح و [illegible] جهت [illegible] و طلای او [illegible]
[illegible] جهت [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] بالعاب [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] و بول احمرا [illegible] است و بول [illegible] بهق [illegible] در اول دوم
سرد و خشک و سفید [illegible] در دوم سرد و [illegible] در اول گرم [illegible] و مولد خلط
صالح و مبهی [illegible] و جهت [illegible] معده [illegible] و مثانه [illegible] گرده و مثانه [illegible] و منع [illegible]
[illegible] که در [illegible] باشد و اصلاح او [illegible] که چون [illegible] و دفع [illegible] باشد
و موافق مزاج سوداوی [illegible] طبع و [illegible] معده [illegible] و [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و با مصطکی و [illegible] جهت [illegible] و با [illegible]
[illegible] جهت تقویت باه [illegible] نافع [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و مسهل [illegible] مولد [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] الکافه [illegible] اطفال [illegible]
[illegible]

منافع شیر و بالنه جهت ... و با لحم لسان جهت ضیق النفس و با ادویه بکاب و بند را بدر جهت
کشنیز ... و با دهن الاقحوان جهت جرب و با طلا شیر و کبر با جهت قطع سیلان خون کشته شوند
... و سنج . با هم سعال ... که ... این ... و الات را بار استحکام می دهند جهت قطع
سیلان خون حیض ... و رحم مجرب و ... با روغن گل ناردین جهت ورم ... و اسهال و مقعد و تمام
... جهت ... اورام و اعصاب و طلا ... او با زعفران و روغن گل جهت ورم ... مقعد
و ... و با عسل جهت حلق و با روغن ... جهت اورام حاره و با مرهم ... جهت ... ارم
و ... جهت ... با ... و ... مرهم ... و ... او ... جهت ...
... و ... با سفیده ... موافق ... مزاج ... او ... و ... قاطع ... الدم و ...
... جهت ... و ... جراحت مقعد و ... و ... و ... و ... با ... جراحت
... و با ... قاطع خون رعاف و طلا ... با ... با ... زخم ... و ...
... و نافع اورام حاره و ... با اکلیل الملک جهت ... و ... و ... 
... روغن گل جهت ... مقعد و رحم و ... جهت ... و ... مقعد
و با ... جهت ... حاره ... و ... جهت ... قروح و قاطع
رعاف و ... و با ... جهت ... و ... پوست ... سحوق ... و
... و طلا ... اورام ... قاطع ... جهت ... و ... ورده
... پوست ... است ... و ... پوست ... است
در ... با ... او ... و ... روغن ... اش ...
... باشد ... جهت ... و ... و ... مقعد ... و ...
... ساختن ... و ... و ... و ... جهت ... و ... را ... اصل ... و ...
... جهت ... که ... قرار داده ... جهت ... و ...
... با ... در ... و ... و ... ساعت ... و ... و ...

معده و نوبت ... رفع ... و حرقه ادرار و قساوت گوشت ... سایند و در گوش ریزند جهت ... آن ... آ

بیقیل ... جهت ... است در دوم ... و در سوم خشک ... اصفهان ... و ... 

مقوی معده و قاطع رطوبات و ... او ... از ... قولنج ... قاطع ... 

مصلحش شکر و ... است ... ساید ... 

جهت رفع ... مجرب و ... حشیش ... بادروج

مشهور ریحان است در دوم گرم و خشک و ... و مفرح و ... مقوی معده و دماغ و جگر و دل و ...

و ... فضلات و ... خضاب و ... حافظه ... اوجت رفع رطوبات ...

و ... و ... است ... و قطع ... الدم ... و ... و ...

و ... است ... و ... است ... معمول ... است و قدر ...

... استعمال ... اوراق ... بقله ... گاه گویند و مجموع ... اول سرد و در دوم خشک

و ... در طبیخ گاه ... جهت رفع ... ابرو ... 

... مجلل ... و ... جهت رفع ... نافع ...

... و ... جهت ... نافع ... 

و جهت ... محرورین ... و ... جهت ... 

است و ... مجموع گاه ... لعابات ... 

که ... است ... لعابات ... دل و دماغ و جهت رفع ... و ضعف

محرورین لعابات نافع است ... است در دوم گرم ... 

و لعابات لطیف ... و مولد ... صالح ... دماغ و ... نافع و سوداویست ... 

و ... اوجت ... اوجت رفع ... مجرب ... 

اوجت ... و ... نافع ... دماغ و ...

رفع ... و مولد ... است و محرورین و مصلحش ... اول

... ... 

سیوم گرم و در دوم خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و با خل قاطع بلغم غلیظ و لزج از معده و امعا منقی
معده و رحم و مفتح سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النسا و امثال آن و فالج و سرفه که منشاء آن
رطوبت معده باشد و با عسل که حابس و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع و با گچ ماکیان و روغن بادام
جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و معطش و مکرب و مصلحش اسهال
پوست سیاه آن و روغن بادام و کثیره چرب کردن و بالکبرا استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم او تا
سه درم و در مطبوخ تا هفت درم و بدلش پوست هلیله و پوست است لوزن و در بعضی از مراکز العون
و در اکثر معاجین بمبالغه در کوبیدن نباید کرد **ترنجبین** در اول گرم و تر و خالی نیز از اشکال و ملین طبع و مسهل
صفرا و محرک باه و الطف از شیر خشت و جهت درد سینه و عطش و تبهای حاده و تسکین و با
ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با روغن گردکان و جهت عسر البول هر چیز شیره [illegible] با شیر تازه دوغ
شده جهت تحریک باه نافع و مضر و سپرز و مصلحش سرشیر و عناب و قدر شربتش از مثقال تا ده مثقال
بایستی مثقال و بدلش شیرخشت است و بدستور شیر جو با سکر و مربای ترنج هم چون [illegible] کیسی
که فصاد معرف الدم باشد نباید داد و در بعضی الاسهال **ترنج** خاک سرد و خشک و مجفف ادوج
و خاک جیان از راه الطف و عادل لعابات مجفف و منقی جراحات چرک و خارد با جلات السام
آن و جهت استحکام اعضا و سرخه [illegible] در بعضی از معاجین **ترنج** بقدر شربت شربتی او در اول گرم
و در دوم تر و شربتش او در اول و دوم سرد و خشک و تخمش سرد و پوستش نافع در حرارت
و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و مسر الیفن
نافع اند و سریع الهضم و مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا است که در معده بوده باشد
و با قوت تریاقیه و کثیر او جهت سرفه نستی و ذات او با شراب و گوشت آب جهت دفع [illegible]
محرب ذات او در معاجین بتوجه مقوی عقل آن و لعاب جوز آن او با جلات بهای ترنجبه و لیمان مولد
ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترشش او فالس و مسکن حمی و عطش و موافق معده صفراوی و حبته
او در حمیر ضعیف و اسهال دموی و مصلح ادویه سمیه و جذب زده او با بیت امار و داد و به مفاصل جهت

تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین عطش نافع و اکثار او مورث ذات الجنب و مضر سینه و ریاح عروق
و مصلحش گلقند و دوار خشکی است و بری و بستانی او مولد خلط صالح و در افعال مثل بری است و
بیاض(?) و تازه او مولد خلط خام و غذاء او در ابتدای اورام حاره نافع و سبب تلیین فالقش برای همه عصاره است
و عصاره برگ از جهت سموم مفید و قدر شربتش مثقال است و شکوفه او با ادویه موافقه جهت
رفع اخلاط متعفنه سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر است و گویند اقسام سیب هرگاه اخلاط حاره در معده
باشد بر سر رفع آن میکند و رب سیب ترش که آب او بیرون کشیده یعنی بقوام آورده باشند در اول سرد
و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و رفع غم و الم سوداوی
نافع و مضر اسهال و مقوی اشتها و رب شیرین او در افعال قوی تر از سیب شیرین است و شربت سیب جهت
سموم و وبا و تفریح و سنگ بسیار موثر و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد اوست تفاح جبلی جرماوان
منفعت کرده است یعنی طلع و آن شکوفه است که در جوف آن خرما میشود و در اول سرد و در دوم خشک
و قابض و مسکن حرارت خون و مقوی معده و شکم و ادمان آن قلبه رافع اسهال و جهت تشنگی
و تبهای حار و لطف الدم و نزف الدم نافع و در بعضی امراض او مولد القولنج و عسر البول و در دبیه و
مصلحش مطبوخ او در روغن بنفشه و دجاج او و المصلح خرماها و سبب تبهاست و ارد او با حرارت لطیفه و لعاب
و محرک باه است و در دوم ملیح که خرما است سرخام در اول و دوم سرد و در اجزاء خشک و با عطریت قابض
و مقوی معده و جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال و رفع درد اوراد بول و سیلان رحم و خون ... و مقوی
... و اطلاق جراحات تازه و مقوی عصب ... و خوشبو کننده عرق و مداومت اکل
او قاطع جذام و مضر ... سینه و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش ...
و قدر شربتش ... و جراحات عظیم سنگ ... است و چون آب او را با آب ... طبخ نمایند تا
غلیظ گردد در چشم کشند جهت قطع دمعه حرارت و سیلاق مجرب است ... خلال السنه که از سری
بکار برده باشند و در خواص معجون ملیح است ... که ... و نافع ... و در اول
گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت ... و نزف الدم و یبوست
تم

بشه نافع و معده و دیر هضم و مولد خلط خام و لفح مصلحش سکنجبین و انار ترش و شیرین و بعد ترش سنبل مصلحش حب الآس

و رب لیمو در فرزاج مثل او نافع فی و اسهال و ضعف معده و بعض او شکر و کاهل مقوی معده و

امعا است و تخم فست حرما حرکت که بکمال نحکلی رسیده باشد گرم و خشک سکن الشکلی بلغمی و

قاطع ارطوبی محلل مواد سینه و دیر هضم مثل الغذا مصلحش کنجا و داده ششم رطب حرمای تازه

او بادام بعابش سمن و محرک باه مقوی گرده و کم بقشم تمر دو دم گرم و در اول خشک مبهی مر و دین

مواهق سینه و تشنج و النفر الغذا و مولد خون نبش و بعوی کرده لا غر شده و بلش مفاصل و جهت فالج

و اعصاب و درد و رب و امراض بارده و باجبه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهت بلغمی و حصات

محرب و مولد سوداوسده حکر و سپرز و محرق خون و مهیج اخلاط و تصلیح و مورث قلاع و درد دندان

و مصلحش روغن بادام جنس و بادام و سکنجبین و آب انار و مجرور را اجتناب او لی و در بلاد که

خرما حاصل نشود بدل آن مویز ابا بد لیسبا بفلفل نماند دوا به خرما رکب الهوب و خانقین و مسحوق او جهت

اسهال و در و سوخته او جهت رو بانیدن مره و قروح جلبه و الصاق جراحت تازه و قرحه چشم و سبل مجرب

و جمله شفت النفر نافع است و خون مرا و در شرمار حساید بناول مابند و از عصب و انار مشهور است

در تقویت باه معتدل و اقسام آن مسبح تفارسی نیسک است و در دوم گرم و در سوم خشک و قوت

او محرک باه و سمن بدن و رافع قولنج و طلای سه او جهت رفع ارادکر بدن او نافع و با مثل حل جهت

درد کمر و گرده و تقویت باه و قطور او جهت درد گوش و درب و صداع و شقیقه و بیه بهتر است

بیت ریح و سوراسوان او در آرای نافع صداع و درهم و طلای چون او با بلیله و امله جهت تقویت دادن لوث

و البسح و بهق و سعفه و المحال سرکین او جهت سیاهی موی و بیاره چشم و زهره او در ساب لعاب قوی

دست و کور حکر او جهت رفع جرون و تعلیق چشم او جهت منع نزاد حوام و لسان آن بهای است

جهت تقویت جماع و مهر است بیکا در او شبوم گرم و خشک و در سوم سبب و ارحال او نایت

ماعیت سرمی و در نکر و جاش طلا و لطیف و محلل و جالی و مفتح لواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات

و درد و دندان و تاکل آن مقدار است و معدلی او را جامعیت آن است که نفحه بلغمی و بلش ابی میکند و

چون این را بکنار زرآب مقدار معدلی لطیف کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن لبخه لطیفه مانند این بدرا مثل
مغناطیس جذب آهن کند و فرق میان معدلی و غیر معدلی ظهور رطوبت مخصوصی است در اول مس
بخلاف معدلی تنباکو در اول سیوم گرم و خشک و معطش و مجفف و سم اقسام رطوبت و دود او مصلح
فساد و مواد و منفی رطوبات و مائی و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و حکاکی ترار جهت
رفع رحم و دود جهت نار و هی کلف و جهت جرب متقرح و جراز و منع نزف الدم و جراحات تازه
و تجفیف قروح از موده است و از جمعی لغات مسموع شده که آب قلیان که از گشیدن سا کو زرد
شده باشد صاحبان استسقا را خوردن آن سبب ادرار بول و عرق مفرط دارد و در نجات یافتند
مضر دل و دماغ بالش و بعطاحران و مورث سدر و خفقان و بلدر حواس محرورین و سوداوین است
و اشتهای بعدان ادوار و سموم و او لعیار رفع بهاست چه معتادین او باید که می باشد او ران
لذتی از و بملکند سا کو المی جهت گسیده روا است اگر دلو در حلق حسیده باشد سا کو بخور اند آب سده
زایل قوی بشد توت و شراب او در اول گرم و در دوم تر و به ربول و بلغمی طبع و مولد خون صالح و بهی
و موافق سینه و تشنش و رطب دماغ و الصباح سینه با گچر و مضیح و سد و مصلح حال اکثر و فساد
سر و سرفه و مقوی سه کرده جهت حصبه و دامله نافع و مفسد معده سرطع الاستحاله مخط حامر ان و
مصلحش سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در دوم تر و در اول خشک و قابض و مطفی حدت
خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد با عضا و مواد حاره حلق و زبان و مسکن عطش و
منفی شتهای و عصاره او جهت روع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک آن جهت قرحه
امعا و اسهال حار و رب او و بعضی لعاب آب او و خشک او مضر سینه و عصب مصلحش
عسل و جوارش آب و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر نیم مثقال طبیخ نافع باشد مخرج حب
القرع و ضماد که برگ سفا و اضافه کرده باشند و طبیخ او با عسل و الخرجیت سموم و برسام و خون
و درد کمر و به پشت لعاب نافع و طبیخ برگ او و شر سپاس اثر دارد و مطبوخ بیست درم از ساقی
او سه و صنه اکثر به در بود و مثقال آب طبیخ نافع باشد و مضعف سینه و مسهل قوی به جهت درد

و دران

دندان و تحلیل ورمهای بزرگ نافع است و از جمیع توت سم اش آثار می اند و چون آب
توت را در ... باشد بقدر بیست درهم با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک درهم
و روغن سر بپوشی ... گرفته ... تریاق سموم حیوانات قوی و لعاب مجرب است
و مضمضهٔ طبیخ پوست درخت و برگ او جهت درد دندان نافع و خائیدن جمیع او ... اثر
دارد و عصارهٔ برگ او بقدر یک درهم جهت کرم شکم ... و با سرکه در حمام جهت
سبوسهٔ سر و طلای برگ او با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد پوست با سرکه
با سرکه جهت رفع شری و بهاق آزموده است **توث** در دوم گرم و در اول خشک محرک باه و مشهی
و مسمن و جهت برودت احشا و سرفه و زحیر و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی
و الصفحه ... و سعال ... و مسمن و ملطوخ او در ... جهت تسمین اعضا و ... جهت نافع
و قدر شربتش ... و بدلش ... شرح است و مضار او ... و مصلحش روغن ...
... سرخ مقوی ... و با سرکه ... زیادی ... مجرب است **توتیا** در اول سرد و در دوم
خشک و ... است و مغسول او ... و ... و مقوی چشم و ...
و ... مفرح ... و سایر اعضا و اندمال قروح و ... جهت التیام
جراحت عصب ... و قاطع ... الدم و ... مقوی ... جهت
قروح ظاهری و باطنی ... و ضماد او ... اعراض ... و ... جهت ...
حمول او جهت ... رحم نافع و ... و قدر شربتش ... مثقال است و ...
... او ... و ... و ... او ... مغسول ... و ...
بدل او ... و طریق ... است که ... ساییده ... و ... در ...
... **توبال** و این ... و ... در ... ان
... و سوم گرم و ... و ... جهت ... و ... و قلع ... و منع زیاده
شدن قروح ... والتیام ... و ... و ... جراحات ... نافع

سنبل معمول او با علک البطم با ازدلذام با جمیع کرمی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر نافع
و زیاده او باعث تشنج و قرحه الامعا است و ماشنه او را بانه استعمال در احمده و مراهم نموده اند
معشوق امور بهاست لطافت حدیث مباشد و قول الحد و در جبار حکه و حالس استعمال چون سار و
نافع خفقان و درب و ضعف باه و دو سائر خواص قریب بسوبال بس است و چون در ابنه لسه در
حالی بماند خصوصا و بحث جمها بلعقه بدارند رعوالی بشود و ان جهت بردن جرب ملن و
جلا جره او با بیخ او بوسا و جهت رفع بیاض بسبل ازموده است و با بسیر و طلی محلل اورام است و هرگاه
او را با سر که بکرر بقطر در کنند بعد ان زائل است و بدل ملقل بماند خصوصا شیر بسه را وجون ما یحاس در
کشوف رعفرانه ممتزج نماید و بعد ازان بقطر شود و سحوق را با سر که مقطر مکرر سفیده یان کنند که سحوق
حل شود و بسهرچ اعمال ولسته اند **تمر** بفارسی الحد باسد بری و بستانی می باشد با سمت بسیار
گرم و بیده و محلل قوی جادادو در رفع جالی و با لبلی نافع و سرا در اعمال و سرا شیر لسانی سب و باره
لبسانی جزا بدان گرم و دوم تر و مهی بکثر البدا اثر از سائر میوه هاست و سریع الانحدار و شکر حرارت
و تسکین و بمرق و ملین طبع مسهل برقی و کاسر قوت عضبی و مبرد دل و سمن بدن خصوصا چون حلل
صباح با قدر سی اسوه ما دل نماید و در سمن عدیل ارد و منضج سده و مقوی جگر و رافع سده و ورم طحال
و بواسیر و مطیب بول و مدر ان کرده و خفقان و مردد سعال و درد سینه و خسونت ریه و با زرد مال خوردن جهت اهالی
از ضرر سموم قتاله و با ثبه است ثابت مناسب تریاق و با بادام و پسته مصلح مزاجهای ضعیف با ورز
کشنده غسل و جوهر دماغ و ماره و حکه و با سور قرطم و ملذات و تمر بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط علیظه و حکه
او و در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب مذکوره صعوز زماره و معالجه مل و ملین طبع و دافع مواد منصبه
لطرف مسامات جلد بند الغار او مولد قمل است و با مسکر و کال جهت سعال و بن تقریح و صاحبان یبوست
طبع و تفتیح مجاری غذا و تسمین بدن و از دیاد عرق و رفع سوزش ریاح موثر است و ضماد او با ارد کندم
و جو و مصحح و محلل ورم ماکوشش و دملها و باد است اما زجهت زاحس و با زاج جهت فروح ساق و زول
جهت جاوش کوشش و دوری او با بوره ارمنی جهت اشق و امثال ان و اب مطبوخ او با حلبه جهت سینه و ریه
نافع

باشد از افیون جهت ریاح و سده و نافع و سوختهٔ او در سفید کردن دندان ... و مقوی لثه قاطع نزف الدم

و با مرهم روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حقنهٔ او با سداب جهت قولنج بلغمی مفید است و ذکر

بارس ... و ... حادث و با تریاق ... و ضماد کردهٔ او جهت خنازیر و لسعهٔ عقرب و با سرکه و نمک جهت

قروح رطبه و با عسل جهت ریختن سنگ و لواره و با زرنیخ جهت ریختن ... و طلای او با ... حسیحاتی

جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و سر او اکثر مسهل قوی و حفظ ... و ... شده حل و آب

و دوات کشته حل منجمد است و اکتحال او جهت نزول آب و حمول او با روغن ... مرغ و موم ... جهت

ریشهای رحم و مخرج حیض و ضماد او با ... جهت ... و با ... جرب متقرح و قوبا و کلف

و بهق و طلای او جهت ... و سنگ و ... او جهت ... دندان ...

و بابونه جهت منع ... بعد ... تازه او جهت ریختن سنگ ... و جهت التیام جراحت

... و ... جهت ... جلد و طلای او با ... جهت منع ... و طبیخ او جهت

... استخوان ... و ... او در ... و ... ما

... موثر است چون اکثر ... و در سرکه ... شده ... و ... سرکه او ...

و بعضی ... جهت تحلیل ... مجرب ... و چون ... باشد ... گوشه

... بیست مثقال او را ... جهت اطلاق نماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش

... و صعتر ... و مصلح اکثر ... و ... و ... شیش معز

... است و قدر شربت از ... او ... مثقال و ... او ... اکثر جهت

... نافع و مجرب است [illegible] بفارسی روباه و ... او ... شمونه

و جهت ... نافع و ... طبیخ او ... او جهت ... و طبیخ ... خصوصا

که روغن ... باشد جهت ... مفاصل نافع و ... اطفال

و رفع ... مثقال از ... کرده ... باب و ... جهت ... و سرفه

و طلای ... و ... داء الثعلب مجرب ... او جهت ... و ... و

اثنای آن جهت نقرس و دردهای بارده و سعوط با بیره او و با تموز آن اوست نقرس و دردهای بارده و [illegible]
جهت اسهال صفراوی و حمام [illegible] باده شده آن لعاب [illegible] و کوفت او جهت [illegible] و [illegible] باه
والتهاب استسقا لحمی و [illegible] جهت سوختگی آتش و بواسیر و قروح حاره و [illegible]
درست و بادی [illegible] از نافع مضرت [illegible] دندان از [illegible] منع [illegible] سنگ
مجرب و [illegible] اضطراب [illegible] و لطف [illegible] آن در موضعی [illegible] احتباس [illegible]
بر آن مجرب است **ثلج** بفارسی برف نامند در سیوم سرد و در دوم خشک و مسکن [illegible]
حار و جراحت [illegible] که در حلق مانده باشد و جهت ورم معده و تقویت [illegible] حاره و [illegible]
حاره و [illegible] جهت قطع رعاف و [illegible] اطفای حرارت
در معده و [illegible] و مورث سعال و مضر اعصاب ضعیف و مسرودین و [illegible] اورام باطنی
است و آب [illegible] پرورده [illegible] است و مصلحش [illegible] در خواص اوست که چون [illegible]
با برف [illegible] سینه [illegible] سینه [illegible] ساعت آب
سینه [illegible] **ثوم** بفارسی سیر گویند در سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل [illegible]
[illegible] عرق [illegible] و حادث و مخفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه
بحرارت [illegible] و ملطف [illegible] و با قوت تریاقیه [illegible]
و مزاج [illegible] حافظ صحت بدن و رافع مضرت آبهای مختلف و [illegible]
است و جهت [illegible] سنگ [illegible] قطع اخلاط غلیظه و قولنج
ریحی و نسیان و [illegible] باه و مولد منی و [illegible] مجفف آن
معطش و جهت [illegible] سینه و معده و مفاصل و رفع [illegible]
مانده و رفع [illegible] باشد و [illegible]
و ملطف غذاهای غلیظه و جهت ضیق النفس و فالج و [illegible] تحلیل اورام و [illegible]
جهت سم افعی و [illegible] موی [illegible] سیاه و با [illegible]

دبا[illegible]

و با مغز گردکان موثر و ضماد در بردن طبوخ او با زیره و برگ صنوبر باه معتدل و اکثار او در علاج اماعات اخراج و بیل
و فصل محرق چون و مضر بود است و در بان حامله و سپرده و صاحبان زحیر و صاحب ربو و مولد صفرا و نیز بسیار بود مضعف
باصره و مهیج اعراض باسه و مسحر و مضر شش و مصلحش اولکش اوست و ارب با قلی و عسل و اضافه نمودن بادام
بادام و روغن کره و استعمال اشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال آن است و شش و طبیخ برگ
و ساق او جهت اجتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهت بثور لبنه و قوبا و قروح رطبه سر و کالر
و بهق و جرب منقوح و با زرنیخ الحمر سیاه و زیره جهت ریزش این عرق شش و با صدر و روغن زیتون جهت
جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبت غلیظه و ورم اعضا و ضماد کهنه او با بیخ حنظل و کندر و
و ل صمید محرق او با عسل جهت ازاله زنان حزن مخدر و بحث بلک خشم و با روغن جهت
داء الثعلب و روغنی که در او سیر بکرات جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و سیاق که از
برودت باشد و جهت مفاصل و فولیح بلغمی و شیح شر با وضاد انافع و عرق النسا با سرکه مرتین جهت اخراج
زالو که در حلق مانده باشد و جهت دیگر نقرس و مضمضه طبیخ او با اسکنه جهت درد دندان با به و اخفند ایدش
بسیار عضل ضمیر صحرا است و طلای او با کوسا و رعشه و برص و بهق و با کوه جهت داء الحیه و جرب تا حکه
وکیجی آن و طبیخ آن کشنده قمل است

باب الحاء المهمله

حارسه آنرا کوبند در اول سرد و در آخر دوم خشک جالق و بقل الیهود او را از ابن الطیفور و مرابع الیهم
بروز مقوی بدن و از روغن و جرب خلی جید است و منشور و ورم ها بد است و جهت التواء است حجاب و عدلت
نافع و جالبس استعمال موادی است و ضماد گرم کرده او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و مولد خون سوداوی و سورت
معده و مصلحش زعفران و شکر است حاورس گرم با عسل اول سرد و مفتح و مقوی با شمه و ضماد و کهنه او جهت
اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و بطلا او معرق و منوم و مضر معده با رد و رطوبت و مصلحش بادبان حطای است
در اربابه گویند که حای با قرص است که از چین می آورند و تسهیل دوافع حرارت است و از لعاب احبار
الصاص ظاهر میگردد و دیگر ماهیت سنه برطبه و حرشو و با اندک تنخی که زرد شدن او را بل میشود و طبیخ او حرکن

التهاب و صاف کننده چون است **[illegible]** کهندی گاورون باد و از احوام احکت و از افعال از تحر القلب لعاب صعتر
و محلل و مسمن بدن و محسن و حاقل و مقوی حصاة و انحلال او و مقوی بصر و رافع سیاهی و طلاء او جهت
بهق و برص و ابار و بوبرس و التیام جراحات و باب کسره جهت حمره و طلاء سابیده او امثال ان و ما سراز جهت
رویانیدن موی سیاه و به موضع برص و دار الثعلب و لیکن اگر مالیدن موی سفید از مجربات است و سعوطا
پاک عدس او باب عقد جهت نزول آب و چرون او به رو لعفز و وجه با جلاب لعد از حمام بلا فاصله
با در حمام باحب دور روا خفقت ان گوشت مرغ و به انشامیدن با جلب لیمون بدن و از مجربات دانسته
اند و مضر محرور مزاج و مصلحش تبیر او و قدر شربتش تا دو قیراط بابی مثقال او قاتل است و اکثر ورزوده
گاو میلون است شود و بر زکر و سنکر دو از افعال صعفور است **[illegible]** بچار نیسی کاومیش کوتند و گوشت او از
و حکت لنیه غلیظ و حب اصحاب با جب و بر ال قلبه نافع مولد سودا و مرض و در مفاصل و امثال ان و
مصلحش بالکافه و دار حینی وادویه ملطفه و انشامیدن سم سوخته او جهت صرع و کعب محرق او با عسل جهت
نسوج قول بعد به زردن بدن و تقویت جگر و ادرار او مجفف قروح و رافع حکه و مقوی باه و قدر شربتش تا سه
مثقال و حادس سوخته او با روغن بعزان محلل صلابت و با سرکه جهت داء الثعلب نافع و بخور موی او و شحم او
با عنبت ارکحل یعنی ارشن **[illegible]** لعار سی سرگوشند باره او و در خدم سر و دو مقوی معده و رووده و مقوی
و کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح چون در هضم و بعد به هضم سریع السلوک در اعضا و با مزاج و مکان و صفو لعابت
سمن بدن و باعث سرخی جلد و برسنه او بعد از طبع و بسته دن جالس اسهال و حادش تا لیع درم قراحات
و در مقدمه ورد تن و رافع اشتهای طعام و عطر مضر و او باعث قوه ضعف و طلعت لطرف و مصلحش الفقاع و عسل
و صعتر است و بیر نگسو و کرده کننده در قدم و حکات و حافظ بلغم و مقوی اشتها و امعاء و مجفف رطوبات
و حاد او با عسل جهت الفجار و بل و رافع درس و باد و بسا و رجهت قلف نافع و مولد خلط مرارسی و معطش
و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان سده و احساء و لعاب کننده و بعض او او قرب لسمیت است و مصلحش
کلاو و حان و مجرورین امیو باده و ترشیها است و عره کننده بیشتر باو را دله گوشند در عایت برطبت و مدم جهت
هت و سل والتهاب معده و رفع سوءت جلد و طبع و دو سودین و امراض صفراوی و البانش نافع است **[illegible]** لعاب الخ

باه و دل

باهی بود گویند در اول سوم گرم و خشک و قائم مقام اهلیلج کابلی و مفرح و مقوی دل و اعضاء رئیسه و احشاء و جهت رفع سموم

و سایر سموم و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی معده و باه و مشهی طعام و مدر حیض و ادرار و تریاق بارده و جهت مبلغ

و منع عفونت اخلاط و دفع ریاح و استسقا و عسر بول و مسمن بدن و درد احشاء و حصاة و یرقان و امراض بارده نافع

و طلای او جالی و جهت بواسیر و درد دندان و درد چشم و بلغم و جهت رفع طاعون و دفع برص و منع وبا

مفید و مصدع و مورث حرارت امعاء و مصلحش سکنجبین و شربتش تا نیم درم و قدر شربتش جهت اطفال از ثلث دانگ

تا یک دانگ و مورث ... و در تقویت باه تا سه مثقال و در استسقا چهار دانگ و بدلش در تفریح

سه وزن آن زرنباد است **جوز** بفارسی ... گویند ... در سوم گرم و در آخر دوم خشک ...

در دوم گرم و در اول خشک ... و بول ... و منضج ... و مقوی ... و مولد ...

... و جهت ... و جهت ... دفع ... نافع و مصدع

و مورث ... و مصلحش ... و شربتش ... و ... امراض ...

گرم ... بلغم و ... جهت ... باه ... و جهت ... و با ... جهت ...

... و جهت ... نافع و موجب ... و مصلحش ... تا ...

قدر شربت ... آن ... مورث ... و ...

و با ... و جهت ... سعال ... بنشیرین ...

و ... **جراد** بفارسی ملخ گویند در دوم گرم و خشک

و ... جالی اخلاط غلیظه و جهت تقطیر البول و امراض ... و ...

... و ... جهت استسقا ... و ... جهت ... جهت

... و جهت بواسیر ... بول و ... گویند ... جهت ... و ... و ...

... نافع ... و جهت ... و ...

... مفید ... و ... به صاحب ... نافع ...

... و ... مولد ... و مورث ... و محرق اخلاط ... و مصلحش سکنجبین

و امثال این است **جوزبوا** بفارسی گردو ورق کوبیده و در دوم گرم و خشک و در اول تر است مقوی لطیف
مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و بلغمی و جهت سرفه و در دمه معده و جگر و اخراج ... و ...
و ... طبیخ ... اشتهای او و محلل چون جاید و در پای او و لعاب ... مقوی مقوی احشا و رحم ... و در دوده
او ... و ... جهت او ... سر ... و مقوی معده و با جگر ... و ... آن ... های
آن و ... گلاب ... و ... ریح آن ... که ... باشد ... و ... کنده
و لطی الالحان و مصدع و ... او ... مناسب ... شود ... گرم و ... است ... است در جمیع
اثار ... جهت است ... در ... و ... او جهت ... نافع و ... او ... البصر لقاح و
مبهر ... مصلحش ... والکافه است و ... او باکوفت ... مولد اخلاط صالح است ... ب
از ... و ... متقال ... متقال ... سلیم ... در ... طبیخ و
جهت اخراج ... و ... و ... بول محرب ... و ... او ... بهم و ... و
... و ... در اول ... گرم و ... اول خشک و ... در اعمال ... بیاب ... مویز
از ... و ... او ... و ... جهت سموم و ... و اهل او جهت ... و ... از
... باشد نافع ... او ... و معده ... عصب و مصلحش ...
... رحم و ... رحم است **جوز** ... کوچک بقدر ... است ... او ... و
... و ... او ... صاحب ... محرب ... او ... سر
... جهت ... بول او بول ... از ... و ... او ... جهت ...
... او نافع ... و ... مفتوح او باعث ... و ... او
... **جوز هندی** بهندی نارگیل ... مولد منی محرک باه **جلنار** بفارسی گل انار گویند او ...
سرد است در دوم ... و قابض ... و ... و مقوی اعضاء است و جهت اسهال
... و ... الامعا و ... امعا و ... الدم ... و ... و منع ...
مواد ... معده ... و ... و ... و ... و منع ... و سقوط

موی

موی و مقوی و مصلحه او با شکر جهت بواسیر و دهان و استحکام لثه و اسهال و قلاع موثر و مصدع و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست انار است و اجزاء او جهت کردن روز چهارشنبه
و قت طلوع آفتاب عدد عقده بلغم او را صاحب ربع و معاودت آن از رفع حرارت جدا کرده و دفع
تپ سال ربع کند و از مجربات شمرده اند جوز بویا حرارتش یبس و سبب کوشت سرد و خشک
و هرچه در طبع مزاج است او سرد و اصلاح و بعضی او بالقام رو عطا باب گرم باعد نمود و بعدان عضوی
که صدمه و جراحت باو رسیده باشد سودت رباده گرم غلیظ فرج که سه و سرد و امثال آن لعاب غسلش او جاع
در وقم اوست و قید ستون جهت اورام بارده مفید و الصاق پوست سرش غاله سر حقاب سام مجرب و پوست
تازه جهت حدت نسم افعی پوست افعی و پوست گوسفند جهت قروح حلقه و حکه جرب و تر کیمد پوشته
برقاطع خون جراحت تازه و دخان جمیع پوستها جهت کرامد و سوختۀ اتش بامسح جلد و خاد و بدنه پوست
است الی بارد کرسه بر اورده سولی جهت رفع سرطان آزموده است و بلعش پوست قبل جهت
تسکین بواسیر سرد و پوست سعال جهت گرون یک درم از رفع بر سیدن آوازه او
پوست جوز بری برای سون جهت داء الثعلب محرق ـ افعی جهت داء الحیه موثر است
جوز نباتی گو کو بند بچه روده گرم و خشک در اول برد جهت سرفه بینی قوت و سینه درد و سر درد نیم دانگ
نافع و تعرق آنکه برگ پنجا و تمرش را چون شاید او را باشد و گرم آنرا جهت ربو و ضیق النفس
و سرفه مزمن و رفع سلی او را مجرب است و یک مثقال برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال و مجرب
است و با سم دارو یا شکر در رفع سودا آزموده است و ضماد او محلل اورام و بلعش و بعض جراحات
و جذاب سهل اخلاط غلیظه و در شیر الخمر سانی ضعف و اشتباه نیم درهم او جهت سرد و سهال تا دو
قالس جرب او جهت قروح ساعیه و اکله و نار فارسی مجرب رویه العداد لقاح و مضر معده و مصلحش هشتون
و سکنجبین و آب سرد است ما جوز لقا بیخ گو بند و طبع مثل بلیلج دارا ال لطیف و جهت
سینه و بهانی صوادوی و محرق لعاب نافع و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف مجرب و جهت اورام
باطنی و اعصاب است جوز بری نیز گیست که بیلب ان آب کو شانو بار بالعور بی جو و بیدار بند

و استعمال نمایند و بعضی شراب انگور سه ساله را جمهور سه نامند و گویند آب انگور است که در جوش آمدن
نصف رسیده باشد گرم و خشک و منضج و محلل ریاح و مشهی و معطش جامع و سریع الانحدار و مولد خون
غلیظ و سحق اجسام است جُجل گویند که گوید سه از دو سال بهتر و گویند در دوم گرم و در دوم
خشک و مقوی باه و اعضا و جهت ریاح و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد اخلاط
سوداوی و اخلاط غلیظ و مصلحش ابازیر حاره است و شراب کهنه و ترشی گرد مسلحش است
و بول بسیار و ... و جهت سده و ورم و ورم جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و کلیه
باه نافع سنگ و گوشت او جهت سده و صلابت و طحال و سده او با حل جهت نقرس و فالج و
دوار و ... و شرب او جهت استسقا مفید است و ... او با بول او البته نافع باشد و طلای کوکب
... او جهت قوبا و جرب و ... او بسیار گرم باشد جهت ... و ... اکل
او در مرض کوری و حمول ... او با ... بعد از ظهر ... معین حمل و لقوح ... او
جامع رعاف و ... او با ... جهت جرح و ... او جهت تحلیل ... و ...
و ... جهت ... او ... پهن و ... جوان
و ... و ... او ... از ... سیم ... و ...
قطع خون و ... او جهت ... و ... جهت رعاف ... سیلان
خون جراحات و ... نافع و ... زنده بوده ... جهت ...
گوسفند ... و ... او ...
... و ... است حماما جمع است ... در سیوم گرم و
خشک و محلل و منضج و ... و مقوی اعصاب ضعیفه و ... اعصاب ... و مسقط جنین
و ... او با ... و جهت ... و ... و معدن ... و ...
... و ... و ... و ... و استسقا و ... سموم و ... و ...
... و ... جهت جراحات ... و ... گوشت ... و ... اعضا و ...
ان

ان از ضعف امعاء و دردهای بارد و ریاح و بارد و ضمادش جهت اعیا و بارد و طلای او جهت گزیدن

سگ و زنبور و زهر جانوران و سقط جنین و جهت اوجاع بارده رحم و انحلال او و جهت حیض و نزول آن

و سعوط او جهت درد دندان و منع ناخن آن و طلای او جهت قروح و نار فارسی و بهق و مضر بمعتدل

و مصلحش ربها و رو جستا بیدن و در مطبوخ عنبی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن او مقنه

با شیر انجیر و با اسقیل و بخورش جهت قروح رئه و حمول او جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده

بعینه قوی الفعل است و اشامیدن تخم او با شراب جهت اختناق رحم و دو مثقال او با نیم مثقال

زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال [illegible] جهت احتباس حیض مجرب نافع جهت **حب [illegible]**

یونانی نجمی است و در عربی و بابل لسرحی و بری و بلخی و دروی اوران مستعمل اول سیوم گرم و خشک

و لعابش لطیف و مقوی و جالی و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهت گزیدن رتیلا و زنبور

و هوام و سموم مشروبه و درد جگر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و جهت گزیدن جانوران و جراحات

و قروح خبیثه و ورم بارد و احشا و جهت ضربه و سقطه و تسکین وجع اعضا و رویی و ازالهٔ بهق و طلای آن با خل جهت

کلف و نمش قاطع خون حیض و استعمال او با شراب و در بیرون مقوی است و مصلح سینه و

مصلحش اسقولوقندریون است و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل مثل و نیم وزن او

اسارون است و نیم وزن بیخ کرفس و در سایر مواضع [illegible] وزن او عود القماری قوت او تا

سه سال و عصاره او در افعال قوی تر و قرص او ناقص مثقال و بابونج است و طریق اخذ او آن است

که او را کوبیده بیخ و در آب جوشانیده صاف نموده عسل با شکر داخل نموده طبخ کنند

که منعقد گردد **[illegible]** بفارسی آتش جگان آن از سبزه و چیوان مائی و در آنجا عطسه آور

میشود از سنگ کوچک و هر بر او سرخ و بعد از آن زرد و سیاه و از سمومات قتال

است و اخراج سموم گرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق سموم بارده قتاله است و اکثر هوام و مخفف و جهت

احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و تفتیح و سوداوی و مخصوص مالیخولیا مراقی و فالج بلغمی و رعشه

باد و لسان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده و بلغمی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و طلای

او جهت دوار و سر درد و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی و درد گوش و بد شنیدن و الصمم او با روغنها
جهت تحلیل اورام و دردهای بارد و سایر مفاصل و امثال آن و تنقیه است و در گوش چکانیدن نافع
و لقوه و سامه و درد جمیع بارده آن و التحام او جهت ظلمت بصر و رمد و سبل و حول او مصلح حال ارحام
و سقط جنین و در حیض و استسقا ان بعد از آن فروده باشند رافع سمیت این و جون مبادی او
و تنور ان سایه سمیت او زایل کند و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یک دانگ
و بدلش مثل او وزن و نصف آن فلفل و در بعضی مواد وزن او مشک و در امراض جگر و معده و جهت
تحلیل طرب از وجه و زن او فلفل و ثلث او وار فلفل و ثلث او ورنا و است و جند سیاه العرایک و ارم
کشیده است و ریشه سرخ و زیر دست او بر سپی سرخ و سر الاخ است [illegible] لعاب سبز رنگ گویند مغز
او در میوه کهم و در اول حیک و با رطوبت فضله و بلغم طبیع و محلل و مهی و دافع نفخه و خوردن ده مثقال او از با
ده مثقال اکثر توجه باشند و طبیعی طبیع مجرب و بریان کرده او با پوست جهت سرفه کرد از ابتدای
بستر قرابا به قصد مکرر کرده او را بوی باشند ملین و طلا کنند جهت تشنج بارد و با لس او بار و ساق و دو مای مقال
و حالوا با او جهت حمره و غیر آن و البوابی عصب و داء الثعلب و ورم لسان و خوردن او با انزروت مجرح ارحام
معده و بی صرعی و حافو دو با ملک عسل و با جهت ازمون بسک و بول و حرقل مو محرق او با نبات جهت
منع اورام حیض و خوردن مغز او با بیستان مستقی ازین سهولت و با الکبر و بدر کبد از خوردن
سموم گچون مو جب درد با سرسام بعد ازان سبب رفع سمیت اوست و انتشار او مخرج حب القرع و دور
ورم حلق و سرفه های و مصلحش آب انار و مفرحها و مصلحش سپستان دار و سکنجبین و با سمیت است
و در جراحات اوست کرون تا پس بکوبند و با او و بالای من را ریزه کنند و ساییدن سوخته او با پوست
باشند لعقه و با ثبات مثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب آن جهت جرب و سبل
و منع مفید و بد سوز جانور گزیده حرق او با رب جهت درد قولنج سر و مثانه بد و ضنج او و روغن میوه الطعم
و سایر الطعمه مشروبات و نفع لعاب در او از رساند رادیان است و عسل با رب انگور ربست و بند جهت
خناق و سرفه های حون قی و یرقان و از زیادتی آن سعد و بطلان یارو او قبل آن از کرنفنا جیت
نوندن

ثولات و صداع مرطوبی و منفعه و کل اوجاع بارده مثل نقرس و جهت فالج و امثال آن و قطورات گرم باو
گداخته کرده باشند جهت چرک گوش و آشامیدن و حمول کردن جالس بول است مالی آن جهت رفع الم
و درد او و جهت جراحات و جمیع اوجاع و جهت قروح جبهه و درد دندان و مرهمهای او با عسل جهت اسهال
کرده و کهربا باه و بلس طبیخ و غوث زرده اعور و جرب دن مسحوق پوست مالی هر روز باد و مثقال
جهت قطع سیلان بول نافع است و پوست تازه او که با صب الحدید سائیده و با عسل طبیخ و سبد و بادیان بقعه
جسائیده هر روز بر سر زنند جهت غضب قومی و معاودام است و خاکستر پوست تازه او جهت جوارز و با مقعد و
طبیخ تخم و قشر پوست درخت او در معده ممسک و مقوی معده و قاطع اخلاط مایله جهت درد سیلان و
اسهال مزمن نافع و چون پوست بیخ او را زردی بیرون کشیده باشند با هرا شود و جهت بواسیر و اورام
مقعد و نقاب مؤثر و منسوخ کردن تاج او در [illegible] مقعد و مانع از اخلاط و رافع لسان ساق و [illegible]
پوست رز او و مقوی لثه است و طلای بیشتاره جرب او با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و [illegible]
جهت موی کردن عضو مخصوص و خسانیدن او چند روز در روغن بلوط جهت منع تولد قمل مجرب
است و سوهان جهت سپر مجرب در فصل خزان زلبه درخت او را بریده در روغن زیتون با زود القدر
جوشانیده که روغن سیاه شود و صاف نموده ریشه بریده را بروغن [illegible] ریشه [illegible] سفیده [illegible]
[illegible] بجای [illegible] شده و روغنی که در جهت بار آورد و بیرون آید جهت سینه [illegible]
[illegible] و آن خصائی است که [illegible] مولف [illegible] سال [illegible] نموده و چون [illegible]
از موبر آمدن بر [illegible] در حمام طلا کنند مانع روئیدن آن بگردد و مجرب دانسته است در وقتی که جای را
خواص مثل [illegible] جائیده و [illegible] و محلل و [illegible] و آشامیدن او [illegible] تا یک [illegible] جهت [illegible]
[illegible] مجرب و جهت [illegible] بارده نافع و طلای او جهت [illegible] و نواصر [illegible] و ورم کردن اعصاب و
رفع دردهای بارده و [illegible] مغز [illegible] جبه الخضر است [illegible] او و [illegible] روغن او روغن [illegible]
بالمی جهت [illegible] و کان [illegible] معض و مصلح و فروح است [illegible] بهندی [illegible] گویند [illegible]
[illegible] و [illegible] او در سیوم است [illegible] و مفرح [illegible] و مقوی [illegible]

و بری جگر و جاذب حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و درد سپرز
و ورق و عرق و بول و هزال و هیجان و تحلیل ریاح و رفع خفقان و عطش و عسر البول و نسیان و قی و رطوبت
معده و زلق الامعاء و اسهال معدی و بادی و رطوبت ازاله رطوبات منغص معده و استسقای لحمی و
خناق و جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده و رطوبه و رعشه و فالج و رعشه و امثال آن و با قسط و
عسل جهت خفقان و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت اوجاع بارده و ورکی و اکتحال او جهت الکوشه
بارده و سبل و جرب نافع و مقدار شربتش ... و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کثیرا و بسیار خوردن
او مورث ... حلق و حمی و ... و جگر و مصلحش بنفشه و مقدار شربت او دو مثقال و بدلش نوع او ...
و جهت ... و صلابت ... و سبل الطب و بلیش ... بپارسی ... است ...
... و ... مرتش ... و ... در حرف ... و البار ... و مستعمل ... او
... و باردی ... در سیم ... خشک ... و قریب الاعتدال است ... حرارت
... و مسکن ... و اورام حاره و ... صداع ... و ... و اورام
... و جهت ... و اوجاع حاره و مسکن صداع ... و ... و ...
... و ... و ... طبیخ او ... و عسل ... اورام و اسهال
و ... و قاطع عرق ... نافع ... و ... مجموع ... او جهت ... و ...
... و ... رطوبات ... و ... او جهت رفع صداع ... مجرب است و ... 
است و ... و ... و مورث ... و ... و مصلحش ... و ... و عسل است
... ورم و ... و ... و سبل و جهت ... بارده و ... نافع ...
... که ... و ... و ... عسل ... و ...
رطل آب ... و ... و ... و ... و ... 
... مطبوخ ... ... آب ... و ... و ... است ... 
و ... ورم و ... و ... و ... و ... آن و ... 

جهت تقویه

حب تخفیف نموده سپس تشمع مطلق باه است و جهت جراحات و دفع عسر البول و قطع خوناب از حلق خوردن و
امسال این و باباب است و به خبث و قطع یرقان الدم و حار و اوجهت قوبا و سعفه و یرقان الدم نافع
رسقی و منقی و مصلح رحمایش و ابار قدر سه رشش با دو درم است و چون یک رطل او را با ده رطل حبل
و سی رطل آب گرم کرده بسیار بر هم زنند و بر ظرف را بپوشانند و در روزی دیگر بسر آب نمک سوزند بخورند
و در لوح و استسقا و مثل حمر و موسیر اوان باشند منفعت سیح است معروف است و کتاب او کی حل در یک بره
در برابر شش شنبه بر کرب بیق و ساقیس سمنه انبساق فی ج و بهترین او قطعهایی بزرگ است سرخ محکم
شاخ حشا بنده فی گرم کرده است و بسیار جنبت او و اندرون سیاه و فصل الوراق کبد او را کرک
جمعی نافعه جوش بیست و گرم کرده و ضعف القوه است مرکب القوی و نافع کرارست بر بوست ام
را باده بر حرارت و لعاب تخفیف رطوبات غریبه و تلطیف و منضج محلل و مدر بول و عرق و بار رطوبت
و صلبه و مقوی باه و منفی جوع و ورم و ج از لفاوت و با خوشت مالد و مقوی خزاربت و بری ویرانع البعود
در عمق بدن و مقوی اعضاء رئیسه و اعضاء تناسل و معده و جهت علت السکک و فرح بخش حبه و بول و
در رفع امراض مزمنه و اکله و علل سوداوی مثل جرب و حکه و تب ربع و لواصیر و ورم مفاصل و جذام و
داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اکله و علل سوداوی جرب و حکه و تب ربع و بواسیر
و ورم مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اکله مزمنه و اورام صلبه و داء الثعلب
و جهت سرطان و بهق و برص سیاه و بالجمله آنکه از احتراق بلغم باشد و جهت قطع عادت افیون فی الطرز
و رافع مواد نزلی و در کام و سموم و مسحر و مسکر کنند و تاکید سیار و بهمن اکثر ابدان و در تولد و تناسل قوی
الاثر و در بردن ریح موهوم حصبه و رفع سمیت خلط آن و اصلاح دهن بکرر تجربه رسیده و علاج با توسل باو
شده و مستعمل در اکثر مواد آب طبیخ او است و جرم او سید و قوی التحف نیست اکثر باره او را که حل
کرده باشد بخوردن نمک و ایام خوردن او قلیه سیه حدیث عادت ان او اعضاء باد و بر حاره
بسطه جزر است و اکثر بر حمه و بمعاش احباب بیخ ورین از زودت حافظه و اکثر به کم بر نشسته بردم بد ادا دد
تجربه حصر بکرر رسیده است که جمعی کمیت علی حدی از آن بعمل می نشستند کمالی آب طبیخ و دفع جوش حسی

هلیلا اسانیده از هموصات قلیله اصابت نموده لیکن بنفع گردد و اقسام استعمال او و اخذ ملوق و
تقمیع و غیر آن با زیده سورات گرگیر یافته در مربا است و در جمیع افعال ضعیفتر از طبیخ او است مقوی
معده و دماغ **باب الحاء** بفارسی اشترخار باشد که هر کجا بر و بعضی مسکر و گرم دل سازگار
در اوسط و خالی و مفتح و تریاق سموم و شرب او جهت دفع لوا و دافع لواسر و طلای عصاره و سوخته او جهت قروح با
معتدل و مفرد کرده و مصلحش کتیرا و بدلش جوز ما و روغن او که از آن تازه ترتیب دهند جهت مفاصل و جمیع
علل بارده و لعوب او بسته موثر و الحال عصاره او جهت سیاهی خفقان جسم و قطره ریشه و قطره او و روغن بعوارض سیسان
مرد و منصب نافع صداع مزمن و مجرب و آزموده اند و شکوفه او جهت لواسیر نافع است **حب البلسان** سیساه
از سیب و سموم گرم و خشک و مسهل اقسام گرم و با بر به مسهل بلغم غلیظ و با ستمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظ
و با بلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهت برص و بعضی بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع و
قدر شربتش ایک و ایکت تا نیم مثقال و بایک درهم زیاده او کشنده است مغص و العصوق مار با بقا
و مسهل صفرا و مصلحش بلیله و سحق طبیخ و آلو و روغن او و روغن بادام و بدلش نورانی و شحم حنظل و سپس آن
حجر ازمنی است و مقوی او بعوالشمار و عمل کند و با محرب سریع العمل است و قول سیسال سیماق
**جب المنجم** بفارسی حو اونیست و در دوم گرم و در اول تر و لذت العوا و مهی و سیمن و کوفته او با ماء العسل مسهل
ضعف بلغم و صفرا و ربع دفعل از آب برگ او مسهل مری و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش لیسه و گفته است
بالمباصفه لطی البرول و القلب مصلحش سکنجبین و عسل **حب الغار** بفارسی با کس هندی گویند در حال
حلوا احداث حرارت می کند گرم در دوم خشک و گویند مایل برطوبت است لعاب ... خفقان
جهت کرده و دافع مواق و قدر بول و حیض و علت طبع و مجفف منی و لواسیر و سوخته او مسیر در دها و او
جهت ملوی زیاد حیا و دفع لواسیر نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش یک درهم است
با آب شرب و الجبقا و ایل بعد آن است که وی او را گوبند لسان ما لا بد سنگ را عاجل قطع
می کند **حب القلقل** بفارسی تخم کنب باره او در اول خشک در اخر دوم گرم و خشک او در سوم گرم و خشک
و مهی و مدر بول و حیض با ... ... نور لیسرگه منقطع شده باشد و سحق کرده و معده و محلل و مفتح و دماغ و مسمن کرده و مقوی

بدن از فضلات بلغمی و جهت سرفه و فالج و لقوه و استسقا و با سرکه اشامیدن او جهت گزیدن رتیلا و سفره جلی
دور و سپرز و خناق و محرق او را جهت رویانیدن موی و دوا الثعلب مجرب و الیه اقا و بطی الهضم و مقدار شربتش
و قاطع اسهال و مصدع و مورث فلاج و مصلحش کثیرا و صمغ عربی و سلیخه و در بوب جامعه بدلش مثقال
و گویند بادام تلخ بالمثنا صبعره و روغن معرا و در دوم گرم و خشک و بهی و مصلحش بلادر و مقوی
و مقوی و جهت ... بارده رطبه نافع و اشامیدن او جهت لقوه او ... و مسهل سودا و بلغم ...
عشره ... و محلل ... در دوم گرم ... و مقوی و با سرکه جهت جمیع سموم و برودت اعضا و ...
او بد بوی جهت امراض سرد و اعضا و لقوه با ... نافع و مورث ... مصلحش ... و مقدار ...
باسه مثقال است. **حب البلسان** در لسان بلبرت گویند در دوم گرم و خشک ... و ... و مقوی ...
گرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و ... و مخرج ... گرم و ... جمیع ...
... و اخراج ... و مفرح حواس و جهت خفقان و ... و ... و ... و بادام
و شکر و مسهل بدن ... نافع و ... باعث سرعت انهضام آن ...
او در ... و مبطل سحر و ... القلب ... و ... او جهت ...
و ... او جهت ... و ... و اخشا ... و مصلحش ... و ... بر ...
... است و ... و بادام ... و ... گرم و خشک و
و مقوی ... و جهت رفع ... و ... سوام و ... او با ... جهت ...
... او جهت ... و ... و مصطکی و ... روغن ...
جهت فالج و لقوه و ... و ... و ... و ... و ... لعابست ...
**حماحم** بقله ایست گرم ... گویند گرم و خشک ... و ... و ... و ...
مطبوخ ... با ... و ... مثقال ... حب ... و ...
... اخراج ... و ... مجرب و ... جهت ...
... با ... و ... او ... و ... مورث ... و ...

و جهت تصفیه جراحات موثر **حجر الیهود** سنگی است بشکل بلوط و بادام کوچکی با خطوط متوازیه و در آب
نرم میشود و بقدر جوزی است و جهت حصات بار مجرب و نیز او بشکل بلوط و مخصوص حصات گرده است
و در اول گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است و مدر بول و مانع تولد حصات و از آن ... با مثقال
و ادرار با سحاله مثقال آب ... سنگ ... و طلای او جهت التیام جراحات و با خل جهت
... نافع ... و مصلحش ... و گویند ... مصلحش صمغ است
**حجر المرائی** بفارسی سنگ جراحت گویند ... و قاطع نزف الدم جراحات و سبون محرق او جهت جلای
دندان و ... نافع است و ... سنگ جراحت جهت سل و قرحه ریه چون ... و قلت الدم
و نزف الدم از دو ماسه تا ... ماسه با ... و ... در اسهال ... و ...
... و جمیع ... و ... **حجر ال...** سنگی است ... میشود و
بهترین او صلب است در اول گرم و در دوم خشک و مخفف ... و قاطع نزف الدم ... و
جهت التیام جراحات و طلای او جهت تحلیل اورام ... بقدر ... با شراب
و ... جهت حصات گرده ... نافع است **حجر ...** بفارسی ... گویند و او ... محلله
... و بهترین او سرخ و سیاه ... است و ... زبون است و سرخ او ... است در اول ...
بهم ... جهت ... و ... و ... و ... لسان ... و سائیدن او
با ... جهت ... و ... بافع ... جهت ... و ... نافع ...
و مصلحش ... قسم ... جهت ... و ... قسم ...
جهت ... و ... جهت ... و ...
سرطان و ... و ... جهت ... و ... اعصاب عصبانی و التیام جراحات ...
نافع و سائیدن ... جهت ... و ... و ... قسم سرخ
... جهت ... و ... بقدر است **حجر ...** بفارسی ... گویند ... بقدر
... و ... بعضی سیاه ... و ... سفید و بعضی سفید ...

سلمند

نباشد و قسمی معدنیست و بار مهره نامند و لوحی گویند سنگی است گون از معدن ... و جمعی گویند
که ... است و بهترین او آنست که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بر آن موضع بچسبد و بعد از آن چون
در شیر اندازند شیر را ... کند و چون ... جای ... گزیده باشد ... بچسبد و در حل ... سم بیرون او ... گردد
و بعد از آن که در شیر اندازند بحال اول ... و جهت ... عقرب و هوام ... ضعیف الفعل است و جهت
رفع ... نافع و ... باشد ... و ... جهت صداع ... نافع است
حجر ... سنگی سیاه ... الفعل ... و گویند ... و چون ... و ... [illegible]
... و چون با ... اعضا ... و ... سنگ ... و ...
... و جهت ... و جهت رفع ... باشد ... لا ...
نافع و ... حجر ... سنگ که در ... [illegible]
... و جهت رفع ... و ... و جهت رفع ... [illegible]
... باشد ... معتدل است. حجر ... سنگ ... [illegible]
... در اول ... و در دوم ... و ... جهت ... [illegible]
جمیع اعضا نافع و تعلیق ... باشد ... ولادت ... است
سنگ ... است و در سیوم ... و در اول گرم ... است چون ... و ... [illegible]
... و ... رفع ... و ... حال ... و در حمل ... اعاده ... [illegible]
... و چون ... و ... عرق و رطوبت ... قوت او
... و فالج و ... و ... و ... ولادت و ...
ماء العسل ... و ... جهت رفع ... و ... [illegible]
... جهت قطع ... و اقسام جراحات و ... و ... جمیع اعمال
... و ... و ... [illegible]
... و ... و بالتعلیق ... ولادت ... [illegible]

معدن بود مؤثر است و گویند چون تجار این سنگ را بیابند ایشان را از اول مستبرد و چون زحل در سنبله باشد
و او را با حلاوت سحیه شیر بسرشت و او را الکحال باشد و ریح در میان بود و از این سنگ سرمه سازند و از او به جهت زیادتی
نور چشم الکحال باشد و سحق بکحول مقاطیس روشنی دهد و سحق بکحول با این کنند مرتبه با عث محبت باشد با اول
گردد که با ملوق آن منصور باشد و از مجربات ستوده اند **حجر المسنه** سنگی است که از او فسان سازند و آهن و جراحات
و اشامیدن او جهت نفث سنگ گرده مؤثر و جهت سنگ گرده مؤثر و جهت سنگ مثانه می الطبع است
و الکحال او جهت رفع سیاهی چشم مفید است **حجر ارمنی** سنگی است لاجوردی اغبر و با ملح و مرهم مکلس و
سیمی او و شرح مره و از امنیه حیض و در دوم گرم و خشک و مفرح و مسهل قوی سودا و لقوع از لاجورد و اسهل از جون
سپناه و خالی کرده و مثانه و با المحاجت جهت جذام مفید و مسهل معمول او است و مقدار معدن ه و یعنی بی مقدار سیکش
با در او غسل و شکله و در تسعین و مقدار شش تا سه مثقال و بدل ش لاجورد است **حجر البحر** سنگی است سیاه
و با سوراخها و در آخر سوم گرم و خشک و محلل و جالی چون خشک و چون گرم کرده و سرکه را بر او ریخته بخور اعضای
او به بلغم را باعث ارار و ورم و رفع نزف الدم و رعاف و چون حصی و شسش مفید که اگر او را در آب ناخن او را
اندازه بر صفه باشد جهت برد معده و نطول آن جهت استسقا نافع است **حجر البط** سنگ سرد است
جاذ و محرق او نار رفت جهت تحلیل اورام صلبه و با مرهم روغن جهت زردهم معده و سنون او جهت لعوبت
لثه نافع است **حجر الدم** سنگ سمی است سرخ صلب و اقسام می باشد و در او اردو قسم مفید
است در اخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع
استسقا با صمغ بوسا و جهت نفث دانار و دو روز او جهت قطع بول سر و اشامیدن مسحوق او با عسل هر روز
بعد یک مثقال جهت رفع دبلها و موی سر مؤثر است و گویند اشامیدن سنگ مقابر که مقدار شش
بود با شد باعث نسیان و سرب و رو سیاه و چهار قبل از طلوع شمس با سم معشوق و قصد رفع عشق
رافع لعشق است **حدید** آهن است سرد و با ده مثانه سرد و خشک و ماده او ابهی است در دوم گرم
و در سوم خشک اند و فولاد طبعی از ایشان بود و مصنوع از نرم آهن را ابطال با شد چون سایح شوجه
برد و چه الرحام را با سونه آهن نا بعد هر الشش شرح کند لیکن نرم شود و قبض علیا را ب او و دست و جاه هاره جاص
با شد

نار قسطا یا رسیح الغار یا رسیح بلوار نه مرتبه رصاص برده گداز کرده و بعد سوز چون الکاس بگذارند تا سرد گردد
باشوره نحاس را از او سوده لعاب روغن گداز شود و مولا مصنوع که متعارف است طریق ساختن
او آن است که این متعارف را در کوزه عصاره با آتش بسیار رشته تا یک نیمه باشد و چون در
برجه ورا ویلمی شده باشد یا بر های جنوبات بسایند و بر او رکته المقدار ما سوده جسم او داخل شود
و گویند چون این تق یافته را آشبا رو در روغن بگذارد لطیفه گرده یار دیگر در رب اطفا نمایند اقسام این را
مثل این یافته لعاب مقوی باه و حافظ و جهت جراحات امعا و اسهال مزمن و بواسیر
ورم سپرز و تقویه معده و سلس البول و دور و مقعد و کردن سلک دواله و در رفع خوردن یخسار و سفیه
نافع است و مرارت باین نافه در اسهال دموی و در رفع خفقان و استسقا و ضعف جگر و معده
و باه موثر ارباب یافته است و دروغ این نافه در اسهال دموی و نزف حیض و اسر جالب
معده موثر است و جهت الحدید در عوارض الحدید انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد [illegible] غاریقون
عیلواح در دوم گرم و خشک و گویند در اول خشک است مطبوخ او با گلاب یا دیار و تست خوردن او
قاطع نوازل سر و آشامیدن مقوی او از محرق او کو مجموع اسرا آسوده باشد با گلاب وانیسون
جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب و مطبوخ مرزاد با گلاب و عسل جهت رخه و بواسیر و شوحته
بمقدار یک دانگ با دو دانگ شراب آشامیدن جهت لوسیس معدل و مجرب است
و در رفع تپ بلغمی و سلعه معدل است و دهن هر وعی که سفته او در او ولیسا چو سابیده باشد با مراره
باشد جهت برص مجرب و مطبوخ او جهت برص و فالج و لقوه و استرخا اعصاب نافع و خوردنیا
او جهت ربو و التحالیل زهره او که حسیاک سوده باشد با آب سه میل در چشم مخالف طرف ممنوع
کشند جهت رفع سموم و ادام مجرب خصوصا در آب با دیان سه مرتبه در اجابت که اکسیر باشند و دان چشم
او را در بر بالش نسبی گذارند که او نه اکسیر باشند نافع خواب او میشود [illegible] غار اسپید گویند در سوم
گرم و در دوم خشک و قولنش با حیار سیال با قیمانه لطیف و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و منقی
و مسمن و مدر بول و حیض و مشتر و مسهل سودا و بلغم غلیظه و حب القرع و حیالی سپیه و مسمن از رطوبات

قرحه و القوبا و اوجهت تحلیل سودا و اصاف کردن خون بلغم و اسهال طبع و جرب اوجهت مفرح و
تسمین بدن و اعصاب و دماغ رفع قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و رفع جنون
و اغبار شده و یرقان و لسان نافع و چون یک اوقیه او را کوبیده با چهار اوقیه آب بخورند دراب بخورند
ذوب او را با سه اوقیه روغن بخورند سوسن مشی مقوی است و مفاصل و در رطوبت سینه و اعالی بدن از لزوجات
و ضیق النفس و سعال رطبی مفید و هر گاه او را القدر یک اوقیه در شراب یا آب انگور العدس سه رطل
باشند بخورند تا بر لیح برسد در روزی یا دو اوقیه از آن مایه سه روز بخورند جهت رفع صداع یرقان مرض مجرب
و اعاده حمل ثانی که در رحم حاصله شده باشد و لعوران لسوید می باشد و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند
و چون بابر وده روز صاحب عرق النسا را بیست یک مثقال و سم از بزر بالنگو فیه ساول باشد رفع آن علت کرده
مجرب و چون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرسینه ضماد کنند جهت رفع ضیق النفس سعال است و چون با
زجاج محرق اضافه نمایند لعسب حمات کنند و اکحال او با زعفران و زیره مرغ و حامل و عسل و شراب و آب
با دیان جهت ضعف بصر امتلا و با طول آب مطبوخ او جهت اعضا روسیاه کردن قوت او را
جدر و مطبوخ او با آب و روغن بخورند امت اکل آن جهت رفع امراض جگر و سل و ذات الجنب
عسب بر با ف و نشگاه جهت قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع نزله و
حمره چشم و قطع او که و آب بزبیب و روغن اسوان جوشانیده باشند جهت کرانی سامعه و از دل دوری
و طنین و بحور او جهت درد و دندان و علیق او در آب جه کنند و دافع سحر و گویند انسان او در خانه باشد
لعو فیه و بخور مبطل آن سحر است و بورث عثیان و صداع و کثرت سحر او است و مصلحش آب میوه های
ترش سکنجبین و همه سه با در سرش او یک مثقال یا دو مثقال و بدلش مروانا و گویند نجس تر است
و حمول بیخ او که در بعض کرم و صرف باشد منفخ سده و مایع جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب
شرب او و ضماد او نافع و جهت او جهت عرق النسا و درد کمر و درد پشت کرده و رحم مفید است کرنب لغاریسی
کنکر است و دو قسم است و در اول خشک و گرم است و در اول ترکیب و با رطوبت فضلیه و میهی و در اول و ثانیه
طبع و سحیق کرده ... و محرک جماع و محلل ریاح و ناظم عذا و جهت قرحه شش و القلاص ... اعضا و ...

المعاد

الی و حماوا و جهت سوء المزاج و حب بواسیر و عرق و مدام روغنی اگر با عسل ... کنگر مربح زاده

بالخاصیه جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و الطحال و جهت خارش بدن و حمای بلغمی

و جهت سیلان الحیض والبواسیر عصب مسعد و مقعد و نافع و مولد سودا و قلاع و مصلحش ادویه حاره

و روغن و سرکه است و بری در اول دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص قریب الی لسانی و مصلح

مواد معفنه و مخرج مواد بلغمیه سمیه است و مقدار ... و مصلحش سرکه و شربتها است و طلای اجزای

لطیفه حل او با سرکه جهت جرب و الطول طبیخ جمیع اجزای آن جرار از رفع ثمر با عنب و قسمی از

بری که بی‌ساق و کوچک و حار و ... است حول نامند و محلل و مقوی است و جمیع خواص را القاب

کنگر رومی نامند حرمل لسان الحباب برست در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم است و نباتش زرد

موی و شکوه باشند در رفع آثار جلد و طلا نجم مطبوخ او در زالت بدل ناخنه در زردی سوار و کوشت از موریت

سل و دق است و یک درهم او کشنده حبق لسان حار خشک گویند بری لسانی نبات

لسانی بغیر برکت القوی و جسمی اوجاع و حماتی و در بول و سکن و در دستیار او کشنده ... منقیه

حصاة و منضج و رادع و ملین و رافع قوبیح حار و با شراب جهت ادویه سمیه و حماة و حصاة و طبیخ او

جهت اروع و ورم حار و منع حدوث آن و تحلیل مواد با عصا و باطیل جهت قلاع و عفونت دهان

و ورم عضل حلقوم و درد لثه و انحلال عصاره او در ورد و منحفض رادع است و ... عصاره حسک

بری با شراب جهت سم افعی و با شیدن آب طبیخ او جهت بر طرف شدن کلف و ...

مورد و حزن ... او و آب با رو و ... بر ورده کننده در لعوب با معتدل ... با کندر و ...

و مصلحش و با دام و روغن تیره و تخم او در انحلال ... عصاره او ... در ... او ... آن ... بکند

... داده باشند طلا نمودن و حقنه ... از جهت لعوب ... حسک ... بوره قلمی

... سرخ حلکرده ... حب ... حسک را در آب حسک ...

... گند جهت لعوب با دو درد ... و ... رنگ ... و ...

و شفا ... ادویه ... جهت حصاة ... و ... متقابل است

حبق ندارد ملایل باه بقوت اکنون خشک کند تر و خشک را باهم تازه ست عسل و حون دانه خشک را باهم بهم عسل صحیح
گرمی و مهدی می باشد و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض در اوجاع و محلل
و مدر و محلل و مسکن از وجع و استسقا و از حبت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و درد
و احساس حون و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و از سر درد و جگر و هر فان سیاه و درد حبوب و ترندی
و ترابه و حرارت کرده و التهابات و تشنج و تحفه او حبت اسهال مزمن و رفع امعاد و غیره او حبت و رم
حلق و مضمضه او حبت تقویت لثه و قطور او حبت جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و مع
نزله نافع و مقدر شربت از وی اصلحش انیسون و حاما و قدر شربتش از دو مثقال تا یک درم و بدلش حصرم بندی است
و اول عصاره قبل از نرح است و در جمیع افعال قوی تر از حصرم عرب است کر و در اوجاع و او مساوی تر از تخم بقی می
باشد و مصلح او زر نبات و تسقیه و امثال ان از استعمال ساید و بدلش حبه المقدر و دو وزن با لله
است بسورف اسب و در اول دوم گرم و در اول خشک و در وی لعاب نضیج و منضج و ملین و محلل
و مسهل و مهیج و مقوی باه و با رطوبت قضیب و با عسل جون طبیخ باشد مسهل و منقی امعا و حبت مواد سینه
و سرفه و رطوبت سر و اورام باطنی و مطبوخ او با ماء مبردی و الجبر و موبز را است او با العسل لعوام
ار حبت دردسر مزمنه و قروح ان و صش الشفس ماد است و سیلان سحرب و جلوس در طول او حبت
تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و حمولش حبت اورام صلبه ظاهر است و باطنی و ورم
سپرز و درد رحم و رحلی و مقوی و کنجی ناخن و سلاق باد و سوختگی آتش و سعفه و نخاله و کلف
و سایر آثار و حقنه او حبت رحم و طلای او حبت رفع خراب و حواصی زنگ رخسار و با موم
جهت منع تولد قمل و قطور او و رطلات حبت و رمه و سلاق و جرب و لعاب او جهت ورم چشم و ادرار و باروده
محلل طبحال و با الخرجه حبت لسوس و ن و سل و باروئی جل شرح و سرکه و اورام حاره و با عسل
حبت باروه و بیرون او حبت جروح او با حسب سر و با با دام و ارولیدیم و شکر و با عسل سر سنه
باشد حبت لسمان و اصلاح کرده تعاب تبت و مصلح و مسمنی و مرهم اسهال و مطبوخ
غلیظ و مصلحش خشکار بان و انیسون و قدر شربتش از گاه او باوه درم و ارکم از دو با سحه بدلش تخم کتان
و جار

وسبات از مولد حون بها وجهت درد کمر و بخار و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد او جهت القوبا

موی نافع است و روغن او که از تخم او بگیرند گرم تند و محلل و ملطف و جلی جلامات و مفتح سده و جهت

نجاله روی و ربوی و لزجه احتیاج و حتا ر و با موم جهت سعال و با ادویه ضعف جهت جلای بشره

موثر است حلتیت بفارسی انگدان گویند و صمغ انجدان گرم در دوم خشک و قوتش تا هفت سال

باقی است و بهترین او در سیوم خشک و بوی او شبیه بوی سیر باشد بالعاب کرده و با توت سمیه و تر

یافت او بلعاب و بفارسی انگژه و در اصفهان او انگشت کنده باشد اقسام از قابل حلتیت و محرج

ان محلل قوی و مدر بول و حیض و حاد و حرن لطافت جلد و مهیج جهت تحلیل ریاح و جهت منفعت ریح

دفع رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوام و سگ و لقوه و استرخا و سبل رطوبی و نقرس رحمی و بلغمی و فالج

و رعشه و امراض بارده بلغمی و ریح جهت ... خشک درد پهلو مجرب و با انجیر جهت یرقان سیاه و با

شراب فلفل و سداب جهت زادن و با سکنجبین جهت نمو و نشر و با آب خاکستر برات و پرپا جهت

سکاف عضل و با فلفل جهت گشودن حیض و با شراب جهت امراض عصب و با سرکه خطبا جهت

گزیدن سگ مدور و با آب بارنگ جهت رفع جرب و علات باطنی و با ... جهت استسقای

طحالی بادوره مناسبه جهت بروز نفوذ و جلا و نشر و استسقا و مستی ... و درد پهلو

رحار و ضماد او جهت داء الثعلب و دندان کرم خورده و در بر ابدان او و طلا و ... جهت لسلس و درد

دندان گزیده سگ و درد و منع مضار ... هوام و دفع مضرت ... زهر و ادامه بدن و با روغن

... جهت گزیدن عقرب و با ... جهت ... و با اکثر ... و نشر ... جهت ... بار بحار

و اراج جهت ... کرست ... که در بینی نکون شود و کندر ... او در احلیل ... لعوط ... المحال

او باعسل جهت ... با ... و نزول ... و ... و ... و ... طبیخ او با اب اکثر ... جهت دندان

کرم خورده و کندر ... او ... حلبه ... ان جهت اخراج اجزا ... او با عسل

... او ... و با سرکه جهت اخراج زلو ... مانده و بخور و حمول او جهت اخراج ... لسلس

او ... و کندر ... ان ... مانع ... گرم در الموضع ... و ... مضر ... سوز

مرهم چون مالند همواره اثر آن کم رنگ شود و قطور چون بشانند و در زردی پیون جهت آنچه گفته شد دارد و گوشت
دودی و طبیخ او نافع دیفر و باه و جگر و مصلحش انارین و اسفناخ و مضر سعال و مصلحش کتیرا و گویند
او مسهل و مصلحش ... و ... سیب و شربت صندل و ... از مفردات اسهال ...
و حار ... و مصلحش ... و ... و صندل و ... با هم مثقال ... و ... و ...
و گویند ... محدود ... الحیوان باشد بدل او **حلزون** حیوان صدفی است بری و بحری
بحری میباشد و آن مخصوص جلد صخری آن حیوانست و جلد بحری بسیار ... موافق آن
در صدف ... و گوشت او در ... سرد و تر و مولد بلغم ... قاطع ... سل و التهاب ...
الم ... جهت ... و امساک آن ... جهت تحلیل رطوبات ... و فروج و ورم ... حدث ...
سنگ ... رطوبت او ... سوراخ کرده ... الشمس ... باشد با ...
ذهب بالسویه ... جهت التیام جراحات ... و تحلیل اورام ... و ... است و گوشت مجفف
مسحوق او ... جهت الحام جراحات ... والحال ... مجموع او با عسل
جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای ... و دندان و با سرکه جهت قطع رعاف
و ... رطوبات ... جهت منع ... گوشت جهت ورم و رفع رطوبات زخم
ها ... گوشت و طلای گوشت محرق او با قطران ... موی و ... جهت منع ...
او ... گوشت خام جهت درد ... و ... نافع است و گویند ...
... بسیار نرم ... گوشت او را با ... آن ...
آن ... **جرجس** ...
... و ...
... و جگر و ...
... جراحات ...
... و ... اول ...

ناحیه

تا سه سال نیز فیمابین طبیخ و در بول و حیض و عرق در آورنده و شیر و منی و منی و مقوی نشاط و سمین

بدن و مقوی حرارت غریزیه و مولد خون صالح کثیر الغذا و ضماد آن و آب طبیخ آن با اندکی نمک با قوت

لقطع ترشحات مزمنه مجرب است و لعوق آن جهت سرفه و در بول تب و حرارت و یابسی مفید

جهت ورم سینه و قروح شش نافع و با شیر تازه جهت سرفه های از حرارت و خشکی باشد و با او

نبات و چون نافع باشد بجای شیر با آب بنوشند و چون یک شب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول

نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت ورم معده مجرب دانسته اند و چون در آب خیسانیده و جای تناول نمایند

و آب مطبوخ او را با عسل بنوشند جهت اعاده شهوت جماع با نوشیدن معتدل است و چون بر سه اوقیه

داده با شکر بنوشند و در طبیخ بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و مقعده رحم و اخراج کرم شکم و مقعد مجرب الاثر

است و خوردن او با سمن و در طعام مفید برای شکم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مخرج حصاه و در تقلیلات و

در افعال قوی تر از سفید و با یوف تر با زیره و جهت استسقا و یرقان سدی و سده جگر و تحلیل ریاح و سبول

و ادرار اقسام او جهت حارش اعضا و صداع و رفع زردی رخسار و سعفه و حزاز و کلف و تقویت تولید

و دفع تحسی اعضا و امراض مفاصل و خوردن برشته او که سرد شده باشد جهت درد سر و دوی از مرده است

و در دهن نگاه داشتن با فرج جهت بو ریحور گذاشتن بگذارند و ... دفع اسهال و ریح و قرحه سرفه و ... ام و حب نفث و سینه با نوشت با قوت

و لعاب مقوی معده و مسهی و جهت تسکین درد ... امراض لثه معتدل و جهت درد ... و ... با روغن عام

و دو با و امثال آن نافع است و نخود سر و تازه مولد فضول و نفخ او جهت تحلیل اورام لثه و در دوران

نافعیت و در جوارحی نخوردن است که چون در اول هلال بعدد ثالیل بهر یک از آن دانه نخود را

طلبیده و مجموع را در لته پیچیده از میان هر دو پای از بالای سر یا سیئة الحاجب بعقب بیندازند و اجزای آن

باد حمیع ثالیل برطرف میشود و مضر و مثانه و مصلحش حشیش و مولد ریاح و نفخ و ثقل و مصلحش جوارش کمونی

و زیره و شبت و کلفد و دو مجرد رین گذاشتن سیاه و خیسانیده و پوست و در خون بماه و ... با دو بسیار افعال

در شستن و خوردن آب نیم از سیاه دل بودن نخود و لعاب مضر است و دانه او از نخود ارسنر و قوم منقی و ازمنر

نمود و نه لقدر ... و ... جهت ... و نخوره استعمال لست و ... باشد جهت ... نخود ... ترتیب ...

ها باشد بخورند تمام لسان العصافیر بفارسی گویند بری و لسانی هم باشد و هر قسم که بعضی بهترین انواع اوزار
دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مسکن قی و عطش و صفرا و سپرز و مشهی و جهت رفع خمار و دوا و نشستن
حل جوزدن و امثال آن و خفقان و بعوض حکر و التهاب نافع و بحبه او طلی و ضماد او با وعن حل و زعفران
جهت خروج سفیده دهن مرطوب او جهت جراحات امعا و سحج مفید و مقدار ماه مصلحش شربتی با جلاب
ودرهم و بدلش بزرشکی بزرج و کم او در اول سرد و در دوم خشک و قابض و جهت حرقه امعا و خفقان حار و خفقان
و التهاب و برون عطش و بسیار او جهت اسهال کبدی و معدی و صفراوی و تعلیق او بر بازوی جهت
نافع السن و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و عسل و قدر شربتش دو درهم و نسج او جهت سیلان زخم و خفقان
حاد سیلان و بوی و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهت جرب مفرح دهان و شقاق با حشیش دادن
و با از دوختن جهت خارشتی بدن و طلای بحبه او با سرکه جهت ورم سپرز و تعلیق او بر ران جهت حمل بعد
انتشار منی طبیخ او جهت تفتیت سنگ مثانه و اخراج بول و حیض و خفقان است نافع است
و قسم بزرشی او لسان الورق سفید بسیار نازک و مدور و شکل سفیده سرگ بعید و سبک حجلی با منید دور
اضعف سیاه نیح او را گویند در افعال مؤثر از نیح لسانی و بار بار جهت سرفه و ضماد او جهت
مفاصل و برکتی اعضا و ادرار ش حار نافع و خوردن آب کباده او در برگ بحبه او جهت سحج صفراوی
و طلی مفید او نیح او ابتدا رتب متقال با آب جهت المحمد جهت بواسیر مجرب و ضماد او با عسل ازرق
رسوم و دردی بحبه بیاید جهت بواسیر باطنی و بخور او نیح از جهت خشک کردن و انداختن بواسیر
ظاهری مفید و قسم اول که در کنار انهار میروید برگش با هلال سفید لسان است و بدلش سیفه نه
بلوفر و بیخش نخنید و سرد و خشک و قابض و خاص البوغ نامند در قوت و فعل بدوان لسانی و
جهت خفقان و عطش نافع است و جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع ریاح و سیلان
رحم مفید و بدلش لطبا است تمام لسان التیس گویند گویند در آخر دوم ام و در اول خشک و بار طوبت
فضلیه و بحبه اثلی آن بیدی حصر حصاره هر روز را او ده بایستد مفرح گرده و مولد خون و منی و سمین و قاطع
اخلاط ردیه جهت قالنج و بلغم و دربیشتر سیاه ای استسقای طلی نافع و طلا سی خون او بیشانی جهت قطع
اتفاق

رعاف که از حدت دماغ باشد و به سعوط استنشاق نمودن قدری با فلفل از جهت محتقن مجلس خون گرم او در جراحت

سر که باستخوان رسیده باشد با مثل آن التیام آن و اکتحال او جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و ضعف بصر

حولی که در باطل پاره او باشد و به لتین او در سوم گرم و در دوم خشک و با ارو جوهت او را مصلحه و با روغن

زیتون جهت سوختگی آتش نافع و با سرکه جهت تحلیل جراحات تازه و بستور با لحم لبان و با عسل جهت لسوون

دمل و قلع جرب و با پیه رحم او با حرف و حرمل جهت لوس و سعفه و صداع گرمی و درد پهلو و مفاصل

و با ارد جو و آب سرکه و عسل کرمانی که باشد جهت دمل و حسار بردار و را مصلحه و با ارد گندم و آب جورد

قطران گرم بیم کرده به سبب بر و در هر مرض حار نافع و به سعوط با رکندر نافع درازین مرض لعاب مرس و

با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و استعمال آن ارباب دریم با سه و آن با شلیمن جهت استسقا

بارده و در یم او با سه در هم وارحی جرب حضاب مجرب و لسان در طبیخ سرکین او و عسل او او مصلحه او جهت

رفع آثار قروح و اکتحال با سر محرق او با موسی سوخته باشد جهت غشاوه و ظلمت بصر و لسان ناره که کبود

و نشان او در استکاخه باشد جهت رفع سم افعی و عقرب و با سیوان سرکین سوخته او با سرکه بر اطراف

می جهت قطع رعاف و معدل و طلا بر هیج عدد و در بم او با سه جرب بر احلیل جهت کرباب با هل کش

مونر و جهت اطفال با عسل باقل نافع و لسعی اسد جام او جهت جمره سعفه و نکور و هن حسار تسمیش با

بون لعقه و نعمون صاحب ابله در جای زنگوتران و در بر او با بر بالا پس او باشد با الی جهت فوریت سقا

ابله در او و نقارت آن سبب ابس نوجد او فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازار و جعیت و

فساد هوا بسیار و در جون لحم گوسفند بعدان بداست بموارشه مرض و لیو صحرای جسته و لطفه ازانی محمود

آن لحم مجرور و مصبح و محرق جوف مصلح کس ارباب عفونت و سرکه جوردن کالسنج و صارات

وجون ورغن پخته بدون آب و نمک طبیخ نمایند و بنوشند در حال ساکن کرده و مثانه را اخراج نماید و ریزه او جهت

زول آب و سیاض و علساده نافع و قرحه استخوان ساق او اکر سوزانیده باشند جهت اعاده گفارت

دور او اسرار است حمار الوحش بفارسی گورخر گویند و گوشت او در دوم گرم و در سوم خشک و غلیظ

و مولد سودا و مرق آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلا بر پیه او جهت کلف و قوبا

و با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و با شیر مرضعه جهت رفع گریه اطفال و در بره او جهت داء الثعلب
و دو دانگ و چهار قیراط او با آب جو [illegible] نوبت ربع جهت تسکین [illegible] و قدر [illegible] او لعاب مقوی
باه و مهیج شهوت و جهت رفع بول در فراش و اشتیاف او با آب گشنیز جهت قطع احتلام و نشستن در طبیخ
گرده او با کتیرا و عسل جهت رفع ربو و سرفه و عسر البول و ضماد او مقوی باه و در [illegible] کردن او عضو از
سم او و در حیض جهت [illegible] از لوبیت [illegible] او با زیره جهت رفع وجع مجرب و نافع [illegible]
سن و در دن [illegible] است و بعضی [illegible] زاله [illegible] بعد [illegible] مصلح [illegible] باشد اعلم
و [illegible] حار و عصبی باشد با ابلی [illegible] و در اول [illegible] بعد از [illegible] شرط است و پوسته [illegible] در
چشم او باعث ضعف بصر و نافع نزول آب و [illegible] سم او در افعال [illegible] ابلی است [illegible] هندبی
اندرانی در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و منقی افواه عروق و مسقط جنین
و قاطع [illegible] و حادث [illegible] اخلاط از [illegible] بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغی و اعضای عصبانی و
عرق النسا و مفاصل و [illegible] مرمنه غلیظه چشم و [illegible] و عسر النفس [illegible] در ربو و سرفه و امراض بارده
گرده و [illegible] نافع و [illegible] مصلح و [illegible] و مورث مغص [illegible]
کردم با علت اسهال [illegible] والتهاب و مصلحش کتیرا و [illegible] و مصدع و [illegible]
[illegible] و مورث مغص [illegible] مصلحش [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] ماء العسل سرشته [illegible]
[illegible] طبیخ [illegible]
و بلغمی [illegible] عرق النسا و فالج و امثال آن و [illegible] و مسهل قوی [illegible]
طلا [illegible] عرق النسا [illegible] بارده [illegible]
حرام [illegible] طبیخ او [illegible]
آن مورث [illegible] حنظل [illegible]
[illegible] حصاة [illegible] سیاه کردن موی
روغن

و منع سرعت سفیدی آن مجرب و قطور در عین بیرون که حنظل در وجوب کنده باشد جهت درد گوش و مالیدن
آن بر وی و دوان جهت اسهالی بندق و دندان موثر و سعوطا او مفتح سده دماغی و طلاء بی او جهت رفع آثار و
سوگرون و نمک جهت ... التحلیل او جهت ربو و بادا و جهت سیاه کردن چشم ازرق لعابش مفید و
جهت درد مقعد نافع و گرم او مسهل و مقی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب نمک بخیسانند با بلیجی او
زایل شود و بعد کوبیده باشد و حرارا کوشانند خوردن او مورث ضعف بدن و گرم جرب او الصدر و درهم با
نشاسته و صمغ مسهل بود و او با افسنتین و اسطوخودوس و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع دوای الحیه و جذام و امراض
سوداوی و طبیخ بیخ او جهت استسقا و گزیدن عقرب و افعی و چون سحق دوای الفیل و ضماد بیخ او با
آب و نشاسته جهت تحلیل اورام و قطع سیلان خون منفجر مفید و چون خوف حنظل را ... کرده
سر گردن رکبه بکوشانند جهت درد دندان و لعوق لثه لعابش نافع و روغن حنظل که از تخم او حل و آب
تازه او با بلیجه و روغن گنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند جهت ازالی بار ده و دردهای
آن مانع زکیمی موثر و رفع فزونی و طلی گوشش و کرم آن و درد دان و جوشیدن سر و استسقا مفید و
یک مثقال او مسهل بلغم و اقسام کرم و دیدن او با زهره گاو و ... جهت اخراج آب ... کرم
و صفرا و جهت قولنج نافع امست و اگر تازه او نباشد ربع رطل از تخم او را باید جوشانیده و با رطل
روغن طبیخ باید نمود  بطاریس گندم گویند و او گرم و در سوئت معتدل و در رطوبت و تازه او که
خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحا و لاغر العراد فربه سمین و مولد صاحبان سده
و عروق و جساد خام او مولد کرم معده و مصلحش بودن ... و مضر زنان حامله و رحم و الفاح و در ... مضم و مولد ریاح
و مصلحش سرکه ... خوردن آب پس ... ان مورث قولنج ریحی است و ... گندم که در آن فطیر که
باشد خالص ... و مطبوخ آن با سرکه و بادام جهت سرفه و نزف الدم و در رو کرده و سبوس گندم
لعابش موثر و بالقیاح و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد گندم ممضوغ جهت نضج دمل و طلای
آرد گندم ... جهت ... و با عصاره بیخ او جهت منع رکیمی و ... با عفاب و نضج
و با شیر و ... جهت سم ... کسر ... و تحلیل اورام حاره ... مجرب

و بخته او با آب برودتی زیتون محلل اورام حاره و ورد و در آب او بر موضع گزیده سگ دیوانه لعابات مفید و چون
خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ دیوانه گذارند لعابات مفید و چون خمیر گندم چند ساعت بر زخم و بدان سگ باید داد
و مرد ... سگ انداخته ... و بر گاه سگ آن خمیر را تناول کند ظاهر میشود که سگ گزیده دیوانه بوده است
و روغن گندم که با فرج زخمه مالیده شود و طریق آن ... دستور آنست که ذکر رفت جهت قوبا و سعفه و حزاز و کلف
نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهت جلا ... حسابی معتدل است فایده مایه گندم در ... بر
پارچه مالیده و بر ... جهت ... مجرب ... گندم ... طعام ساینده و آب خمیر کرده ...
و بر پارچه مالیده ... مجرب مطبوخ گندم ... جهت اخراج ...
گندم ... فرض ... 
استسقا ... مجرب است حنا در دوم ... در اول گرم است منضج افواه
عروق ... و تخفیف ... منضج و محلل و در ... با موم ... و آشامیدن آب
طبیخ او ... مثقال با نصف مثقال شکر جهت ... لعابات نافع و چون ...
کنند ... سایر ... نصف مثقال و ... 
مثقال ... آشامیدن آب طبیخ ده مثقال او ... ده روز ...
روز ... ناخن ... ناخن ... ناخن ... 
... نافع ... و آشامیدن جرم او بقدر سه مثقال ... 
... مثقال ... است و ضماد او ... 
... صابون ... 
جهت ... و قلاع اطفال و ... 
حاره که ... 
... صابون ... 
و با قطران ... 
ادویه

درد و حلق و جبهت فرح سرد و با ترک برگ کان بالمناصفه جهت سعفه و حزازه و سعفه و صداع بلغمی و
ریحی مجرب و بر سنگ پا باب تمام نعات کثیر دور ورا و جهت تخفیف فروح و تر اورن لحم الفلانات
مقعد تا سهل و نسر اجهت تقویت دماغ نافع و حل او مسهل و لطیف باب سقال او با سرکه ضماد او
حسن جهت قطع نزلات و انواع صداع و تخفیف رطوبات و طلا بر آن جهت التیام فروح و رفع حکه و
دفالیج و ارخای دماغی و عصبانی و درد اعصاب و با سرکه جهت درد سر و با موم روغن کلسرح جهت
درد پهلو و کوفتگی اعضا و با دو به محصوصه جهت ورم و درد آن وکو هسن او در میان لباس بوی نافع
گرم زدن آن و ترب اورا بر صاحب آن اثر در لسه او دو روغن حل حنا و بیخ الفاغیه مسد به سیسو روغن
کلسرح کرار در روغنها بر دو ده گشته ام و محال و بوی درد بوی و شکوه شده و بات حار است و بر سر روغن
در تحریش و تر روغن حنا که از جمله ترکیبات و در مستور مالی محرز رنت فایده بر که حنا نرم کسبه برات حسابه
صبحی است بر آن له موسند با یک سعفه جهت برقان مجرب ترک حنا در آب شاده و بیان حار و بابد برای
صداع شدید مجرب واصل شرکی فرا حلال گوید از جمله ظروف است سفید و مره رنگ سبزی باشد دار سفید
و در بیع هر بیت سید شد و بوسیدن آن موافق مجرورین و گرسنه او علاطه درد هر چشم و مصلح مهر الحاش
و با وارحمی داد و به حاره سادل نمودن است و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت درد های سرد
بارده نافع و دو بر دوش به حام او جهت ترشح العرق مفید است ثانیه تحلیه از جنس حطمی است
و لسان است بان ملاء است و دراول سه درد تر و گوشه و روم و با بوره و قوت مضاد و ملین طبیعت و مطبوخ
از و ضماد و در ول مصلح درادع و مصلح سده و تیم رطل از طبیخ ساح او با شکر جهت جرب و درد جه امعا و هر لوقه
شانه بول و حکه الهدب درد و دستر ، و بر قال او طبیخ برگ و بیخ او جهت ادو به اقباد و اروزه و حفاد او جهت
اورام حاره و شکستگی اعضا مفید و با روغن جهت سعفه و در آخر حشم و در سعاله جهت التیام آن و زادن آن
ریسمان و مالش عسل و با روغن آن جهت سرحی التشنج و با سرح وحار و حساسک او با بول جهت
قرح سر و دفع بخار او بر دو هر و تشر اللعاب و در بی و مقوی و ملین و جهت سرفه ام و حسک دو زره اروه
و مثانه سحج بر گرمی او از او لعوق امعا و رفع لذع ادعیه حاره و از مزاج رفع حبه تیم جبیع موجی برای

بابونه جهت درد مثانه و حصاة و جهت سوزش رحم و مقعد و با عسل جهت درد حلق و خناق و جهت اورام
حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش ربوب فواکه و مقدار شربتش با مثل آن و بدلش تخم خطمی و مقدار شربت از
آب چغندر سی با سیاه دو درم و او مولد ریاح و مصلحش عسل او گوشت مرغ ادویه حاره است و چهار سی اسفاناخی
را گرفتن مقدار دو مثقال بدو کو تکه از اول حبار در سه بار استعمال کنند و بعد گیاه سه میشود و تخمش سیاه و در اسپه شور برو
بسیار تلخ و علاف او سنه گرم و یابس است و برودت و رطوبت او زیاده از مرضی دهلی طبع و سینه د
بهیچ حرارت بسبب لطافت و جهت خشونت سینه و مثانه حاره و لصوبه صوت نافع و مضر معده بارد
و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظ و منضج سده و جهت عرق النسا و آب او با
شکر جهت رفع اخلاط محترقه و ممصوع و جهت تحلیل اورام و تسکین درد و ورم نافع و مقدار شربتش
دو درم است جبن در دوم گرم و در اول تر و بهی و شبهی و بطی سی هاضمه و جهت معده سرد و تحلیل مواد
محتاج حواله و جفتیه دنبری و برودت احشا و با سرشتن بدن خصوصا چون یا دو درآن او شاکرده اندر بوشند
جهت رنگ رخسار و گرفتگی آواز و سه درهم او جهت رفع سمیت ادویه و بالیقیال و ضماد او جهت لعق اخلاط
سینه و ربه و جادوش جهت اورام صلبه و سرطان و لقوه و ورم چشم و ورم بن گوش و لسان و استسقای و مسوی
دو درهم جهت فلر و شستن و سرفه و برص و قرحه او با عسل جهت اسقاط حمل و خروج رحم و نافع و مصلحش
کثیرا و مقدار شربتش یاد و مثقال و بدلش بوذر سی است که برد حجم باشد حب الصنوبر لغات سی رم ابیض گویند ابرن
صنها و مسهل ارواح است که در سر که سائیده و حک کرده باشند بسیار مبالغه در تحقیق آن نموده و در دوم گرم و
در سیوم خشک و لعاب مکلف و مقوی معده و دافع درد الم حوادث و حکم حاله است است و جهت
سلس البول و در سر حاصی مقعد و در سیر و طحال و رطوبه و رفع رطوبات باطنی و جهت قرحه امعا و مثانه مجرب و
بار رده و بخم مرغ لغو ریا که و دانک او جهت تحریک باه و مرطوب ... ماکولی باشند لغات ... و سلحاش
جهت ادویه قتاله و خناق و جهت تحلیل اورام حاره و سه مقعد و لسان و التحاق و جهت خشونت ملک
چشم و قطور او جهت تاب کردن حرب گوش نافع و مضر ... و مصلحش کثیرا و عسل و مقدار شربتش تا دو
دانک ... درم ... است و چون او را با آب و عسل سایند و حک کنند بعد از آن ... وعن
اتون

رفتن لعوقی که بسر انگشت اول تناول نمایند جهت صاف کردن آواز و لعوب بزر وی و روغن و سلوی
زنگ رخسار و اخراج فضلات بدن معتدل است و برگ و روغن آن نیکو شناسند و با عسل معجون کنند مهمور
همین اثر دارد فرفیون لسان الثور وحشی و بری مینامند تازه سه دو قسم است سهل البقیه و ارملول و حشک ایده حرارت
در درجه سیم معتدل و در دوم خشک و شرب او تا یک مثقال گراریت و در او سر دو خشک و بسیار قابض و مقوی
بدن و مدر بول و حیض و کمه او جهت صداع و سعال و اثقال آن و تا کیل و در دین ما ماء حورث سای گرار
سال نگداشته باشند و هر محصم و لعاب او امعصام و تولد خلط صالح و با دانه جهت ضیق و لسمن بدن و جون
داخل شته کنند و شیر را اندر کند و اسهال رخبت سرفه مزمن مجرب و کهنش محلل اورام صلابت سر دار
معده و نزف الدم نافع و مرض معده و مجفف اعصاب و مصلحش بهدانه و مارث و بدلش پوست اریک
از فراه و طراوت و مقص و مدر سر کسنی و معه و بیم فراول حار ام گرم و خشک و جاذب رشته از عین
در خلم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سده و مدر فضلات و منقیت جصاب و جهت
درد رحم و بیمی جگر و سهر و رفع نشان و امراض بارده و قاعی و مدر بم ارکم او با سر دابت جهت درد
لعوب با عسل جهت ربو و سعال رطوبی گرم معده و سرطی سوداوی و خاد او جهت لعرعش و
نشر عش و عرق النسا و رم سهر و حدث مواد لطایر بدن و ادرار داء الثعلب و جاعل و دوسر دابه موم
روغن جهت لصفیه رخسار و ادرار زنگ حون برده و کمیه حیثم و با سرکه جهت جرب منفرح و دو ماب
مزمن و مهر حسانی جهت بردت بارده و درد سر بارده و رحم و فالج و استرخا و با روغن طلا کردن
بر قضیب جهت نعوظ مجرب و با سکنجبین و رب کرب جهت خار زهر و با ادویه تیبا سبه جهت
اورام صلبه و سوداویه و مرض و حمر غره او ماء العسل جهت ورم تحت زبان و خشونت مرمنه قصبه ریه
و لفل زبان و درد سر حاسب آن و دردو و دوان و سعوط او مورث عطسه و جهت امتلاء مصروع و صاحب
غشی و اختناق رحم و ضماد او با اکحر جهت ثقل سامعه و دو دو سی و طبیخ و اکتحال مجرب او ماء
جمال جهت غشاوه و خشونت ملک و بخور او جهت کرم امعاء حشرات و لطوخ او جهت ... داد
... ورم مجرب و مرض مسحر و مورث تشنگی عطسان و مصلحش کاسنی و روغن بادام ... دو درن

حب الرشاد و حرمل و قدر یک مثقال با نبه و در زهر چون در آب انگور اندازند منع جوشش آن او کنند و سرکه سرش را
در گلاب اورده شب بنهند مطبوخ نبات او با حقنه در حب صرع و امراض بلغمی و شنده نافع و در سایر اعمال
صنعت در حکم اوست و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون برگ کف حرول است منبه مفاتیح الغیب با اخراج
الالی کتاب معین حرارت و شور و لعاب آن صید و دو بار ساید و بسوز با صمد بر سه لیس آن حرول را در خانه که دفینه
کمان و استه باشد امسد نه و بکشا در ور خانه را به بنه هرور و دیگر حرول ها را در جایی که قیمه باشد منجع باشد و
روغن او که کوبیده به سوز روغن بادام استخراج باشد بلعت بلطف و محلل و طلای او جهت درد دندان و
الصاق رحم بنهاسه پرس ورد و ها سه کنند و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تصحیح شده و اعصاب جهت لسان
و فالج و لادانی سامعه که پرس باشد و اشتها بشود او به بیشور جهت درد معده بارد و عرض نافع و قدر شربتش تا
سه درهم است مانده حرول سرخ در آب برگ گاو زبان بعض لگر ده و سائیده لسعد خالص امیخته اراب
با مومیایی ربع رنجا و بما نبه جهت احساس تول مجرب است خرنوب لعابیسه سپید اکبر و راج و دم ارم و حساب و محلل
دبلس بعصب و منضج مقوی خلط بارده نافع و ممتلی عروق و مقوی اعصاب و نزد حرص منحرج مسمیه و جهت
فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرقی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کثیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش
از نیم عدد با و صعد و دو لیست عدد او شکر و قوی و عوارض او مثل بارده و بسحله عدد او کشنده است و قادر
او در سایس و رب نبات تشنج تبرزان و شهرت و ضماد او جهت بابل و کلف و اورام بلغمی و دردان و لوس مفاصل و
دبلس صلابات و با سرکه جهت ورم لسان و اواخر با و سرخ و ضماد برگ او با ارد جو جهت ورم حاره چشم
و ورم گلو و سایر اعضا و با صابون و در مفاصل و با روغن ابرپل جهت درد های بارده و روغن او از امیر و لطیف
از روغن بسون و منضج و ورد و سهال او جهت لسلس و جمع الفواد بارده و با ماء الاصول محلل بلغم لزج احشای
معده و مشوب السعود و طلای او جهت علاس صلابات و تشنج و الضمام فم ارحم و القلاب آن و جرب
متقرح و قروح رطبه و ورم معده و رفع انانیزه وی جلد و درد گوش و بابونه البحر جهت داء الثعلب و باب
کند ما جهت کور و حصر شعر با و ضماد نافع و جو شاسیده او با تشنج الجبه و حرول بد همن آن جهت داء الحیه و اقسام آن
و با دار ار و کلف بعد از است و به لسن زو تیغ ترب دکو نه تعون سیداکمر را با حرول و سرو طلی لفظ ترید معطا
مرزنه

مشتری را گرم کنند و مجرب حب ابیض در سموم گرم و حسک و مسهل بلغم و صفرا و عفونت و اخلاط لزجه و منقی
معده و دافع حبس و عامل حبس و مسهل صفرا و یعنی سدد و جهت فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده دماغی
و مفاصل و انحلال احوالی مساوه و طلای سگ که از جهت تو باد برص و بهق و قلع دیدان شکم و موسدن احتیاجات
معطله و قرحه او در حبس و عامل حبس مقر مسحور من یعنی بادوه از قدر شربتش کشته است کتاب نسخ
و مصلحش کلنجبین او در جمیز با مصطکی و روغن بادام استعمال کردن بعد تخمیر حب ساختن او یک روز در آب استانبول
آب او با شکر و عسل شعیر ساخته نوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش حب الغی و در جلاب
معده معادل باشد حب سوداء حکم او مسهل و مصرف برار اصل آن در اخر سموم گرم و حسک و سود و بر خطر و از
حرف سفید موثر و مسهل زرد الصفرا و بلغم و صفرا و سوداء امتحه بلغم و صداع ارعس بدن و جهت امراض بلغمی و مهوس
ابدان و در جمیع علل از سفید او موثر است که حرف سیاه سرخ الناسور ادرار و جهت برقان سوداوی سوداوی
سفید بناء در هم و احماد و قصیه به اوراض مزمنه رجوع نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و صمغ و نوع و مصطکی در
مثقال او کشته کتاب و استعمال و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش حرف سفید کرده با ارون و حیار و آنکه
در لشن عالم لعوق است با بابی ابرج و جاوا و جهت بهق و آلبه در باب سفید او مذکور شد و دفع با اهل زهر و آن
کوت زیاده و فاسد رطوبات و جهت باحور جلت طلای او در ورم و محرب و مصطکی و کشنیه و زراوند و قسطور
او در امراض مناسبه مثل سعفه آن و با شند آن طبیخ او در مواضع بالیع و حول حشره است و حبوب مثل گندم
و امثال آن که در طبیخ او حساب بوده باشد عامل طبور و دو حرس و دولان در سر و شربتی ساچهار روز حساب بوده باحو مقصر
با طریس حبی ساخته و آب او را نوشند چون آن مضرب مراره بالی حب سقمه از آن باد و ماطب بعد از آنچ نشود
مزاج حرکی جزبست مزاج حوانی و علم المرطوبات المزاج الغالب ابهر است خربطی که بجهت سرخ اندک و در حین
ملالت بهر شد و اول گرم و نرم و مغزی بسیه و بام او که حک کرده باشند با آب انگور بعد از اول و خرشاسده
او در روغن بخت حناق و سرده بیماریات ارموده است و مسحوق او را با روغن بادام المحاب حب
نفس و حشاو انضمام آن مجرب و جهت علمه ولادت دفع شاکرده و مابه و با شراب مورک بیهن
بالی مرحال مسامات و حجاو جهت ورم حلق و لب رسیع نزلات و ملاینه باره او لعهیش شبابه روز

جهت التیام عصب مقطوع مجرب و به تجربه رسیده جراحات اعصاب عصابی موثر و باهها [illegible] جهت استحکام
مفاصلی که از جا بجا شده و حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره [illegible] و ادرار و جهت
بواسیر مجرب است و طلای مطبوخ او با روغن زیتون و حنا و روغن [illegible] جهت [illegible] که جهت [illegible]
کردن قصب [illegible] موثر و مولف [illegible] مطبوخ از با عصب حار [illegible] اطلا و حنا و [illegible]
مجرب است [illegible] و با [illegible] و روغن زیتون جهت [illegible] نافع و [illegible] جعل [illegible]
و روغن طبیخ مانند طلای او جهت [illegible] الدم و [illegible] است خرنوب [illegible] بعد کوبند
لسان [illegible] حرارت و [illegible] اقسام او جهت [illegible] و قروح الاعضا [illegible] المزاج
[illegible] جهت [illegible] جهت التیام [illegible] حکه [illegible]
و [illegible] و [illegible] جهت [illegible] جلای [illegible]
و [illegible] چون [illegible] طلیه [illegible] اعصاب [illegible]
[illegible] کاهو [illegible] باشد [illegible] طعم [illegible]
[illegible] اورام [illegible] جلای [illegible]
و [illegible] جهت خروج [illegible] مسموم [illegible]
سم [illegible] و طلای [illegible]
[illegible] اورام حاره و [illegible]
و [illegible] نافع [illegible] جهت [illegible] حاره [illegible]
[illegible] حاره [illegible] حاره [illegible]
[illegible] جهت [illegible] نافع [illegible] صاحب [illegible] لسان [illegible]
[illegible] ورم [illegible] مطبوخ [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و جهت اورام و التهاب [illegible]
و [illegible] جهت التیام جراحات و [illegible] نافع [illegible]

در احکام

در کام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای او با لعاب رطب مواد خشم و دردسر و اورام عقرب نافع و مضر

باه و مصلحش مصطکی و بدلش وزن آن لحوم و روغن او محلل صلابات در طب و نافع منوم و جهت مالیخولیا و صرع

بسی و منع سبی نزلات مؤثر **خشخاش** تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و مصلح

رطوبی مقوی او بی وزن و درم او با شکر جهت سرفه و نفث الدم و سل و دق و حرقه البول نافع

امراض حاره از مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و با عسل مبهی و مقوی او قاطع باه و لوشیدن او رافع سحالی

و با عسل او مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال خون خشخاش تازه را کوبیده مرض سازند جهت

سرفه و درد سینه و حرقه البول و اسهال کهنه و تشنگی و جهت تحقیق رطوبات تحلیل او رافع نافع حاد او

در شکش با مجموع ... ارحم او با ماده در شیر ... با بک سعال ... او با ... و مضر

... او مضر باه و مشلش او عسل مصطکی و بدلش ... او با ... در رافع و سد ... سعال

... صبح و شام بنوشد جهت اسهال و مونی و مقو او بی و التهاب امعاء مجرب و حاد او جهت درد سر

و مالیخولیا که طبیخ ... باشد جهت ابتدای زکام و تسکین درد و منع ریختن مواد با عصاره الطول مطبوخ برگ

آن جهت سحالی و بادام ... جهت ادرار حار و باد و سرخ و لعوق ... با لعاب بزر ... و سرفه و اسهال ... در

حقنه با افیون و عصاره ... البیس و طبیخ ... او جهت جگر علیل و حل ... و عصاره ... او که

کوکنار گویند سرد و یابس رطوبات ... او ... او رجی اعضا و ... قاطع باه و مفید

اسهال ... و مورث نسیان ... و محلل حرارت ... و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع حاره و بالجمله

... مبسط بالارض و حل ... جهت ... ساعه ... جهت ...

... و الحاله مفید ... او ... روغن ... مخدر و مسکن ... حار ... اوجب

... حار و ... درد گوش و ورم حاره ان مفید روغن تخم او در اعمال او ... ضعیف و ...

**خصی الثعلب** بفارسی ثعلب گویند در آخر اول گرم و تر و مبهی و مقوی عصب و مولد منی و مقوی

... جهت ... با شیر ... ان ... مقوی ... و ... ان ... نافع ... و

... و مضر ... و مصلح او ... و بدلش تخم ... و تخم ... است و گویند نوعی از ... است

تخم در این جزء سنبه کلش می باشد و در تقویت باه صعتر است و تولد نکرمی باشد برگ و ساق
سرخ و بر سر وی علاوه و گل آن بسیار کوچک و درون او تخم سیاهی و در بالسان سرد و خشک و سال می باشد و در دوم
گرم و تر و گویند جهت امراض سوداوی مجرب است و برگ او را اطلاع شد و دست آن شخص مجرب زده
چون او را بسوزانند و با موم و روغن زیتون با ملهم زخم کنند رفع آن شود و نوع چهارم او را ارسه علاوه
مایل بطرف زمین و قصبه برگ سوسن سفید او داره بیش است و بیخش و بدر ولفقد جوزی و سرخ و درون سفید
و مایل و جشن و بیش اوده ام گرم و تر و لعاب بهی است و نوع پنجم [illegible] و بیخ مثل تربچه و تخم او سیاه
تخم لسان و در آن بر از مهر آن و صلب و سوم گرم و با رطوبت فضله و در تقویت باه از همه انواع اقوی و چون بیخ
او را ... باعث لعوط گرد و جهت فالج و لقوه و تسمین بدن و در امراض حصاة و حمول او مانند
دانوی جماع موجب رحل و در ماسانت و مجرب و تخم او باشراب لعاب موجب لعوط و بدر حراس و ملاز
شحم و بین و مصلح او سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا نیک علاوه و در تخم آن تا یک درم است
حنظل از جمیع حیوان ازو سرین اعضا است و در رطوبت مانند و منقی و بهترین همه آنچه جرک بین فریز
است و بهی و مولد حون فالج مصلح سا [illegible] و گل و بادام و صعتر استعمال نمودن است و خواص حنظله
رعوانی و بعضی آن مذکور می شود خطمی معروف است و سفید و سرخ و الوان مختلفه می باشد و اکثر
مثل بابونه خطمی بری است و بستانی و خطمی بر مانند حابیوس است و در دویم و در اول سبز و بیخ الریش گرم و ملدال و الحرب
القوی و مایل بسبز و بی و بری و در انواع حیوان رسیده انواع محلل و مصلح اروح و مرخی و حل اورام و حرارت و ب
و ساق او پنجاه برگ و ساق او را خالی عصاره طلا کنند و استعمال با آب طبیخ او حالی امعاء و مقعد
در دافع جرب بدن او ده سیاه و بات مثقال آن جهت تحلیل قولنج و مسموم و لولی و حصی و قرحه امعاء و لطف
الورم و برخه و اسهال و معص و مواد سوداوی و حیلانام و حار و حب السنام و نوع و رلکش و رو
در عهده و تحلیل آن و حسا برد و تصحیح جراحات ذویل و ورم لسان و تقصد و ورم جراحات و حرارت و نسکی
اعضا و حرق آتش و مفاصل و الوس و با روغن زیتون جهت از آن بوام و سوختگی آتش و نار و درم معاصم
در دو عطها خبث انث و لحب و د آن سبب الربه و حار و تخم او با روغن لعاب مصلح ... الارواح و ا

نخاره

حاره و لطیف او جهت نرم و سستی موی و جلوس در طبیخ او جهت ورم المعده و الضماد او قم رحم با آن ماسکه معقد
و تخم کوبیده او جهت سنگ گرده لعاب آن با شکر جهت سرفه حاره حاد و سرکه کرده با اقشار لیمو لشنید جهت
بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و تخم و تخم او با دو جو دو دانه جو با که با سرکه طلا کنند جهت ورم و لعاب
مجرب و پوست بیخ او بعامت بیش و قوی تحلیل و طبیخ آن جهت نقرس و درد و رسوره امعا و قرحه آن و با شراب
جهت عسر البول و حصات و رفع فضلات خام مثانه و عرق النساء و المفاصل و سحاق عضلات و جلوس در
طبیخ او به بسور المقعده آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا و المضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان نافع
و حرق بیخ او را کوبیده و در لته بسته در آب گداخته قدری بر استخوان جدا آن گذارند که آب منجمد گردد و طلای آن جهت
رفع بهق بالک حشم و نثر جهت سرفه حاره و نفث الدم مجرب و طبیخ او را اعراض بهلق اثر است و مضر معده و مصلح
او عصاره و سکنجبین عسل و داربانه و گزنه مضر ریه است و عسل مصلح او است و قدر شربتش از آنکه سبب مثقال
و دافع او حضور اوسی است حماض لفارسی پیکوک گویند و آن ظهر معروف است او در سیوم
گرم و خشک و کباب آن مفضح سنگ و دافع سنگ مثانه و دافع برقان و اراض سنر و استعداد بلغم خاک با
او خشک تحلیل او جهت نوبت بادره و عرعره آن با آب جهت خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلای
سوخته او بعمش آثار و ادرار و البحال محرق الطوی با حره و دماغ او با سرکه کلف و لعاب جهانی و جرب
بهق و آثار و نیکو کردن رنگ جا روحا و او با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب و خوردن آب
معصور به دق او با جدر بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر است و قدر شربت مثقال
خاکستر شنیان او که سوراسیده باشند جهت عسر ولادت لعاب مقعد و دق حرق او جهت رفع تشقق
زبان و طلای او بعد از کندن موی سفید و مانعت رویدن موی سیاه مجرب و طلا کردن چشمها او با روغن
تشقق ترکت زبان جهت عسر ولادت موثر و سقوط زهره او با روغن جهت سیاه کردن موی سر و اکثر
سفید هر بار سر کند مجرب و مولف ما لا لع گوید مجهول حیض قبل از وقت است و مایه برآورده آن
کافر بهار گه و رفدان بشود و چون در هسانی دو بار که بمالند بر جای دو رجلین رباد لی بر قمر شکم که اول بر استخوانند
و سنگ بره طاهر منکر و د سفید و لکی بلان خون عرطون را درسیب گوساله که در حلین را گذرن نهیج گرفته

دوا ... اسم ... جهت ... عسر ولادت ... آن ...

باشد که برنج گوساله بریان بپزند و بیخ کرده باشند لیسه بهار روی صاحب جرب مالیدن او دو روز به شوند
در رفع جرب جمیع اطبا مجرب دانسته اند و شتاک بلون سرخ می باشد و لعوق او موجب رفع فرج
دبیب و گویند چون بچه او را به عنوان و امثال آن زرد کنند به سبوس او را در حلق اناب کردن به بیند
جهت دفع زردی حوم شتاک ترقان با شیالی اوچون وقت صلوه جمعه سبان او را حراب
کرده حل نموده باب آن غسل بدن نمایند باعث تطلان سحر و شرا آن است شبرم لغت فارسی
شب بره گویند و در سیوم گرم و در چهارم خشک و برق بخته او مسهل فضلات غلیظه و در دواب و در دفع استسقا
و بهرا اسهال ادرار و رمی ریحان و در بعض جهت فالج و رعشه مفاصل و لقوه و درد کمر و درد جهاب بارد و طلای
مطبوخ او بر احلیل جهت احتباس بول سریع الاثر و حلواش در طبیخ او جهت فالج و حمول بیه او قاطع
حیض و طلای حرق او قیل او با مطبوخ با ملح برابر ان موی و بر اثبات شدق و مالیدن زهره او بر فرج جهت
ملاذ و شب بحرب و مدمن بر زعنی که در طرف بینی قلعی او را که باشد جهت رو مالیدن موی
ورا کردن آن معتدل و السحال معتبر بیبر او بادات تا جهت برص است و با عسل جهت بهاق و
طلای او بر کلف با سبب بهیج باه و شیرین او جهت قوباء و بیاض چشم و حالت سرعه او جهت
منع شیر مقدار و شربه بول او لعاب حانی دو درم اسهال او مسحراق بهم می رسد و شرق باشد بقدر
سه آنکه سفید و مستحلل شده لطفی و سوراخ دار است تا یک مثقال او قاتل در ربع درم او محرج حار
و السحال او را رفع بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و سر بره موی و قاطع ثالیل است و
که اسکس بیر او و در در بر بالش کسی که عالم نباشد بیمورث بحرانی و به سبور دل و چشم او بجای آن دارد
دو دفن کردن سر او و در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان
از المکان دو درم او تا بور ث مقتول است مغافر معرب ان گویند دار چیناو موسر و شکر و عسل
و الکر و امثال آن بر سبب و شد دار حو ماب بیل بیج و عطر جهرا و دار مطلق او شکر انکور است و حل جراد
را او بر جعفت گویند که باز امدن او لاحم لیموی که ز میکر و دخلاف سائر که و لا سس می شود و بمرض سه برز
که انکور الست و سبزه انکوری را در کب الفوت دریدو می سرد و حرکت وگویند حسکی ادو در سیوم تب با بلحم ابرار محقق

وسرکه العنصل ودر بیناییها ... تقویت ادویه با عصاره لطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع تشنگی و معین هضم و قاطع
نزف الدم اعضا و محرک اشتها لاغر کننده بلغم و سپرز و موافق معده بلغمیه و بلبیه و جهت قطع تقرز و لضیح شده با ما
لقه و سیر رو به درد معده خوردن او با شیاف قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهت نقص الاعصاب نافع و قی کردن
بعد از خوردن کرم او جهت ادویه قتاله و رفع جمود خون و [illegible] در معده با نمک جهت دفع ضرر قطر [illegible] داروی
کرده و نکیدن او جهت رفع [illegible] که در حلق مانده باشد و سرکه کهنه رطلی و مرغی او جهت منع سیلان
فضول و حناق و سقوط اللباب و درد دندان و مضمضه او با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده
باشند و با زاج سفید جهت خون لثه و مستی از طلای او جهت منع انتشار قرحه خبیثه و باد سرخ و نمره
و جرب متقرح و بواسیر و در حس ورم ظاهر سبب و با طین نافع و ورم جراحات تازه و در سر جای گشنیز
بدن و گزیدن جانوران سمیه حاره و سوختگی آتش مجرب و چون بر عضوی که ماده فصل باشد از عضو حار خون
می کند و اطول او جهت گزیدن جانوران سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون طلای
که با نمک باشند منع سیلان و نزول اشک کند و خناق الحریکه در طبیخ نافعه باشد جهت سعفه و عشوه خبیثه
البحر [illegible] و با بورق جهت نقرس و با عسل جهت رفع آثار ملک چشم و کحل کرده و با روغن گل جهت
سر که از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهت خناق و ورم لسان و ساکونش و با خاکستر کرم جهت
ورم بارد و با حرمل جهت درد ازو مفاصل و جو شانده او با گلاب که پارچه را با آن تر کرده بر سر گذارند جهت
درد سری که از صفرا و خون و بخارات و حمام حادث شده باشد مجرب و با سفیدی سر که برسنگ گرم کرده
و در بسوزند بخار او را در و انداخته بخار او جهت درد سر مزمن و بلادت و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن اکثر و مزمن
کردن حساسیت باشد جهت سر و مضمضه طبیخ او با بر و صعتر جهت تسکین درد دندان و فرح لثه مجرب
و قطور او جهت سده مصفا و با گلاب و روغن بادام و روغن گل جهت سرسام و هذیان نافع و چون
ملک او و پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه کوبند تا مهرا شود و یک هفته در آفتاب گذارند صاف نمایند
و در دو ورم با شما او آن سو شد جهت بدبوی دهان که از کثرت معده باشد مجرب و در جمیع اعمال
سرکه عنصل است که در اسعمل بد بو شد و مصر سپرز و سوء قلب سے مزاج و موت با ده و صاحبان سهو تاره

واستعمال بالبس و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و رحم و نافع ... و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و
مداومت ... است و در صاحبان ضعف احشا و تشنج و ضعف بصر و مورث ... رحیر و سحج ... 
بدن و مصلح او شیرینیها و کوتستان ... شرح غلیظه و دفع حرارت و سرفه و ... و دروغن بادام و داد و ... ضعف
المعده است و در ضعف اعصاب ... و ... و در تشنج ... و ... مثقال و ... در لعقی انگور
شراب و در ... است و ... ... طبیعت ... مسکن ... ... لعواد
... هم ... و عطش ... سرد ... و ... اول ... در اول سرد و تر مصلح ... جگر و رافع
حصاه و ... و ضعف معده حاره و ... امراض حاره و ... نافع ... الراسف از خوردن
و ... از ... لطف ... رطوبت ... و ... اعضای ... و جرم ... او
... و ... او ... و ... حکه و ... صلابت ... و منع ...
... و ... و ... عقرب و ... و ... الکت ... 
... و ... و ... باسار ... و ... و ... جهت اسهال ...
... جلوس ... و طبیخ ... و ... دفع فساد اعضا ... طبیعت ... مسکن ... سرد و تر
... و ... و ... مقوی دل و دماغ مسکن ... که از ... مواد حاره باشد ... ملین طبع
... او ... و ... مقوی دل ... و ... و ...
... و ... مثل ... و ... مسکن ... و ... و تحقیق ... سر ... و دماغ ...
... و ... خون ... و ... لطف
... و ... انگور را در خم ... و ... و ...
خون ... داخل ... خون ... شیرین ... باعث ... سرور ... و دل ...
... انگور ... در ... که خم ... بالفرو ... کرده ...
... انگور ... و مصطکی و ... و ... خم را ... کند ... 
... و ... سند ... خون ... است ... جوشیده ... کوشند و ... 

... ان ... کار ... باده وسال کدر باشد عفص کوبند و سیوم گرم و دویم خشک در باده باد و سال با حمل
... که ... از خوشیدن باشد باده استعمال کنند ... عفونت را روشنی و
... طران و بر بصم کبیر العدا المقوی اعضا و تیر اول اول و ... هضم
... خوب سبزه ... باعث معده و قوی ... البحار و ملح
... نائی معتدل و ... از همه ... است و حرارت امراض محلله و ...
... غلیظ و سخن و ... مصلح ... عصب ... و ... فون ... اعصاب
... کنند و ... اعضا ... صحیح و ... حال بدن و
... او بر ... بصم ... باده ... مولد ... مثانه و ... و ...
... در ... و ... مربوط ... یک ... سال باد و حال
... در ... گفته اند و جالینوس ... اخلاق ... افکار ... کسب
... بشکل ... و ... و سرخ ... می باشد ... معتدل مزاج ...
... ان و صاحبان حلط اعلیها و ... ثقل حواس ... و ...
... هوا ... گرم استعمال نمایند ... اسباب طرب ... اطراب ... و
... بسیار ... باده ... حرکت ... کشادن ... که ...
... باده ... دیگر ... و ... با ... حا ... ان جود
... جود ... در ... حرکت حلط ...
... ان و صاحبان حلط حاره را عصب و اخلاط بارده را ...
... بر ... را اعانت استعمال ... مقدار ... و فصل
... فکر ... جسار ... و ... و ... و ... معده و جگر و
... صلابت باطلاق ... ادرار و اخراج ... و ... و ...
... اسلم ... و ... و ... و دفع ... و ... با ... جون

واستعمال با لبس در مرض اعصاب و اعضای عصبانی و رحم و نافع و
مداومت سبب سفت است و بصاحبان ضعف احشاء و تشنه
بدن و مصلح او شیرینی ها و گوشتاب حرب سرخ علیطه و
الحرارت است و در ضعف اعصاب عسل را او و ربها ره ورحه
شراب و در بعضی است بیمو است و شراب طاری و با رحا
برگ هم میرسد و جلش در دوم سرد و در اول تر و برگش
خفقان و تشنگی و ضعف معده حاره و بهلیه و امراض حا
و حاکستر قدر است او جهت لصف الدم و بار رگ جهت مالیل
بر داغ و عصاره او مسهل برسه اخلاط او مدر بول و جهت
اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و سم و قطع
او مسهل او و جذب سنگر و مدر بر تشن است و وسم با سار و بته
مجرب جنوس در طبیخ برگ و مسلح او بر دفع فساد اعضا
واقسره محلل و تلطیف و تنقیح شده و مائی مقوی دل و دربا
دهرق او مقوی تر از عرق شده و گلاب و مثل طبیخ و مقو
در جلا من و مصلح و شربت مثل شده و در روغن شده مسکن
بخار معده و خوردن او بالع علاج جون زخم و بدکش
و بدل عرق او عرق نیلوفر تر است که انگور
جون جو دل داخل شده دو جوشد خمر شیرین می شود و رب
جون با دانه انگور میباشد قابض میشود و در بحالی الذات که
و آب انگور مورد و مصطکی و پشتی سبب اثرا دو
ماه که بسته باشد میتوان با مید چون جهاد است بهتر جوشد اده مورانه شهر تو سند و ثمره علیطه او نامه

... سال باده سال کهن باشد عتیق گویند و در سیوم گرم و در دوم خشک و در باده با دو سال یا چهل
... الست کر ... و از خوشبوئی باشد باده استعمال کنند ... روغنی و
مفتح غلیظ ... و دیر هضم کثیر الغذا مقوی اعضا و بدن او افضل و ...
... فائق ... حبوب ... باطن معده و مقوی التجار ...
سودا و ... معتدل ... از همه ... است و مورث امراض ...
مورث غلیظ و ... و مفتح ... عصب و ... قوی ...
... مقوی اعضا و مورث ... و ... حال بدن و
و افضل ... دیر هضم و ... باده ... مثانه و ...
... دراز ... و ... یک سال با دو ...
... و ... اخلاق ...
دفع ... بدن ... و ... مرخی باشد ... معتدل مزاج و
... ابدان و ... اخلاط ... حواس ... و ...
... و ... گرم استعمال نمایند ... طرب ... و
... کنند ... که هیچ
... باده ... و ... با ... ان ...
... حرارت ... و در ... اخلاط ...
... و ... اخلاط حاره ... عصب و اخلاط بارده ...
... اخلاط ... استعمال ... مقدار ... و ...
... و ... و ... معده و جگر و
... اخراج فضلات با اطلاق ... اخراج ... و ...
... و ... و دفع ...

و استعمال یابس مضر اعصاب و امراض عصبانی و رحم و [illegible]
مداومت سبب [illegible] است و در صاحبان ضعف احشا و تشنج [illegible]
بدن بد و مصلح او شیرینی ها و گوشت های چرب [illegible] غلیظه و [illegible]
المحرورات و در ضعف اعصاب عسل را [illegible] و در تسبیح [illegible]
شراب و در بعضی ادویه [illegible] است و [illegible] حل مضر
برگ هم [illegible] و [illegible] اول [illegible] برگ [illegible] اول
سعال و تشنگی و ضعف معده حاره و [illegible] امراض حاره و [illegible]
و خاکستر چوب او جهت نفث الدم و با شیر [illegible] جهت ثالیل و [illegible]
[illegible] و عصاره او مسهل [illegible] اخلاط و ادرار بول و جهت [illegible] حکه
اختناق رحم و [illegible] و [illegible] عقرب و سم [illegible] و در [illegible]
مسهل او [illegible] سکر [illegible] و [illegible] و [illegible]
مجرب [illegible] و طبیخ برگ [illegible] او [illegible] فساد اعضا موثر
و [illegible] محلل و ملطف و منضج [illegible] مقوی دل و دماغ مسکن
و عرق او مقوی تر از عرق [illegible] و گلاب [illegible] مقوی دل و
و در [illegible] و مصلح [illegible] مثل [illegible] و روغن [illegible] مسک و [illegible]
بخار دماغ و خوردن او [illegible] چون [illegible] دل [illegible]
و بدل عرق او عرق [illegible] الست که انگور را در خم
چون [illegible] داخل [illegible] چون [illegible] خمر شیرین میشود و [illegible]
چون با دانه انگور میباشد [illegible] میشود و در جایی است که خم [illegible]
و آب انگور [illegible] و مصلح [illegible] بشیرین [illegible] و [illegible]
ماه که [illegible] [illegible] است [illegible]

باده و شراب که از یک سال تا دو سال گذشته باشد عتیق گویند و در سیوم گرم و در دوم خشک و باده تا دو سال را حدیث
سال در سوم خشک و مطار در دوم گرم و تر و او دلیل آنست که از جوش بدن باشد باده استعمال مفرح و روشنی ذهن
و ذهن ضعیف را باده سفید و رقیق او سریع النفوذ و مفرح و لطیف آن و بر هضم کبیر الغذا مقوی اعضا و بعد از آن اول و هر جنس
شراب سفید هضم و مقوی عصب و مورث نوم و قابل خالص خوب است و دو باطن معده و مقوی المجاری و مفرح
و حالی و مفرح و ناظم و سیاه او در هضم و مولد سودا او بحالی معتدل و بهتر از همه و مفید است و مورث امراض محلله و ممسک
بد سریع الانحدار و مفرح مولد است و مرض حاره و جمهور است غلیظ و مسخن و مفرح مقوی عصب و معده و بدیر فرو آید و اعتدال
ده باشد غلیظ و بد هضم و منعش و مولد نهایت مرمنه و شتر زنند و مورث اعضا و مورث تشنج و ممزوج حال بدن و
مزوج با آب کثیر در اعضا و ما بعد استسقا و اصل او دیر هضم و شراب تازه مرده مولد سنگ مثانه و شفا وصحت
مصلح و بدر هضم شود معتدل دوام آن آنست که من بر حمی دارد قسمت و تلخی و ترشی مورث آنکه یک سال تا دو سال
تمام را هم بسیار و مدد استعمال او اختلاف با شد در سیم گفته اند و جالینوس سبب اختلاف نفوذ او حسب
از جهة گفته اند و در مخمور المزاج مدتی بعد از طعام و دفع تشنگی شود و مفید و سرخ ممزوج می باشد و در معتدل مزاج و
مبرود و نفوذ نباتات برود و در مخمور و در قوت الابدان و صاحبان حلاط اطلاطیا گفته نقل حواس شود و مورث سکی و
رستگی بسیار و بعد از تعب و ریاضت و بیری و هوا و گرم استعمال نمایند و از اسباب طرب نظر بانات و
مهتاب و آب روان و ساحل دریا و فضای گل بهار و اینها باده و بوسیدن محبت کشادن بول است که هیچ
مرکوحه باشد لفضل البی تشابه تجربه است که باده خوردن بوناجر و شبان خورد تا با هم لاله رخسار خوردن خود
بسیار بخورد و دوختن ماتش مشار حورد بطعا حورد و شبان حورد و در مزاجی گرم مولد حلاط
و بسیف المحطار اطلال کرده و لطیف المحطار ابیر دو حیدان و صاحبان حلط حاره و اعصب و اخلاط بارده را اسلوب
و هوف ضعیف الدماغ رود و دست بسوزد مقوی الدماغ و بر جمل از اغلب استعمال حر بخت مقدار دستی و فصل
دلگان دو دفعه گره شود و جهت حفظ صحت و نکوئی قد و بار و حسار و تقوی یب مهم و بهیمه و دل معده و جگر و
باه و تقوی غذا و معتدل اعضا و شحم بدن و کحل و اخراج فضلات با اطلاق و ادرار و اخراج مواد و بول و عرق و رفع
بلغم و سودا و سلعلی و تقویت حواس و اعضاء اصلیه و نشاط و مفرح و دفع جوی کثیف و جهت ناصحو لیا و جنون

و سیاه کردن احلیل و دفع تحلل و لاغری مقوی و باعث شجاعت و سخاوت تریاق اکثر سموم و مفتح سدد و معالج

پیری و ربو و ... و تسخین بدن و رد بلغمی و مروج ... و مرطب اعضا و جهت سل و دق و ... و وقف ادرار

و ربو و ... و دفع حرارت ... و حکه و ... تحلیل مواد و ... و ... اوجاع مفاصل ... بسبب ... و کوفت ...

... حیات حسی و تجربه مجرب منافع او را ... اعانت ... و مقدار ... و مضرت او را ... از منافع الحکم

سبب موت مفاجات و خناق و سکته و صرع و فالج و جنون و ... و سرسام و رعشه و درد چشم و اورام گوش و جوش و دندان

و دندان و دهان و اسهال ... و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و ... با او و ... ام الکلبه ... و فساد هضم

و ضعف قوتها و دماغی ... طبعی و مورث ... محرقه و مرکبه و ... استسقا و مولد ... کرده و ...

البدن و ضعف اعصاب و سایر ... او ... است ... جگر و ضعف قوت النفس ... امعا ...

... و دست ... با ... کرده ... و ... جهت ... جابر و ... طبع و ... و اللقاح

... او ... و ... او و سرکه جهت ... مفرح و ... و الفقر ... مروج ... جهت

... جانوران و ... طبع ... با حرارت باشند ... سل و اسهال

... و ... است ... گویند از ارسطو منقول است که اکثر اوقات ... باشد

و بعضی ... گوشت ... در ... و در طعم گویند ... از گوشت انسان ...

... جمعی ... از ... و موافق ... مزاج انسانی

... و مقوی ... و ... و اکل ... و ... و ... شدن ...

... و ... مجرب ... صداع ... و ... و ... معده و ...

... او ... که در احراق ... سفید ... باشد جهت تحلیل ... امعا و ...

و بول ... و ... جهت سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول گاو ... است ...

باد ... جهت ... الدم سینه و رفع درد پهلو و ... با عسل ... جهت

... و ... قروح و قطع ... با عسل ... جهت ... و ...

... جهت ... امعا و ... جهت ... رحم و ... و ... و ... او ...

مرار

براولدرشیه تا باشد بلین و مسهل و معمول او با شراب جهت اورام حاره و سوختگی نافع و از جالینوس منقول است
که بیخ او با مویز رفع ترهی سابقه می کنند اگرچه با ورز او باشد و حبوب او در جمیع اثقال
مثل حون البسان است و طلاء او جهت ورم لسان و شر معقده ان جهت تحلیل اورام بالخاصیت
مفید است و از مهرباریس منقول است که در سموم اصلح بوسید و او رفع لواسیر می کند و اشامیدن او سم سوخته
او قاطع سلس البول است و مویز سوخته او که با زفت احراق نابه باشد با روغن گل مخفف قروح قروح
العلاج است حماما و آن ملحی است در سوم گرم و خشک و مقوی معده و احشا و تاجمه و باه و با
سلس البول و لعاب کاسر ریاح و جهت تفتیح و اروح برشش و بیرودت گرده و در دلهر و لهوب اعضای
باطنی و رفع بدبوی دهان و جسارت بر و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع و نتکاه رسیدن او انواب بالله
و روهای موجب سده تبوها و باک و زنم سیاسده او با آب قند شیر کو سفید بیاسیمار سوده در تحریک
باه مجرب است و مضر دل و حجاب سینه و مده و مع تبخیر دین و مصلح صندل و طباشیر و کو ست آب در بد بده
و اسنون جالینس بول مصلح تحس کثیرا و قدرشربت او باب مثقال و سم بدلش دارچینی و کماه است نوع انجار سی
سقفانیه نامند کوشت او ار و انه جدا سود و انی و در اول سه درد دوم تر و بلین و مسکن لسکی و غلبان خون
و صفرا و تکارات حاره باله و جهت تهابه خالص صفرا و دموی و رفع بوبهیه و رهائی و جسلی و قانع
و نزطیب مزاج سودا و به که از احراق اخلاط باشد و دراکرچه حاره معلی باه و مشهی طعام و آب او
را نیم رطل حب کداسته با جهاف شده باشد با شکر و ترنجبین واقتال آن مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط
سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و سریع الهضم و مورث تهابه مرمنه اگرچه تبند از یک ماه و رو
باه باشد و مصلح او عسل و ربابه زنجبیل و قسم کاردی او علینطر و در بهم و با قوت فالقه و لعاح و موست
قولنج و تو سمور جام و ملح آثار حار و خشک کرده او قابض و لعاب و مرهم و لعدا ریحم کسر العذا و مانع
سیلان فضول معده و دود فرزه است تستعمال و شکوفه او با شکر جهت تسکین ارم معده و جب
المفرح بسیار ممدوح و طلاء آن تر نافع برای رفع ارم ششکم و در بهین الکبد از لوزه طلا بودن باره و ستاب او
جهت رفع بوی لوزه و حبا و شکوفه او با آب رسب حب قاطع بالبلیل مناع فیع و ابن زهران الحج

بوده که یک دانگ شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و روغن و آب او جهت درد گوش و ازی و
تفتیح سده ... و ... جاسوس ... جهت رفع ... و ... در دوم ... 
جهت استسقا مجرب معروف است و مسهل عسل ... است و شربش ... سیاه شد
و در اول گرم و تر و محلل و ملین و با ادویه مناسبه ... مسهل ان و مشکل ... و ...
و ... موافق زنان حامله و مسهل بلغم و لطیف البطن و جهت محلل اورام ظاهره ... نافع
و ... مسهل صفرا ... و ... بلغم و بالعلاج ... داخل ... نافع
... مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر ... 
مقعد ... و باد ... ضعف و محلل ان و با آب ... و محلل ان در
... جهت درد مفاصل ... نافع و مضر معده و ... و مصلحش
مصطکی و انیسون و مورث ... سبب ... و مصلح ان روغن بادام ...
... مثقال ... است ... عسل ... 
... الترياق ... استعمال ... یک سال ... 
... است ... 
... سیاه ... 
مجرب ... گرم و خشک و محلل ... 
... 
... 
... 
مفاصل ... 
... 
... است 
معروف است و در آخر دوم گرم و خشک ... سال ... است ... 
والمعطف

ومسقط جنین محلل ریاح و مواد و بارده و مفتح و ملین و منضج و معرق و مصلح عفونت اخلاط و سموم
حیوانی و نباتی و معدنی و جاذب فضولات بسبب لطافت حیوانی و طبعی و حالی باطن ضعف زائل است و
سرفه رطوبی و سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت و وسواس و حزن و لقوت اعصاب رئیسه و سده
جگر و سپرز و قوت عروق و درد کمر و ده و عشیه لطیف بسبب رهان و لقوت باه و تجفیف رطوبات
دماغی و لصفه صحت که بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه معده و حنجره و اقسام حس و عفونت
رحم و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او با مصطکی جهت عرق النسا مجرب و اکحال او جهت
قوت باصره و رسانیدن ارواح به لطافت حسی و طلاء مصطکی او در حنیفه جهت انداد جماع
و دفع او جهت جوشش سوزنیه و کلف و رفع لزر سیاهی بلغمی و جهت عشیه لعاب مفید و مصفق
بولس و مسکن آن و طلاء آن بر ناف جنین جهت اخراج آن نافع و مصلح مجرد دهن و منقی بلغم و مصلح
اوکیرا او بسیار دل و بعد بسر بسبب آن درد و ورم و هیج مفاصل و برکشش در تحلیل و تلطیف لقوت اعصاب
دماغ او البل و کتابه در اصلاح او در ده سیلج دور باه جو لنحال است و روغن او که بر در سر صدع مفاصل
روغن نیلد یا روغن زیتون بجای مفاصل دارچینی گویند اطلاک بقیه که اسفه و بکر کر یم زده جابو نموده
باشند در جمیع اعمال مثل جدوار جهت رعشه و فالج و گزیدن عقرب در بلاد و رفع عسر بیماری و درد جماع
و در سر بسبب باد و مفاصل است و عرق دارچینی بر ربع الاسر برابر رحم او نیست و جهت بریان در ریاح رحم
و معده و مقعد او جهت کرم سیاه معده بسیار موثر است وشیشعان در دوم گرم و خشک و با قوت
بارده و مجالعه و سده طعم و باطل و موالی شراب ای سوء و محلل لصح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی معانه
و اعصاب و بلغمی اخراج حیض و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و منقطا لو باسیر و ریاح دردسر و بارده
و در دو سینه و باد دارچینی جهت سعال رطوبی و شربت او با مطبوخ او با درهم با شکر رافع درد
معده بارد و بولس العلاج و مجرب است و طلا به ان جهت خروج مقعده و حبسه و سیاهیه و فلاح
و مضمضه بطبیخ او جهت خفقان حمیت دندان و با شراب جهت خروج حلبه و دهان و مسهول او جهت
نفس لثه بسیار موثر با التحاصب جهت خروج مجالس کرناطس حصه و معده است نافع و کار سلیق او با ملح

و بینی جهت بواسیر الانف و خوردن طبیخ او با انجیر طبیخ و قاطع نزف الدم و لطف ان در ادویه سمی
الحصات و لعوق … و قدر شربتش تا دو درهم است و مضر سپرز و جگر و مصلح او رب و مصطکی و بدلش زوفاش
اسارون و نیم وزن و ثلث ان زراوند مدحرج و نصف ان در ودیج است و ابن الدوله بیان نموده که حمل او
باعث حمل زنان عاقر و مجرب است و از خواص او اینست که چون سماع او را با کندر بخور نموده و در شنبه
در شب چهار و در نیم ماه قمری در تحت خانه خراب بگذارند و در خواب کسی را ببینند که از حاجت او خواب
گوید و روغن شکوفه ان زیتون الصنوبر نامند بطریق روغن گل و بهقه تا دام که جای یاد ام نکند مفید باشد
ترنج بسیار خوشبو و از مدهم گرم و خشک و خوردن سم او و جبه او با شراب زرد کت بایسه ملوس قوم معده و
تقویه او با و لبه خالبه جهت اسهال رطوبی و طلای او جهت لقوه و فالج و امراض عصبانی
بارده و لتقویت باه و لعوط او بحلیل اورام صلب و لقمه سدده و مایی و مسقفه و تحلیل ریاح و تقویت بروده
دماغ نافع است. … لقاریسی ملفل دار گویند در اخر دوم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل مواد بارده
و ملطف سده جگر و هاظم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت خوشبو کردن دهان و دم
و رفع قی و تقویت معده و تحلیل ریاح و از بدن عقرب و در طلا نافع و اکتحال او که در جگر … کتاب
گرده نافع باشد جهت … و ظلمت البصر مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع و مصلح او جمع غزالی
و صندل و گلاب و در لغت ملفل سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و در … است بالسویه … لقاریسی
فرس گویند در دوم گرم و در سوم رطب و سیر او تالشن المزاج و خون او … است …
… او را او لا معلوم نیست و چون گر بسد صورت او از … چون از … عطار … اعتقاد
انکه عدیم الصورت متولد میشود و این محض اشتباه است زهره او مفتح … و اشیا میدون یک زنان
او با عسل و سکنجبین و با فلفل جهت درد جگر … و استسقای لحمی … و صرع و سم مثقال او جهت
قولنج … نافع … جهت فروج … و حرار …
مومیه مجرب … جهت … رفع … مرده …
او جهت فربه کردن بدن مؤثر و خون او بقدر یک مثقال جهت صرع طعمی و طلا کردن … گرم باشد

حب الفهد

جهت تلطیف و حل ریاح الاثر و الکحال او بعد از کندن موی بهاد چشم مانع رویدن و ضماد بالع رسانیدن موی
اعضا است و سه او در نیم گرم جهت سکته دخان او جهت درد مفاصل مزمنه و مرض العصب و سرفه بارده
بردن رطوبت و سکستن اسحرابن و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع و چون حقنه
انار را بالتمام خالی کرده سه او با مثل آن روغن زیتون در آن کرده بالش نرم کنند جهت رویانیدن موی
ابرو و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه و مالیدن سه او بر بدن اطفال در حین ولادت جهت عدم ضرر
داء صفر بها خارجی موثر و پوست او لب جسکت و جلوس بر آن جهت فالج و لقوه بر طوبت و صاحب
بواسیر و قشعریره و بعضی جسم است او باعث زکام و حرارت و العلق بر دو چشم او که در لب کهنه نافع است
صاحب ... ریاح را رافع آن علت و بعضی اصحاب او بر بارد جهت تانیر سحر و بخور موی او جهت گزیدن
هوام موثر و چون حصیه او را اسکافه با زود دیماق باشد سک کند جهت رافع اسهال لعابات نافع
است و سه کش او محلل اورام و حیاق و جوهون او جهت بعضی مفداد است و ... کبار ... مرخ
حائلی کوسد و حس او لیست مرغ حرارت کم و سوخت در وعاب و حروس که اعتدال و مایل بطوبت
و مرغ جوان فربه در احراد اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ که از طب اد در طب وصلبه و اول سرد و ثبت
خروس که خلاف خاکستری و تجربه است حل سحوم عرباسی جانور و بهراب بیان گسر ابتدا و لطلوع او اکثر
طیور و مولد خون صالح و عاجز خلاف است و گوشت خروس سالدار محلل و طبخ طبیخ است محرج سودا
جهت توضیح لسار معتد و چون شکم او را با نمک در طلوع مرکرده لسار کو سانید لعد از گشت رق او را نوشند
جهت جماعت مزمن و در ارب و رعشه و درد مفاصل و لفتح معده و سوء المزاج نافع و حرد گرس جرن زیاده
کند و صاف کنده مهمی نیست و حروس که جهت باهیهن امراض جاره و مرغ که و مرغ جوان موثر جهت
لسمین بدن و لطفه رنگ رخسار و ابرال و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم در رفع حالات و فاسده و که او
با روغن بادام جهت سرفه یابس و سه او مت اوبرق کوشت او با باب حقنه با مالی معده جهت رفع ردی
رحسار که بسبب او معلوم نباشد مجرب و لعاب او جهت رفع حرارت کل و اسهال آن هوائی معده رطبه
و جگر و سه او جهت نرم کردن صلابت و مواد سودا و ... و طلای نیم گرم او جهت ... اللقلح

وجهت سعال و سعفه و جمیع اوجاع بادیه و سده معده و لقوه جمیع امراض بلغم خام و بکار کنند او حاکی جوز بوا و با

شراب و بابره که جهت توضیح و رفع سمت اطریفل کبیر با سعال مفید و طلای او جهت بهق و برص و امثال

ان و به سرکه جاوا جهت سک و اگر زیره مفید و جلا او شرالعدا و مسمن و در هضم و خوردن سرسرا او را بدن لطیف

جمع کردن بوام و لقب الدم که از جات رباخ باشد بحرب دالسه ابدکه او جهت لقوه و ریاح و دوت

منفعل و بزوره جمه وان که حک کرده باشد با شراب جهت رفع ورم معده از صحت و اشامیدن با

جمیع حسنات او با ارده بحشم همسرست و لقوه باه لسان موثر و بر سرور جاوا بار و بن ابق برلست

دو سخ از ان معدی بعوا و جون جرو بس و ریح را اشامیدن و حک کرده او اسمو طالو ودن جهت قطع

رعاف مجرب است و حکا بند با جرن بال بارسیده او رافع سیاهی چشم و از موده است و جون سنه

ریح سکافه اکیان زنده بوده بر موضع زیره سوام رسد جهت جرب سمت ان و بر سایر بود او جهت

حدث ان ایطا به دراغ بهوسی و بر سام است و تبادل بحول او ریح باشد و کشاب و با ست و بیر و ورم

توضیح مهر و ست ان باعث لقوه بس و مصلحش آدو بر حاره اسراب است و مطبوخ اب انکور رست و ورد

منجور بن سلجبین و اسحوان سوخته انواع ریح سیاه باشیل و جوب با کب که با هم سوز انده با عنبر موم

سرشته حمول کنند اعاره قه لکارب کنند و از اسرار سرده اند و خوردن سنک طولا جرف او معنب حقا

اسحوان طل را ست جرو بس را باخود و اسلی مورث قبول است و درد و است و اسلی موجب طغر

برحصم است فایده سه ریح جرابن هنت دام سریح و دودام ار و سه جوب هم معب رور بسحل باشد جرب و توباد و ع

کانه مجرب است زهره حروس و مروار سکاب با هم سا سوده فصف طلا نمایند سیسی رفع نماید

مجرب است وج بفارسی او ران گوید و ان قسمی از جا ورس ست و ان بر کم و در طبع مقل او در افعال

بامدان و مطبوخ مقشر او با شیر و روغن تازه مولد منی و بلغی سینه و صالح الدا و او را و او قاطع طبع و قاطع اسهال

صواد و سی و مولد سده و سکاب منار و مصلحش شکر و عسل و بدلش ریح است زرنباد وانزاد او جنت

لینه و با ربوان بیر گوید و او ل سر د و حشات و مالف و با بوست جاله و حبا و کبرا عضا و اسام و شده جراحات

تازه و برک تازه او مقوی دهان و لثه و قاطع اسهال و بکره او بلعی طبع و جا و او جهت السام و شده جراحات

ابها

و با سرکه جهت جرب رطب و قطور عصاره برگ او که نیم گرم کرده باشند جهت ورم گوش و اکتحال او با عسل
جهت ظلمت بصر نافع و پوست بیخ او در افعال موثرتر و یک مثقال او با شراب ... و با آب مسهل
بلغم و طلای آن با سرکه جهت بهق و داء الثعلب و برص موثر و رطوبت ... جلد و شیره ... جهت
... و ... بحری و ... مسمار ... و قائم مقام ... اوست چون ... او را
... که از اطراف ... هم رشد ... جهت رفع ... که ... امداد او را
... باشد ... و محرک ... و مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش یک مثقال و بدلش ...
است درونج ... و ... گویند از جنس ... است ... و کوچک و در افعال مثل ...
... است که ... باشد ... و اگر ... و ... است ...
... و ... و مقوی آن و ... است درونج بیخ نباتیست هندی است عقربی شکل
... و ... و ... نیم ... و با ... و ... و قدر شربتش ...
مثقال و با ... و ... سفید و ... او ... مسهل ... و ...
و با ... نفس ... و ... و ... و ... نفس ... و ...
... و با ... و ... و ... و مسهل ... اوست و ...
... است ... و ... و ... و مقوی ... معده و ...
سرد و دل مفرح و با ... جهت خفقان و رفع طاعون و ... در ... و ...
... و مالیخولیا ... و با سکر جهت ... و ... نافع ... و ... و ... جهت
رفع طاعون و ... کرده او را ... جهت ... حامله جهت تسهیل ولادت و حفظ
... و ... کرده باشد موجب رفع ... او ...
... است و ... و مصلحش ... و ... و ... و قدر شربتش ...
... و ... است ... هندی ... گرم ... و ... گوشت
... و ... و مقوی معده و ... و مصلحش ... و ... و ...

حاتی و دافع بیاض عین و اثار جلد و بیه او با دهن زرالی جهت درد گوش بطلانیسی جوزبره گویند و از
سموم گرم جسک مثقل محقق و جائی بهم جمیع حیوانات لعاب نیست و زیاده از نیم درم کشنده
انسان و استعمال او بخارج بدن است و اشامیدن طبیخ او با شراب بهم ادویه دافع سموم بلوام و طلای نیم
او گرم ساییده باشد جهت ورمهای صلب و درد زانو و دمل و عرق النسا و مفاصل و جرب و قلع و جمیع اثار
جلد و مطبوخ نشاستج و برگ کشنیز با روغن جهت جرب جمیع حیوانات با آهون و داغ جهت درد سر و قروح ان
مجرب و ذرور برگ خشک او جهت زخمها و حمول او جهت درد رحم و آب برگ حل او حائی جهار
و استعمال او موی سیاه و آب مطبوخ او کشنده کیک و در وطی از برگ و در وگه باشد و آب او و امثال روغن هونا
جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهت قرطه و مقدار تحلیل است و جهت جرب و حکه و برص بحرست
و کیک و زخم او لسیده بکتاق و التهاب و مقرش مصلحش عسل لکش عدیه و نیم درن برگ اکبر از حواص است
که بوی باموی سر تعطیر شود قطع شعله کرد که ورد افیات لقفر بخفر شود حا بی ساره و الاخوین لهامیس جوان دیمان
نامه و در سیوم گرم و خشک قالض مری و قاطع خون از جمیع اعضا و سعط لم و در و دح سیلان فصول و جهت حرارت جگر
احشا و التیام جراحات بغیر و امسال از تلعات موثر و جهت احترا اسهال و موی و صفراوی و سحج و خفقان
مفید و تقویت معده و لثه زیاده بحمرح جهت قروح امعا و التحال او جهت تقویت باره از فرحه نافع و مفرد در
مصلحش کثیرا و مقدار شربتش از نیم درم با یک مثقال و بدلش ساریج و عصاره حیس است و چون بکوبد و نشیره را باور بک
کند حاصر و رنگش برای عطش میشود و دوری از علاج برا و مشهور بحسب السلاطین است در اول جارم گرم
لعابت سیر و با بالسن و در حرف سود او برده است و ان در هیبت سل مثل بشس است و مذکور بریست
او با بد جدا کرده بر چه تی بوست یدی باشد باشد مذکور از سموم قتاله است و اقسام او سهل بلغم و سودا حادث
رطوبات خام از مفاصل و مضج و جهت استسقا و بیرقان و لقوه و فالج و کرده و مثانه و درد کمر و دور و ثقیل
و ساق نافع و طلای او خاقه استانی ذی و مورث فرحه و لقبه حلید و از برس بسیر هی او از ایل کند دیگر
او ان موجب برص است و مباد او بابا ارت جهت سقاقی و برص حیوانات و با او و هم مقابسه جهت جمیع
دوام و از جانع بعد و مقدار شربتش و در فوت الاوقات شعند در عرال لصف بلدا او رت که باید مصلحاب باشد
دالله

در مصر مشهور به پتک و پرسم او کشنده با اسهال مفرط و قطع امعا و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده و درون او
اکثرا و لعاب اسفرزه و کتیرا و نشاسته و خشخاش و کثیرا و آب لیموی کهنه است و فعل او در تریاق بقدر یک مثقال و بدلش سقمونیا و افتیمون و شحم
حنظل و تربد و یوزان و لعاب اسفرزه و با آب آن حنظل و با آب سرد و سیر و شیر و روغن جامد عمل او کم شود و مقوی بدن
گشتن و بهرای لیسیدن گرم و بلاد حاره با یبس و مخصوص الایتدایی را استعمال او جایز است **طرثوث** بلغت بربری دانه ای است
که دمعدن آن شکلی است که در معدن نقره و مس بعد از آن گرم المعدن شود می گردد و مثل جزء از معدن در حالی که از
معدن طلا هم می رسد نخاسی زنجار معدنی است و در چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جلای بلیغ و ملطف
او بسیار و نافع در زهر سموم و شم قاتل جز مسموم است که جراحت کردن امعا و علاج به رست و استعمال او جهت لعوقات
بادزهر و قطع سیلان چشم مجرب و در دفع احتباس بول و دواب است و اکثار از خواص غریبه او است و طلای
او با سرکه جهت و با و سعفه سوداوی و بثور و قروح متعفنه و سودا محکوک اول با دانه است پس جهت رفع قروح خبیثه
و ورم و ناصور لقوح او با سرکه نافع و قسمی اثر دارد **طوبال** بهندی صوری سدلی گویند و در چهارم گرم و در سوم
خشک و در سموم قتاله و ضمیمه او مشهور از اهل صناعت و گویند که کعب آن اصل او باعث اطاعت جن میشود و چکاوک
و جانی و مفرح حلاوت او ارام بارده نافع و بسیار جوابی دارد و در سوم گرم و خشک و ماده آن ساییده
جهت اسهال حار و فالج و لقوه و امراض بارده و دماغی و سکته و صرع و درآمدن سنگ مثانه و گرده و در رفع اسهال
بلغمی و لیسیدن در طبیخ او جهت خروج معده نافع و مفرح و مصلحش صندل و قدری عرق بید و روغن بادام و قدر
شربتش با بادام و درم است **طباشیر** بلغت هندی تباشیر نامند و اصل او
اول گرم و هندی است و بهتر از رنگ سفید و نرم و خوشبو و در کافور و در زیج و در روغن زیتون اگر در او بود
صورت عکسی او با نقش و در زیج ساخته و در محلی که ارزش دارد در اول گرم و نر و بهتر از او سیاه و کبود
او ارزن است و در او جانی از ساخت بدست محلل و جاذب و خاوا و محلل اورام و دافع کوفت با آب و
جراحات و بالیخ اعضا و موی و داء الثعلب و جلد و مهیا و چون سرا را با آن بر موضع گزیده و بهبود بماند
از رفع الم آن و جاذب سم است و دیگر زخم و جهت داء الثعلب مجرب و جهت تحلیل ورم چشم
و رفع کوفت با ملک و ثمره آن از موده و لقوح سوخته او و در مجرای بول جهت رفع احتباس بول و مدر

و ابتلاع میدن او با شراب جهت دفع سموم مجرب و محمد بن احمد گوید که خوردن یکدرم جام او را انجور جهت
تقویت باصره و رفع جمیع آفات چشم مجرب شمرده اند و چون سرگین مگس را با آب و عسل سوده
جهت ازاله محص و قوبا و حصاة مجرب یافته اند و چون چند روز بخورند و بر اعضا بمالند [illegible]
اخراج زالو [illegible] و سمبر ارطریلال است و بعضی گفته اند که [illegible] جهت [illegible]
موی مجرب است فراسیون و را در سموم گرم و حار [illegible] و مفرح جلد و در سموم [illegible] و منقطع و مفتح و مقوی
حصاة و ادرار بول و حیض و دافع سپرز و محرق او با سعل است و خوردن محرق او با برق [illegible]
بر [illegible] با روغن [illegible] جهت رفع حرقت [illegible] و لواء [illegible] و قطع [illegible] چون [illegible]
بول [illegible] و دفع [illegible] را [illegible] [illegible] کوکب [illegible]
و این دوا [illegible] و اخراج [illegible] [illegible] است و [illegible] احراق [illegible]
[illegible] باعث [illegible] و استعمال [illegible] جهت [illegible]
و [illegible] ناخن [illegible] جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و [illegible] جهت جرب و [illegible]
جلد و [illegible] و [illegible] و ثالیل و رفع [illegible] و [illegible] جهت [illegible]
و [illegible] شده باشد جهت رویانیدن موی [illegible] و [illegible] سامعه و درد
گوش نافع و [illegible] [illegible] بسیار شده است [illegible] و [illegible] البدن و [illegible]
[illegible] و اختلال عقل و چون [illegible] [illegible] و [illegible]
جهت منع [illegible] و قطع [illegible] آن مجرب [illegible] گویند [illegible]
و مقوی دل و دماغ و [illegible] و مفرح قلب و جهت خفقان [illegible] و جذام
و انواع [illegible] سودا [illegible] و [illegible] سپرز [illegible] رفع سموم
و [illegible] [illegible] جهت [illegible] مجرب و [illegible]
و موی و [illegible] جهت اخراج سم مجرب و [illegible] جهت [illegible]
[illegible] ذات الجنب [illegible]

عسل البلح

جهت رفع آن مجرب و میل سرمه که از آن کشند جهت تقویت بصر و منع رمد و درد چشم و ورم و جهت
سبل و شعور او جهت وجع دندان و اثبات اسنان و در دهان گرفتن جهت وجع و بوی دهان و الکسیر جهت
داء الحیه و ام الصبیان و مفاصل بغیر تعلیق خالص او جهت رفع فزع اطفال مجرب و بسیار دیده این
خاصیت مخصوص دارد مجری بقدر حرارتی که در بهای طلا است می باشد و با طلا بعد سلب ملکول مکرر
و السعه است و لسع با طلا دو بوزن او بوزن رفع سموم و باعث سرور و تقویت دل است و در گوشها
با سوراخ طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام نپذیرد و گوشه مقر مقدار ملحش عسل و مشک است و الکحل
آنکه امتلا ضرب و زدن طلا را چنین سحق باید که از اجساد و جری داخل باشد خصوصا او در سینه در
آن وقت بودن او باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و در امور جری
عمل او دست و طریق حل و سحق و در تصورات مذکور است و مقدار شربش از یک قیراط و نیم تا یک
دانگ و بدل او نقره بوزن محلول و جرم او طلای محلول که ریخته شد و در شراب و شور بی صاحب توحش
برص و خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاه داشتن و رفع جمیع امراض مذکوره میشود و حار الکر
است در سوم گرم و خشک و جاذب جمیع امراض جلدی نافع و با آب و شراب رافع سعال
بهاری بارده و با سکنجبین جهت یرقان و بآب کرفس جهت سنگ نافع و معالجه مقویست اطفال او است
و مقدار شربش یک نیم درم و محلل ورم و بیماری او سعد است که با جندبیدستر
و اشامیدن او با سعال با آب گرم و با شراب معده و مثانه و فلفل و زنبیل بلغمی سرطان الارایت
حبی لعقی او و یا عسل ضماد ملطف تقویت مقوی و محرک او باعث جمعیت در موضع و نزول
دموی او قاطع حمل تا آن است سه تا در جهت جمهور او سعط او فعل او تقویت او قاطع سعوط اسهال
است در سیطر بوده و کرفس یک مثقال حساب او با آب غره مقرب جمیع دو بیهوش و با صبر
جمیع دو بیهوش و سفاق نافع است و روغن او بقدر دو دانگ با عسل جهت ریح و قولنج و استسقاء و نگ
بگور او با مطبوخ حلبه تقویت باه و قی لطیف بقدر طلای آن و در باب مؤثر است و رافع تسبیح و
آزار و جراحت عصب و سوداوی هر ثلث عظمه و با آب جفت رافع حمرت جسم و رسام

ساعت و با قلیای فسک چه صریح والحال او با عسل هندی تبرکی چشم و نزول آب و جاذب بادورس
جهت حق و برص و با او وبر مناسب جهت نقص جلد دواء الثعلب و درد مفاصل و درد پای و انات از سنشن
حسک کرده او با سرکه پاره جهت ربع دارای صحش لعاب مقعد و مسه او جهت داء الثعلب داء الحیه
و ورم و برص و لک و قلاع از دماغ او با سرکه نافع صرع و کجز بهمی او است که بخش عوام و جاه اکبر آن نشاق اورا
با درمی سوخته باشد جهت بواسیر و طلاء بوی بی محلول او سوسا و محلل اورام و او عکس و سپار او و در جراحات کاه کاو
باعث نوب که در امکان و پوشیدن نوبت کوسفند که رگ که یه باشند موثر خارش
و لعنتی هر دو چشم او نافع صرع دا جهت عوام و سباع و ورودان ابون و در نوبت رگ محمد کاه بدارد
جهت علیه بر جسم و محلولی در لطرحن موثر و بیس لعب او بر آنکه جهت رفع و در دیجی ز الکو در حب کاه
مقعد و چوب سیر او را در جواب الحا کوسفند ان وقتی کند که کوسفند ان از خوف بلات شوند و در صورت
که از شعر مجل کهری بدرسته باشند و جون در برج کوسر ان اندارند مار و سایر هوام واصل نگردد و دون
سیا و را و در مسلات وقتی کند و مار سیل راه نامر جاری نگردد و جهت رست و در کشته اند اخون صداع بار ها
از پوست کوسفندی که لسند از آن که نه باشد بر ناهس روح وزن الف باشد و جون دندان پیش
اینرا او را ان بوست بجنده و مرض وقتی کند باعث لغوه ابل شرل کرد و کوسند جون بر ابره از الطوح اراده
سحی بعلت کماند و کذرسته باقی در بتاع ابدان نگردد و کوسه بارک و در نسو و نوشت او نمی گردد
باب الزای زراوند رومیه است و زاد اول دوم گرم و خشک و مرکب القوی و مسهل لحصر احلاط علیظه از منفه
و جام دیاموت فالصه جاذبه جگر حار و باد و اهر سموم باروه و محقق و مخلل و لطیف و جالی و مدر بول و حیض
و مصحح و مقطع و مصحح سده جگر و سپرز و احشاء و سرو با لعرض لسبب شدت تحلیل و جهت نفخه امعاء
و تحلیل لصحیح ان و اوجاع استسقا و تحمه و مغص و ورم بارده احشا و جهت اسد سپرز و رفع اسهال که از سده
با سنار لفابا مسهل و با کلسی و والفص جهت اسهال و بو یی و با لمی جهت رفع سنام و خوارات عرفه و
جهت و بر زرده و مثانه و رحم و حقنه آن در فرحه امعاء و نواصیر و بواسیر دست ربع تا قع و با جاور سر و مطبوخ
و ... و انصاح جهت قولنجی لقلی و بلغمی ... و سنان جهت سنگ مثانه و اتبات

الجمال

الحال کجهت قطع نزف الدم و با ملیسه قابلی و عاقرقرحا جهت تقویت باه و دفع صداع بارده و صعوبتی
و سعفه و فالج و دوار و کزاز و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهت فسخ عضل و تقویت و سستی آن و با طبیخ
اسارون و مطرلون جهت عرق النسا و بهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد گران و بار سنگ و صندل
جهت ورم حار و مرض اعضای باطنی و تقویت آن و با امرود جهت فواق و ادرار و ترش و تمدد و سکاه و دق
دور و با سلس و اب او را حرد و بردن جهت نفث الدم و سده و ورم سپرز و بواسیر و طلای او جهت
حرب و سقطه و جاورش با سرکه جهت کلف و برو باد و آثار ضربه و با لعابها جهت ورم حار و مرض و با فوالقی
جهت استحکام استخوان مخلوع و طلای او بر الصاق جهت دفع خوف طبی نافع و با عسل و مصلحش
جمع و گویند مضر مزاج اطفال و ضعفا است و سرشتن باد و دو درم و بدلش در امراض معده و جگر بذور و مقدار ازاله
سرخ و مقدار آن سهل است و عصاره او که آب ریوند را جوشانده باشند با عسل جوشیده باشند در عرض یک
سال و مقدار وقت ورب ریوند که در دو سوزنت بدگوار است نیز از عصاره اوست، ریباس
بادبان گویند لسانی او در اول سیوم گرم در آخر اول خشک و بخش گرم از رب او و بخش مقدار نیاید
ادرار محموع او گولد شیر و ادرار بول و حیض و مصلح سده جگر و سپرز و ازاله فنا و سینه و مقوی معده و با طرح تحلیل
ریاح و احلاط غلیظ و تریاق سموم حوانی و مخفف غثیان و با حرارت قالعه و جهت خفقان و غثیان و با کل
گاوزبان مجرب و با سرکه و سنان و الکن جهت سرفه و بولو و علیه تقویت یار او و در تماسیه و به بهای جهت
ریاح غلیظ و تولیح و درد پهلو و سکاه و رفع ورم و رفع رطوبات و اسهال مزمن و عسیان و دفع بلغم حامض
اندرونه شامل موت ادویه و الصاق آن با طراف بدن و با سکنجبین جهت بهای کهنه نافع و مضر مبرد این
و مصلحش صندل و سکنجبین و خوردن عصاره او با زیره جلاب و درسه گرده سه مثقال و اعتاب سیاه و در نید
الحال او با طبع نزول آب و رافع ضعف باءه و ابصار و چون بر سال در ان نزول آب سبب کل
باوقت گرم بلیه سرطان بر رود بر ایام و رسم نجم را زیاده را با عسل الی شکر سیاه ل مانند و در سال احلام رحمی
نوعی حس نکرد و درد و سوجه او با مالش ابصار قروح و طلای سیح او با عسل جهت گزیدن سگ و
نافع و صمع او در اعمال مثل عصاره اوست و مقدار شربت حفقان و مقوی با باءه است و قدر شربت

تخم او یک مثقال و از بیخ او دو مثقال مطبوخ جهت ... دو مثقال و بدل آن تخم کرفس است در ادرار حیض

و اسقاط جنین و عسر النفس و تسکین ... و بواسیر و بسیار خوشبو و در سیم گرم و در دوم خشک و جهت تقطیر

بول و تنقیه رحم و حرکت فروج و اسهال کرمی و رفع احتباس حیض نافع است [illegible]

است در اول سیم گرم و خشک و قسم النبطی ویرا که مزارقسم اول است ... بیخ مثقال او با روغن و کم روغن

که سم بجنت باشد و به سنبر باید طبیخ سوس شدن جهت سرفه و ربو و جراحت ریه و سنبل و مضمضه

او جهت سرفه رطوبی و جهت قصوری و مالیخ و جهاد او جهت السام جراحت و ... حلق و جرب

و حکه ... جهت ... و ... و با کمی کتان با سوده جهت رفع ثالیل و اسهر مجرب

و جهت ... کیفیت و کمی ... موثر شدن او با سویق ... در اول ... و در دوم و در مرتبه ... در سیم

سه مرتبه خشک سرفه و ربو و قرحه و سبس عجیب الفعل است و بعضی گفته اند چون با ریح و به بر

سر شیره ... اثر ... قوی شود و مولف ... که ... را ... با ... العار و لطف

... او ... با ... طبیخ و داده جهاد ... و ... ساعت ... را اسفله ... بالم شده دو

... آن ... لحم مرخ ... و خوردن ... باید نمود و گویند ... را ... اد

راندن ... عنت ورم ... می شود و ... الوده ... حشک کرده باشد

... رکام ... و ... ربع ... است و قسم مطبوخ او در اصلاح ... و ... است

... انکورک گویند و آن جوا است ... و ... را و کوتاه و آن ام

و در سیم ... است و ... او خوردن ... آن ... است و ... گویند ... موضع کرده

... جرب و رفع سموم ... و ... او ... صاحب ... مجرب

و ... و ... حشک و قاطع بالیل است و گویند ... او ... و طرف ... رفع ... او

... و ... در دوم گرم ... در اول خشک ... لحم او ... است و کفی ... از ... ضعف

... و ... صاحب ... در اول ... بر ... دار ... او ... و دیگر ... بود

و ... آن است که ... حاجات ... و ... ساعت ... که ...

اق

برق حب سا ساییده بعد از یک هفته مکرر عمل کنند و مور در پوست بالحم او قاطع نزف الدم و باعث
التیام جراحت و بانزله که حب تو با و حرار نافع و برگش او با نمره که حب رفع نزف دم و سعال و حمول آن و دواد
یا دزا اسهال صاحبان واو را زحرش مجرب و طلای او حب کردن عقرب باز در سوز و سطور اثمار روغن
شمع
روغن حب زالی ساییده و رفع زری و کوز و پوست جدید او با جوزل با سقف زینه حب گشودن کسی
که از زبان بسته شود و قطور و سعوط آبره او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف حب درد و شقیقه
و در طرف موافق بار روغن روغن حب زناج و کری د الحال او با آب سرو حب رفع سا حق
و بخور او حب کر برا انداز هوام بر وار نافع و چون حکم شود او با سا ساییده حجام ابرا و زرور ... و در سه دفعه
و هر دفعه یک دانگ با نزله سود سه با سه روز و سوالی حب رفع حبون مجرب و استاد بدان بوبست
انداختن نشدن او که خشک کرده ساییده باشد تا بسترات حب رفع جمیع سموم ... و فریم معوز سر
او مورث حزن و ملامت است و تعلیق ... در بخور موی آن باعث تسهیل ولادت و طلای
مواد او با روغنها حب و درد سر نافع از ارسطاطالیس منقول است که چون رحم را تنقیه کرده تا چهار
قطار روغن زیتون بخور ساید تا ظاهر شود و هر من او حب رفع جذام مجرب است نقارش بار
اار گوید در سوم سرد و خشک ... با جوهر رطب جاذب رطوبت و ... ماسک و اسهال ... او ... است
و طلای ساییده او با آب گشنیز و آب کاسنی و آب ... بپوره و حی العالم و بیت العنکبوت
و امثال آن ... حل سرخ حب سرطان مقرح و ورم ... و جراحت زخم لسان و قصب
و با و سرخ ... اورام حاره و منع ریختن مواد با عضا و جاذب آب حب و درد عصب و اورام مرکبه نافع و لیکن
صفحه او مرکب سکی شدت حاج ... بعد عصب و البواسیر ان محل او و با الیه ... المشتری او باعث
لاغری بدن و طوق کردن او ... با و از موجب حفظ ... است و چون روغن جرب
کرده بکرار اندر بار ... بهم سایند در روغن زنگ ... براسی که ... بمکند و کوسه و دغ
... اثر هفته ... ان نمکند بعد از هفته ... با فاطر حل و زاج ... سمع ... آن لسنه
کرفس نیت او باشد ملحق با ول کرده و مجرب است ... کویند در دوم سرد

دیر و با جوز فالج دافع و از دهن و در بن ممالک مفتح برآورده می گردد و ساییده او با روغن گل و عصار
است نباتات ... امراض مثل رصاص ابیض و لیس او بر کلف بهق ... و نیم جهت منع احتلام
ولیس صحیح او بر ... و خنازیر و التواء مفاصل نافع و محلل آن ... و او با روغن گل و آب بارتنگ
درد کشنیز جهت سرطان متقرح و اورام حاره و قروح مفاصل نافع و چون شرب ... دست مالند ... سیاهی
او را اگر بر کف مالند ... آن ... جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن کند و مجرب است
و بیخ در ... اورا چون در زیر بالش کسی دفن کنند ... آن کس خوابهای پریشان بیند و بعضی ...
اورا چون ... کرده ... در شرف باشد در میان ... و حیوان ... کنند منع
جهت مصرع ... و چون ... او را ... سیاهی ... طرف ... جهت قطع ...الدم
والتحام ... و لعاب ... است و ... 
... باشد ... و با ... واقع ... است ...
... سوخته ... و جهت ... چشم و خوش ... 
اعصاب و ... و رطوبات ... روغن ...
... است رمان بفارسی انار
... و با ... و ... و با ... 
... و ... جهت ... 
... جهت ... لطیفه روح ... 
... 
... 
... و مصطکی است ... 
... 
خدب

حدث کند و بحدی برسد که روغن را دیگر جذب نتواند کرد و بلبوب آن جهت درد سینه و سرفه از
سحر بابت است و بدستور آشامیدن آب او با شکر و لسان ثور و صمغ عربی نیز در همین باب بادام که محکم
بوده باشد همین اثر دارد و انار ترش و شیرین که بعربی رمان و بفارسی میخوش گویند و بهندی
و ترشی مایل باعتدال است و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض مدر بول و تسکین حرارت
معده و عطش و خون و مانع سیلان مواد بمعده و جهت رفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود
بخار بسر و رفع و خباثت آن و اکثار آن مورث نفخ امعا و سحج و مضر سرد و مضعف
حادثه جگر و قوت باه و مصلحش انار شیرین و عسل پرورده و افعال آب انار ترش که با
پسته افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل با شکر جهت تسهیل صفرا و تقویت معده و جهت تپهای
صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و ضماد مطبوخ بهر آب او با پوست و تخم جهت جرب
و حکه صفراوی سحج و طلای مطبوخ او بهر شراب جهت کحل ادرام بعدیل ارتب و مضمضه
آب او جهت قروح حلقه دهان و قلاع و الخالس جهت ناخنه و سبل نافع و ضماد و عصاره او که
در طبیخ غلیظ شده باشد با دوری عسل جهت قروح حبه و قرحه بینی و گوشت بارزه زوده
گوش مفید است و سویق او قابض و جهت رفع جوانب حوف قول و تمامی آن زبان و حامله
را مورث است و رب انار ترش در افعال قوی تر از آب ... خولی آب انار را جابجا
کرده روغن ... مسح در ورکه با آتش نرم گداخته در گوش چکانند جهت درد آن نافع مورث است
و پوست انار لعاب قابض دبار و مجفف اسهال و مقوی او بالعقص مسهل لعقر احلاط سوخته
و جهت رفع البت لعاب معده و حلوش و آب طبیخ او جهت رفع سیلان حیض و خروج
مقعده و ضماد او با عسل جهت رفع آثار آبله و جلای سرجه و با عسل بر سینه و معده جهت منع برف
الدم و لعقت الام و جعده باب او که با بر نج و جو معصر بود و واده جوشانیده باشند جهت رفع اسهال
و سحج او جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلس البول و سپس مقعده آن جهت قطع
خون بواسیر و امراض معده و آشامیدن سائیده او بقدر یک درم با آب سرد و رفع کرم معده منعول

و چون لوبیت اثار برص را با بابونه و با لبوبه بسایند و در سرکه بجوشانند و با مهر اشتو و مسعد بزود و بقدر فلفلی
چهار شب و بعد از آن پانزده عدد و در باده اوراق جهت رفع اسهال مزمن و نضج مجرب و فرزجه آن
و مقعد مجرب است و در باب اما او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت اسهال و تشنگی
معده و تهاب سرو قی و حار و رفع فساد و خرابش و اهل موقف [illegible] رفع نجم نافع و اثار آن
و حال صغیر از رب هر یک شب و در افعال مؤثر و گویند برص او با موی بالوبه و جمس آن ارزه کرمانی
جهت رفع قی و الغوب معده مجرب است و مضر بحیح و سوزه و مصلحش مویز و قاقل و بدلش سماق
زرشک و حل تابا و در خواص مثل خلال فارسی و جهت قطع خون بن و ورم آن و التیام جراحات و منع
رفع قلاع و حاد او با برگ [illegible] معده جهت قی معده و عصاره با گلاب جهت منع رعاف مواد گشنیز
رفع ورم آن با آب بارهنگ جهت قرحه احلیل و با آب جهت استدای و دخس و خراش باکله
ارقوده و لعش سوده باشند و با سرکه جهت سرخ نافع و عصاره لوبیت او نیز او قائم مقام گل اوست
و چون بعضی عدد دو اوراق که منبور باز کنده باشند بعضی که بدست بگیرند خلها را اما تشابه کند جهت
بردن دنبل و ورید با یک سال از موده است و دواهای از روی که در اکحال اما رمی باشند بسیبه پرورد
دو وخور جمیع افعال مثل [illegible] است فایده چون آب بار با رد بعن کل الیتحه بنوشند جهت اسهال
که از زمی رفته باشد مجرب [illegible] ریاب روان و با صمغهای باسه باشد و در سوم خشک و
محقق و گرم شده او جهت سعف رطوبات و استسقا و جهول [illegible] سوده او جهت قطع حفر و منع
حل لعاب مؤثر و با لنخاصیت است جوشیده او [illegible] بر طعم را خوشبو کنند . لعاب [illegible]
ماسی روبیان گویند باره اند و در دوم گرم و خشک [illegible] گرم و خشک و مبهی و مولد خون صالح و مقوی
رحم و معین حمل و با سلیخه [illegible] حب الغار و مطبوخ او با شراب [illegible] بعد از آن بر زمین گرد
سرخ کرده باشند باره و جسم [illegible] لعاب [illegible] مرکب [illegible] و خوردنش منقی رحم و معین حمل و
محلل اورام صلبه و حادث [illegible] و حارارهن و طلاء [illegible] از روغن [illegible] جهت [illegible]
و لوبیا نافع و مضر [illegible] و مصلحش [illegible] حامضه و مولد سودا و [illegible] معروف
است

است هیچ او ربوبات وروغن هم سرد و خشک و لطیف و با قوت قابضه و مقوی معده و احشا
و حکه حار و مفرح و قاطع قی و تشنگی و غثیان و مسکن حرارت صفرا و خون و جهت رفع مستی و خمار
و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال حار و یرقان و تهایج حاره و حکه
استسقا و منع برودت و دفع الحال او جهت قوت باصره و بیاض و خفاش با ازو جهت حمره
و باد سرخ و حکه با هیچ در شیر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج و رتیم و دهن و مصلحش سیر
عود انیسون و عسل و قدر شربت از آب او با شیر درهم و بدلش نیم سنگ ترنج و آب غوره است
و آب رباس قوی تر از آب او است و سرشتش جهت جرب و حکه و خون و تحلیات و اخراجات نافع
است زرنیخ در سیوم گرم و خشک و از ساییدن زیاده او گشنده بسیار مجفف و قابض و سعدو
و جرب و منقی جراحات و بدل و خالی با عصاره چشم و بالغ زیاده در فروج خبیثه و جهت ... و گوشت
زیاده موثر و معمول او بلادم ترا از ساییدن زیاده در بیم او با موم و روغن بند که مصلح او است و مستعمل قوت
با اصفر و جهت استسقا بسیار نافع و با آب باران و عسل منقی است زرنیخ عبارت از زرطونه
است و در و سوخته اقسام آن جهت السام رحمها نافع و موی لسیه نرم با هر که گرگ کو شود در قطع چون
اقسامها قایم مقام موی سرخ کویس است و چون از هیچ مرطوب که بزرگ شده محروق باشد
در آن ده بسوزانند و بشویند و خشک کنند لقوح او جهت رفع ... عالی که از هیچ جمر منقطع نگردد
از موده است و در جمیع برف الدم معتدل است
باب الزاء مع الالف
بقارسی ازرا ...
سفید و سرخ و زرد می شود و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند زاج در سیوم گرم
و خشک و سوخته او لطیف و محرق معمول را حدت کمتر خلاف سایر املاح که از احراق قوی تر می شود
و طلای آن با آب کشنیز جهت حمره و شقاق و جرب و حکه و در و رشتش جهت قروح خبیثه و جمیع برف
الدم و ورم بن دندان و لثه و حمول با آب شد با جهت نزف الدم رحم و لقوح او جهت رعاف
... جهت ... کوشتهای چشم و ... با عسل جهت سرطان ... و ... بسیر
و ... و ... ورفع جرب آن نافع و از ساییدن او جهت ... م ... مشروع

زیاده از یک درهم او کشنده است و مورث سحج و سرفه قوی و خفقان و وجع و ادرار [illegible]
و اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده و حبل رود و در بالسان و در سرکه است و دفع
تمامیه بجالبت شده جالی می شود و اوراماً ناخنه و ساعی غلیظه چشم میکند و در برون کوسبت ریاح و حهها
معدل است و مجرب اقسام زاج با سرکه جهت رفع ریوبت که در حلق پاره باشد مجرب
و دوررنگ کردن مویی موثر و مدر سرسش که می حطر باشد با یک دانک که مصلحش شیر
تازه و روغن تازه و شکر و بدلش زنگار است و مقطر او نافع آن سرکه جهت بلمعه سحج کبریت
و ریق و رصاص محلل سمیع مجرب و دو اسیه ابد و در رصاص پاره یاد شده زاج احمر گرم و خشک تر از
سایر و محرق و اکال و سوخته او لطیف و اشامیدن یک درهم او جهت رفع سمیت قطر و با عسل جهت
زاج زرد آمده و با آب معوی قوی است و چون صاحب رطوبت ... بنوشند موی سفید
رنجیر موسی سیاه بر می آید و مجرب و چون لعاب بالعرش نشیش است طبیب ... باید بعود و
بیلاییت و جبنا کله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات و قطور
او با آب جبنه قطع رعاف و بمضمضه دماغ از رطوبات و درد گوش که بارد باشد نافع و دفع جراحات
عضالی و زیاده او کشنده است زاج ... آن زاج سفید نافل بررزی است و خفیف الوزن می
باشد و از ... رنگ ... و بسیار ... جالی و در جمیع افعال مثل زاج زرد است
لغایت ... گوسفند و زاج اول گرم و در اول تر و مفتح علی الاطلاق و محلل با اعتدال و جالی معده و
امعاء و محرک باه ... قصبه ریه و ... و مبهوی ... جگر و جهت ... بلغمی و امراض ... و
... امعاء و ناکل ... زبان و ... جهت خفقان مجرب و ناجیش ... جهت
رفع لسان و با سرکه جهت یرقان ... محرک و چون ... دانه در ... جای
داده ... جهت سردی کرده و مقطر بول ... کرده و ... معدلی و خون با ...
... اب ... باد ... جهت ... مجرب و ... جوانات
جهت تحلیل اورام ... و قلع ... مسهل و با روغن ... جهت ورم ... و بلغم اب
جبن ...

جهت قروح سهدیه و جدری و عفونت مفاصل و خوشه‌ها و سرطان و جالینوس با کثرت تعجب نموده است
و با جاوشیر جهت نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و مقدار شربتش ... و حبش ...
کرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه درهم و نوعی که بهوا به است لسانش نامند بهترین او بسیار و
زبون‌تر از آن سیاه است و بسیار آن لطیفتر از دانه‌دار و مهبی و با موت مسهل و آب ... مطبوخ
او که با جانسو القوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و مقوی صوت است و ضماد او با ...
در ورم و ... جهت گشودن دل و تحلیل صلابات ... و ... او با ... جهت تحلی سپرز
مجرب و در جمیع افعال ... مورد ... سردی ... و القار او محرق خون و مصلحش ...
... بقدر بالوسه درم و سه درم ... و ... قاطع ... و با ...
الطمث و مضر صوت و قصبه ریه و مصلحش ... و قدر شربتش یک دانگ و بدلش
... است و ضمادش جهت ... سیاه ... و با موم ... گل ... جهت
... و قروح ... جهت ... موی و جلای ... و طلای او با ... آن
جهت ... از مجربات است و ... یک دانگ و ... از قسم سموم
... جهت ... کرده و ... و ... محرق ... او
داء الثعلب مجرب و محرق ... او ... و جلای او ... است و ...
... است و ... است و ...
سفید و ... و ... زندی ... و ... است در جمیع افعال سینه
... لطیفتر ... نسبت ... یک ... و ... و ... اول گرم ...
... و ... و ... جهت ... صوت و ... ریه و ...
و سرفه خشک و ... ظاهریه و باطنی ... فصلات و ... جهت ...
الجنب ... و ... و ... دفع آن و ... و ... و ...
او ... است ... جهت دفع فصلات ... و ... جهت

وتسبیح که از حدت اخلاط باشد و با سه شب کل جهت قطع فضول و دوانی مسهل و با آب رود لحم [illegible]

جهت نوع اخلاط و با آب رود مثقال او با هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای

او بالمحاجمت بعد به بدن منکند و موقوف بود و الادت طلای است و جهت فتح دهان

گرم و آمی و تمریح او بدن و بدان جهت سر عیبت مرور آمدن و بدان اطفال و دافع

حصف تازه و کلفه و با ادویه مفتحه جهت ورم الحصاب و سحاب و داع و جراحات اللثه و دو باد

سعفه و جرب حصه صاحون بعد از طلیه صاحب جرب جو را لوث باشد غرق کند و در دور رفع

صلب شود و حصه او جهت ورم صلب امعا و فرج آن مقعد و دوده و روغن تازه جهت منع سیلان

مواد و خشم و السام قرحه و جرب دخوه لهر و غلط بلکت نافع و مضعف تخم معده و مسقط اشتها و مصلحش

مو الیعق و ماءک و ستار و عسل و بدلش شیر تازه که جوشانیده و حمص او سوخته باشد و مقدار شربتش

سه مثقال است ارسطو گوید در هر حجر از آن [illegible] تراوید در معدن طلا متکون جلوه و سبز و صاف

و کبود و [illegible] و در و مایل بسبزی را فرسی نامید و کبود را بهمن و مایل بسرخی است و او

را انهوی گویند و در سوم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد و جالی و مفرح و قاطع خون و رف الدم

و دافع غب و بول و مجفف حصاب و رفع جوام سوین اوریه و معوی با جزء و تعلیق او جهت عسر ولادت

نافع و مسقط و مصلحش عسل و در سیم شش با هم مثقال و بدلش زمرد است و چون باکه [illegible] گویا در

باشد و نقطه بماند با مسحل کرده باد را رفع نماید و احیا و صعوبه را المراست سرکه [illegible] بماند و خون حرارت

در کی را او را او نفس کند و تمر و در جای عمل در جرب باشد و انکسار را و در سرمه جهت کند باعث

تسهیل ولادت و فرح و ادرار نیم زرد و چون در طالع سرطان برآن صورت ماهی نقش کرده در

جاه حمیده و در دام ماهی نصب کند ماهیان از هر طرف بدام آید و گویند مجرب است و در رساله ابن حکیم

نمکند [illegible] ایکسه سنه معدنی و مصنوع می باشد و بهترین آن معدنی و [illegible] اقسام او در اول

گرم و در دوم خشک مخرق او مجفف لی لدع و مقطع و محلل [illegible] لی و اثر تبدل او مقیب

حصاب و جهت ضعف گرده و مثانه و حرقه البول و رفع سنگ و طلای او جهت جرار و ما و دهن

بخون گ

رسوب جهت رو پانیدن موی و اکحال جهت رفع سبل و جرب و سلاق و جلای بصر و سبوب او جهت
رویانیدن و جلا و نقش با صاحب چهار عدد و امثال آن ... نافع و محلول او در اکحال مذکوره موثر
و ... با ... و دیگر لوزینه ... دهنده ... مقدار احشا و مفرح امعا و مصلحش کثیرا و مقدار شربتش یک درم
و بدلش ... حرارت و مستعمل او سحوق مثل غبار باشد زرنب بعربی اسیرک نامند سرد و خشک ... و ... 
حرارت و قوت جالیه و محلل صلابات و رافع اثار ... درد و رعشه ... و تقطیع ... و ... رطل ...
مطبوخ او با موبر ... و روزی ... سودای ... جهت ... و ... و آشامیدن ... او نیز ... و ... 
... دارد و ... طبیخ او با ... و جهت ... او ... نافع و ... و مصلحش ... و بدلش ... و مقدار شربتش ...
... نافع و ... و مصلحش ... و بدلش ... و مقدار شربتش ... و ... 
... مثقال و ... سه مثقال ... زرنباد در آخر دوم گرم خشک و با رطوبت فضلیه مفرح و مقوی دل
و معده و دماغ و محلل ریاح و مراعی روح حیوانی و طبیعی و ... و ... بول و حیض و ... و مسهل سودا
و ... جهت ... و ... و جهت سودا ... و ... 
... ریاح ... و تحریک باه و ... اطفال و رافع ... و ... 
... و ... جمع ... و ... جهت
... و ... جهت ... مجرب و ... مقدار ... 
... اعاده باه ... و ... و مصلحش ... و بدلش ... 
... مثل او ... و ... و ... و ... مثل او در
... مثقال ... و ... طبیعت ثلج ... در آخر دوم گرم و خشک
و لطیف و لطافت مفرح و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و قائم مقام دارچینی و ... 
عصب و ... و ... بلغم و ... و ... ریاح و ... اعصاب ... 
رافع عسر بول و ... و ... سموم نافع و عصاره ... او در ... مثل ... 
... جهت ... نافع و مضر ... و مصلحش ... و مقدار شربتش تا دو درم است

و بدلش مثل او دارچینی و گویند با به وسلیخه است [illegible] و قسم اول در سیوم گرم و در دوم خشک و
مدور و خرص در تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کرم معده و جلا و مقطع بلغم و مفتح سدد و
ملطف جصاب و گشاینده فصل و جهت بواسیر و تشنج و استرخاء عصب و نفخه سختی و جلا
کردن رنگ رخسار و رافع ریاح و مقویه جگر و با شراب جهت سموم و با فلفل جهت احتباس
حیض و منقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یک مثقال او با شراب العسل
و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظ و جهت طحال و ضعف احشاء نافع و حاوشش جهت کردن
عقرب و بواسیر و در مسابق گوشت قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با مرکب
جهت سپرز لعابات موثر و سوسن او جهت نفخه رطوبات لثه و قرحه او جهت احتباس بول
و اخراج جنین لعاب موثر و مدر سبش او دو درم با دو مثقال و گویند مضر سپرز و مصلحش است
و بدلش عسل بب و بدلش زراوند مدحرج [illegible] نمی است و در دوم گرم و خشک محلل و ملطف او
زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی فضلات و جلا و در سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت
البه و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جرب و قروح و بواسیر و نفخه جرب زخمها و شوکه و فسخ
و دردسر و غش و ورم سپرز و در دو بیلو و لرزه و جهت بارده نافع و در سایر افعال قوی‌تر از طویل و حاوشش
حارث بهکان و حاره و اسهال آرده نشه در اعضا و جهت نهش و قروح خبیثه و با عسل جهت
رو با سیون گوشت زخمها ملحمه موثر و مدر سبش یا دو درم و بدرمش سپرز و مجفف اعضاء و مصلحش عسل و بدلش
کندر و نفخه و بدلش قسم طویل بودن آن و هم ورق رو چینی و گویند بودن آن در سیاه و ملطف
ان فرط و نبت ان کسانیه است [illegible] نیچ قسمی است زرد و سرخ و سفید و سبز و سیاه
قسم زرد در سیوم گرم و خشک و سرخ ان در چهارم سفید و سیاه و سبز قوی‌تر و اقسام ان از سموم است
و محرق او لطیف و زرد ان قوی‌تر از سفید او در شب و افعال قوی‌تر و مجموع ان محلل و لداغ
و محرق و با قوت و با قوت فالصه و سیر شدی گوشت زیاده زخمها و کشنده و اقسام
کرم معده و جانبی آثار خون مرده و رافع جرب و سعفه و اکله و بار انتاج خبث و داء الثعلب و با
ملالت

با بابونه و انک و جاکسیر و امثال آن جهت سردی گوش و با زیت جهت ورم گوش و با عسل
سوس و امثال آن جهت رفع ثقل سامعه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل مسح جهت ناسور مقعده و ناسور
و جراحت مثانه و با او در به مقاسیر جهت درد گوش زیاد و در ماندن کودک ... و دندان و بخور او با زنجبیل
بواسیر که در آن تحلیل برسد جهت سرفه کهنه و با سنبه و موم و ادام با بعر چون ... نشند جهت ... النقرس
و لسرفه و رمد لعاب ... است و شیره است که لعوق ... بخور ... و با مر با دام و در روغن ... جهت
رفع مقرب و درد و استعمال آن مانند طلای ... سرح ما اول ... شیره لعوق ... گوی
جهت منع ... آن محرف است ... و با عسل جهت ... دارد و رفع ...
... او با ... کردن جهت ... رفع ... است که ... او ... جراحات
... و طلای او ... العام ... جهت منع ... الشیش ... چون ... عنبان
... او جهت ... لقوت ... و دندان و ... صحیح آن ... است
و با ... جهت ... و با ... البالی ... جهت ...
السام جمیع ... است و چون ... که ... و ...
... است و ... اکثر ... و ... در ... رفع آن را
طلای ... و چون ... شده ... را
... محرمات ... الطرق ... است نافع ... و ...
... با ... و با ... جهت ... الارحات ...
نافع ... او ... است نافع ...
... و ... جهت ... و ... صورت
... و ... الالتصاق ... است نافع ... و ...
... و ... اول ... باشد ...
... است ... و ... جوی ... جرابی

و مفتح و مفرح و محلل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مدر بول و با جوز فالفه محرک باه و مقوی جوهر روح
حیوانی و جلای احشا و آلات نفس و مورث نشاط اصحاب و ممتلی کرده و معاونه دلسپرد و منوم و
جهت تسدد جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه به اعضا و نایب مثقال او جهت حبس دلاوت نجح
و هر دو روزه قرار اثبات مبدل او جهت اوار سپرز و با مفتح جهت جگر و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و
مقعد و با عسل جهت ابر اسهال حصات و خمار و نفس جهت منع سیلان رطوبات چشم و سلعن
حمره و ورم گوش و درد و سپرز و در رفع بحوالی و حمول او جهت درد رحم عقد والنجالس جهت جلای
بصر و دمعه و غشاوه و جهت رفع زرقه چشم و سلاق و جرب و قرحه او و جهت قطع نزف الدم و طلای
او با فرفیون جهت لوشش و مفاصل و طول او جهت رفع بحوالی و صداع شدید نافع و مصدع و
مسکر و مضعف اشتها و معطش و مداومت او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و
مقدار شربتش تا ده درهم و سه درهم او کشنده به تفریح و نموط است و بدلش مثل او قسط و مثل او دانه
ترنج و ربع او سنبل و سدس او الماسلحه است و چون ده درهم او را با آب سرسبد مثل او دو کان
در ور ساحه بلیلق تا بند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و باد و بالحاجت مجرب
و روغن او نیم ده مثقال او را در سه رطل و نیم روغن کنجد با روغن زیتون پخته در حبس بنده هر روز
مرهم رود صاف کرده به ترسند در شدت درد و حساک و ملین عصب و صلابت و صلابت زخم
و اعضا و قروح جیشیه و حمول او با موم و مغز استخوان جهت قرحه حلبیه رحم نافع و برگ گیاه او جهت
التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد به اعضا مفید و چون اندرون سبب جالی را کرده عنوان
برگرده گویند جهت خناق و ورم الجنب و خفقان بسیار مفید است [illegible] از قسم گیاهش ظر
القسمت در اخر دویم سرد و در اول خشک و ملطف و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهت
اسهال و جگر و معده حار نافع و مقوی اشتها و آب او با شکر جهت درد سپرز مجرب و خاد او
جهت اورام صلبه و باد و سرخ و مقعد و مغز کرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود و مقدار شربت از
آب او تا سی و نیم مثقال و از جرم او ده مثقال و بدلش سبب برن است [illegible] رطوبت

سانیه

سابیده وجهت صعوبت بول با کرفس نافع است و رطوبت باد را از امعا و بهمن سفید حاصل میشود و بیخ آنرا
با سایح داخلی و از ورم حارست که بعد از قسم سرد است بهترست قطران نامند در سوم گرم و در اول خشک
و فصیح اخلاط غلیظه و ملین صلابات و اشامیدن او جهت ... و ... حرکت سعفه و حکه و رفع سنت
او ... و با سکر جهت نفث الدم و ... سینه و ... و ... و حارت خون ... لطاف حلو و
جهت ورم ... اعضاء با ... جهت گزیدن جانوران و با مرهم جهت ... و ... و تحلیل
جراحات صلبه و صلابت رحم ... ... با عسل جهت ... کردن حرکت رحمها
و ... رئیه و السارق ... سر ... ... نافع جهت اخراج ... و ... باشد
... و ... اقسام ... و جهت ... و ... الاعصاب و عرق النسا و ...
... و جهت ... و ... مناسبه جهت ... گوشت ... ورم صلابات
... و ... و ... جهت رفع ... گوشت ... ورم امعا و رحم
... ... و ... ... و ...
... ... و ... رطوبت ... و ... اکثر ...
... و ... ده ... و ... جهت ... و ... و ... جوان
و ... الاعصاب و ... و اسهال ان ... و ... و ... الدم و ... و ... لکوم
... است ... جهت ... کردن ... و ... چشم و ... 
... چشم و رفع ... مره ... و ... و ... ان در سوم گرم ... و ... و ... حرکت
و ... او ... رطوبت ... الصاع ... حب البلغم ... و ... و ... و اشامیدن او بارده
... جهت قطع خون ... و ... الغوب رحم نافع و ... فعال
... رطوبت و ... باد و ... رقسه لحریه ... از ... لفظ ... حاصل میشود و ...
... استحقاق ... در سوم گرم و ... و ... مفاصل و جهت عرق النسا و فالج
و ... البلغم الاعضاء ... نافع و ... گرم ... و ... و ... و ... و ...

کثیرا و بدلش قطران و گویند جلا و سفید و سنون دست **زقوم** از اشجار است به دو درم از وی حک و محلل
ریاح و حالی جدا رافع آثار و مقدار شربتش تا یک مثقال است و روغن تخم او با اندک شکر و محلل ریاح
و مفتح و مدر و بلغم و اخلاط غلیظه و مسهل آن رافع سده و سپرز و جهت فالج و لقوه و امثال آن از امراض بارده
حاره و نافع و مصلح شکر و در سیاه باشد مصلحش شکر باره و مقدار شربتش تا چهار قیراط و بدلش لعاب
**زرنباد** نباتی است از جمله ریاح طبور است گوشت او بسیار گرم و جهت ضعف دل طبعی
و خفقان بارد و زهره او جهت مسالک و ظلمت بصر و ... او جهت ... مجرب و مؤثر
**زرد** زرجان طلا هم میرسد و آن اقسام است و ... رکابی و صالونی مجموع آن از
دوم ... در سوم ... مؤلف ... است ... دل و جوهر روح ... ایر ... و مفرح
رافع سموم و خفقان و جذام و اسهال و ... و قاطع ... الدم و ... بول و ... 
جهت ... و ضعف معده و جگر و استسقا نافع و اکتحال او جهت ... بصر و سبل و ... او
جهت ... و ... محرب و ... و رافع ... بصر و ... او جهت منع ...
صحیح و در ... محرب ... باشد ... جهت رفع طاعون و ... مجرب است
و چون ... او ... باشد ... و ... مجرب
مجرب ... چون ... او ... 
افعی را چون ... و مقدار شربتش در رفع سموم ... و بدلش ...
**زنجبیل** ... است ... در سوم ... و با رطوبت فضلیه ... 
طبیع و مصلح سده و جگر و محلل ریاح غلیظه معده و امعاء و محفف رطوبات و ... 
... و مقوی معده و جگر و ... حافظه و جهت سموم ... و اخراج ... غلیظه ... 
... و ... و هضم ... معده و ... و ... که ... باشد و ... 
جهت رفع ... و رطوبت معده ... و ... 
مسهل رطوبات مفاصل و ... و ... و ... است

و اکحال او جهت غشاوه و بیاض و سبل و جرب جفن جهت تقویت اعصاب اگر زاج زرد را با نوشادر حل

و در دهان و اسنان او را نفع لثه‌های سست بلغمی و مفرح و مصلح غسل دردهن با دوام ... دو درهم و

ربیش ... دار فلفل است و در باب ... او مجرب ... جهت تقویت لثه ... و دندان‌ها و ...

بلغم ... است **فایده** رحیل ... سوده ... به تو ... نمک طبرزد ... گویند ... جهت ...

بلغمی مجرب است **فایده** ... رحیل ... کرده ... او ... گوشت ... شده ... باشد ... بر موضع داء

الثعلب ... این عمل ... جهت داء الثعلب مجرب ... است

**زنجار** به فارسی زنگار گویند معدنی ... مس ... و مصنوعی آن از مس ... این معدنی است

در چهارم گرم و خشک ... سموم ... و ... گوشت ... و قاطع ... درهم ...

... و ... قروح ... جراحات ... گوشت ... و ...

... جهت ... قروح ... جراحات ... به ...

... و ... قروح ... جهت ... قروح ... مفید ... او ...

... غسل ... جهت ... و ...

... و ... مجرب ... مصلح ... و ... جهت ... و ...

... سفید ... جهت ... جراحات ...

... مجرب ... اعصاب ... و ... مصلح ... العلاج ...

... استعمال ... و ... و ...

جهت رفع ... قروح ... مجرب ... جهت قروح ... مقدار ...

**زنجفر** به فارسی شنگرف گویند معدنی از معدن سیم و طلا ... و مصنوع ... و ...

است ... گرم ... و ... خشک ... و ... قروح و ...

... و ... رفع ... و ... مجرب

... و ... و ... **زوفا** نوعی

و او را سمیت عالیه و طلای او جهت برص و اورام بارده با عسل و ضماد آن نافع در برص و بهق و احراق النار
و مرهم منضج است و طلای آن و ضماد آن با سرکه جهت بواسیر و اشربه و خناق و مطبوخ نوع سیاه آن در
روغن زیتون جهت التیام جراحات و ابخره او بجهت مردن حشرات سیاه اولی از اقسام دیگر و
و مرهم بدن رست **زوفای یابس** در دوم گرم و در اخر اول خشک و گویند از جوهر ارضی و لطیف
و مسهل بلغم و منضج ریاح غلیظه و ورم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم سینه
و نزله و عسر النفس و درد سینه و معده و جگر و قولنج و یرقان طلای آن و فالج و داء الثعلب و داء الحیه
و سنج و با عسل جهت رفع کرم معده و طبیخ او با انجیر مسهل اخلاط غلیظه و با فرد مانا و با سرکه آن
جهت مضمضه درد دندان و جهت سکون امراض جسمانی و با شراب جهت استسقا و با طبیخ انجیر جهت اختناق امتلای دماغ
و با سرکه جهت ورم حار و با شراب جهت ابدان و رفع خون مرده و کبودی چشم باشد و
نخاله او جهت بردن اثر باد و انجیر جهت ورم سپرز و کار مطبوخ او جهت ریاح گوش و مضمضه
او جهت درد دندان باشد و جهت درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش جمیع مرفی و ابدالش و مقدار شربتش و مطبوخ
با تخم ریحان و بدلش صعتر است. **زنبق** لغت یونانی سوسن آزاد و نامند در دوم گرم و در سیوم خشک معتدل و لطیف
و مقوی دماغ و مانند افعال مثل نرگس و موثرتر از اوست و روغن او که نیل و روغن گل بدلی او
اعصاب و امراض سینه و رفع ... زنبق را الحد نامند در دوم گرم و در اول خشک و لطیف
و ملین و مقوی اعضا و محلل و مسهل خلط رقیق و دهن او بول و طلای او جهت رفع بثور و درد
دماغ نافع و انحلال اعصاب و اعصاب شامل نافع و بدلش در همه احوال روغن او ... و غیره استعمال
روغن نرگس است **زیتون** بری لسانی مثانه لسانی او جهت برگ ... برگش ابدا
و ... و ... چهار سال بار مینهد با برار سال نمی باشد رسیده او گرم با اعتدال و با قبض دبارس
او سرد و لطافت خشک و سیاه او گرم و خشک و ... الاسهال و سود او صفرا او مرطب معده و مسهل
بهترین او رسیده است که ... برورده با شند و با طعام خورده و ... روغن
و ... مقوی معده و ... آن و ... طبع و ... است مورث ... و لاغری و مصلحش
... آن

مورث دخان و باد و ورم و درد شکمها سرکه گویند مضر سینه و مداومت او محرق اخلاط و مصلحش سرکه شیرین است
ضماد او جهت رفع سوزش سر و ضماد او با روغن گل جهت سوختگی آتش و طلای او با روغن گل ورد و دهن جهت
گزیدن جانوران و گزیدگی سگ با روغن بادام جهت زالو و امراض سینه نافع و بخارش درد گوش کرم و خشکی
و جرب و خنازیر و منع زیاده شدن آن و سعوط او بادام برای شستن شکم و اورام حاره
و التیام پوست سر که منقطع شده باشد و با عسل جهت قوام عسل شربت جهت دندان کرم خورده
بیرون آمدن آن و مطبوخ او در شراب جهت عروق و مفاصل و بواسیر مضمضه آب طبیخ او جهت
دندان کرم خورده نافع و حقنه آن جهت خروج باطنی و مقعد و رحم و عصاره آن در افعال مذکوره مثل برگ
است و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و بول آن و ضماد او جهت بواسیر خونیه و قطع رعاف
بخش و با مثل نافع چون بیخ و برگ ریوند را با بوره برگ آن خوراننده مضمضه نماید
جهت تسکین درد و بسیار لطیفش جهت زکام و تحلیل رطوبات و نافع از پیچش و لعاب بذر و نعناع
بیخ او بالخاصه جهت سم عقرب ازموده است و چون شاخهای باریک و برگ او را ازکرده
کرده و در کوزه کرده آن احراق نمایند پس از آن بیرون آورده شراب برآورده باشد و مداومت احراق
کم کند در افعال مذکور از بیماریست و ضماد و حاکستر برای او با سرکه جهت عرق النسا و بالای خون
ازجانب و جبین بعد حجامت جهت قرحه بودن نیز نافع علت از محروبات سان
مرده و آن را موقوف نکرده گویند ضماد مدقوق برگ و ساق اقسام ریوند را درین او مجرب
دانسته است و ضماد و حاکستر او با عسل و ارد بثره جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و حکه و تسخها
نافع و رطوبات شاخ تازه او که از سوختن آن بهم رسد جهت جرب و سوزش سر و قروح آن نافع و
لطول طبیخ همه اجزای او جهت خناق سفید درو واقع با سیدن آن در حال جهت کر برآمدن
هوام و لکاهر است عضای حرب او جهت قبول نمای و قضای خوارج او رسیاه و ... و مضمضه
آب تاک کرده ریوند را در آن حب ساییده باشند جهت استحکام لثه مفید و قطع او در صورت
شیبه مسهلی باد و مایل سرخی و در اول گرم و در دوم خشک و در لعوب دهن جوهر از کند و رافع سعال

هرمس و جراح بلغمی و جهت رفع رطوبت جراحات و بواسیر همه جهت رو ماسیون گوشت بوفر و جمع بری
او موثر بود بول و جمول او جهت رفع احتباس حیض و فساد نفس باشد و جهت جرب مسلوخ دستون
او جهت سنگ کلیه [illegible] گرم [illegible] مفید است و چون زیتون را [illegible] که [illegible] مطبوخ [illegible]
باشند [illegible] و [illegible] بلغمی او رفع شود [illegible] قاطع [illegible] استعمال آب [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] سرد [illegible] با حدت و قبض [illegible] و محرق او مولد فالج و [illegible]
[illegible] موجب [illegible] و [illegible] و [illegible] کشته او با لحم [illegible] مطبخ.
جهت جرب [illegible] رفع جمیع آثار [illegible] رطبه و قروح [illegible] دفع [illegible] مجرب و [illegible]
سموم [illegible] زیتون جهت [illegible] الشک و [illegible] بست [illegible] اثر دارد
[illegible] بلغمی [illegible] برسد [illegible] [illegible] خورند و [illegible] لطیف
[illegible] زیتون [illegible] کشته [illegible] باشد [illegible] بالغ [illegible]
[illegible] مقبول [illegible] جهت [illegible] و [illegible] الشک و قروح مجرب است و [illegible]
[illegible] طرف آن [illegible] در جمیع آثار [illegible] مقبول [illegible] باشد [illegible]
مقبول [illegible] از [illegible] دفع [illegible] منفعت [illegible] چون [illegible] کشته [illegible]
روز [illegible] هر روز [illegible] [illegible] و [illegible] بکوبند [illegible] خورند
[illegible] جهت [illegible] نیست [illegible] معتدل است و [illegible] مقبول
[illegible] رصاص محلول است و [illegible] گرم [illegible] حدت [illegible] محرق [illegible]
محلل [illegible] و منقطع است و طریق [illegible] مذکور است و چون [illegible] مقبول [illegible]
[illegible] برص [illegible] المفص [illegible] خون [illegible] کشته [illegible]
[illegible] روز [illegible] [illegible] بخورند [illegible] گوشت [illegible]
منفعت [illegible] طریق عمل [illegible] است که [illegible] را در [illegible]
[illegible] سماق [illegible] آب [illegible] درست

من العرق

عنب الثعلب بران ریزند و بار بمالند تا ماء بیاسند پس این آب بر سر اندازند و سیماب را بالقدر
هر دوای که آب برگ سداب الحمر و عنب الثعلب هم بر سر سیماب ریزند بعده بلیله و املج یک شبانه روز در آب
تر کنند پس آب وی بستانند و درین آب سیماب را بمالند تا پاک گردد نوع دیگر عسل و سیماب
هر دو مثقال و آب پاک رطل در دیگ انداخته بجوشانند تا ثلثش بگذرد و هر گاه آب در کم شود بول
و آب دیگر ریزند همچون جوشانند که آب مسلوق شود کسادی که در سیماب است از سواد است
و به زرنیخ پاک معدنیه پاک گردد نوع دیگر معمول حب قولنج الهوای و قوت باه تا بظری
که اول روز یکماشه بخورند پس ازین بسوزیانی بریخ جوان بپوشند و چند روز مسی کامند هر روز یک
ماشه بخورانند و صبح با هر دو دوار و سیم دوازده ورشک سفید بمالند با کد بله سفید بمالند بمقدار ان حب
حب سم یکجا و بهل بمالند بمقدار ان بکار برند [illegible] گرم در [illegible]
در سوم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و سیر عرق و مصلح حال معده و مقوی جگر
است و اعضا و حافظ ارواح اخلاط و مفرح و مصلح و مسمن و محلل ریاح امعا و حب
دهن و بلوی ان که از شرایت بوده باشد و خفقان و سواس و جنون و در حبت دروره جگر
و عسر ولادت و سمه و جمیع ... و در قوت حواس و دیرقان و استسقا و سنگ و حصات
و منع و الحبس و جمیع امراض بلغمی و رحم و المجال حب بناچی و ... و ظلمت ... ناصبح
بلا بالسل او در ریزیان حب للقلب زبان مقعد و طلاء او ... رحیت احساس حرض
... و دفع ... زیر ... زان ... محلول ... مطبوخ و در شراب حب محلل ... احوال
سلس او در ... حاره و المثانه حب منع گرم زدن ان مؤثر و مقوی و مصلی ... مصطکی
و مقوی مثانه و مصلح ان شربت به قدر یک مثقال و بدلش دو وزن ان سنبل
هندی است [illegible] و در حبت هندی است چوب او در دوم سرد و خشک و با اندک
... شده او با ابو ... و حب ... و ... حار و او ... حاره ...
... و مسکن ... و التهاب بوده و با ... حب ... گرم ... الاثر است

و طلای سے محرق باشد که بعد از احراق در اب باشند و امثال ان انداخته و سائیده باشند جهت ورم احشا و تعدیت بصر و حدت نافع و خوردن سه شش از یک مثقال تا سه مثقال و مضر جگر و مصلحش عناب است و در وعن تحریر او علی ابو حنیفه جهت دار و دن موی و در رفع خارش بدن مفید است و چون با نه مسک را او روی که زید خانه طول ان و وزن از زیاده می سازد **اسفاناخ** در حرارت و برودت معتدل در اول تر و مسهل تحریر المزاج و مواد سوداوی و مرلی و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعا و حب حرقة البول و سرفه حار و یابس و اخراج کرم معده و حمورت صرح و ترشکی و سیح کار رواوای سده بهم رسد و اصلاح او دست او در مسهله بهت یرماره و بلغم بشوید نافع و خفاد مطبوخ او در رو شاب خم جهت کشودن دل از بود واست و بدر سر لهاس از پی بند و باهست مثقال و مضعف معده و گویند مضر حکر است و مصلحش در مردوبن کلب جرح دو دو بعد از ان عناب است و بدلش خطمی است **اسپدر** که بفارسی کنار بشاره جوب او در اول سه رو در دوم حسک و قاطع نزف الدم و رافع قرحه امعا و استعمال که از ضعف معده باشد و رافع استسقا و سیر رد حقنه او بد سعو جهت جراحت امعا و در دورش جهت رحمها نافع و مدر بهبر خیش با شفت ورم است و برگ او جهت رحمها و بصه حرکت بدن و لقوه سوخته و منع سیلان و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد او با شراب جهت تلفیح ورمهای حار الحلیل ان مفید و بد سعو طبیخ تازه و حسک او بلبن اثر دارد و وثمرش در اول سرد و در دوم حسک و لوضی در اول گرم و الله اعلم بار سیده ترش او قابض و لزج و مسهل لعوق در رسیده او قلیل الغذا و بر فصم صالح الکیموس و تهم رطل اب او مسهل صفرا ی معده و امعا و خطمی حرارت عرسه و حوردن ترش او نافع صعو و کار است هر مایع و رافع صفرا و تسکین اب شیرین او مطبخ معده و گرسنکی معده و امعا و مضر مزروبین و مصلحش کفند و در خمیر اج مجر در سکنجبان و ثمر حسک او قوی القبض و ارد آن که مرنو البهق تا مدت جهت استعمال در ادرار و قرحه امعا و فساد سیکونه از در جام جهت رفع سری مجیب مرد زیادة و لعابش قابض و ضماد کوبیده او جهت تسکی

العصا

اعضا و تقویت آن مجرب و طلای مطبوخ او کدوی که علت یرقان دارد جهت تسکین اعصاب و عضلات

و سرعت حرکت اطفال موثر و چون روغن او با ... الکلاب و عشه رنج نماید از زرب و بار او تریاق

حلبه آنده و چون عسل الوده باشند ثمرش شیرین شود و ثمر برگ کارساییده بر جبهه صاحب رعاف

طلا نمایند موثر از رعاف بند شود و مجرب است سداب در سموم گرم و حشک و باره اهرا حسکی ملیر بزرگ

عصاره او بدر بول و حیض و مخفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مصلح سدد و محلل ریاح و با بر یافته

جهت سبز و برقان و تو لیح و اوجاع سینه و معده رحم و حصاب و بواسیر و اثنا بدن او که با بست حساک

خوشنا بوده باشند جهت اشکلی مقص و درد پهلو و سینه و ضیق النفس و سرفه کهن و ورم حار به دوق

الباء و مفاصل و لقوه بارده و چون با روغن بجوشانند جهت اوجاع شکم مطبوخ او در شرب

جهت استسقای لحمی مجرون او با عسل جهت حدت بصر و جالینوس او رافع موی سیاه و سرو

در بول او فوسیه با خمه و شبیهی و با ... گزیدگان جهت سموم هوام و مداومت بر در بقدر بکدرهم جهت

ازار فالج و رعشه و تشنج مجرب و تخم او با عسل اثر و ادرار ات طبیخ او بقدر سه دره با دو و صبه

عسل جهت قولنج مجرب و چون داخل بینی نمایند باعث خوشبویی آن و شدت اشتها و وجع حرز

آن مکرر و دو جهت رفع میزب او در چاله و بعد ریم اوجب عرق البا و در رهم او جهت

ازار و درد گردن عوف و ... مجرب رایحه ... تستیر حتی ... بدن یملک ... و ناقع حمل و

حصه طبیخ ... شراب بارده بر ... مهون جهت تفتیح امعا و لقیح رحم و حفا و محلل جهار برد

با عسل جهت احتباق رحم و درد مفاصل و حفاد مطبوخ و در روغن ریون جهت عسر بول و ماء الحمز

جهت استسقای لحمی و مهاب جهت بهیج محرب و با سرکه جهت رعاف با ورق انجار

جهت ورم انثیان و با موم و ریهش مور و جهت مور و با لطرون جهت بهق سفید و جمیع جمام

ثابل و با ... و عسل جهت ... و با سرکه و سعداب و روغن گلسرخ جهت حمره و نمله و

قروح رطبه بهر با قع و با ... و در سعس با عث ازجملن حیوانات موذیه صاحب بسامه و قطور

عصاره او به در پوست انار گرم کرده با شند جهت رفع درد گوش والحاک آب او با راز نانه و عسل

جهت ضعف باصره و تقویت عصاره او جهت ام صبیان اطفال نافع و مدر و نفث خون ان مضعف
باه و مصدع و محرق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و لیمون و بدل او بوزن آن مقال و بدلش صبر
و ضماد لسان و بر جبین ... لعاب گرم و حک دادن با سیاست و جهت ورم چشم
و تحلیل صلابت و ورم حار و فرزجه او بقدر یک و بابونه که بکمر او را با چهار جزو آب و ده جزو روغن
زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت برودت گرده و مثانه و دورد گرده و کمر و رحم و اسهال و درد و بلغم
و تحلیل ریاح و رفع ازو گرانی و سامعه و خوردن او بقدر یک اوقیه در حمام جهت رطوبت مجرب
و حقنه او جهت مغص و توسیع رحم و حلطی نافع است مازو مرکب سه انست با انب انار ترش
سائیده و عرب صاد و ماند سیج اگر بمس بگویند که وزن او عجب است سماق بیهوده گرم و
خشک در سیوم مقوی معده و بارد و خشک و ...
نرم ... باو در اول و مشکی او زیاده است و از سموم ضماد است و طلای او با روغن
گل سرخ و زرد جوش کل سرخ جهت رو با سول کوشت و رفع ورم زخمها و حقنه جهت اسهال با کو
زیاد کوشت مرده و قطع بوی رحم و سوختگی آتش و ... سبلان بحرقان و حقنه او با
زیاده تازه جهت ورم امعا مفید است واید سرخ و کاغذ خشک مانند که کاغذ سرخ
نیز و انرا فتیله کرده بسرا او آتش زنند و دود او در بینی کشند و در طرف دیگر و سر است و از درد سر
تمام بانده از هر دو سوزاج و در بلغمیه مجرب است سرو درخت معروف است ثمر بس
شنبه خوردن روغنی در اول گرم در سیوم خشک و ثمر او کمتر از نیز احراق او و جمع و ثمر و شد براطو
سابه او صمغ از قطران و درخت شیرین است و بشاره خون او جهت منع سیلان فصول
و بامرصاف جهت بلوغت مثانه و رفع بول و در فراش وانا عیدان و مقال از آب
سائیده او با هم مقال مرصاف جهت بلوغت مثانه بعد بول مفید و مضر رئه و مصلحش کثیرا و
محرق مغسول او جهت سوختگی آتش و غیر مغسول جهت جراحات رطبه و عصاره ثمر تازه او جهت
لوا السیر الالف و حاد و تحجه او در سرکه با نر نیش مخلوط کنند جهت قطع انار نهق بقصدی با حنا
با اوده میان سر و بیمار جهت منع ابهام جراحات و لقوت اعقاب سعت و قطع برف الدم
و طفف

وکلف و نمشها و تحلیل اورام و رفع اعیا و ادرار جودات جهت حمره و نمله و سوختگی آتش و جرب ... طبیخ
او جهت درد دندان و قروح لثه و ... ان ... او جهت ... سوام ... نافع بالتجربه ...
با عسل جهت ... سرفه کهنه مجرب و مقوی معده است و ... او با شراب جهت ...
الدم و قرحه امعا و منع انصباب فضلات بمعده و رفع ... الاعصاب و ... جهت رفع
بواسیر مقعد و ... الانف و با ... جهت خروج رطوبه و ... او جهت ... نافع
و چون ... او را با ... و سرکه طبیخ نمایند ... و ... بکنند ... او را ... نافع
نماید و روغن را طلا کنند جهت ... کردن ... و ... معده و ... او را
داد و غن ... جهت ... نافع و ... سرخ و لصق او ... آثار
است سرطان بحری ... بحرست ... و ... سرد و ... و ... تحلیل و ... ماده
است و علامت ... چون ... سرشت ... طاهر گردد و ... و ... الهوا
و ... الهضم و ... طبیخ او با ... و ... و ... جهت ... و صلابت ...
او با ... جهت ... مجرب و ... جهت ... و با ... الاخ جهت ... مجرب
... و ... جهت ... و ... الاست و ... او جهت
جهت ... الم کردن ... و اخراج ... و ... و تحلیل اورام ... نافع و
... او جهت ... و ... او ... جهت ... و ... جهت ...
آن ... و ... آن را که اطراف ... قطع کرده باشند ... او با
... با آب ... لطیف نموده باشند ... طبیخ ... شد
جهت ... اعضا و ... مجرب ... محرق او با ... و ... 
... و ... نافع ... محرق او جهت ... آن را ... نموده است
... او را از ... و ... طبیخ ... باشد ... را
با ... شد جهت رفع ... سنگ ... مجرب است و ... مزمن

او را روغن زیتون و سرکه و حنا و سنبل گذاشته است و اگر بجای او روغن سنگ بگذارند قوی تر باشد و بمقدار دو مثقال
هر روز بیاشامند و گویند شربت او محرق است و کیفیت این امر عجیب است که اعضای ... باشد و با مقابله
مثل باشد و شراب تماما طلوع نموده باشد به شور که گاه به یک جرعه محرق ... هم جهت خطر باد
جوش آن را اضافه نموده سه روز در باده بر آن بریزند و ده مثقال با آب سرد بنوشند و دفع ادویه سنگ ...
گرده می نماید و ... چون سه مثقال خاکستر ... مثقال و هم حطبا با شراب نوشیده ...
... و خاکستر او با عسل که با هم طبیخ نموده باشند جهت سعال با معده و سعال ...
... باشد و سعال بادی ... نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش گل قرس و گل مختوم
و قدر شربتش از سوخته او سه مثقال و از خام ... دو مثقال است سقولوفندریون نجی است لفارسی
سنگ ... گویند و در آخر دوم گرم و خشک و مجفف ... و مدر بول و حیض و ... خضاب و مفتح
افواه عروق و ... جهت ... عفونات و جهت سم ... نافع و ... جهت لعوق ... اعصاب
و ... موثر و استعمال او و ضماد او ... عقل و فهم و ... رياح و ...
و ... و خفقان ... و صداع بارد و ... معده و ... الالف و ... دهن
... المحفر است و ... مثانه ... البول ... کلیه و قطع ... و جهت ...
رحم و ... او ... جهت لعوق ... و ... و ... دفع ...
... و جهت ... و ... جراحات ... که ... ادویه رطوبت باشد و
جهت ... بارده و ... و قطور او جهت ... و طلای او ...
جهت ... و ... و جهت ... کردن لونه و ... که ... او ...
و ... رطل ... آب ... باشد جهت رفع ... گرم معده مجرب و استعمال کردن
او ... و ... است و مضر ... و مصلحش شکر و ... و مصلح
آن ... و ... و مصلح ... و ... است ... و ...
... و ... السلطنه است ... و ... او ...
دانسته

و قسمی از سمرقندی که بسیار برخمل و الصموح او بزرگ میوان از جمله سرم و محرق و مفرح جلاد و دوارات او و برشا
چون ورباوه از ان گشته است سفرجل بفارسی به و والی نامند معروف است بهترین او دو بزرگ
قریب الاعتدال و در اجزا اول ... بول و تقویت معده و دل و دماغ و مفرح است ارواح روح حیوانی
و نفسانی و طلای آب او گرم کرده استعمال نمایند جهت رفع تشنج اطراف و سوء القنیه ...
و برش او محلل و در اول سرد و در دوم خشک ... تقویت معده و شربت او ... و در مزاج ... قابض
و العادان مسهل بعض خصوصا بعد از غذا و حابس طبع حار المزاج ... و جلای ... و لو ... اقسام
از تقویت و مفرح ... روح حیوانی و نفسانی و خوردن ان جهت تفریح و دفع ... و
تشنگی و جفقان و حفظ ... از اسقاط ... اسهال و ضعف جگر و معده و ... ان و ...
یرقان ... و برص ... و منع صعود بخارات بدماغ و دل و الصباب مواد ... و دفع ...
... و اسهال ... و تسکین التهاب ... و ... جهت ... البول و ... و ...
معده که از بلغم ... محترقه باشد ... ... از حیث رفع ... الام ... و جرم او
... و ... ... و مصلحش ... و ... مسهل و مطهرات ... و احلیل و ... 
... البول و ... مجاری البول العاب ... مفید ... کرده ... و ... بقدر ... کرده
جهت قطع اسهال ... بخصوص ... در ... که ده ... کرده ... ان ...
... باشد و ... ضعیفه و ... و ... و ... بحد ...
او و مصلحش ... و ... ان و ... و ... ... است و ...
... در اجزا اول ... و خشک ... قاطع ... اسهال ... و ... صعود بخارات و
مسکن تشنگی حرارت و ... معده ... که از خلط موجود باشد ... صاحب ... 
است و ... قریب الاعتدال و ... و ... و ... از ... در جمیع اعمال
... و ... و ... است ... و ... نازه
و ... و ... و ... حرارت و ... و دل و معده و ... او جهت

بغوست احشا و تسبید و قولنج و خفقان حار و منع صعود بخارات مؤثر و ضماد و جرم او با سکنجبین اورام سور بر کش
حنجره حبس فصلات و ادرار الصلات با عصا و اورام حاره چشم و سایر اعضا و لضمید بر کبودی جرب
تخفیف رحمها با معست و بریان که بر روی نمی باشد که رطب و حل کنونی لسان قالبص و لعابات
مفرحش و جبوب است و در وی نشی حبت برف الام جراحات مقعد و حکه نرسا حجاب او
و جفت به و بر لبها جست و بازه رویده و او در سه اعمال بهر از نوسا و حبت سلاق وحکه و سبل و دو به دو به
نافع است و روغن مطبوخ مبرا است و را با ضعف آن روغن زیتون جوسا نیده باشند با روغن
خالص نامی نامد بر رو و خالص و حبت جرب رطب و سعوبه بر وعله و قروح رطبه و قروح دهان و زو
ارو طبیعی و با نبولی و حرقه رحم و بول و منع او را عرق مقعد و اثبات ابیدن او و حبت برف الام و جمع
حار و دو بیم حکه و استسهال هرمن و در جرحار و قرحه و در منع سم و از اریح درد و حبت الصنوبر نافع و حفه
او سرمه آن اثر و دارو و در روغن که از سکوبه بطاس با روغن گلسرخ مرتب و نبند و در اعمال صعوبات
دبیدانه و در و رم سرد و سر دارد که نوبت فالج لعاب او حبت خشونت حلقوم و حلق و سرفه
حاره و با لسه لبسکی و حرارت نمده مهاب و ببهر دین زبان و دهان و حرارت ان طلاب او حبت
سرخسکی الحشن و در منع حرارت اشابت لعابات نافع و مصرع و آنرا حبت تشنگی و بدان المقعد
معرور به بنهی محرورین و موافق امضاح نفس و حبت سل و قرحه امعا و سعال و رفیلی او را نافع و مرا
سرسش و مثقال و از لعاب او ماده مثقال مصعف و مرحی معده و مصلح او محرورین بسکر و در محرورین
زاو نیاه و بیهوشی در رطوبت است بقله اوراد البقل الممدوحه نامند عصاره نبات پرشیر است که ساقهای
بسیار از یک بیخ می روید و قدر سه چهار و زرع مرد و بی رهن بین المیشو و دو ارخصی مقان کاه باشند که از است
السیم و ظاهر او با رطوبت جسبنده و برگش مثل برگ بلاب و نرم بر و سر بر و بار شیر آرائی و گلش سفید و سفید
سرو مقان نهی و الفلفل الراکه و تخمش سفید بقدر برگ عظیم حجم گرداه بر بود و بر از رطوبت و جون ابداریح
او را قطع کرده اطراف آن را از جانب حالی مرود و برگها در آن ملند رطوبت بسبی آن و در ما جمع شد
برداشته و بعد از آن اوصاف سهاک و در آن برسده و فخ خشنه با منضج است که زود رنده شود و مایل

مسود و زردی و سفیدی باشد محلول او در آب سفید شود و در لون برش خرمعالی است که از ملاحظه اجزا معا
زرد و سیاه او فعل است بر جمله صفات مذکوره نباشد مصنوع از سقوطات خواهد بود و قوت
او مسوی باعثی نامی است بعد از آن قوت مسهل زایل گردیده مدر میشود و مقوی او را سه سال
باقی است و شرط است که در سال سبب ربه جمیر شود به کند و با مثل او مصلحات استعمال نمایند
مثل مصطکی و لود و کثیرا و زنجبیل و صرو و روغن بادام و این ملمند سنامکی و افتیمون را ابدا مصلحات
دانسته است و در محرورین با عصاره گلسرخ و رب به استعمال نماید که مبالغه در سهالیدن نکند که باعث
ضعف فعل او است و در محرورین و ضعف القلب و اطفال و ضعف الاحشا و بواسیر سبار و
کسانی که گرم استعمال نکنند اولی است و در سموم گرم و در اخر و دم حسابت و مسهل صفراوی جهت
محلول با آن و حادث از افاضی بدن مقوی فعل مسهل و لعاب سرایع العمل و حامل حیض
ورم معده و جالی و محلل و منضج و مدر فضلات و جهت گزیدن عقرب ضماد و نافع و با مثل او زبد
وحون با شیر موید جهت اخراج و اقسام کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی
و با زنجبیل موید جهت مواد بلغمی نافع و رباه و او مصر دل و معده و امعا و جگر مورث تشنگی و کرب
و دافع اسهال و زیاد از درهم و درهم او کشنده است و ضماد او جهت بهق و درد نار ... و با زیره
کاو و نرس مطبوخ بر حوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق شکم اطفال و ضعف الاحشا موثر
و صبح او محرق و محلل و ضماد او جهت قروح و مفاصل و اورام نافع و ضماد بر کف ادویه را افعال صبر از
صبح و در جمیع اجزای او محرق حسن قابل آن و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ
و از یک دانگ و درهم و جملس نکوردن نیم او صبر را در نیم درن بلیله زرد و گویند لاعبه بدل او است و چون
و ... ال اربعی که در آن محموده را مشوی کرده باشند با قدری سفیده جهت امراض صفراوی و
رفع ... لی مصر است و از خواص او است که چون ... اورا ... این نموده و
... و حل نموده احتیاط بلیع کنند او را اعصاد ... و سکند تحریک است   صبر اسقوطری ... و بدل او دو ... و
... دو درهم و مصر ... ستسا ... حبس ... ابول ... ری ... فوف ... لی

مسطّح و تخم او را با آب ارزشت عدد و لیکن اگر ابون بر روی … و بعد ازان دو وصف و بادام او را
دو فروج … و جوارش مشهوره او در حبس بر موجود است که در سعال از قبیل حقنه … کرده باشند و در شکم
او را تازه … کرده بایکت نموده و با … اسبانیه که رسیده و در سه ماه … کرده و بعد از اجرا
در … باه گرگاه … و معتدل … اوزنش و … او را … عظم … باره عنبر … در
دوم گرم و تر و لعابت سمین … او در سوم گرم و در اول … و لعابت منهی و … که لیت
… و ازمنی بمرتبه … و اطفال ان … و تخم کاهو مسکنه حبت فالج و لقوه و … دیبه
و صدا و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش زرب حامضه و تخم کاهو و طبیخ عدس و … مثل او عسل شربت
… تخم بمرتبت است و سرشش سه درهم و بدلش شکر … و نصف … کاو کوبی است و جمعی
که حصه … را بدل … اند اصلی ندارد و … بارسی گویند که … چون او با بلیله او بله … و صبح
و برص … لعابیه شکر نامند و آن عصاره نباتی است مثل نی ولی کوتاه‌تر که بعد از طبیخ
منعقد گردد و هرگاه … باشد شکر احمر اسود و چون بار دیگر طبیخ داده صاف کرده … ریزند القسمی
که … جدا کرده و مسمی بسلیمانی است و چون طبیخ دیگر داده و در قالب صنوبری ریزند او را فانید گویند
و اگر در طبیخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج خوانند و … قند مکرر و هرگاه در قالب … مسادی
الطرفین ریزند موسوم … است و چون طبیخ دیگر داده در … ریزند موسوم بنبات … است
و چون با آب طبیخ داده … ریزند با منعقد گردد و … کشند محصوص … حزای …
… و چون در طبیخ ثالث بقدر … نموده … با منعقد گردد … ریزند و … الرنم
… قند مکرر است محصوص ابیض … اند و … شکر را … گرم در … طبع … و شبیه و
جالی … سرفه و … بول و حرقه آن نافع و مولد خون معتدل و مورث … و
جمعی که مثل نمک … شکر ظاهر میشود … خلای … نافع … و شکر سرخ … گرم در اول
سلیمانی در اخر اول تر و طبرزد … قریب الاعتدال … اقسام … که صافی‌تر باشد حرارتش
کمتر است و … تشنگی … و انواع شکر فالج … و … وجالی

ن طبع د

طبخ و اعضای عصب و مقوی ارواح و قوی و جگر و محلل ریاح امعاء و مفتح سده ... و بعضی بدل او بابلیله
بری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استرخاء اعصاب و دافع خلط سودا و ... امراض آن و
در لقوه و مرخی ... الاثر است و با آب گرم و روغن بادام جهت ... الصوت و تسکین قولنج و ... او
روغن که بگرم ... جهت رفع سده عروق و ... صاحب القلب نافع و جهت عسر البول مجرب
و ... خوردن شراب در روز ... دافع سرفه و حبوب ... از حبوب ... درد دندان و از
... خفقان که از کرب ... و اکتحال او جهت جلای ... چشم و طلا ... و ... ایستادن ...
... جهت سلاق و جرب ... بالیدن نوع ... چشم را دافع جرب ... و ...
و قطران و ... و ... و جهت ... آثار ضرب ... دو ... جهت ...
زیاده جراحات و رویانیدن گوشت تازه و ... جهت رفع زکام ... صاحبان
سل و اسهال و ... صفرا ... مزاج و مولد خون ... سودا ... در ... استعمال کند
... کتیره ... حرارت خون ... اخلاط و مصلحش بادام و ... و آب ... و ...
و اسهال ... در لقوه باه و ... رطوبت مثل ... و در تسکین قولنج ... و ... است
در ... است سپستان سبستان که بر درخت ... و ثمر ... بنفش و سفید ... و ...
... و ثمر ... حرج ... است ... که ... و ... احساس ...
شود و در اول گرم و ... و این ... و الطف ... و ... ثمر ...
... و ... بجگر ... و ... دانه ... و ... جهت ... سفید جهت سعال
... و ... بآب گرم ... هر روز ... جهت ... ضیق النفس ...
... مرده ... و اکتحال او جهت ... نافع و مصلح ... مصلحش روغن بادام
و بعضی گفته اند که ... سعال است و ... مضر ... است و مولف ...
... که ... سعال است و ... آب ... و ...
... قطع ... و ... و ... است ... جراحت

بسیار و جگر و سایر چیزهای آن است و در او بهار یک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و در بلاد برگ
از عنوان و سنبه باشد و در بلاد گرمان بار مشهور و شکل تیغ نفیس و برگ و در بعضی بلاد با برگ و گلش
مایل بزردی و سنبه بقدر حرنه و ثمرش سنبه باخیر و بسیار ریزه و در جوف او سنبه ها در غیر سنبه ها
و در غایت سرخی و اقوی آب ماده ازان مایل سیرت سیز سیز تر است و نشاخ او در سیوم گرم و در جسارت
و طلای مطبوخ آن بهر درد عرق زهون حبت و فالج و لسنج و جدر و در رعشه و خشکی او حبت
منع فروج حبه و اکثر رفع حرکت و تعقیف فروج و برون گوشت زیاد نافع و سنبه ثمر او را جوف در جلش
تری و نمازکی ازهم ماده زده بر جراحات کوازنه قاطع رفع الوم حبت و با بدن گوشت برآید
و اکثر او در جهار گرم و خشک و شر عده موی جلو و در عمل مستعمل اهل حجاز است و قاطع دانه کوار سرز
رافع تحلیل و قوبا و سعفه و مصلح ارواح صاعده علم صاحب است و محمد بن احمد گوید که در طرف شفانی
گذشته او را جمع کرده بودم بعو دمان طرف را بکار آب گرم و استعمال سنبه جمعی کسی را ازان طرف آب
چوز داده در بلگی بلاک شدند و قسمی از این سنج است بخوری است که جلوس در بهار آنکه شده است
مورب از خار سپید سفت و آن جمع مایی است و بهترین جمع او صاف سفید و سرخ اندراز
منعقد و ست و در سیوم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در روزم و الشه اند و مسحق او لطف و جالی و محلل
ریاح و ادرار حیض و بدر حیض و مسهل بلغم علیظ حادث ازان و ارعش بدل و مفاصل و مسهل ماء اصفر و باد
هر با غنه و مصلح او رونه ثیبهله و فایل اقسام کرم معده و حابس و مخرج اثنا و حبت امراض بلغم و ریو و سعال
و دردسر پنه و اسپسقا و درد مفاصل و لقوس و ریاح بلغمی و سوداوی و جرب و فالج و صداع بارد و مغص
و با شیرب حبت گربدن هوا و با عسل حبت لعوب با جو و قار او حبت حدت و سهال و حار
از اعضا و از اله اثار جلد و تعقد عصب و سر و عرق النسا و التیام عضل مطبوخ و محلل جسا و نفقه و سلعه
و جزیره او حبت احابس حیض و بحوران حبت احساق رحم و جرب و اکحال او حبت نزول آب در
ظلمت لقرباً نافع و مضر سحر دری و موزن او بلغم بلغی و مضر معده و مصلحش انیسون و مضر گرده و مصلح کثیرا
و شربتش تا یک درم و بدلش فر بیون قرعی و دافع سموم اقلنج و بدل او است [illegible] عصاره الشیء است
دعبراصلی

دیگر اصلی آن مرکب است از بارد و جوهر مائی و جوهر غلیظ که لزج باشد و آن قوی تر از انواع سپستان
در دوم سرد و خشک و حال فی الاول و طبیعت مقوی باسکه اعضا و قاطع عرق و از آنکه [illegible] و مقوی [illegible]
در سوم [illegible] و مثقال و بدلش [illegible] است [illegible] مؤلف تحفه است [illegible] گوید
فصیح و لطیف و ملطف و مقطع و ملین [illegible] حدت خون و صفرا است و از مجربات [illegible] و
سعال [illegible] و مصلحش [illegible] الشکر و بدلش جلاب و شربت [illegible] است و اقسام او در [illegible] است
بیان نموده [illegible] شاه جهانی و [illegible] است [illegible] مالک [illegible] و [illegible]
باشد [illegible] قسم [illegible] زرد و [illegible] دوم سرخ [illegible] صفائی و خوشبو
سیوم سفید [illegible] چهارم [illegible] سیاه [illegible] نوشته
[illegible] سرخ [illegible] سیاه و [illegible] گویند [illegible]
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] که باشد [illegible] طعم و [illegible] باشد [illegible] و
خشک و لطیف و ملطف و مفتح و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضا و [illegible]
[illegible] و خفقان و [illegible] سعال و [illegible] و منع [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] حدیث [illegible] القلوب [illegible]
و محلل [illegible] نافع [illegible] و [illegible] جلوس [illegible] طبیخ [illegible]
[illegible] مورث [illegible] و مصلحش [illegible] و مصلح آن [illegible] سپستان
[illegible] است [illegible] مقوی القلوب
[illegible] در اول [illegible] رطوبت [illegible] محلل [illegible] مطفی حرارت
[illegible] طبیخ [illegible] و مفتح و مقطع بلغم و [illegible] و
[illegible] اوست [illegible] طبیخ [illegible] اول [illegible]
[illegible] طبیخ [illegible] باشد [illegible] رفع [illegible]
و امراض [illegible] نافع [illegible] بلغم و [illegible] مفاصل و [illegible] نافع [illegible]

جهت سعفه و فصول و باهی و با زهره گاو جهت سعوط و صداع و سعفه و جرب و پیس و قطور بلغم او با روغن
بادام جهت درد گوش و لطول طبیخ برگ درخت او جهت حرارت و بخار او ضماد برگ او و ضماد از لفارسی
رشک نافع و مفید و ضماد برگ بلغم او با زرده ارزنی جهت بهق لیست و با رسیقا مجرب و حقنه او جهت
بواسیر و اخراج ثفل و صحیح و ... مفید و طلای برگ بحل جهت سوختگی آتش و ... ضمادها و با برنج و ضماد
برگ خام او جهت بهق و داء الثعلب و ... جهت سعفه و مفاصل و با عسل جهت ... با سایل و با ...
جرب ... و با روغن بادام جهت ... او را نافع و ... و با جرد ... جرب الحار مسکن
... و ... جهت ... و محرق ... و ... و ... و معص و ... و ... او با مدس است
... حرارت الحار سلیخ الحیه پوست انار ... که در ... او و ... او پوست ... است ... و آن
... با ... در ... که در اول گرم و در سوم خشک و ... در ... او که با ... وزن
او و ... بانی ... جهت ... ظاهری و باطنی مجرب ... بلغم او ... و ...
... در ... جهت ... ظاهر ... و منع خروج ... و ... ان ... و ضماد ... جهت
... ان سنک ... است و ... گرم که در آن ... جهت
... و ... و ... و فروج ان و قطور او ... طبیخ ... جهت ... و گوش ... نافع
... و ... و ... جهت ... و ... نافع و ... او ...
... و ... جهت ... و ... مفید ... و ... فروج ... و ضماد او با ... در
... جهت ... بهق و برص و ... ان ... و ... او با ... و با ... جهت ...
... و داء الثعلب مجرب و ... و ... که در ... باشد ... جهت ... سعال
و ... او ... موجب ... و ... او ... و مصلحش ... و قدر
شربتش ... درم است **ماهیات** بفارسی کسیف و سماک است و گوشت حیوان معروفی
است بری و بحری و نهری میباشد گوشت او در اول گرم و در دوم تر و بری گرم و خشک و مقوی
باه ... و ... او ... حیض و ... مجلل ... و السام ... و ... العهد ... مجلل او ... و ...

دوغ

دهن وبری او بهر تا جهت جرب ولسع نافع دهن بابا روجو وعسلی جهت کلف زنگ ارواح القلب قلقلی

صبح وشام بنوشند جهت جرب مفعد بل وطلاب او جهت نقرس وجماد وکمابه سوخته او نمار ودهن تخم جرج

درود مثل ودهن آنجد جهت زد بابتدن بنوی بسه مجرب وطلای سوخته ممزوج او که آرد

نامنشونار دهن کلف و جرب گما ودهان جهت سرطان ممزوج گل الطین و صبح دوای ودهن ادیار دهنی رسد و با بنفشه

بخم مرع جهت شقاق مقعده وسایر اعضا ودرد او جهت ریح باب غیر العلاج مفید و دهن با حال کرد او بلشران

فلفل اضافه کرده با عسل کسر بشود صبح وشام دنا تف مفیده بنوشند جهت البول و کرمکی نقرس وسل مو بر وطلای

زبره او محلل خناق و قروح لثه و زدهان وسعوطا او جهت صرع و اسهال المحدث این با عسل جهت نزول

آب و تعاطی ودمعه نافع ونفعه اولصور نقلی با بیر تا به موافق و رفع سرقه بریس اطفال مجرب طلای

او با عسل آن را بار جهت ورم لسان نعدیل وله او جهت لسع و کرار و حلوبیس در طبیخ او جهت فتق

اطفال و دردن حون لکری او جهت رفع سموم و لحو اسحوان انحنائی او جهت بها و منع سحر داد

برسر رحیض از حاشیه فواق او جهت رفع لسن با مرتب زبان لعاب مؤثر است و گویند حون

کشف را بر لیت و حین کشود منع بار دن نکرد و المکان ثبته مجرب است وحرف امعا و حصر

عسل وعدد بیرست ارسوخته او باست در نیم دار لحم او نمک قراها دار حون اورته فیما اسب نعمان

ورق او حرب و رحت انار بر کشش درا در عصب ذار رود بندان بوار لعل اره مستعمل لورت و اراد

درد وم سر و حساک دحلی ان بهر سموم و در بردت بر کشش کمر از دوار اوست و رانع و مقوی اعضای

حاره و قالبض و رافع حفر و جهت فی و عسان و تعب الدم دعرف الدم و در ت حرا سهال دهن در

منع رحیض منفرا معده در امعاء کشر البول نافع و مجرب او بار بره جهت رفع فی ضعف مجرب

وصبح اشه ها و نار دره بخم مرع و لحم لشکنه قاطع الشهال و لحوم که او بحه شود به سر قابض باشد طلاو

بابات سرد قاطع سیلان حون از نواحی و کت و شوف کردی که بر زمی اوست جهت

قطع سیلان رحم و تبرون او جهت لعوت لثه و قلاح جنب و قطع حیشا بره او در جلاب و هم حصد ها

باقدر ی کثیرا جهت حرب و دمه و سلاق و حکه و منع بر درا در حشم و سیلان حرب کو حت و باد

جهت استسقای زقی و لطوخ آن با آب طبیخ او نافع ورم حاره و دفع اخلاط او با آب جهت منع ورم مخفف
و اسهال قرانبیقا اعضا و با ربعال حب سبوط جهت لور سبر مفید چون او را با برگ ذوب دشتا جهاب
و اراچه خوشا بید بالقوام عسل رسد و در جمیع اعمال بیال جعیص و تحبب تحلیل ادرام ذبله و قروح رطبه
و در رفت الدم الرحم و اسهال و لثه و قروح سهده و دافع کلف و داحس و ورم چشم و از اجس حقیص نافع
و طبیخ برگ او سوده موی سیه کند و حقنه طبیخ آن جهت قرحه امعا مفید چون برگ او را بمهر آلکند با آب
او را مسعود بسیار بند و در روح دیرند و قرص مثل اقاقیا است و طلای محلول او با آب بار بار جهت
قروح صعبه سلس البول و اسر حار و اعصار نافع و ضماد برگ او بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی
احشا و مهر معده و جگر بار و مصلحش مصطکی و انیسون و سه درم سی بکار و بدلش برگ و جمع در جهت
بنات بمهربانی البیس و با اجزای حاره و بار و ده راوح محلل است و جهت التیام جراحات و جدت لطرو
تسکین درد دندان و از اجس حقیص مفید و در درد گلش رافع لور سبر است لغات سپس کید لونه
در اصول کرم و مفتح و مصلح ادرار و حبوبات هنی و مواد و سوداوی و اخلاط سوخته و دمل الیسح الفواد حلل البدنه
و طبق امعا و معده و مسهل و محلل ادرام و جرب او با شراب جهت کردن اقعی و با مثل سکر
و جمیع استحاله بنی و سوداویه و هرج ایض و لطف آن با دام که بر روی آن مجموع او باب دیه استعمال
نمایند جهت قرحه کردن مجرب و مولد سنگ دشترده کوبد او با نبات جهت دفع سوزش معده
و دوری و برص مشهور رطوبت معده سوداوی و جرب و لدغ افعی و حشرات و مجرب و جرب و دردم
او با آب و ربیم کرد و عالی سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و ضماد او قلل ادرام و طبق جلد و
رفع آثار سیاهی و سم احمر و شر عصب و سو حسکی الشعر و لسع معار و مریون و لطول بار آب
بر لعب او با طعن درازی و سیاهی آن و دفع خوشش سوداوی بر دو جا و مطبوخ او با شراب
جهت تحلیل ورم چشم و جریان نافع و آب طبیخ تنقیه مجرد جرب و مسقط جنین و دود و قراب
طبیخ او با آب تقطیع موثر بکو جیر و سم و دهن کند و لضعف ادویه انیسون که با نشا بخوشند جهت رفع
جارس بدن و درستی جلد و سماق مجرب و لطبخ الهضم و مرحی اعضا و مورث بوی دهان و صداع
کشکش

مصلحش عسل و بوره ارمنی و مقدار شربتش یکدرهم است و بدلش تخم او و ربّ و روغن او را امونیت با
هفت مثقال نافع است در ورم گرم و بثور و قروح و لسع هوام و طلاء معادل دو وزن طبیخ و رفع اوجاع
حلق او و جرعه البول مثل اصل او و در رفع ضیق النفس و سعال یابس و لذع یابس و جرعه او بوزن المثقال بود و روغن
مرا لمعی نیز از سابرا و بهار و مداومت بر آن خصوص رفع سستی و رفع بواسیر مجرب و طلای او
با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و اورام و بار و رغن زیتون و درود تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب
بزرقطونا جهت حمره و بثور و شبون و سوختگی آتش و جراحی که از بوره بهم رسد مجرب و جوشانیده
او با فلفل سفید و مصطکی جهت لشوه و سده گوش نفعد و لطیف البصر و زخم معده و قی سودا و ی
و مقعد و دماغ ضعیف و جرب الاسنان و صفرا شتها و صفرا و مصلحش جوشانیده او با اندک جمر
و روغن آب لیمو و الکاره و امثال آن و مقدار و مقدار شربتش یکدرهم و بدلش روغن بادام
شیرین است روغن تخم او بیست و هفت درهم سکنجبین ساده درهم افسحه سه روز بنوشند جهت جامع
شرب مرمیه و حمن تخم او بیست و دو بوسیر و هن مجرب لعاب او نافع کو ساید و حیلام
آن باده و از حرارت و شیرین آن رجراجی که در اب باشد سرد و جوشکوار و سعلبور ر
لعدلح المسیح صبح کند و باره او که زیاده از لکه و مانند بسته با شد و در ورم سرد و بثور و لعاب او بهم از سرشیر
و روغن است و لطف من اعضاء و صالح البدا مرطب و مبهی محرور و مصلح احلاطی حاره و جهت
حب حصه را و مرده و شیرین جمیل و برقان و دوق و شربه بالسه و ضعیف کرده در حجر معفی
حاره و لعاب او با آب محوره و جهت استسقاء و جهت اسهال برار زری در مرتب بحرنیب و تخم او در
لعوب باه قوت بالا و حبّ السعال در حجر حار مقعد دخان و بیمی کرده او از میتور حرکت در آنرا
باشد جهت حدث مواد و لسعا بر ورم قرح اخلاط و رفع صاحب سرسام و اورام حاره میعود و
مره و دو کسی که او دو می گردد با آب گرم و عسل و سکنجبین بمقی و مسهل خلط و اخلاط ماسه
دانست و رفع حامل و عرق النسا و رفع آثار جرب و برزه و حصر صاد بره و سفوف او رافع سلاح
حمیت است و حصر مرد و جمعه معده بلغمی و دوبار تریاک به اعضای وصلحش تخم او روغن جوز

کنند و نافع ام ... زنجبیل برو وزن و عسل و کلفه و صمغ و الکابه وا ... و بالجمله جهت ...
تشنگی و رافع آن ... و الکابه است ... او بالتهاب دیگر ... و گویند حصوصا الحوم
بر بی ... مفرد مورث امراض ... است و اقسام ... الحبه را که ... دراز
... او گوشه باشد مورث خلط خام و ... و ... نا ... ان گوشه باشد ... گری
و جگر و قاطع بلغم و مورث ... موافق ... و ... بر او ... باشد مسدد و مولد اخلاط
... و ... نضج و ... اسمر ... باشد ... اقسام ... و محلل بلغم غلیظ و مقوی
حمل ... و ... محرق ... جهت ورم معده و سفاق ان ... عفونت و ... و ... و ...
جهت ورم صلب ... و طلا ... ان ... او ... بیض ... و ... در ... و از
باشند ... و ... و ... و ... و ... نافع الصدر ... معده و مورث
حرب و ... و ... است ... لطیف ... باشد ... و ... و ... و ...
... و لطیف ... مجموع ... او ... و ... هر ... و حرارت ... رطوبت
کم ... و ... را ... او ... و ... محلل و مفتح و ... دم
سموم و نافع ... و ... و ... و ... حلبه و ... و ... و ... و ...
و رافع ... حب ... و جهت ... و طحال و ... و ... او ... و ...
جهت ... مجرب و ... گرم ... جهت سموم ... او ... و ... خاصر
جهت ... امعا و جمول او ... مرخ ... رحم و قاطع ... و سقاق و ... و سوداوی
جهت ... و ... سفاق و ... بلغمی ... و ... و محلل ... و ... او ...
جهت سعوط و ... و ... و ... العقرب جهت ... جسم و ... ثابت باشد
جهت ... و ... و ... مولد ... و ... معده ضعیف
و بلغمی مزاج و مصلح ... و ... و ... و ...
... و ... است ... جو ... است ... و ... و جمیع احوال
فم وارد

و ابزار آن بعد شستن پوست او مقوی باه و رطوبتی و کرم و مزاج رسانیر جلوه و موئی شوحره المحقق و
فرح دهد و بهرام اوسحق کرده و سنبله است بهمن لغت سنی حرفی و قریبی است که بر طاهر کوسعت
و دوده و عزبن باشد از بیخ ارطب و قریب الفعل است بر دو من باره و سریع الهضم و ملین طبع
و سریع الاستحاله لطیف است و خصوصا ارمنی دوده مضرب و مصلحات باشد روغن باره است سنبل
یعنی خوشه است و بعرف الصباحات سنبل رومی و سنبل است و در دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی
معده و جگر باز دو در بول و حیض و مخفف رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و با ملح الصاب باده
با نعناع و معده و رفع لذع ان مقعد حصبه و رباالسن طبع و جهت برقان لورالسبر و سرفه و درد سپرز
سینه و تحلیل لفتح و استسقا و ادرار باطنی و با اسپاس وصفول لعابات شهی و مقوی معده و باد
پرورجت عشان و خفقان و حاودس قاطع عرق و با حب خوشبوی بدن و زالحال او با ب آنسرحت
بر حشم ولقوت با جره و رما بدن بر کان و باعفص جت رمد مجرب و اقراص و حبوبی در طبیخ او
جبت سعه و حجر و دررور ازجت البام جراحات و طلاب مطبوخ او در جمیع جهت سیاه
کردن و ور ازدن موی مؤثر و مضر کرده و مصلحش کثیرا و سرشتم بابت مثقال و بدلش او حر دو برابر
او که رطلی را در با بر ده رطل اب انگور بجوشانند با نصف رسد و بعد صفیه و با حب بلوزانند در جمیع
افعال در کوراست سنگ پاذ سنگی است که از سواحل دریاهای جزر دوان سه قسم باشد یکی زرد
با خال سرخ و یکی مایل بکبود و یکی سفید و دیگر سیاه و سماک و صلب قسم اول بهتر است و حرب
او مثل جاه بت و در دوم گرم است پاسیر او سه گرم و خشک و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع
بلغم معده و ادرار بول و حیض و حالس دنزبات الدم جمیع اعضا و لطف الدم و قابل کرم معده و اسهال ذرو کا
و جهت ... بسر جایی عصب و بواسیر خفقان و ربو وضیق النفس بلغمی و دست با به و ا اسهال ار مر من سپرز
زیرا دیت او با سلیمن جهت رفع مقوی مجرب و بالع عرق و حافظ قوت ... و
استخفاط حساس و کحل او با شکر جهت قطع رعاف و ذرا ... سپرز و سرن اب جهت درد دندان و تحریک ان و زرنج
لسه و رطوبت جهت درد گوشش و را ای نشامه والبحال او جهت ... و مضمضه و جلا ... اعر و ... فی

بجرب و دور او جهت التیام جراحات و جرب شانه و او با روغن بادام بخوری به لعوام اید جهت سعال
بر غذوب مجرب و بها شکر و ربت و قطران جهت قوبا مجرب و مفرد و مصلحش صمغ عربی
بدلش ... و درم و بدلش مثل و نصف او کبریا و ربع او ساذج است و روغن او که معروف بدهن
الصوابی است جهت قوبا و رفع آثار و التیام جراحات و اورام منعقد و لواحق جاره و جرب کهنه معتدل
است و طریق آن است که ... او را سائیده با روغن زیتون و روغن ... بالیس ... او
بعضه لعوام ... که مسقط جنین ... قاتل جانه است ... سند ... ش
دار فلفل فلفل سیاه مثل لون ... و ... مثل سرمه ... چشم کشند جهت ... موت
سیار ... است ... مسهل ... اخلاط محرقه ... و مفرد ... جانی
جهد ... نافع ... و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و ... غلظه رای ... و ...
و ... و ... و ... و سعفه و جرب ... و ... نافع ... اخلاط خام مصفی خون ...
منضج ... نافع ... سعالی ... مزاق ... ناخنه ... و مواق ... و ... دهن العقرب
و قاتل ... و ... و ... شکی و ... مصلح آن ... کردن ... و جرب ... بادام
و ... داخل ... و ... اخلاط ... و ... ان ... و ...
سه درهم و بدلش مثل ... ان ... و ربع ان ... مصلح ... هلیلج ...
سابهری و ... محرب لوکال الشی فیه الشفا من الموت لکان فی السنا ... حب ... نی
است ... صحرا ... و ... ادر ... و اول ... و ...
پوشیدن پوست او معدل مزاج ... و ... عصب ... دی ... او جهت التیام جراحات
و قطع خون و ... وجهت قروح و اورام رطوبت ... پوست او ...
و ... او موافق ... صاحبان ... و ... طلا ... محرق ... او ... که ... شود ... سماق
انکستان ... معدل ... او ... البحر است و ... روغن ... نوشته
... و ... ان ... و ... او ... محرق ... و جاوش

بمکان

مکان و چاه‌ها زدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت لطیف آن و خوردن گوشت آن
موجب هزال و سل است و بهتر آنست که بعد از آن بسرکه و آب ... قطور بول و درد گرده و
سعوط زهره او با ... سیاه با روغن زیتون جهت لقوه و سیاه کردن موی سفید موثر است و بسطوس
سعوط حصه او را جهت جذام لعاب او نافع و ... و نوع وحشی او قوی‌تر از اهلی از حاجی رنگ
در جمیع افعال قوی‌تر از اهلی و در دوم گرم و خشک و مجرب ... او را جهت سفوفها لطیفه مجرب و جلوس
در طبیخ او جهت درد ذکر و ... بهاب طبیخ کفتار است **سورنجان** بیخی است شبیه بسیر
صحرائی و مایل بسفیدی است پوست او مایل بسرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و لعابدار و رطوبت
و حکک او با دو قسم باطن سیاه و باطن سرخ و از سمومات است و برگش ... برگ
... و ... قوی ... بعد ... و ... سفید نافع و سموم گرم در دوم و خشک
و قوتش تا سه سال باقی است و مسهل اخلاط بلغم و قاطع آن ... از مفاصل و منضج ... و
... قاطع ... و سیر ... جهت عرق النسا مجرب ... تحلیل ... نافع
... جهت مفاصل ... با زعفران و تخم ... و ... در استخوان و تحلیل او ... جهت
... او ... سفید ... مجرب ... و ... مضعف ... است
... و ... سورنجان ... ضعف جگر است
و مصلحش ... و ... زعفران ... است
... [illegible] ... است
سورنجان سفید شیرین ... احمر ... که ... عدد
... مجرب ... است ... حقنه ... و ...
مفاصل مجرب در اصفهان ... بلاد موجود ... و ملح ... مستعمل و
... مایل ... مستعمل است قوتش تا ده سال باقی است ... سیاه
... استعمال ... نموده ... و ... وجود ... جهت

السلاح جلد و لینش تا آنها و لطیف البصر و نیح او در اول گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظ و مرکب
و تسهیلش لشبکی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و غاسل احشای باطنی مقوی اعصاب
و مجفف زکام و جرب اقسام سعال و ربو و نفث سینه و سیلان و تحلیل التهاب معده و سورنجان و خشونت
سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و مهای بلغمی و امراض سپرز نافع و دقی کردن با طبیخ او مخرج
رطوبات و اگر شربی از او باقیماند ولیکن دفع میشود باستعمال و ادرار خارج میکردد و بهرگاه مداومت
خوردن او بعد از ان در سیم مثل ان شکر و لطف او بهار از اول حمل تا اول سرطان نماید در
تمام سال علتی ظاهر نمیشود موجب جلای بصر و رفع سعفه و صداع مزمن و مهای کهن میشود و
اکحال او حالی بیاض و غشاوه و برکت تازه او و دفع ثقل سیل الاجفان با دردسر و نقل مجرب و این
باسور که بتو بجوب اورام و حسک ترا است بر اجزای او با قوت فائقه محلل است و بسیار دون
با علامات ازو والسنه اند و ابن الدوله با دیگر ما و منبع سنت و محمد بن احمد کوید کم سوسن میر اراسیاب
اجزای او بهتست و لوخاوان برامون و معدان او داخل معاجین کرده اند و گویند مخصوص بصره در
ترویج حار سن بیست و از سوسن انانی دیگر بهم رسد و گویند اصل سوسن مفرح و مسکر است و مصلح
و او اعضای باطنی مفرح و سرش با بهدار و دبالش لطف او و برند و مش او محلل است و رب سوسن
که ان مطبوخ او است بقدر اکتفا و جرب باشد با سنه در جمیع اعمال بهرار او ان در دفع جرب سیلان و بلوغ
او و ده است اصل السوس لسدر ده تولد تم کوفته لیست دو دانار است در ده صحیح اب صاف ان
صد و قع بسوسنانه و او تا و قرار تا ماند و بسوراک تا دفع سار و مجرب سه روز مهل مقدار اصل السوسنا
هر روز با اب جسا بنده کوشده باشد تو سنش است قدرب ار سوسنای بی نر نالی است در بی
و لسهای و برگ او را ان سفید و کبود و مشابه و رنج اقسام او سفید و مایه و بر طلالی و بعضا او دو سوسنه
بر دای سفید و لهدا ایام او را بیح سفیه باشد و اصل سوسن سفید با عطرات قوی علی سوسن از او سفید
و السماء حاصل از علم فرق اقسام او رب دار سایح قسمی کبود بر حلی است کشش با سیار
کوچک از سوسن کبود لسهای و گلش یک عدد و بیخ دار او بر کرده و در حرف الف مذکور است قوت

اقسام

اقسام سوسن مرکب از حرارت مختلفه و اجزاء لطیفه و لطافت است در جمیع افعال مثل ازهار
رحم و اندمال جمیعا و رفع حرکت آن و بول و سرد و در جگر و امراض سینه و سپرز و طحال و ضعیف اراز
سر و جماد او با سرکه و بار و حبوب ورم حار است و رایحه او محلل ریاح و داعی رعونت شهوت
زنان و ورق طبیخ و حب و عنوان دعصاره او که با جنس ادویه او و عسل در ظرف مس طبخ الخفاف
دوستانه باشد جالی و مجفف و مدمل جراحات اطراف عسل نافع و در رفع
او و سیل روغن او بر است در جمیع افعال و حمول این حب قولنج املاء و سیل صفرا و سپر
و جهت امراض رحم و در و صف سر با وضا و اهل حصبه و خاشوش نیز اوجه نیست رفع لوث حمره و خاد
برگ او و چون لحم او جهت ازدیاد سموم نافع و جهت سرعت ازرحم او را و مسهل و آن مطبوخ
روغن با مرضه است و قسمی از سوسن مسفد و کبود و ضعیف مراهم است و کلیس کبریت از سمه و خادم
مطبوخ بیخ او با شیر جهت محلل اورام بارده بلغمی جهت درد دندان نافع و ضماد او بر حمره
عدس البراری سویق اسم عربی است جمیع ماکولات است و بعرف اطبا آرد بریان
است و بشرط آنکه بعد از بودادن حبوبات بکار برند و بکار برند سرد و خشک آورد
و سویق جو و گندم جهت تسکین التهاب تشنگی و سویق گندم در سرد و تر و طب اتوی
است و مقوی معده و مولد ریح و مصلح آن عسل و ادویه و ابدال آن در او مثل کرده کنان و
سویق جو با آب انار جهت منع صفراوی و صداعی که از بخار احراق اخلاط مهیج معده باشد
و با شربت ورد و بعض از آن جهت سحج عظیم دانسته است و بسیاری اطلاق قی و اسهال
اطفال دلوف بدن انسان لطیف نموده است و سویق هر چه که حسک کرده بوداده سحق
کند جهت اسهال و حرارت علیلان حرن و سویق انار و انار دانه جهت تب و صرع
و البرود و مسلق حرارت انداب الشین المعجمه شرب از شب آمده و دولح
حاشیه ... از آن بسیار لوخات و شبیه گشنیز و گلش سفید ... از آن عسل... و گلش سفید
در دو قسم را طعم تلخ و با اندک تندی و بعض در ... است ... گرم ... القوی فی حرارت

معتدل [illegible] در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد و در آن نسخه مفتح سده و جالی
مقوی معده و مدر بول و ادرار و مسهل اخلاط بلغمیه خصوصا سودا و دوره محرقه و صاف کننده خون و باعث
اشتها و خشک او در لعوقات معده مؤثر و جهت امراض سوداوی و بلغمی مسهل [illegible] [illegible]
جهت [illegible] سوداوی و عسر البول بلغمی و آب [illegible] [illegible] جهت [illegible] معده و امعا و رفع [illegible]
و جرب و حکه و اسهال عصاره او جهت لعوقات تازه و با جمیع جهت منع [illegible] [illegible]
که کنده باشند و مضمضه او جهت حرارت کام و دهان و لعوقات لثه و حار و خشک او با [illegible]
حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و [illegible] [illegible] مفرح او جهت دفع [illegible]
که [illegible] باشد و ابره نافع و این [illegible] و تازه او را جهت [illegible] [illegible] مسدل الحرارت
و در اعمال و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] دارند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مثقال [illegible] مثقال و در مطبوخ تا ده درم لعوق [illegible]
او [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] قسمی از گیاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible]
و [illegible] مستعمل است [illegible] ریحان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و [illegible] مفتح سده و تاخیر [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهت خفقان و ضعف معده و [illegible] [illegible] و عصاره او [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و مضمضه [illegible] او جهت فلاج و [illegible] [illegible] او با [illegible] و مقوی
اعضا و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] معدل جمیع [illegible] او قاطع [illegible] [illegible] خصوصا
که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در اول گرم و در دوم خشک و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و مقوی عصب [illegible] [illegible]
و جالس

و مجالس سلاطین چون اعضای ظاهری و باطنی و جرب دن ارباب آثار نفث الدم و اسهال دموی و ورم
امعا و زحیر و سل و طلاء او با سعدی و تخم و زیح و امثال آن حب ورم حار جسم و سایر اعضا و باد
سرخ و سوختگی آتش و البخار او با شیر و حزان و امثال آن حب ربو و سرفه و سپرز شش بلکه حب درق
و جرب و حکه و قرحه با آب حلبه حب امراض بلغمی جسم و ادرار و حب رفع گوشت زیاده جراحت
و رویانیدن گوشت جراحت مجرب و با آب کشنیز و با سوداء حب سرد فرج حاره و قرحه و جراحت
معده و رحم و قصب الحصاء معتدل و مورث سرسام انتهاب با سقال و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و بدلش مغاث طبیعی مغاثی
سوخته او در دوم به سمن خصص و در حبران ورم الاحوین است **شبت** گیاهی است معروف
بفارسی شوید گویند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و دارای ... کنایه و محلل و منضج و مدر بول و
حیض و شیر و تخم او در این افعال قوی و مسکن مغص و منضج سده و باهی و با طعم و با بهار با عیب و حب
یرقان و امراض بلغمی با بلغم و فواق و ضعف معده و جگر سپرز و ربو و سنگ کرده و مثانه و قولنج و
منع فساد طعام و حب امراض آلات تناسل نافع و با عسل حب سموم و اعلیاب ... و آب
مطبوخ او و تخم او مسکن مغص و محلل نفخ و از افطار ... و دافع ... که از جوشیدن طعام تا به
حب فواق بلغمی و در دیم و مثانه مفید و سوخته او در ... گرم و جراحات و با عسل حب امراض معده و
بواسیر حار و ... نافع ... او با رجاج و عسل حب ... حب جرب و ... مجرب
دور او مجفف فروج ... و حب قرحه ... معدل و قطور عصاره او حب امراض گوش
و جلوس در طبیخ آن حب امراض ... رحم ... و سحوق او با عسل ... طبیخ ... باشد بر
... طبیخ و تخم او ... اصلاح معده ... و ... طعام ...
... و ... ان مضعف باه و قاطع منی و ... و مضر محرور و ... و مصلحش
... و امثال آن ... و ... و تخم او ... درهم و بدلش ... است و گویند بر
... او با ... امراض ... قوت باه است ... او
بالمواصفه ... و ... باشد ... است ... و ... و ...

پیکانه را در حالت نماید و مدر تجدید کند و ضعف و سپرز و محلل و جهت اعیا و درد مفاصل و بهیج اطراف
و درد عصب و رفع مضرت و دلرز و ملین صلابات لعاب موثر است **شبرم** سالی است مشهور دار
در سیوم گرم و در آخر دوم خشک و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و مدر و ادرار و با قوت قابضه مصلح
دهن را کتیرا و پسته و مدر احلاط از عمق بدن و موافق معده و جهت قولنج و درد مفاصل و استسقا و
و حفا و ارصه قوبا و تعدیل و لعاب مقرح و ابن ضعف البته مورث مهالک و سده و محرق یمنی او ضعیف
استسقا و یک مثقال او کشنده بلی و کرب و غشی و حناق و سده و باسم مثقال قائل و عرق مستعمل
است و مصلحش و کثیر حسب ابدان و استعمال او با امیون و مقل و هلیله زرد و حب و مدر سرکش تا یک
دانگ و بدلش بادرون **شبه** و شبیح را الغار سی شبه نامند در دوم گرم و خشک و اکل و شرب
در طرف آن مقوی دل و معده و دافع خفقان و سوء حی و جهت دفع ساحر علل و سلاق و جرب
و درد اطلبه و جهت حلق و اسهال را دادرام مفید و مصر بحال مصلحش عسل و بدلش نیم آن باب و رنگ
است و بدل السود با بعض رصاص با عمال مخصوص مجرب است و مولف تقرا کو بد که چون رفع رنگ
آهسته و طلی را امحی لعصدی کند و از خاصیت او است هر گاه در آب را در طرف دهن حیلی اران
کرده و در طرف دهن ماری بیدری سوری در آب رحمه طرف اب را در ان حرکت معتدل
و بنواند العاب بیر و کند و معمول هنداست **شحم** لفارسی پیه گوشت شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم
خشک و الطف شحم و پیه هر حیوانی و رطبی و اگر مذکور خواهد شد با طبعی او مراد سبب برشت و هر شحم
سنحوم در الصحیح ملین اورام و قرحه امعا پیه کرک را و السته بد لیس سه کرده هر ماده را دسه حرش جهه
دار الثعلب و سه مرغ ابی و مرغ جهت خشونت زبان و ورم رحم و در دیل با مرهم کمیه سود جب
و قرحه مهابه و السعال سه مایی کرد حرارت اعصاب کداخته باشد با عسل جهت لقوه و رپ با مره
و سه کرکس و حواصل و طیور و حسیه جهت مفاصل جهت لعاب نافع اند و چون حوانید سحور را
هر کی نکاه دارند با بهر دو کسا منها نیست اور امر خبه و را عصاب ما مرد کف بالش کداخته صاف
کرد را با جدون سعد باد و ارسیسعان با لقمه و با سوشه و با شراب حسنه خوش دار ده با در بد و مضاعف

کواجه

کداخته نیز او و به بدکوره ما رباده او را ان محلو طار د و و خوردن سحوم معی ارحی بعده و مصلحش در میریر
سکنجبین اب لیمو و امثال ان و در مبرد و در تحلیل دخان و مانند ان و بدلش در جمیع افعال
دو عن ریوند و بیز است [illegible] بفارسی حو کوینید بهمن او سفید با لیده ما رد کیله که یک مثقال
کد شته باشد بسیار ردی است و راجزاوان سرد و حساب و فعل العدا و با عوث جالیه و قابضه و مجفف
و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلحش سرعات و بورنث لاغری بدن و مضر مثانه
و مصلحش روغنها و انیسون است و بور داده او ره ساکن باشد با خوردن شکر سوده ای اطفال است
و خون جمد او را انکور بند امراض سوده و دخ حلکرده بعد از نقیب از کلوخه با بکر طل اب ان تو شیند
جهت رفع تشنگی مفرط والتهاب معده و حی صفراوی معتدل است و اب مطبوخ او که
هر انکه با شد ما الشعیر با سبدسه ذوی و بدبول و سکن حدت خون و احلا ما محرفه و سل الاکلراز
ر بولد خون صالح و مرطب و جهت بهاب نبد و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعاء و سعال حار
با کلس نافع و مرخی معده و مضر احشاء بارده و لفاح و مصلح ان شکر و و رحلس الصفال طبیع سعال
ادرا خامی و السه اند و مطبوح ان با لطف ان حسخاس کو بنده جهت صداع حار با ضماد بر طرح حبت
اخراج بلغم لزج و منع سری و الصلح سه در با الحر و لعاب سپستان و بر شادشان جهت سعال و ورد و
سینه مجرب است و پنبره مه در لسان الثور با سبد سمر و با انجلی و ضطیر ار مار الشعیر و جهت استعمال
صفراوی و از جه حاره مرد است ضماد ار واوراو ادع و محلل اورام و با ارد کشیر محلل حسار بر واورام
صلبه و درم کلو و با زاماج و رب مرکم لسان و بول اطفال محلل اورام صلبه و گرم بنده و ملک و با الحلیل الملک
و بول حسخاس جهت و اب الحیت و با اب به جهت نقرس حار و مطبوح او با سرکه
جهت جرب و حکه و با یخ و انیسون و اب کاهو و مانند ان جهت صداع ورم کیم و [illegible]
و با مخرج و استحکام و اول عصوب کشنه و کوفت دیده و وجع سپر او جهت ورم و درد
کلو و طلاع مطبوخ او با الحبر با ما العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره لعاب سرین و جاوسوخه
و جهت صلف و حرارنافع است فایده حوشوخته تیر نیفتد سوده طلی رنگ شش باشد ساییده

هوا بر مو [illegible] باشند جهت قلاع طبعی مجرب و مطبوخ آن با الصف [illegible] سوده جهت

صداع حاره [illegible] قطع جهت اخراج بلغم [illegible] و منع [illegible] و با اکثر و لعاب [illegible]

[illegible] جهت سعال [illegible] مجرب [illegible] السنی باشد

شونیز [illegible] باشد [illegible] است [illegible] کرده بر زخم [illegible]

کرده [illegible] ان [illegible] آب [illegible] روغن [illegible] ورم جراحات سر [illegible]

[illegible] جهت [illegible] کردن زخمها [illegible] مجرب و جهت

قلاع [illegible] جهت جراحات سر [illegible] جهت [illegible]

[illegible] آب [illegible] روغن [illegible] جهت [illegible] حب [illegible] مقعد

[illegible] مجرب [illegible]

[illegible] رحم [illegible] سیلان رحم [illegible] رطوبات [illegible]

[illegible] مجرب [illegible]

[illegible] الاعاجه [illegible] ورم [illegible] لعاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طلا کرده [illegible]

[illegible] حب [illegible] رحم [illegible]

[illegible] ورم [illegible] ورم [illegible]

[illegible]

[illegible] الام است [illegible]

[illegible] طبیخ [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

پوست کرکدان جهت سیاه کردن موی و دفع مو ناخن و دندان تربیت لحم او بر ریش مجرب
است بسر و جهت رفع بواسیر مجرب و رنگ او ارزقیه او با شراب نوشیدن حول و مصلحش شیر
تازه است و چون طبخ از اصل سقایق برگ ده و قوتش و لسحاق ان بر اسپ و جمل دو در
سراهی است و قوت کشند و بوسفیه شیرکی الغرقینه جهات صاحب سالی شده و گویند مجرب
است بسفایج بیخی است پر گره در اول گرم و در دوم تر مسهل و منضج و قاطع بلغم و مقوی و ملین
و مسهل گرده و معده و جگر مصدع و مضر شش و مصلحش عسل و در بابسه او با عسل معالجه مقوی ارواح
و قوت و مسرش بغش با محدره و بدلش در القوت با حب الصنوبر دو برابر آن است شعواق
رصیب بقدر فاخته و بو موی لکارسی سبز نامند و در دوم گرم و خشک و محلل موی زجاج و ملینه
و مدر و بلغمی و در بدیهم و مصدع و مصلحش سکنجان و سرکه و او حبه علف نافع است
بسکالی از اصناف بادآورد است و از ان مالک برو مخفف برو و بعضی برو و رانکی در اسم
او در اول اصح است چه بادآورد و لکارسی سبال سوار بهمله و سوکر عربیه است و در بعضی
کتب ... اینکی از اصل سفید و بلی زانتقس است و اخر مخصوص لسکالی و در جمیع افعال
مثل قسم سفید و موسیر ابدال مستعمل است اد بیخ و تخم و موسیر از تخم و قاطع برف الدم و باو
تر با منه ورم و قروح و لطف بلغم و طبخ او حبت مهابیر اطفال و مهابیر بزرگ لعاب نافع
مفرط و مصلحش جمیع بزر لی و سرکش و در دوم و بدلش بادآورد و سایر جواهر در الکماه کور شد
سلجم بقلی است شلغم گویند لستاد و در اول و دوم گرم و در اول تر اکثر اغذا و مهیج باه و مدر بول مقوی
باه و مضعف جماعت و رافع سعال و ملین طبع و مسمنه و لقاح و در بر هضم و مصلح ان زیره و شیر
باورنک است با رنگ او از سماید با عسل نوشته جهت سنبر در عسر بول مجرب دعا و مرقوع اهل
محلل ورم و اسیف و ترشیر سلغم لطف طرفات و مقوی احشا و مسهل و لی لقیح است
و باهو و لطول قاطع جمیع اجزای از جهت سعال و لوس حکه معده و کم او در اول سیم گرم و در اول
تر مسهل تر از بیخ ان و مسهل و باهر است و در جمیع افعال جوهر و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلحش ...

ملطف و مفتح سده‌ها و حلقه و قدر شربتش تا ده درم است و روغن تخم او جهت ریاح و رفع اعیاء و لقوه
آلات تناسل سنه با دهان و امثال است سلجم را و بارد نمک و حل حلبه بمورد و بخور سیرم و گرده
و با نبات تا بهبام گرم با ملعقه نیم شود جهت سرفه بلغمی مجرب است سقمونیا مقارنه سی نوم
تا یک درم و سرمح از اسهال را با احلی و داء الثعلب و خنازیر و مجلس تو با عسل مقعد کند دور
اول و دوم گرم و در رطوبت معتدل و مولدش با سنی سبال باقی است و محلل و منضج و ملین مصلح
او رب مر و مرهمها و موافق زخمها و خوردن او حرکت او را تعدل کند و زهره گاو و مرو برنده باور دملها.
حل نمود و نیم شود جهت قروح باطنی و سحج مجرب و جهت درد سینه و سرفه در نضج اخلاط سرد
سعل و درد گلو و لهات و الصقه او را معتدل و بلادی او جهت حکه مجرب و جنون ناب و لصح اورام
و سیح کردن گرگ او گردن زخمها و مرم کردن سینه و جلا تابت در رفع اوست اطم ام دار
موثر و گرد او جهت رفع عفونت هوا و ربا و لقوه او مراول صاحب العاب دراکه او جهت
رفع بد بوی بینی و ادرار بول و کی پر دار حقنه او بار دمن کلف جهت سحج لعاب نافع دافع
التهابها و مسدد است و مصلحش با آن وشربتش تا ده درم و بدلش آرد باقلی است و گویند چون
انسان نمک آلسیر اند و لطیفی نمالند و رات و زنا و سایر الهام گرداند و ات بشمرن
را محو و حدث ملبلد و قوم سنج و ریسی زا و در مجات جهت مجرب و ادخه و دلرا هموار اینده
نا سینه جهت بعضی سوء مزاج السه اند و از خواص اوست که چون قرص او سینه بر بیت عطار دارد
محروست بر سی باشد باستعمال مرم سنج و روحی را باسه فراط موم بالسن مصرود محمود قمیموم
و دو درم آن بامل و طلا سی عصاره او جهت با سنج ورم دار جاع عاره و خام و مرگس و مجلس
راسح احلام و ورم انثیان و ماتع بزرگ شدن پستان زنان و فاطر سیر او زرف الدم
در عاقب و استعمال است و قدر شربتش مثقال است و چون سحج او را ایا را سرخ از ده
است هیجده درم گویند تا صد و بیجاه عدد و موبر بزرگ دانه و صد و بیجاه معتدل است نحو شاید تا رب
بشهر دو مهیر راحتیاک کرده دو به جواب سا رند گر فوسی دور ایسماک می مجرب
است

است وحفر او را سود دهد عجز و باشد و درسر سستی از کندو بانسه بد و در باد و ازان مسموم فود بسست
لعاب سیاه دانه باشند در اول سیوم گرم خشک است ومحلل و بدر حیض و بول و شیر و مقطع
اخلاط و حالی و مجفف و منضج و مسقط حملی و تریاق سموم بارده حتی مخمور او باعث ارکین بهمو آنم
است و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و غشیان و استسقا و یرقان و شیر رد
مدادمت آن بر صباح روغن زیتون جهت سرخ کردن گونه و لطیفه لبشره و باسویه جهت
اخراج اقسام کرم سلیم و دود و در سیم او با ماشته و هم با آب گرم جهت گزیدن سگ و دیوانه و
رسلاد و با سکنجبین جهت ابن رالح و ست بلعمی و با آب و عسل جهت لعس بالامرصات
و سگ کرده و مثانه سوخته او جهت بواسیر خصوصا که با آب پور و هو سنه بعد بل دحای و جب
ابل و رفع حال ولقسر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و دشنه جسوم و با بول اطفال جهت تحلیل
اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و سدخه و نو با مجرب و با آب حنظل که بر اطراف مالند
طلا کنند جهت اخراج ست القرع و بسی الاثر و سابده او با جون افعی با جون حماس با جو با
خطاف جهت وضح لعاب نوشیدن و با عسل و روغن جهت درد رحم و رحل لطابین و روغن
کلسح جهت جرب و مغا و سوخته او با ملوم و روغن حیا و با بیدان جهت السع رطیل و سبب از رنج
ان و با جلاب جهت نهایت سودا و سپس با مجرب و با بول جهت سهده سرو دمع
ولادت و سقوط و بیسون ان جهت درد سر و مرض کشودن شده جسوم زکام و لقوه لعات مقعد و جاد
کرم او بر سعو جهت زکام و درسا یم اعضا جهت کحل نماج سر لیج الاثر و قطور بود ابده او با روغن
زیتون لقدر سنه حد بمطر جهت دفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و مضمضه مطبوع او با
سرکه جهت درد دندان بارد و قطور او با روغن حبه الحضرا جهت درد گوش و سده و درباج آن نافع
و جب روغن او با روغن زیتون و کند جهت اعاده باه مانوسین از محو باب و دنه سنه اندو
طلای بی روغن او و کرم لقوح مکوس کرده با پشه بر اعضای بی حاسل و لمرست لعوط سعد نیل و دافع درد
های عصب بارده و سستی سده اعصاب است و بخور ان سر جهت باه و دافوری کرم سراج

الاقوی است والثمار شعر بستان بهم بند معرب بنات مجرد بن وسده و مصلحش سپرکه و مضر کرده و مصلح ان
کثرا وقدر شربتش دو درهم واز روغن او یکدرهم و بدلش ابهلون و لطف او کم شبت است [illegible]
[illegible] در هم سابیده با عسل تا وامیخته نهار بخورد و جهت نواقیر از هر قسم که باشد مجرب
شبت اسم معرب شبت نباتی است سرخ کشنار سدر اوایل سرد و یابس بهوا خشک شده
بمرتبه و مسهل هیچ اوست و او خرسوم گرم و خشک و ثانی و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه
و استعمال او با شیر و سرکه مصحح سده و جهت ظلم و مهیج باه و منفط حاملی و جهت بیاض اوراز و رفع بلغم مقابل
در باح و سیم درد و مفاصل و شبیه بی رفع و خنا و جهت اخ و بهق سعفه مجرب و در جامید ملول
بعد از سحق ان موثر و چون کوبیده و در لعنت و در بی محالعت و بدان و ورد ناک کرده بد سرد
بطرف مخالف ان با ضماد کردانند رفع الم ان کند و مجرب است و چون کم موج را یک
روز در مهان ریسا بده ازمهان کند بوست ابدالعرح کنند و این علامت بیاری وجع اوست
و خنا و رکینه و مفرح جلد است و بدر شربتش یک درهم و مضر ریه و مصلحش جمیع غربی و بدلش در علل سرد
مرجان و در عراق ان رزسه و مروه است شبج بفارسی در رنه کویند و خشک اقسام و در امی
سیر استوای نباتی اثبت اف ام مشابه است و در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سده و مدر
صلابت و محرج اقسام گرم و مسهل اخلاط فاسد و محلل ریاح و جهت کریدن مسوب و رسلا و سموم
بارده و قوای و تعجن دورد و در کرب و تنفس الیقسن و مهابی و کزیه و رفع امراض بارده و عصب و مصدع و
مصلحش مصطکی و شربتش دو خاو سوخته او با روغن دهون و امثال ان جهت و ابوالعنب و سرعت
بر آوردن موی موثر و در و راو جهت اکله و طلای اب طبیخ او جهت ورم بلغمی و جسم و بسیار اعضا
و بدل حشیش و رسوم تا سه و ربع و در ساییدن سر اصبع تا دو درهم و بدلش مثل او انیسون بارزت و بعضی
سداب را بدل او دانسته و روغن او که به سعتر و روغن کل ایده جهت رفع درد ها و امراض بارده اعضا
و رحم و معده نافع است شبرم اسم عربی است گیاهی است جامی که باران بسیار باشد
در سیوم گرم و در دوم خشک و مفتح سده و محلل بهق و مسهل صلابت و مواد و نزله و خنا و ادرار مع
دارم

ورم احشا طحال و مانع مواد و درد می کردانید و اصلاح اوست محلل آن و جهت نافع رحم و جهت جنین لعوق بدیز و نیز
سر بیش بابت مثقال است **شیرخشت** شیرین اخر و لقب او اسم جمع تعیین از اسمی بلاد و بز
است و از جمیع شیرخشت باشد و محلل و بیرون او سعد و شیرین و صهبا و پرک است که چون با خود و
لعاب داروئی کام و زبان را بسیار سرد کند معسوس و مخلوطع از بعد و جو در این صنف نیست در اول گرم
و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای لعوق با جزو صاحبان نفع بیخ قوی از محلل و جالی
بس طبع و مسهل اخلاط صفرا و رقیقه و مقوی جگر و معده احشا و جهت خشونت حلق و سینه
و تنها بی که از مواد رقیقه باشد جهت حرارت جگر و ورم آن و با بادام شیرین اوده و صاحبان
ب است و جاذ او بلین و جالی کشیده و با شیر جهت طراوت کویه لو بر اولاد و برای معده و
مصلحش روغن بادام و از باب و مقدار شربتش تا بیست مثقال است و بدلش مثل آن محلل آب
و شیخ الرئیس در بعضی مقالات خود فرموده اند که با وجود آنکه سبز جهت مسهل اخلاط رقیقه
است مگر صاحبان تونیح است **ثاید** شیرخشت در اب عنب الثعلب حل کرده فلاج صباح
را با ملحق اثر تمام دارد **باب الصاد صابون** از مرکبات بر مشهور است در اخر سیوم گرم
و حساب و مقطع و مفتح و اکال و منضج و ملین اورام و جالی و محلل او و مخرج جنین زنده و مرده
و در حیض و این اعضاء محرب است و حاذ او با عسل او حضا جهت ورود اوی و عرق النسا و مش
و کلف و با ریشه سلیمانی جهت درد مفاصل و مومه مجرب است با روغن کل سرخ جهت حساب
کردن و تنها اطفال و فرزندان که هر چند روز از او تحمل نمایند با سرکه و سیر و اجمال آن جهت
نشوون و با روغن سبز ساییده جهت رفع حرکت و حمل در شکم و مالیدن جهت حله
و جرب و با حب انار با قیح و بساق او مسهل و در رفع تولیح و مخرج کرم معده و در بول و سیاق او
و با رنگ صابون و سم کشنده کرد است النفار اجسام و ورم گرم و سموم حساب مسهل قوی
مواد گرم و تنها باشد قوی اثر است مسهل سوداوی و بلغم و خوراک روغن مصلح و سده جگر و محلل
رباح و ادرار بول و مقوی سینه و با کلسرخ و مصطکی جهت ادرار نقوده با آب با سیر و جهت لقف الدم

سبنه با ادویه مناسبه حقیقت بریان جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم ها و امراض سرد
و کرده در رفع لسنگی که از صفرا مخلوط به بلغم باشد بالخاصه مقوی جگر و معده والعاران نورث استعمال
در منونی رطبه ان مورث کاه باشد که سه روز در معده نماید و کرب کند مصلح او مقل ازرق و مصطکی
و مقله روز و دیگر او رعوران و شربتش یک مثقال و بندش و ادرام و جراحات و جدا ان از حصص و
در استعمال بیم دران نزید و مطبوخ مناسب در هوای لسا سرد و بسیار گرم و جراح جوانان و محرورین ضعیف
الاحشا خصوصا صاحبان ضعف جگر و امعا و سده باشد لهذا استعمال نباید کرد و طلای او حافظ جسم
است از فساد و جهت جوره و بسط اورام و رفع اثار و برلاف و صداع و اکله و جمره و نمله و قروح
جسد با اب لسر و شرب جهت باد سرخ و سرخی و با بمو محکم کند و جهت جراحت متی و مالیدن او ب
بطول زمو دیگر و دافع حل در وما سول موی و حصول او با به جهت کعه و حرار و داء الثعلب و الحال
او منفوس با جوه و جهت سلاق و جرب و جله و مطبوخ او با اب کند با وسلیح الحیه جهت کعه و داد
بول لسر و امراض مقعد معتدل و مدر او مجفف رحمها والتیام و بهده ان و جهت قروح و عصب و قرح و
اعصاب عصابی لعاب نافع و با استحوان لوسیده بالسویه دافع لو اسر و اکل محرب شونیز جز
مقوی با اب کرحسب و با دیان حل نموده سه روز متواتر بنوشند یک روز در میان و داده سه
روز دیگر بنوشند جهت جرب مجرب شیر مانب ک سر و کاسنی طلا ان جهت رسه و اول
مجرب است بوره شیر و اب کاسنی لشب بنماید هی ابر او سبا شند روز دوم با ادر سیم روز
سیوم یک بنم دران یه بنوشند بوست بغیر جهت عرق مدنی و بر سر مجرب و حصر در دفع این
مرض مخصوص است سوف مرد و از مرطل او صدف مرد و از بد الساف دو دینم حسک
سوخته مسحق و لطف حالی دندان و لفوح او جهت رفع رعاف و محرور او جهت لور سر
و حلال لثه و رفع بخورها بهی او با سعد تحسیم و مع جهت سو حلکی الس و با ادویه مناسبه جهت
کلف و بهق درون لشره و الحال او جهت قروح حشم و سهلاق و موی با نافع و جاد و سوخته حف الغربه
را با سه رحیت نابل دوانه لورسر محنت و مدد و شربتش با مالا دم و دیه لیش ساج کجا و کوبی سوخته جهت
داء العلیس

و بهمن بار عیسی گوید صدفی که مروارید و الماس شیره باشد چون بسوزانند طلا سازند ان رفع حرارت کند جالینوس
میفرماید که صدف هندی محرق بالخاصیت دفع درد و خوره ی نماید و چون صدف را مرهم سازند
و با سرکه بر جای گوشت طلا کنند رفع صداع بزرگی کند ساده و صدف کلان اگر هم رسد نیها والا
صدف خرد و بریان ساییده بر جای ناف ضماد نمایند و از حساب بسیار بار بار ها و بسیار و
و با دو سه بار چنین بول مجرب است گاهی است در اخر دوم گرم و خشک و گویی او
گرم و خشک و در افعال قریب به لسانی و مجفف رطوبات قاطع و مقوی باه است و مفتح و محلل درماج و مشهی و
ملطف اغذیه غلیظه و مقوی معده و محلل ریاح و رطوبات و نافع بخارات دماغ و دو مثقال او با سرکه
دماغ مسهل سودا و بلغم و چربی اودیه مسهله با اب جوش مطبوخ نافع بیعی و مفرح اقسام
گرم و رافع تمه دعوت جدا و رشتی شدن ان وجهت علیان و وجع الفواد و توضیح لطفی و
رکی بلغمی و با بیت جهت توضیح شده او بی شمری از سحابات با عسل جهت اکثر ان
سوام و طبیخ او با الکحل جهت رلو و سرفه و با اب انگور جهت حصاه و عسر البول و با بسل او با با
که نام کهار و مثل ان اب هر نشانند باشند نافع بر رسد بالخاصیت جهت یرقان
حرن مجرب و با ر و غن زیتون جهت انواع مفاصل و با سرکه مرو خنازیر باشند و از ان
سکنجبین سازند و با به نهایت مربی شده جهت نهر محرب و با سرکه جهت لسمن بدن و
الحال اب او جهت اخرجل و قطور او جهت گرانی سامعه و طلا او با عسل جهت تحلیل
اورام صلبه و عرق النسا و امثال ان و با روغن زیتون در بره جهت بر اوی ناف و اطفال
در فتح رباح اندرون اثر ان و حجامت و مطبوخ او در حمام جهت جرب حکه و یرقان و مصمضه او
با سرکه جهت درد دندان و حلق و معوق او با عسل او شکر جهت قطع بلغم و بلغم
و بر اکحل او جهت کریز ایندن سوام موثر است و کم او در جمیع اعمال قوی تر و مفتح سده در رفع
یرقان و مهیج باه و جا ایندن او جهت درد دندان و کرم ناک ... ها و روغن او سرها و او جهت
رعشه و فالج و لرزه و درد مفاصل سرین رعشها و مقر ایسه و مصدع محرور و مصلح ان سرکه و قدر

نسه تبیس با شیح مثقال است و شربتش ... از باب ... که بمسوره ... بارد جهت نفخ هیوه بخار
بدماغ و نزول آب و لغویت ذهن و تنگی نفس و جهت سمها و سموم هوام و سایر امراض لعابیه
قوی الاثر است صمغ که از درخت بطم حاصل شود و شربتش او در گرمی معتدل و در دوم
خشک و با قبض و جالی و ملین ... جمیع خواص او نزدیک بعلک ... و مقوی معده و امعا
بالع ... جهت ... و جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد ... و مقدار شربتش ... مثقال
او جهت تشنج ... او با روغن گل قاطع سیلان خون ... و طلا ... او با
سفیدی تخم مرغ جهت ... الشمس و قطور او با روغن ... جهت ... و اسهال ...
لعاب ... مضر ... اصلاحش ... است صنوبر ... درخت کاج نامند و درخت
او را ... گرم و خشک و پوست ... او ... و در دوم مثقال او جهت
تشنج و اسهال مفید ... و او جهت ... آب گرم و ... و در ... و درد جگر و رفع
... و سعفه نافع ... و پوست او گرم و خشک ... و در ... جراحات
... و خون جراحت ... و با روغن ... جهت ... مروخ سطح جلد و ...
... مثقال او با ... العسل جهت ورم ... معدل و طبیخ او جهت
اعضا و ... و رفع حرکت بدن و ... عرق و اسرجا و ... جهت امراض رحم و
... طبیخ او ... جهت درد دندان و ... او جهت اخراج ... و ... و ...
... جهت امراض رحم ... و ... و ... در ... و ... و اسهال ...
... نافع و ... او را ... جهت ... و ... صنوبر ... مولف ... باب
... و ... انک ... و امثال ان و ... الصنوبر ... است
که ... او ... در ... و ... الصنوبر ... و در دوم
گرم و ... او ... با عسل ... نافع است و ... طعام و مقوی اعصاب و اعضا
و مضر ... و جهت قولنج و ... و رعشه و امراض جگر و ... و ... و درد جگر
دارد

و درد گرده و مثانه و درد مفاصل نافع و لعوق او با عسل جهت زحیر و لعاب او قدر ربع مثقال جهت موانع
شرب و جهت سرفه کهنه و امراض ریه نافع و با گرم حار جهت تقطیر البول و رافع سوزش گرده و مثانه و با
لحم حرف و مسکن حرقت معده و مع گرم و با دو شراب الکوری جهت رفع اخلاط غلیظه ریه و سینه و گرده
مفید و شراب او که بوشیده در آب انگور ابرارند با خلم و عرق رافع سرفه و سرفه و قاطع اسهال رطوبی
و استسقا است و قدر شربت از حب او با ده درم و از عصاره او سه درم و از طبیخ او با
اوقیه و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در لعوقات بادام مقشر و حب المحلب و در علل
معده و احساس الحرارت حب اصول صعتر سهل مقشر و جهت امراض سینه و گرده و مثانه
موثر از کتان و دو بها از افعال او آن است و گرم سری که در او جهت صغر بهم رسد و سبب میل
او رابع است صندل در سیوم سرد و در دوم خشک است و سرخ او لطیف آن مقوی معده و دل
و مفرح و رادع و قابض و با برگ افسنتین و سده و جهت صفحال حار و جهت سده النهاب و منع صعود
بخارات به دماغ نافع و ضماد او جهت رفع به توسع اورام و درد سر حار و با و سرخ و نکه اخری
و لذعیت و اورام حار معده خصوصا با آب عنب الثعلب و حی القام و اطلال آن و با لصقه آن
و حرارت و لصاری لحم رئیه جهت منع تراکت بحران سایر اعضا نافع و با الحاحب طلائی او بوری
حاش بدل و حرارت اسهال و رافع آن است که و درو هیبات سبه گرم لطیف است و لعاب تمر هاه
و قاطع آن و مضر مبرود و مصلحش عسل و شراب و سرشش یک مثقال و بدلش بهقدر او لصف
او کافور و بدل سرخ آن مثل آن موثر کاربست و حار صندل شرخ بارده من اربی جهت اعیا و با کلاب
جهت صلاح معده و رساندن بر آثار سوار پیچ لغریح مثل سفید است لفارسی سیم با ملح سیاه
از کرم ترار گرم و سرخ از سفید اسمن و نحو آن و را خردوم گرم و حساک و سرخ او جهت هر کدام
بسعول آن یوما و بین و شراب گرم ترکره با آن نزد جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان
خون اعضا مجرب و گاه او هم او جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با رهن حل
سرخ محلل اورام و بریان رحم سنگ و لواره و پوشیدن جامه‌های ابریشمی منشی و مجفف بدن

و دربت حار است و فربش او خشب لعریش نافع و محرق مغسول و غیر مغسول او ... و خواص بسیار است

... صابون لعابی که شصد باوه و نیش باشد لطوف اطبا مطلق گو لفظ است

و مهربش اوی ساده و دو ساله است که تجربه باشد و در دو دم گرم و تر در سیم و مقوی بدن و کثیر الغذا

و مولد خلط ممدوح و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده و الیان و معبر ... او مورث

بلادت و نسیان و جوز و ان گوشت ... او را با عسل و سرکه ... و مبرد ... ماید و علوا البحر

باد باشد لعابیت ... سینه و بالنع ... لاغری بدن و بلع کردن ... و کلعواد و ... سرد

سنده باشد و کواحه ... گرم باشد جهت سرفه و درد سینه و خشونت الحلق و حرقة البول بسیار

مفید ... و حالی آثار و جهت اقسام قوبا و عسل جهت حرارت و التحال او جهت ...

و جوش او جهت ... و طلا بر سر ... او جهت تحلیل اورام و استسقا السامر ...

و با سرکه جهت ... سریع ... با موم روغن جهت بالیل ... لحم ... که ... باشند و با سرکه جهت ...

... و در قع و ... یخرب ... اسحوان ... فرعه او قاطع اسهال و سیلان ...

و بستن عضو و در لویت ... با ... دیگر باشد را فع ... رحم ... عضو ...

است و ... طاعون و با استعمال گوشت گو سفید ... مولد حون حار است

و سرکه و الحاسر ... رافع ... او است ... لعابی سرکه ... ضعیف ... العزی

... حاجت گو ... و ... حب ... گوشت ... ورم ... و دراول ان ... و

حون ... ر اثنده ... و با لسنه ... گرم ... ... جهت

مفاصل ... و امثال ان ... مفید است و ... جهت ... و همچنان

... محلول ... طلا ... رفع ... حلد ...

... رافع ... حون ... رافع ... حون ... در لویت او نافع ...

... است ... که ... ماشند و حون ... ساحه ...

... ضرب ... فساد ... فسا ... ارشد ... و ...

اورانیع

او مالیدن بر باد و سگک است عجیب بدارند و آن از زهره او را با عسل او و دهن اسخوان
روز در طرف مس کنند ... در زبر باه و دو بار طلا کنند جهت رفع سیاهی چشم و نزول آب مجرب
و جالینوس گوید بدر سم آن اسهال اخلاط دماغی است و مضر محرور و مصلحش عسل و طلای
او بعد از لیسیدن موی مالیدن رویدن آن و گویند مجرب است و زهره او با ... جهت
کلف و موی سوخته جهت قطع نزف الدم و حصاة گلو و ... استعمال آن گرم جهت
درد جگر نافع است **ضب** لغة عربی سوسمار گویند و الحیوانی است در سیوم گرم و خشک
و گوشت او مقوی باه و سرگین او با سرکه جهت سیاهی چشم و کلف و مس و خارش
کرده او حادث ... و حار و سموم حالبودن آن است و طلای ... جهت سوخته او ...
جمیع عضو است بحدی که اگر قطع کنند متالم نگردد و مضر محرور و مصلحش ... بقول ...
**ضبع** لغة ... گویند ... و کهری ... است و در
از سموم قتاله و مجموع او در سیوم سرد و در اول خشک و ... اقسام ... مستقیما
... است ... ورم احشاء و درد دل و ... حادث ... اقوی
... و امثال آن و ... و قاطع سیلان خون و ... سوخته ...
... جهت ... نافع و طلای ... قاطع ... الم و
دماغ محرق و قاطع ... و طلای او قاطع ... است و ... طلای
او مالیدن بر ... و ... و ... ای او را ... کرده
... او را جمع کنند جهت ... مجرب است و ... از ... و ...
... گویند ... و ... است ... او را با عسل ... بعد ...
جهت نزول آب از مجربات است **باب الطاء طاوس** مرغیست معروف
گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و ... غلیظ و ... دیر هضم و مولد خلط غلیظ کثیف
و ... آن که ... جهت درد ... فالج و طلای ... مجرب باه و

و طلای چون او را بار زدن و مکث جهت فرح و تقویه زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام و سرکه
و جهت ثآلیل و آثار شرب زهره او المقدار دو دانگ با سکنجبین و آب گرم جهت رفع
استسقاء و یرقان سودا اوجیه جهت کلف و برص و مورث ورم و مضعف قوت سموم سموم
و گویند چون طعام مسموم در آن نهند و در با و نهند حکما تنهند گویند که موی وزباله او را در کوزه گذارند هزار و صد
مثقال در بنفشه یک مثقال ملکی سنبل الطیب هم رسد در رفع کردن سبب سمی و امراض
آن مجرب **طلبرطول** پس از و در اخر سموم گرم و خشک و با بهمن و از منافع که
از آن لبان زرد موی را بکنید و دیگر بر سا بر و از و قلع او ماهی خلاص شود و آب مانده آن ریح
جهت آن کرد و چون انبه ازو سایه در جایی بیابند صاحب لقوه و در آن نظر کند و دفع
شود **طباشیر** از حروف الی کتب در بلاد هم رسد و بهترین او سفید که اندک شکسته باشد
و استحوان سوخته محسوس است مالی موری حدت و درد آب حل شود و دو درهم سرد و سیوم
جهت مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع صفراوی و اسهال و مقوی جاره
تحصیل رطوبات معده جهت خفقان و غشی و لقوت اعضای ضعیفه که از حرارت
باشد سرمه او جهت ناخنه نافع و جهت لو اسیر و بها شنید و قلع زمان سکنجبین جهت لوس
دیگر و کرب و التهاب تشنه و سعوط او با روغن بنفشه جهت لقوه مجرب و مقدار شربت او
مقدار باه مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریه مصلحش عناب و بدلش بیان با دو و در هم و بدلش بود آن
و حرف بود وا و ولصف او سماق و گل مجموع صندل سفید بعض مرکبات **طرثوث** آن
جسم است بر روی آب می باشد بر نگ سبز و زرد و سرد و تر جهت و آن جهت ماده سرخ
و او رانجم بهار و لفریس و منافع منفعت اطفال نافع و شرب جرب او حال است سهال مراکبی سوزش
چون تحویل شود و بلسی عصب و قولنج ذلاثیر و اکه بر دو کسیکها در یا شود دلسه الیف
او حالتی سنبلان چون اعضا است و چون طحلب الملاذه آب گرم آبسته می کند در
زجاج و لو له الگلیه جسد نابند مجرب است **طرفه** لعاب سبز درخت گز بزرگ او اول است
دومرتبه

و ثمرش عربیه و ماکور نامند و بری و کوچک او مخصوص بانها است ثمرش کرمانج گویند در اول سیم در
دوم حسک قابض و مجفف رادع و محلل طبیخ بیخ آن با سرکه جهت حمام و سبزه و ثمر آن در رفع
سرد در دوم صلب جلد مجرب و با طور شاخ او جهت زکام و حسک کردن آید در جمیعها و اخراج علوان
حبس بوتر و حالت او جهت استرخا و قروح معقد و قروح رطبه و سوختگی آتش و بخور برگ او جهت
اسقاط از دن و ابه و بواسیر و بالیل مجرب و ثمرش با نبات عربیه طرذول اسم بهائی معروف
بیخ برگ او عفوفر حبالت است در سیوم گرم و حسک و مجفف و مقوی معده و محلل و معرق فصد
و مسهل و مرطب و دیم محلل ریاح و اخلاط البدیه و مفتح سدد و مصلح هوای وبائی و طاعون
و جهت فلاح نافع و الثار او محرق حرن و قاطع باه و مصلحش بول بارده محلل و محرقش مصطکی
عسل و الطبی الهضم و مصلح آن کرفس و مقوی فعل او ارابه است طلق معروف است
در دوم سرد و در اجزا سیوم حسک مستعمل از و محلول است سرخ او جهت اسهال دموی
و کبدی و نزف الدم اعضا و مهامی حاره و ورم اسهال سحاک کرده و لعابه و با عسل جهت پوسته
حاره مهاب با هک جهت نفث الدم سینه و رحم و لوبهمه معدیل و طلای او جهت
قروح رطبه و عصب و اعضای عصابی و حکه و جرب و حمام مفرح و انار سیاه جلد و ادرام حاره و اورام
لعاب مقعد و مقر سعد در آید و مصلحش کبرا و مجم کرفس و سیر و مثقال و شکر رفع لیب
و باعصاب باطنی مرکب الشد و چون محلول او را قبل عبارت شده و رفع ماست او سیلان
نکر نموده با هم عربی و آب حرق نموده در اعمال نقاشی و با سعدان بهرارورق لوح است و چون
عروان اضافه نماید مثل ورق طلای محلول و با زنگار زردی و با آب عصفر سفید مشود و چون
با سب ماش و خطمی و معزه سرکه سفیداب لحم بر اعضا طلا کنند تا مع سوا اید ان النس اسفید
اهل صناعت طلق را مطهر قلعی مسدانید هر گاه لداحه مشود طلی بهدن بعالمت های جالب
قابض از رنگ و سوره و کوکرد و اقسام خاک لعد از احراق و سنگ سرد و تر ولطیف و مجموع او
رادع اورام حاره مقوی اعضا است سبب در رفع حرارت مقعد و اخصیه که از سواریست

بسیار و حرکت حادث شده باشد و چون خاک خالص در آبهای مغشوش و شور ریخته بگذارند
بار لیسش شود و اصلاح آن بکنند و چون با آب شور و ملح مخلوط کرده عرق بکشند سرش میگردد
سحر شده است و خاکهای حجر خالص در افعال شبیه بحجر و مخلوط او ایست و خاکی همیشه اعقاب
بر و نابنده باشد طلای او باشد که جهت کردن هوام تعدیل الخلط آنکس بسیار بوده باشد لعاب
مجفف و منقی بشره و خالی بهق و در رفع خشونت حلق و دهن و حکه و باسیر که جهت کردن بهور
و خاک شور با نمک و سرکه جهت تحلیل سه اطفال منحرف و جمیع خاکها سود و در رفع آن ... ون
است و نوری کاه گل کهنه که آب و گلاب بران ریخته باشد مقوی دل و درد ح لعسانی و در رفع
عطش و التهاب و خفا و او باشد که جهت کردن هوام و درد ح اورام حاره و عرق اورا با گلاب و
عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت خفقان و لصوبت دل و ضعف معده و حاره لسایر ضعف
است **طین ارمنی** گل است که از بلاد ارمن آرند سرخ بهره حکرسه و با بر یمی و اندک حرقی
همی باشد سرد و در اول خشک و در دفع ... طاعون و درد ح اورام و قطع سیلان
خون اعضا و استعمال مثل گل مختوم جهت ضیق النفس و سیل لعاب ... مصلحش
مصطکی و حقنه ... یاد و در هم است **قاهره** طین ... بقدر دو درهم ... و
است شوده ... جهت دفع اورام ... که زبان را ... از ایام ... و مجرب و نافع
**باشت النفس ...** است و در اخر سوم گرم و خشک ... مفتح و محلل و مقوی باه
مردوس و مسهل بلغم و مدر بول و حیض ... جهت ... زبان و
لقوه و رعشه و فالج و کزاز و مفاصل و امثال آن ... و ... دندان ... و طلای
... و ... زبان ... است ... اثر او است و چون ... دندان
گرم ... اعضا ... جماع ...
او با ... جهت ... لعاب ... زبان و حرکت دندان و ... او جهت ... شده
... مصلحش ... و ... فلفل دار

...

و روغن او که با عصاره او مرهم بسته و با بلوط و حساک او در آلو بسته و یک رطل کوبیده باشند با دو وقیه

... و با دو وقیه روغن کوفته باشند تا آب تمام شود و صاف کرده نگاه دارند محلل ... در رفع بهاق

بارده و ضماد او جهت جمیع امراض بارده و لقوه بیاشامد با ضماد او نافع است و سعوط او

جهت درد سر و سعفه مفید **عدس** مشهور است در حرارت تابع اول ... در دوم حساک بعضی

در دوم سرد و حساک دانسته اند و حالی او خرم جلد و او خالص و آب طبیخ او مسهل او مرورد

و با روغن بادام لعوق در رفع بهاق نفس و مطبوخ بهاری او با سرکه مقوی معده و نفع

است و لعوق سرکه لفاح و آب طبیخ او جهت سرفه و درد سینه و مضمضه او جهت قلاع

و خناق و فرو بردن ... مضر ... مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهت قروح ...

با سفیدی تخم جهت ... و ... و با برگ ... جهت ورم ... و ضماد و ...

مطبوخ او ... جهت تحلیل ... و اورام ... و با روغن گل جهت ورم معده ...

با تخم ... در رفع ... با اکلیل الملک و آب ... جهت ...

... کردن دندان و ... مفید و اکثار خوردن او ... مولد سرطان و جذام

... و محرق ... مولد ... و ... و مضر ... و ... و احساس

... و مصلحش روغن ... او ... استعمال ... و سرکه ...

... زردچوبه ... است در سوم گرم و خشک ... و ...

و جهت ... نافع و ضماد او ... جهت ... و ... جهت ...

کردن ... و جهت درد دندان و التحال او جهت ... [illegible]

و ... جهت تحلیل اورام و ... و مضر ... و مصلحش ... و ...

... و گویند ... الصبح است **خامه** ... [illegible]

... [illegible]

درم ... جهت ... کردن ... **...** [illegible]

عروق الصفر
زردچوبه
بالکبری

مرو دراکوفته بجهة درد زبانه و جهت ناصور که بکوبند جسم حادث میشود و مجرب است مضره و رد او
دیگر حصا خشک که بعد ار سایش ان کرده که سیاه شود و بهمه را از اب بشویند هر الوته از قسم
توتیا باشد خار و بمانند با چهار ده روز مجرب عسل لفارسی انگبین نامند بهترین ان صاف مایل
بسرخی و قوام دار است که با اندک حدت و خوش طعمی باشد ولی موم بعد از ان سفید الوده ان
او سیر و سیاه و حیات و تلخ و کهنه است که زیاده دو سال مانده باشد و رعایت حدت لطافت شد
و مورث جنون و محرق اخلاط و مهلک است عسل خام مسهل اخلاط لزجه و مجرب سرفه و لقاح مزاق
معده و رو غن دو ورم امعا و صالح العلا و در جلا و حدت موسر از التش رسیده و مهیج فی است و عسل
کهنه الفود و القاح و عواست بستر است ولی لفتح و در بول و مسکن بسرفه است
و مجموع ان در اخر دوم گرم و در اوایل ان خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی حرارت
غریزی و حاو بمث رطوبات از عمق بدن و مصلح دهن ها سر رکب و تریاق سموم بارده و حاد طبوت
ادویه در رسانیده ان با عضا و جهت فصول دماغی و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا
و رقان و حصات و عسر بول و مالیخ و لقوه و امثال ان و انواع ریاح و لعوقت آنها و باه و مدرج
و تبات و رطوب اعضاء و در بول و مقوی فرج و مثانه رعشه و بالعی صبر مسکن مغص و مسهلی
و می کردن بان جهت رفع عسر و اسهال و سموم بارده و باروغن بشیر جهت مفاصل و لعوقت
باه مجرب و نبات اسیره جهت دفع مرسمیت وطرد کردن سرکه و لونه و التحال او با رب
بیاز جهت بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول اعب و با ابر ریب و نمک سنگ جهت زباح
و رطوبت گوش و سعفه جرب ان نافع و با عدسه جهت سفید جهاد و رون گوشت زیاد و لسام ان
مجرب و بالوسا و جهت بهق و برص و طلا بی اسحاف با حنه مست از فسا و با لبع لعض
گوشت و ماسه فوبراد حافظ مرت ب سایر اشیا و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع
کلف و جذول او جهت علل زخم های لصبا و جاد شن جهت رفع قمل و ریسک و قوی زدن
مصب که از حمام مکرر لطعمه و با ارد گندم جهت گشودن دمل و لفتح اورام و با روند طویل و کرسنه جهت

بشم

التیام جراحات عمیقه مجرب گلاب سایر شربتی تا ... حب قروح ریه و لثات و لهوات
و دندان مفید است و مرطوخ او با سبب پاره حب رفع آثار جربه و مالیخولیا و غیر عضو او جهت
... کرم ... جراحات جهت ... و ... او با آب ... تا سه روز جهت ...
امعا مفید و مضر محرورین و مصلح او الاستحاله الصفرا و مقطع و مفسد و مانع حار و مصلح ... و گشنیز ...
ترش و آب میوه های ترش بارده مثقال و بدلش ... و ... دار خواص مجربه عسل
است که چون آن حامله ... ... نموده باشد باعث ... گردد ... حامل ...
اثر معلوم است فایده عسل خالص با عصاره ... ... بر ... طفل را ... باشد
مجرب فایده عسل در آب حل کرده ... ... مثقال آب ... و از آتش ...
علیحده علیحده ... جهت درد معده و قولنج و جراحات ... کرده ...
یاسمین ... است و ... است و ... است ...
... و گل او بسیار خوشبو ... ... و خارجی ... 
... از یاسمین ... که ... سیاه و ... 
... سبب ... است ... گرم ... 
لطف ... صداع ... علل بارده ... فالج و 
فالج و لقوه ... و طبیخ ... رطل آب ... 
... و امثال آن ... جهت ... فالج و ...
... است ... مذاول است ... باشد
... و طبیخ ... و ... مثل آن ...
... سیاه ... طبیخ از ... جهت ...
... مثقال ... و ... مثل ... سیاه و ...
... و از آب ... و ... است و مصلحش ... بادام ... 

از محرق و مفرح جلد و بهرش آورده به ... و جهت عرق النسا و مفاصل و فالج و امثال آن
مفید و در عینی که در نسخ مذکوره او رشته باشد جهت فالج و مانند آن لعابت نافع است
و طریق خوردن عشبه در دستورات مذکور است و لعوقی او را با شیره چوب چینی و در عشبه ابدا اصلی
نوار و بلبلب جهت مفاصل مزمنه و صاحبان مزاج ابرد و ... چوب چینی و در سایر امراض و
امراض صرار او زیاده بر نفع است و سفوف او هر روز بقدر یک مثقال تا ... بسبب ... تحفه.
و با زیاده جهت مفاصل مزمنه مجرب و با جلاب جهت ... در دها و اورام لعابت
نافع عصفور کنجشک در دوم گرم و خشک بری از اهلی بالسن ... و مجرب باه و مسخن بدن
و موافق ... ارباح در ایشان ... و گوشت او ملین طبع و محرم او فالج و جهت استسقا
و فالج و امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه خصوصا گوشت او معر ... که در وقت
هیجان کرده لعابت نافع و تخم او در ... بدن ... و ... با زرده تخم مرغ مهیج باه و شراب
او ... باعث سرعت حل زبان ... و ... او حالی ...
و ... جهت کلف و ... مفید و ... و ... است ... امثال آن و ...
... او ... و ... جهت ... نافع و ... او ... مضر است و چون
... کنجشک ... کرده ... گوش ... در حال ... ساکن گرداند و مجرب
است و چون مجموع او را از ... پاک نموده ... و ... غسل ... و ... 
از ... گسسته سود الکاه و در روغن ... مجرب است
و ... مجرب است قنابره گنجشک ... که ... او ... گرم ... و ... و جوارا
... چهار بار ... مجرب عصفور ...
... سرد ... و ... جهت ... و ... اسهال و ... طبیخ او جهت
سیلان ... رحم و سفوف او با زرده تخم مرغ جهت قرحه امعا و اسهال کهنه ...
او جهت جمیع اورام ... و ... و رفع ... عرق و ... جهت ...
و سیلان

و سیلان حیض و برای شقاق و سنگ اطفال نافع و سوخته او قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف
قروح و قالع لحم زائد و آکله و سنون او مضمضه مطبوخ او جهت قلع و لقوه لثه و دو نوع ازان کرم خورده و
اکحال او جهت دمعه و سلاق و جرب و آب خشک ساده کردن موی و استحکام رنگ سواد
موثر و لقوح او قاطع رعاف است و مضر سینه و مصلحش کتیرا و شربتش یک مثقال و بدلش پوست انار
عقیق معدنی او سرخ و زرد و سفید است در دوم سرد و خشک و سوخته او الطف برد
مقوی دل و مفرح سده و سرور و جگر و ریزاننده حصاة و رافع خفقان و اشامیدن و در دهان
قاطع نزف الدم و سوخته او مقوی لثه و رافع سیلان و دو نوع ازان متحرک و مقوی باصره
و انگشتری او باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوت است و مضر رفقه مصلحش
جمیع و شربتش یک درهم است عقرب بفارسی کژدم و آن سیاه و زرد و حراره و الوان میباشد
بهترین او زرد و سیاه است و تجربه رسیده که چون اجزای آب بقوه را اندک باریک
با سعد و هر روز نیم گذارند خصوصا در سال اول عقرب سیاه ازان شکون میشود و در سیم
سرد و خشک و سکافه او و را که بر موضع عقرب زده تو حدت سمیت میکند واشامیدن
خاکستر او جهت مرض سنبه و سرفه و رفع سم عقرب کرده مفید و سوخته او با دوره مباشره
جهت رفع سنگ گرده و مثانه و عسر بول مفید است و اکحال محرق او با عسل داده و بجاره جهت
... و ماحیه چشم حیوان و انسان مجرب و با شراب نوشیدن لطف او جهت لقوه
و طلاء جهت ساختن دانه کردن و دانه لوا بسته جهت رفع برص و بهق و نمش و کلف و قروح
خبیثه و بیت الالم است و روغن او که حقنه او با العدار نیست و کشتن و باه و روغن اصول که بارای
بالدوت وه مثقال باشد اند آخته جمیل در روز آفتاب گذارند جهت عرق النسا و فالج
او استرخا مجرب است و طلای بر موضع کرده او و روغن زیتون ازکد ... رسد حب
و ... و ار النعلبت ... نیک عقد عقرب رد کرده بر زبان ... که
بسته ... شود با قیح سقوط کرده و از زدن عقرب بر عضو رافع فالج و ...

مسحوقات شمرده اند و ذات البدن او مفرده و مصلحش گل ارمنی و تخم گشنیز تا یک درهم است

عشقه نعاریف بپوشانند و در اکثر امراض اعضای ضعیفه که قابل منحمه منحمه باشد مثل بلک جسم

و س بدان نافع حابس است و ورم سرد و جرب و سوختگی آتش و جای آثار و مقعد

حصبات و قطور او با روغن بنفشه جهت قرحه الامعاء مجرب و مسحوق او با سرکه محقق

بواسیر و ... او با عسل محلل خناق و طلای مکرر او با روغن زیتون جهت قوت گردن و قضیب

العانه ... و سوختگی او با سرکه بادرانج ... نفع زیاد ... که کشنده باشد

مجرب است مشهور وطلی است که نامند بوسای که از حریرها پیدا است ... و دیگر مجرب

بر روی آب از ... نوع منجمع ... باشد و ... مشهور است نامل المقدسی است

که با وجود ... باشد در پوست ... از ... و ... گرم و ورم ... و حکه و حاد ...

دو ... مفرح و محرک ... و ... و مصلح ... اعاده کنند ... که از شرب دوا در ...

گم شده باشد ... بر سموم و ... او ... است و بالطبع امراض بارده دماغ و ...

... جهت دافع امراض حاره ... جهت ... و ... و امراض ... و سینه

و ... و ... و خفقان و ... و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد

معده ... و ... او ... و نفاصل و عرق النسا و ... بوس ذات الجنب

حرارت غریزی نافع ... او با ماء العسل جهت اعاده باه ... و طلای

او با ... جهت ... اعضا ... و ... باه و ...

... طرفین ... و شربت ... او ... جهت درد معده

و ... و قدیم مجرب و ... مصلح ... و ... بواسیر ... و ... و در جمیع امور

... الاثر است و باعث ... و ... و ...

مصلحش کافور و میوهای سرد و ... او با ... حاره دافع امراض بارده و ...

و ... اما مصلحش ... دو ... ضعف روح ... و ...

۱۲

بلدانک و بانک مثقال او که تا دو حبه از مقعد و نیم مثقال صبح بعلی السویه دفعه و با یک روز چهار روز
شود و لعوق او کدی تمیز رسد و بدلش بوزن او مشک در عوض آن است عنب لغت فارسی
انگور شیرین او سرین و ماز لب پوست بزرگ و از کم تخم است و در اجزا اول گرم و تر در دوم و غذا گفت
بهترین میوه‌ها و لعابات مسمن بدن و معدل اخلاط غلیظه و صاف کننده خون و مولد خون صالح و
جهت امراض سینه گرم و رفع مواد سودا و احتراق اخلاط نافع و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و
مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذای بی ترشی است و آب سرد و بعد از انگور
لعاب مفسد و مورث استسقا و التهاب عظیم است و باید بعد از خوردن او بهضم رسیدن و مناول نماید
و با هم و طعام حرف شود و دانه او در درجه دوم سرد و خشک است و مولد ریاح و نفخ شده و اسباب سوء هضم آن
جهت و احابات و جلای بصر و رطوبت چشم نافع و پوست او مولد ریاح و بسیار قطعی الحوار
است و انگورهای سبز و عصیر نال سردی و تجفیف است و روغن انگور که است و حل ادرارها
روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند یا در لعاب پرورده باشند لعابات محلل
المعاده مسحق جلا است عنب الثعلب لغت فارسی سگ انگور نامند بری و بستانی می‌باشد
بری او عنب الثعلب معروف است و در دوم سرد و با تحلیل و تر و لیعنی در اول سرد و تر و مستعمل
و از او است رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رادع اورام حاره و عصاره دفعه
آب او با شکر محلل اورام باطنی و امراض احشا است و مسهل اخلاط مراری است و رافع معص
و حرارت بهم معده و استسقای حار و حصبه او جهت هوائی و شری و صفه المعا و حماد و جهت ورم
معده و التهابات آلی و سایر اعضا و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و در حم ابله و قروح ساعیه
و سرطان مفرح و درد سر و عصاره او ضعف لعوب با جره و مورد او جهت استسقاء حصی ما طوبات
و طلای او با عاب جهت جرب و حکه و با مال جهت عرب و با روغن گل باد سرخ و سفیداب جمیع
اورام حاره و اگر عجره او جهت ورم خفی و ضماد او موثر و گرد لطول او جهت تزلات و قطور او جهت
امراض گوش و با هم نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش مالکیه و بر و فی لطعا طعام

شربتش تا یک مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از اب او با شربت مبدل است و اب
غیر مطبوخ او لعاب منفی است عنب برگ عنب الثعلب خلاصه کرده و جو امیخته بر بدن ضماد
کردن جهت سرخی مجرب عنب بهترین او رسیده و مانده و شیرین است و خاصیت او
بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت مایل برطوبت و قولنج تا ده سال باقیست و ملین
احشا و مسهل اخلاط ردیه و منضج غلیظ و رافع خشونت سینه و حلق و ادرار و صاف کننده خون مولد
خون صالح و مسکن التهاب و لسعه و حدت خون و خفت سرفه در ربو و وردکرده و معده و سینه
و حلق و از اقسام معدود و در اخراج حکر و با سکنجبین جهت سرخی معتدل است و اکثار او نفاخ
و دیر هضم و مصلح ان شکر و مویز و مبطل بهی و مصلح ان عسل و ادویه مناسبه و در بعضی انقلاب
شکر و بر گشتن معده القه بجای گرم مرطعم شکستاه ان نبود و شربت اب طبیخ برگ او هر روز
هم رطل با وزن شکر و عرض بیح رد رافع حارش بدل و مجرب است و در وجه او
در جمیع اعلا و قمه و حسه مجرب و حصه حاجون بعد از طلا کردن عسل و در روز جامد و لوست سابق
و در جعف او به مهمای وبا بعد اب حبب و فروح حنبه مجرب معتدل و شربت شکاره حب
او رافع حکه و خرشت و بیح و طلای او جاذب سلکستگی اعضا برون ز علیق و مرکب کردن استخوان
است و شربت عنات سائیده با واره رافع قرحه امعا و جمع او با سیر رحیب قوبا و ما او و مانند
و به مهمای حبب امراض چشم مفید و قدر شربتش با سبحاه عدد و بدلش سپستان عنکبوت
نقاریسی کار سد با مبدر اد ار حطلی او عنکبوت است که در جاها مسابشد و سایر اقسام
را نا مهای محصوص است مثل سب در بلاد عراق و فراج همه سرد و خشک و نسج عنکبوت
مانع نزف دم جراحات و مطبوخ او و در روغن زیتون محلل اورام و بار و عنش کل رافع و در گوش حار
و تعلیق عنکبوت دود او بو باه و رکور ان رافع تب ربع و دوام عنکبوت قاطع خون جراحات
و مانع ورم جراحات عیر عمیق هست و چون بسر کرده و در آن سرکه بنی و بل حار کشیده رفع ان کند
و مجرب است و سوخته او جهت جلای باصره و بلغوت چشم و منع نزول مواد و جمول او مانع باد در
هر دانم

جهت لواسیر مفید است سعوط اسم جنس حبوب و منهاج اسمی است و در اصطلاح اطبا مراد
حوب درختی است که از جزایر چین و هند خیزد و بهترین او سیاه و صلب و در اقوی او ملح
است که در ... است گشنیز در اول گرم و در سیوم خشک و قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده
معدل و مفرح و لطیف و مفتح سدد و محلل ریاح و مقوی دل و دماغ و جگر و حواس و اعصاب و جهت خفقان
و حابس طبع و دافع رطوبت معده و تقویت آن و ادرار بول که از رطوبات و برودت و ضعف
مثانه باشد و ناظم و حافظ صحت و حوامل و مسمن و جهت ربو و استسقا و خفقان و سرفه و ضیق النفس
و نسیان و غثیان و سیر و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب لحالی با دو هر سموم و محلل رطوبات
دماغی و مقوی دل و معده و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و
کافور و مضر سپرز و مقعد و مصلح آن جمیع عربی و گلاب و شربتش یک مثقال است
بغار حشیش گرم و در سیوم گرم و مفرح و مقوی اعضا و باه و مولد منی حافظ قوت
بالع عری و معده محرورین مصلحش کتیرا و شربتش یک مثقال با شیره بزر و حب حماض و شکر
حجر الیهود سنگی است از دریای روم از هر بهترین او سفید سبک
و در دوم سرد و خشک و با حلاوت و منقی بلغم و سودا و محلل و مفتح سدد و ... معده
جگر و گرده و مقطع مواد غلیظه و حادث آن افعی و مقوی دل و مفرح و مدر بول و باد در سم
حیوانات و با علک خایی و مصطکی دماغ و رافع شقیقه و صداع مزمن و با آب سوس و افسنتین
جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهت قطع نزف الدم و سینه
و با خاد امثال جهت سعال و با ریوند چینی جهت امراض جگر و معده و تنها جهت ... شدن
طعام در معده و ... و با آب آن جهت سنگ گرده و مثانه و درد و احشا و ... با شراب
جهت سموم و با سکنجبین جهت سپرز و ... و با ... جهت ... تاد با
غسل جهت قولنج و ... و با ... جهت عرق النسا و مفاصل و ... لوع حاده و لرز
و امراض اعصاب و اختناق رحم و ... با ... جهت ... قولنج ... او جهت

نهایت ذباب و عقرب و مصلح حب ورم بارده نافع و دواسالن او با جود نافع ترین قوت
دانه ام زلوبان او مغلف و مصلح آن ... و بهمه احوال جید و مقدار شربتش یک مثقال و بدلش
نصف او سنجم حنظل و بر دو بعضی مثل او بود و بیخ آن زکحل و بر دو جمعی در جدوان بشفالج غبیرا لغاتیر
سنجد و شهرین او بورک و شربین و در اول سیم در دوم خشک خالص حلیل العرا بمقوی معده
و قوت ماسکه نافع الصفراء صفرا معده و سعود اکره بدباغ و صداع و جهت فی استطلاق و ...
و بیخ و سیلان رطوبات و شرفه جاز موافق ابرحه حال مضر قوة باه و مصلحش شکر و مقدار شربتش
تا پنجاه عدد بشکوفه او سفید مایل بزردی مجرب باه خصوصا در زنان در دوم گرم و خشک مفرح
سیدو محلل ریاح و مقوی دل و دماغ و دافع ... بهای بارده و جهت امراض جگر مثل استسقا
و یرقان و امراض سینه ... مفرح ربا و امراض دماغ مثل فالج و لقوه نافع و مهرات او
ورزدمی ربول ... مفاصل و استرخاء و دراز کردن موی مجرب و مقدار شربتش
یک مثقال و عرق گل سنجد محلل ریاح مفرح و در افعال ضعیف تر از جرم آن غراب اسم جنس
کلاغ است ابلق او الطف در دوم گرم و خشک ... قطع باه مجرب و تعلیق چشم او
موزنیف ... با حساب اولی الامت ... لعاب زدلع البواد و در سوم گرم و
خشک ... طبیخ او جهت ریاح رحم مفید چون زنده او را در ظرفی با مرداده ... و شربتها
مثل ... در ... دفن کنند بدل شود و حصاب مجرب است
و ... معتبر نشود و ... موی مجرب و کلاغ سیاه در اول گرم و خشک مولد
خون صالح محرک باه ... مصلحش ... حشم ...
ان ... و جمیع ... نافع است غرب وان ... است که ...
... خشک ... مجموع ... گرم خشک ...
... و ... الشی ... حرارت
و استحکام ... نافع و موجه
معمول

معمول او قایم مقام تونبا است فایده جاوا و مرحبه جهت رفع ضعف مجرب بمطلقا که مرباهجه
مسعده از صداع با صداع دیگر و در سالی با شربتی بارد و دیگر محسابد غزال اهوا است و در آخر دوم گرم
و خشک و سایر لحوم ضد عقرب مزاج انسان است موافق برطوبت مرودین سرنج القلقم و مخفف
مثل الواجبت خفقان و یرقان و فالج امراض بارده و عصبانی نافع و طلای جون او موجب و ازالهٔ
موی و لسعش برص است او نافع تحلیل هوام و تعلیق او جهت سپرز جمع گوشت او بسده و لاغر
اد مورث قولنج مصلحش برشتها و سکنجبین است جون حصنه اصعیر و مالسه باشد جهت سلک تسهل
و در ران قاطع حیض و سرگین او حالی و طلای مطبوخ ان در سرکه جهت اورام بلغمی و بهیج مقعد
اهوا که مسک از و بهم میرسد گرم خشک تر از سایر اصناف اهو است فایده حاکسرساج اهو بروغن
سرسر معوار گنار و پی صوت ممانعه نکب جب باسه وزباب فروبرد جهت باد گوار تحویت
باب الفاء والالف فادزهر هج است لطری بیسه جولسکه حاصلبی از جرف اید بابد گرد دادورا
عود صلیب گویند در اول درجه دوم گرم و خشک است و در خواص بسیار از مرد دالسته اند دار و محلل ریاح غلیظه
و در حیض و لطف و منضج و مخفف با قوت فالصه و مقوی حکر و گرده و جهت جرح لعاب با فع جی
لعق ان و مطبوخ او در شراب با بس سهال و شرب او با شراب مسکن درد معده و مصلحش کتیرا و شربتش
یک مثقال و بدلش دو برد است و در سایر امراض رزاوند مدحرج محرج احلاط بارده حالسن حیض بدرقه الدم
و جهت فالج و رعشه و جرح و جون دوسوادیس و با پانزده عدد او با شراب فالقم جهت بدرقه الدم
الحم و مداد و سوزش سده و سنگ مثانه اطفال و با تا و النعل جهت ناسور و جرح و دکور بمراد و جستد
جرع و جون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سقوط ازدعن بمرا و جهت جرع مقعد و داسی صلبی
او با جود که دوبار و درد لسعه باشند و جو علص نمس او کرده باشند و لسر ها و کوره باشد جهت ترد لاوت
و رفع سحر و ربیت درلطرها سلب سرمه و در سینه باعث و در بر برد و خصم نکاه اند موجب الفت
و دائمی آن ان شود فایده لفارنسع بموش گویند در سوم گرم و خشک و خوردن او مورث لسان
و احلاق و سحه و دلو ... و حادی سن گرده او حارث بنگان و حارارو... و رافع ... عقرب و محلله

خناق و برص و حلوس در طبخ او دافع عسر بول و حرقت حب قلع بلغم نابل و مثانه مجرب است و سرکه دو درم حبه
او بابسر که حب از رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و شرب سرکه او شستن اخلاط غلیظه و بلغم در
محرج سنگ کرده و مثانه و سنان از لقاف بلغم طبخ و دافع عسر بول و بود بر سر یحس بدرهم است و نجور او
هست کردن موش ماه و بول او دافع سنای نکنف و حون بر رحمی بلغم و دهان اشا
بود نگاه برنج شند در موش بعد هوا از دو اداد ورش او بر است الحاصل است فاحشه مرتبست گشری
مکث و طوخ او حب بحنو بر اوجود و دم کرم حساسه و قهرامی او حب باشد فالج و امراض بسیاری
و ریاح غلیظه و لصح سدد نافع و حورت بحوالی و لعاب او و در هضم و قصلحش شکر و درد عظم است
و مظهره هون کرم او حب ماض حشم موثر و در بل او حب کلف بابر که حب تحلیل و لصح او رام بعقد
است تحل لقار سبع ترب نامند بر سبی نفسانی و سائ بیابسند و کوکب او بر است بر کوربا
سبیوم کرم و مقدار دو درم حسنک و در بول و بعد از طعام طم کرم ریاح و محرک ارواح و با انکس بلس و
زرد بنکشته و بابند حسار و بعد او حب حرد ن او باعث رشدن موی که رنجه باشد و ب او مفتح سدد
و معین بر حصم با عسل و مطبوخ او حب سرفه و برص با لطف خلط غلیظ و احباس حیض و
رفع حزر قطر مفید و اکثار او مولد حمل الوسند بعد از حرردن او حون مقرب کر دورد او محلوس بسبو و
است او کشنده عقرب است و طلای او بر یرقان نافع مقاربت سوام و ارب تشاهاس اورا
گزیدن بزرگ فسم باشد بعد و کمه حب اخراج رروات مستفی نافع است و حون رد رف
ترب و روغن کل رکه گرم کند و قطر او حب در کوش سریع الاثر و جوبا ترب را بسو را حیا کرده حیار در نیم
لحم شلغم او رون جای داده لصهار ایا با ریاه ترب سد فد بود و در چمر بلر سد در زیر آتش میرند
و با عبس تعدیل نمایند و در اخراج سنگ مثانه مجرب است و بعد بر روز سر سلوک نماید و الغار
خرون ترب موریث مغص و بعض خلط و مصر سر و حلق و دندان و مصلحش عسل و در ره که در سرکه
خیسانیده باشند و حاد او حب فروخ حلبه و کلمه محب و باستلم حنب رویانیدن موی داء الثعلب
و بوسیه های ابدا مفید نیز و در دوا او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه و اخلاط حرری و در و سید محکم ترب در بول
دلسر و حمقی

و سر و حیض و محرک باه و تنقیه حیض و درد جگر و [illegible] و سدد و با سرکه جهت گزیدن مار

[illegible] و در سایر افعال قوی‌تر از اصل آن و سم مثقال او [illegible] طمث آن و با سکنجبین لعاب مصطکی

جگر و طحال و اوجاع [illegible] و با سرکه جهت زخم [illegible] و با عسل جهت درد مفاصل و مانند [illegible]

جهت بهق سیاه مجرب و مدر بول [illegible] از تخم [illegible] و برگ [illegible] درهم و اب [illegible] جرم آن

بست درهم است و بری او بسیار گرم و مورث التهاب و حرارت و مصلح او [illegible] است و [illegible]

انواع مرکب از بلغم و ترب و [illegible] است و اکثر از بلغم و ضعیف از ترب و مدر بول و محلل

رطوبات [illegible] و مصلحش نمک است و روغن ترب که از تخم او و اب و برگ آن و [illegible]

[illegible] بسیار مسخن و قائم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف

[illegible] و محلل [illegible] و طلا کردن آن [illegible] عیوب [illegible] جهت

رفع [illegible] که بعد از امراض بهم رسد نافع و [illegible] ان [illegible]

گوش [illegible] که در گوش بهم رسد نافع و مولف تذکره گوید که چون ترب [illegible] تنقیه

شود [illegible] بگیرد چون در ظرف [illegible] چند [illegible] اصل

[illegible] معاون [illegible] و افعال [illegible] ایذ [illegible] اسم جمعی است [illegible]

[illegible] و محلل [illegible] اوست و مولف اختیارات گوید که آن

صمغ درخت [illegible] است و [illegible] در دوم گرم و [illegible] و لطیف و لعاب

محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و

[illegible] از بلغم [illegible] لعابش نافع [illegible] و مسقط جنین و [illegible]

[illegible] و سقوط طفل [illegible] و [illegible] ست [illegible]

[illegible] سعوط [illegible] جهت [illegible] و [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] ان و [illegible] فالج و لقوه [illegible]

مفاصل و با رعونت و امراض حب تقسیم اقسام مزمن مقید و حمول او لعد رجه بیان و رجه درار
رار حقن محسن مفید و مجرب و از احداث سوزش بانند زمین کلسترح رافع است و یک
حبه او و مانسک سا بیده باشد مقدار حب اعانت حمل و لصوق فرج و تقویت او در رفع
بد بوی آن معدل و مصلح آن عقل و رب سرکه و سایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه
جال و مدر شیر و شیر افراط و بدلش در استسقا زرگون است و در توضیح صند در باده از موجب احتلال
عقل و التهاب معده و موافق و در بعضی مزاج سهل ضرر او در بعضی قابض با فراط در رفع آن مر بید
قوت و ارب بسوء است ترمس فارسی است و آن بری و بستانی می باشد
در اول در دوم گرم و خشک و بری گرمتر و قوی تر است تصحیح سده و دماغ و مقصاب و مقوی جگر
و دل و معده سرد و مرطوب علوایت علیط و از رفع او جسود و اعمال بهر از مر رکوش و نوبر وحشت
سود است و حققان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین بهم و درد سر بار و دو را لحاجه
و در دفع سیر نافع و لدر آن السوداء و مصدع محرورین و مصلح آن سفه و سلنجبین و قدر شربتش
تا ده درهم است و بدلش سه وزن او آسارجسک و محقق بشی نشسک از صمغ عربی
و عطش و لقوه و شربتش یا در هم و چون در سرکه و شربت آب انگور و لوبیه واخل کند نافع و منافع
است ترب لغت فارسی است باشد گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و در ر
سنحات و سیارات و حس و بهتی و مهر در بر و سوخته و قاطع استسهال رطوبتی و لعاب
او مولد خلط فاسد و مصلحش مهر الخبائث و آشامیدن دوغ و آب انار است و قدر شربت
تا سیر ساول بمو دن و دهیم بایه او لقدر سم تقال رافع استسقای بری فرح اقتضا است و چون
بار خرج و رافع سموم و طلاء او لعبره و سبده رمان و صبح و در روز جلد سوخته او بامری رافع
حب سها است و کوبنده چون و بدان المسبای از اسر سار ب کیسه سدید از حرکت بار کمی
بماند و آن تاری چون جهار ها را به هم دست به شوند و اگر و جا مه موی و چم از انکه بیک و طما
جاه بسوده شوید ترنج معرب از ترنج فارسی است ثمر او در دوم گرم و خشک و تر و بعضی در

اول از

اول تر است و مبهی با رطوبت فضلیه و تریاق کردن هوام و سموم بارده و مصلح سده جگر و مولد خون
صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و قی او نگاه بنا بر لطوبت با گوز باد بمرسد خصوصا چون
با قوت رمق ملاصق معرگرده شود و جهت درد جگر و قی و عسیالی و نعض سده و ترنج بقوت
دل و حافظ دهن و دفع خفقان و برودت جگر آلاری کرده و بریان و سر نافع و مصلح تخم او
مورث سدی و مصلحش سرکه و ترشیها و میوه های بارده است و پوست ترنج ملاصق تخم
او معتدل در حرارت و خشکی و پوست سبز در آن او سرد و خشک و لعابش مقوی معده
دل و عالفی و دافع اسهال و تشنگی و قی و جهت تقویت دندان و خوشبو کردن دهان و
رفع فلاج و پوست سفید جهت او که طبیخ مقر با داده باشند جلوس در آب او جهت فروج مقعده
مجرب است و لطول طبیخ پوست در جهت ورک او جهت درد نقرس و دم و جرب و حکه و حصی
دلالت در دفع قمل و مداومت سمن جمیع بدن جهت رحلس قوی است نافع بیت و
روغن او مقوی عالیها و خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیت مضر معده و سقوط او با مسک جهت
تقویت حافظه و دماغ مجرب و با عنبر جهت ازار و وسواس و مواد سوداوی و در دفع سموم
موثر است و خواص دیگر جهت او که تجربه شده بود در ترنج مذکور شد نقارسی ... و سیم نامند
در اول سرد و خشک و گویند معتدل است و در تفریح و تقویت قریب بیاقوت است
جهت خفقان و بدبوی دهان و دفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس
در البو ... و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و جماع او محلل اورام و باریق معقول رافع
او ... و دوار الحال جهت ... و تقویت باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و شربتش
نامد ... و گویند در جام باعث ... نگه ملح دفع الست و گویند گوهر ... جام
معتدل او بعد از تعدیل موجب ... ارواح بارده و منقی مسطرات و شاکل جودرات
بعد خوردن او شربه ... و طرف لوه باعث تفریح است بزر اسبالیون سوبانی بمعنی ...
کوبیدنی است ... اجزا است او و تخم آن در سیوم گرم و خشک و قاطع ... جات و مدر

بول و لعابست و ادرار حیض و تقویت آلات و مجرح حشا و محلل بلغم و مقاوم سموم بارده و مقوی منی
و مبهی و لعاب او مفتح و حب او منقص دود و دهن او مقعد و در جمیع افعال قوی‌تر از سایر اقسام
کرفس است و بالفعل تخم کرفس سطحی را الحاب او استعمال می‌نمایند و آن بدو رمانی بزرگتر و بقدر
فلفلی بیرون سیاه و اندرون سفید مایل بزردی و بسیار طعم و برگ و نبات او بقدر نیم ذرع و
بانواع حدت و چتر گل او مثل او مبیدانند و او بدو عرق در افع عرق النسا و بیخ در قرصه او
مسقط جنین و در سایر افعال مانند اقسام کرفس است فقاع نوعی از نبیذ است و مسکر
نیست و از ادویه مناسبه و از ابهابی حبوب و میوه‌ها ترتیب دهند و در هر بیست رطل ابهاری
که از آن بسازند یک مثقال عود و فلفل و سنبل و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله ترکیب و مزیج
باید کرد و سر و بن همه فقاع است که از شیره جو ترتیب دهند و آن مدر بول و مرطب بدن
و حیث نیز به ذر امراض حاره نافع و مفرح و نخاع و دماغ و اعصاب و مصلحش ادویه
حاره است و آنچه از ریحان و مصطکی و سنبل و قاقله ترتیب دهند کثیر الغذا و مقوی معده و احشا
و دلیل لطیف است و دیگر مثل این از اقسام او عسلی و خرمائی او مؤثرتر است فلفل و فلفل سیاه و سفید
هر بابی لسانی مساشد سفید البیض فالصفر است و سیاه خلق دار و سند مرد در آخر سیوم گرم
و خشک و سفید در اول لطیف لطیفی ... طعم و جذاب و محلل و جالی و تریاق سموم
بارده و قاطع بلغم و دافع سرفه بارد و ربو و ضیق النفس و نافع و منقص و مقوی حافظه و مفتح سدد
با شیر و شکر محرک باه و تیز ذهن و لطیف ... اعده علیطه و رافع از ورم ...
و مقوی جگر و معده و مسخن آن و با ادویه فالجیه حب ... بول نافع و با ... علتهای عصب
و داء ... اعصاب ... و مجرح ... و لعوق ... جامع بالسح و محلل
حبا ... و دافع ... بالطرون ... حالی ... و سرخ ... و در حاره ...
و ... حب ... داء الثعلب و با ... حب ... او ... عنها
حبست فالج ... و امراض ... و ریح ... بارده مقعد و ... و حب ... طلمت
لقوه ...

لقوه و ماخچه و ساعد و طلای جوشانیده او در کلاب جهت رفع برقان بارده و درد دندان بکرات
و بدستور مضمضه آن که با پوست حشخاش جوشانیده باشند مجرب است و بستن او جهت دیوان
گرم خورده سریع الاثر و چاییدن او با مویزسرخ جهت رفع رطوبات دماغ و معده نافع و محقق نیمی
مصدع و محلل سینه و حلق و مفرح و حار خام هیچون اليسان و فرزند اسه باشد و جراحات
باطنی و الم و مجاری بول و استه باشد و مصلحش روغنهای سرد است و بعد مردون عسل و قدر
شربتش یک مثقال و بدلش رجل ؟ بها است فایده فلفل سیاه را در بیم کرده بی ازان در
بینه محلوج بعده در گوشش واده جهت طنین در دوی مجرب است فایده فلفل سیاه و نیم تولیه
در کلاب کوشانیده که رطل شود و لسه دفعه بفاصله یک یک ساعت گرم می نوشانند جهت
دفع درد معده و درد قولنج بلغمی و ریحی مجرب است فایده فلفل سرخ که در هند شهور است
در آب ساییده بر الو طلا کنند جهت ورم و درم مجرب بغیر فلفل در اجابت اسامی و اده که حار و سار
است قو سالی است لغات سنی هیج سبیل باشند در اخر دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل
ریاح و مدر بول و حیض و با موثر بر بانه و جهت درد پهلو و سپرز و عرق النسا و سقفه و عروق و مقعد
و علل بارده و سینه و حار و اوجهت داء الثعلب مفید و مفرد ه و مصلحش عسل و ادماه و بدلش
و بدور شربت از خرم او آب مثقال و در مطبوخات باد و مثقال است فایده لغات سنی زونیاس
باشد در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر بول و حیض و سپرز و عرق و مقوی معده و مسقط
جنین و طبیخ او با عسل جهت عرق النسا و درد ورک و سستی اعضا و برقان و فالج و با سکنجبین
جهت سده جگر و سپرز نافع و مضرت و مورث اول الدم و مصلحش کثیرا و مضر سر و مصلح الانیسون
و بدور شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال است و باید نشارب او هر روز بحکام ارد
برگ و شاخ و ثمر او بجوبه را دفع سم هوام است و بر جو سه ها بی این اثر دارد و ثمر بیخ
و در آزار حسم باشد بسیار اجزا و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و سنه و حار دس جهت فالج و سایر امراض
بارده عصبانی کوهی و حومار و سعفه و حرارها ما رحلد از حرانه و مسقط تا فع و بدلش کابه و بر ولوخی لصف

او تسلی وحشت او بحر سیاه است. فوفل معرب از کوفل هندی و او ثمر درختی است در دوم
سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رادع و مانع صعود بخارات بدماغ و لثه را قابض و سرخ او مسهل
تقویت معده و رافع درد دلهای حار و قاطع عرق و جهت استحکام عصب نافع و مقوی اعضا و
ولی علاج امراض حاره دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و مجفف سینه و مصلحش کتیرا و الحال
او جهت طرفه و اسهال جایی ملک چشم و دمعه والتهاب و ریزه و جرب مقعد و ورم بینی تا بایک
مثقال و بدلش مثل او صندل سرخ و لطف ان است که بهر نبات. فودنج لغت سریانی پودینه
نامند بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و در اول سیوم گرم و خشک و لعابش ملطف و بدرعرق
و حیض و مسهل سودا و قاتل حب القرع و کرمهای روده و محلل ریاح و جهت استسقا و یرقان
و اخراج دود و دفع شیر و حدام و استنشاقش جلد و لعوب او جهت عسر نفس و مرضه او مخرج جنین
و بطول او جهت حکه و رحم و صلابت آن و جماع او سوخته او جهت تقویت لثه مقعد
و مضر امعا و مصلحش کتیرا و مقدار شربتش تا دو درهم و بدلش مثل او در لطف او پودنه بهری است
و تقیح او پودنه را و قوت او در ان تا دل و جگر و سده و بادل هر روز و در جمیع
افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است. فودنج لغت سریانی سر و ره و بهر ان او سالوری است
کبود و صاف در اول سیم گرم و خشک و مقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم و رافع
استسقا و امعا و سایر جراحات باطنی و جهت خفقان و باعسل جهت جرب و سیر
سیاه کرده و ذات الجنب و نفث الدم و ناصور و نقوب روح باجزاء و عرق طبقه
و سایر طبقات نافع و مضر رده و مصلحش کتیرا است و مقدار شربتش یک درهم و جهت سموم قوه
با الهی و رسم است و گویند که در اراده او در آب عرق شود و صاعقه بادمر سد دو دانگ
او مقوی دل و مانع حرف است و جرب و باخشا و مرهم بگذارند صلب کند و مصلحش او لکلنش معادن
و دمت العوض باره کیا بند. فیل حیوان معروفیست و بهترین اجزای او دندان است که عاج
باشد سرد و خشک و جالیس بحالی برف الدم و لیس ان بر عضوی که بحران سکته در

او چند

و باشد حادث آن و معلس بر آخراج آن و خوردن او با یک حبه با شراب و فرزجه او از العید
از طهر جهت حمل عاقر مجرب و شرب ده درهم او در حیض در دو بار آب نبوده حبلی با منع از وجاد
جذام و سوء‌القنیه کرده او که بشاره عاج نامند بقدر دو وزن درهم که بزر در ده بار آب و عسل حل شود مقوی قوت
حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل است و حاجه سائیده او با عسل آن بر اوده جذب جهت عالیه سیر
مفید و تعلیق او بر زون انسان و مواشی که در بار که ساعی لسه باشد مانع حرز و باعلول و
حرون بول او کرن با عاقر بدانند که بول حمل است والمشهور بدو شش جهت حافظه شدن مجرب
و فرمود کم زهره او با چون سنگ لسب و کم او بر باق سموم است و با شهر حوره بویند تعلیق قوت
او رافع تب ربع و سبابه است و فرزجه سرکین او با تاج حمل و بخور آن رافع بهای کی مرضه است
و کر براینده هوام و طلای او رافع کلف و آثار و حمل سوخته او جهت سقوط طفیه والسلام رحم حا تقفید
و فرزجه رحمها تقصد و فرزجه حصیه او در هوام است حمل فوت الانثیه و خوردن او با یک قیراط باراب
کاسنی رافع ورب و اسهال مزمن است **باب القاف قاقله** لغت هندی سبل ماهیله
کبار و صغار مشاب و در دوم گرم و خشک و مسخن و محلل و باطم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح
سده با قوت قابضه و لطیف و جالی بدو سنبل بندد عرق و ریاح و بهال و رخت ابیج معده و احشا
و غثیان و قی و درد جگر و سده آن خصوصا علف صرع و سهک کرده و اعیا با فع و لفوح
او جهت عطسه و جهت صداع و صرع و صرون مفید و گویند مفرد به است و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش یک مثقال و بدلش بوزن او و قاقله صغار است و با بوی گشن کبابه و قسم صغار
او در اول گرم و خشک و در قوت ها جمه قوی تر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبت سینه و
در سایر افعال مانند کبار و قوت قابضه او کمتر از آن و مضر احشا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش و بدلش
نصف آن کبابه و نصف آن حب بلسان است **فایده** قاقله صغار را چون ... بهوش و
بهوش کند جهت رفع وجع معده که از ریح باشد و تسکین و فواق و ... دوار و ... سیر که بعد استفراغ
شده باشد و ... غذا مانده باشد مجرب است **قنا** لغت ... مشهور است و در سیوم گرم و خشک

و در افعال قریب بعصر و مفتح سدد و محلل اخلاط غلیظه و لزجه سینه و دماغ و بالخاصیه رافع تغیرات طعام و فساد
هوا است و باعث معین هضم و جهت معده و جگر و سبز زرد جاشیدن آن جهت رفع رطوبات و ثقل زبان
و جهت دلبه و ضرس که بی دندان باشند مفید و ظروف لعوابد وده مدت مدید آب را نافع لغز
است و آشامیدن آب از آن ظرف مصلح غلظ آب و رافع طاعون و بالخاصیه استسقا و شرابی که
در خم فرایند ده عربیت مسدر کر مقرر و سریع الخروج تر از بدن است و حار و ملین مباشند و القا ر حمودن
مضرت فرو مثانه و مصلحش جمیع و لعابها و مقدار شربتش یک درهم و بدلش [illegible] است فج لقلاس بن
[illegible] باشد در دوم گرم و خشک است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مهی لطیف و مولد خون صالح و
[illegible] جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغ و جگر و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج
محرور و در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث حارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیها
است و شربت یک مثقال مغز [illegible] او با سه مثقال صندل جهت [illegible] یک مثقال حکر
حام او جهت صرع و زیره او جهت لقوه و جلای بصر و بیاض [illegible] فرحت چشم و با
مروارید و شکر بالسویه جهت بیاض و جرب و سرخی و [illegible] او بر چشم با روغن زیتون بالسویه
جهت [illegible] است و [illegible] در اول هر ماه یکبار جهت قوت حافظه و رفع نسیان مفید و
[illegible] او که و [illegible] عصل [illegible] باشند جهت درد شکم و مغص [illegible] در [illegible] مورث فقاحت
و صافی آواز در رافع سرفه خام او با کندر سمن بدن و اکتحال خون [illegible] کرده او با [illegible]
سفید جهت جرب و [illegible] نافع و [illegible] محلل اورام صلبه و طلای [illegible] رافع کلف
و نمش است قثاء اسم عربی خیار زه است در آخر دوم سرد و تر و [illegible] او [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] و جهت التهاب جگر و معده مفید و لطیف [illegible] سریع
الهضم تر از [illegible] و مفتح [illegible] نور [illegible] و گویند [illegible] مولد ریاح
و قولنج و دیر هضم و خلطی که [illegible] عفونت [illegible] در اکثر افعال [illegible] است و مصلحش
عسل و مویز [illegible]

اسهال صفراوی

اسهال صفرا و سپس سعال است اسم عربی خیار است و بهترین خیارها آنست که مانند و ازحد
و دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون والتهاب احشا و دافع تشنگی و مصلح معده و جگر و مدر بول
و مخرج خضاب و علیظتر از قثا و دافع ضعفی که از استعمال مفرداحاره بهم رسد و جهت بهاییه شود و در جمیع دوزی
سر نافع و در آب او با جبل و تخم سفال با شکر مسهل مره الصفراوی که در معده امعا باشد و آب
خیار رتق بر تشنگی رسیده و در استعمال خوبتر از آب نار رسیده آن و خون مجاری عرق بقل و آن حشا شده
و دیگر صاف او را با ماء العسل بنوشند جهت شکوهی رنگ خیار و تصحیح سدد و تحلیل مواد حاره
نافع و دافع حصا ان است و برگ و رطوبل است او با تمر بولا و حاو کوبیده او جهت حرب حفیف
و سری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا و درد سر و اورام حاره
مفید و خوردن مفاصل و مسهم از پوست خیار او جهت تشنج ولادت لعابت بو و مرض حمر دارند
و حام کنده عدا مولد خلط خام و دردبهشکاه و خون در دمعده فاسد گردد و مولد خلط سمی مصلحش با نخوده
و معاجین حاره و عسل و بوبیدن خیار جهت اعتمانش روح حیوانی و درد سر حار مفید است و در رسنی
خیار سبز و مرطوب حرارت سیار خود بر هضم و با طعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد و تر ارکم حاره
و مدر بول و مخرج صفرای سوخته با و زار و دافع مهابی حاره و ورم حلق و سر زده و درد قلعش و جگر که از حرارت
باشد و گماوار با بوره و حسیل محلل اورام جلد است و مضر اسبان و مصلحش گلاب و بلفش کم خیار و شیر
با حد نیم درم و عن خیار که مانند دوغن نگاه و بهیت دسد در افعال ضعیف از روغن کدو است
لفارسی خیار و شنبی مانند موز برای اجرای او عصاره تمر است که افسرده باید بهی صحیح باشد
امنحه فرض کرده باشند و نوترین او زرد زنگ و حسن است در سیوم گرم و خشک و مسهل
مره السودا و بلغم خام و در داب و نفخی ومعی و دماغ و دافع استسقا و سرفه بارده و در بو و صرع و بصفین
در دماغ غلیظه و سر در و سرقان و سماه و سنان گرده و مثانه و لبور سر و فالیج و لقوه و صرع و فرار و صداع
و سبحه خرزده بود و درد مفاصل و لهویت و عرق النسا و جمول او مدر حیض و حامل حبس و قدر شربتش از دو قراط
با شیش از دو قراط است و مضر سحر و دین دار آن ضعیفه و معی با قراط و مصلحش در اقراط و نواق

المسهل نابت سه تر و بسرکه و مویزی مالش و در افراط اسهال محتجبه با آتش و خلوبین و زرد آب سرد و دانه انار
مواقف بیمار و ه است دستور است که با او در بقایب طبع فعال استعمال نماید مثل معجل ... 
و همیشه دفع می‌شود المسهول و بماء هندی و بماء العسل و در باب الثور در عوارض آن و اقسام هموع و اوسطها و
با سفوفها و خطل استعمال آن جایز نیست بطلا و نبایسل و مسهل و سبور دارو آن نمون مجلل اورام
حبجره و بابه رحبت مکشف و انار و بالیل و مونا نافع و اب اورا حبت حقنه معادل و بماب
و مناعی آن تجربت دیج او در کشف و سر ارسات از اجزاء دحاد مطبوخ او با ادویه محلل اورام بلغمی
و رافع نهی انار و حربت مفرح قوت او با علاج الورم نشاسته دل مطبوخ او در سرکه رافع لوبین
با مفیح و امثال آن حبت در مفاصل و عرق النساء و کوبین و استسقا لحمی لعابت مویز و داویت
شربت طبیخ رب ریح اورا نافع جوانم و بحده قراط اوران مسهل بلغم و مره الصفرا و سعوری اوده استسقا
و نسبت و مقدار سبیرست از طبیخ او بابه قراط و حصه لطبیخ او حبت عرق النساء و مصبحه آن حبت ورد
و تر ... بار و در سعوط او با شیر دختران جهت ... های مرمن مفید و ضماد لحم او حل اد سب مفاصل مرمن
نافع و مقدار شربتش با کاب در هم است و مانده مار و جو دگیر اثوسند و روعن بقال التجار و کباب
اورا مثل آن روغن زیتون کوشاند بارنج اب کرد و با شیر تازه اورا بره ارده بار و غن پیوکل
دوران اوجیل روز در اجابت مکرر بدون کشمارکم و محلل و موی و مدر حیض و محرج ولد و رافع
کلف و مونرکرم کوبیش ورای شامه و ریاح آن و با لحم لعابش مجفف بواسیر و مقدار شربتش
مانند درهم است قلبه اسم جنس جزهای جسمان است و مراد از مطلق آن گوشت فاق
و مودی جمیع لحوم بخلاف طبع و جواهر اصل آنست و در لوبهرقی اعذبه و مولد خلط سود او سبب و مورث
جرب و فوبیج بحرانی و حکه و جرب و مودی کوشت جوان و حسین کیب استسقا موافق
جهت ... و در ... حبت ... باشند مصلح فوت مدر جهار است و در و عیها و سیرت بهار و
دیگر ... حار است و بهبری گرم و تحسان و ملیح و محلل و مقوی دل و معده و ... اعضای باطنی
و هم باع و ماه و طبه و مفرح و رافع ... استسقا عل و سودا و بیسی و بلغمی و قطر البول و سلس البول و ...
ملطفا

غلیظه و امراض بارده رحم و ازلاق الامعاء رطوبی و نزلات سواله و بدبوی دهان و فالج و جمیع امراض
بارده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و ثقل زبان باعث استسقا و مقدار شربتش یکدرم از
قسم ... موجب ... مسهل و اکحال او جهت سل و موت باصره و فساده و جلای
آن بر احلیل بار دماغ و مقوی فم رحم و بر ... جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب
و سقوط و لقوه و ... اثر دارد و عرق و فرفیون که ... و اورا ... جرب و ... سرخ و مثل
او کل ... و لطف ... که مجموع آب ... و ... نموده ... در جمیع افعال
قائم مقام جرو تریاق سموم و مقوی حواس و مفتح جهت تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض بارده
معدی و شراب او که ... ان را ... بر ... حراب ... جرو عسل مخلوط نموده
در شیشه کرده ... و ... نماید ... اگر ... و ... همین شراب را
باشد ... قوام ... جهت امراض بارده ... است و گویند ... مفرد ... و امعا است
و ... جمیع ... مثقال ... و ... ضعف او ... است
... در حیی است و در ... گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و ... معده
و جگر ... و ... حیی ... جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و ... مفاصل ... و جماد
... ... جرب ... و شربتش ... [illegible] ... است منع ... که گویند
... قسم ... که ... بری را ... گویند مجموع آن ... مفتح
... عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا ... و ... که بحمر ... و ... و ...
... باشد با عسل ... بطر ... باعتدال صفراء ... جهت ... و ...
و حمره ... صفراوی ... ... صفراوی ... و
حرارت دماغ و وسواس و جنون ... و درد سری که از بخارات حاره باشد و ... و ...
... جهت ... حاره
و ... گرم ... دماغ ... و ... که ... طبع ... و ... حفت

رافع حکه جلد بسبب اخلاط معتدل است و برای اوجاع مواد سوداوی و لقوه و دماغ
و تولید خلط صالح مؤثر و شراب او زیادت از دیگر ... تر میشود و ترشی او لطیف و مقطع و مسکن حرارت
چون صفرا است و اقسام کرده مولد قیح و مضعف معده و مسقط اشتها است و مضر مواد بلغمی و سوداوی
که از اخراج بلغم باشد و با نمک نافع و ... مهایات سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و با اعتدال
منقلب بطبع غالب آن میگردد و در وقت در معده فاسد میشود مانند خیار و مولد خلط سمی است و مصلحش
زیره و ادویه حاره و در مزاج صفراوی ... و در سرکه امثال آن ... و کوبیده او جهت اورام حاره و
التهاب معده و احشا و درد سر حار و رفع بحرانی و حکه و دماغ و قطور آب او با روغن گل
جهت درد گوش و ورم حار آن و مسعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بحرانی
و رعاف ... او جهت خناق مفید و ... شده ... او جهت سرفه و درد سینه و التهاب
صفرا و درد گلو و اکتحال با آب گل او ... ثمر ... جهت ... برقان که ... 
با ... لعاب مؤثر است و پوست ... سوخته او و ... الزم جراحات ... رفع
اقلا ... مجرب و با روغن ... سوخته الش و با سرکه جهت بهق و برص و ... الا
جهت ... و ... الزم ... نافع است و چون کدو را به جهت ... بر ساخته
بعد از ... او را ... شکوه است و مغز تخم کدو ... سرد ...
اول ... جهت حرقة البول و لاغری گرده و قرحه مثانه و ... سینه و ... الدم ... مهایای
حاره و ... و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهت رفع بحرانی ... دماغ و ...
صفراوی و سل و ... حاره معتدل و ... از مغز تخم او و روغن آن با ... مثقال
... مغز تخم ... و روغن ... او را ... ان روغن ...
... و ... و بحرانی ... و حرارت ...
دماغ و ... حاره و ... لها ... و چون آن را ... 
کرده باشد ... او را جمع کند در ظرف ... و سرد ...

رالیمی

دهنی است که با روغن کنجد ترتیب دهند فرانه لسانی از البقار است تخم کافه و خشک است مانند و در دوم
گرم و در اخر اول خشک و شربت او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و برلو و مصحح سده و محلل
کننده شیر و معده و گوارنده و مسکن اوجاع حب بالجولیا و جنون و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن
رنگ رخسار و استسقاء لحمی و درمی نافع و دهن او یکدرهم او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف
او را بنوشند دافع ریاح و نزلات بارده و مقوی باه و منقی سینه و صداع و وسیع مثقال
از شیره او با افتیمون جهت امراض سوداوی با خیار شنبر جهت تنقیه و تنقیه عسل و
و لطوفان و با دارام و انیسون و فلفل جهت تنقیه ریاح و بدن از اخلاط فاسده و درد مفاصل و
تری بحارات و موی و با مزوره ماش و نخود آب مسطح و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته
و حفظه با شیره او جهت قولنج و امراض ریاح مفید و حبوب یابنده او اقوی مسهل ضعیف است
دل و معده و مصلحش ... و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم است و روغن با تخم کافه و فرنج
روغن کتان و قایم مقام روغن الخیره و خشت زلو و کحل اورام و اخراج کرم معده و ...
شرب او و ... او را امراض ... نافعه او و فرطیم بری سینه و لسان الی است و
شاهجهاسی اولی ... و سفید و در معرساق ترب و کحل نمود شش طاهر میشود و کحل
او در و است و در دوم خشک و در دوم معتدل و شربت یک مثقال فلفل جهت
... عفونت نافع است و گویند بادای که عفونت گرفته آن در رو دست نگاه دارد و
دادن کهت الم ... و دهن ... او را ... بحشم قرطم معرب ... شیره
برادرده با جدوری ... در دهن حرمت ... بیماری ... و در و کمر و موت باه معتدل
و مجرب است کل معصوفه ... هر ماسه ... ده و پاره و و بر ... جهت ... بادیه مجرب
است ... لاارست جامد مانند سرد و چسبناک جهت فرزچه ... و سوزش معده و
امعا و باطنیخ سرطان جهت قطع حولی که در شکنش ابد بمقدار حاشیه او و ... و سوزش
قاطع شرب الدم و اسهال سوخته و جهت اسهال حرارت معطمه و ... و شیوفه

ورمی که در ریه از مواد لزجه بهم رسد و لقوح او جهت زیادت دفع او و جهت قرحه
امعا و بحور او جهت زکام و السعال او جهت ساج دردمه و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یک مثقال
و بدلش بروی سوخته که مدبر و سوخته و انزروت مقام مقام اوست فایده نایب فرد قرطاس
در ادب حلکرده شده جهت مواد مطلق نافع ست فسنا هندی است در سیوم گرم و خشک
و بدر حیض و حادیت خلط اربعی بول زیرباق سموم حیوانی و مصلح سده جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه
و مسهل دو شنده اسام کرم معده و جهت درد رحم مدر و سینه و سکاکلی عضل و لقوه معده
و جگر و دردهای مزمنه دماغی و معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با
سکنجبین جهت رفع ریاح و با عسل جهت البرص و البهق و نشر و لثه و یرقان و سیر و
استسقا و تشنج کرارد رطوبه جهت نافع و بحور او قابل جماش در رافع دماد زکام و صداع و جهت
کلف و عرق السا و دردهای بارده دماغی و رمل جهت دفع لرزه و فالج و استرخا و درد گوش
و سوداوی جهت دوار و سرفه دوار و جهت قروح رطبه مفید و قروح ادرار حیض و قابل حیض و
خفقانی او باشره و قطرات و عسل جهت داء الثعلب و نمش نافع و مضر مثانه و مصلحش گل
انگبین و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف وزن او عاقر
قرحا است در روغن با شراب سوخته روغن ماند قسط بسیاوج که قسط البحر القدر حل مقال
همگون کرده مثلث باره روز در شراب جوشانیده باشد چند مثقال روغن زیتون گرم شده با شراب
سوخته روغن ماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع بردرت معده و جگر و لسر بهای بلغمی و سوداوی
و مضر موی و قدر شربتش یک مثقال و اسم است و بدلش عنبر ساوج اوور و ستوران
مذکر است فصب الذریره می باشد و اقسام می باشد عنبر محروق و باقی اقسام محروق
اند فصب فارسی چینی بر است و در دوم سرد و خشک و سوخته ان گرم و خشک و قوی
و با اندک حدتی زحار و بارد لو شده او جهت حدت پیکان و انجوان و حار از اندرون و با
شیرکه منعکس شود و جگر و جحاد برگ ساره او جهت اقرام حاره و با دسرخ و شراب سایند

او با عسل جهت سرفه و سوختهٔ او با لعدر دانگی مفتح سده زهره و مضر مثانه و مصلحش کثیرا
و قند است و ضماد سوختهٔ او جهت جرب و حکه و ریشهای سر گذار و سبوس او جهت جلای
دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای سوختهٔ او با لوبیا آن و میل آن جهت
رویانیدن موی و لعوق آن و جلاب نشره نافع و اکتحال آن [illegible] که در [illegible]
جمع می شود و جهت [illegible] علل از [illegible] اشتهت و غرض [illegible] کردن [illegible]
فارسی [illegible] آن بیاشند جهت صاحبان [illegible] حاره و در رفع شدت گرمی هوا
و [illegible] آن موثر است و سکونه او جهت کردن عقرب و اخراج کرم شکم و گوش
معدل است عصاره اطراف قصب رطب طلا کردن جهت وجع مفاصل مجرب دارد
و [illegible] می شود انجره بشکر است در اول گرم و در دوم تر و [illegible] او [illegible]
بدن و مفتح سده و ملطف خون و منقی [illegible] و مدر بول و دافع حسوب سینه و سرفه و محرک
باه و ملین طبع و مهیج منی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ ریاح و کثره اوکه در [illegible] جوش داده
باشند نفخ او زایل می شود و می کردن با [illegible] منقی بدن و [illegible] مطبوخ
آن مقدار [illegible] است و مضر [illegible] و مصلحش انیسون است [illegible] سوخته
[illegible] حل کرده طلا [illegible] جهت [illegible] کوشش اطفال مجرب
است [illegible] الرومیه [illegible] است [illegible] و [illegible] در دوم گرم و خشک
و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و دافع خفقان و استسقا و درد سینه
و جگر و رحم و مدر بول و [illegible] بول [illegible] اورام و النسا و [illegible] مطبوخ او با گرم [illegible]
جهت [illegible] و امراض [illegible] رفع سرفه [illegible] و وجع [illegible] و [illegible] در طبیخ او جهت
درد رحم و [illegible] سپرز و [illegible] او جهت سرفه رطوبی [illegible] او جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] اعضا نافع و اکتحال او جهت جلای [illegible] نافع و مضر [illegible]
و مصلحش انیسون [illegible] او با [illegible] است و مقدار [illegible] باده و درهم [illegible]

عدس المر است و بدستور اطفار الطیب است و آنچه برابر است بلبنی و دو وزن آن بارها تجربه شده و عسل
مکرر آنکه در برقسم ... بپیوندد فقط **قطران** دو نوع می باشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و دیگر قطران
برقی باشد و یکی رقیق و غیر براق و آن قطران سیال است و نوع اول از درخت صنوبر و ثانی از درخت
سدر و سرو و قطران نوع بری است چون بعطر و با ناسور و سفید گردد بخور آن را مفید کند حیات
عالیه و لعاب سکونت و تحلل اولطیفتر از اصل او ... و در آخر سیوم گرم و خشک و حافظ اجساد
و موتی و بالغ عفونت آن و حامل آن گرم معده و حلیل مخرج آن و با جوشت نرمانید و بالغ دماغ و طاعون
و مجفف و مسکن و محلل قوی و جالی است چون لطاهر جلد و جالی آثار موجب لطف کونست رحمها است و بدن
احداث وجع و التیام ... رحمها و شرب او جهت درد سینه و قولنج و سرفه بارده و ضعیف جگر
و رفع سموم و استسقا و گرم معده و باه احشا نافع و فرزجه او بالغ القا و صلبه و قطور و او در ان متحرک درد
باب درم ... رافع الم و مخرج کرم ان و حقنه آن جهت اخراج اقسام کرم و سنگ و حناد و جهت
جرب الساق و صرف آن کرمی عمل ... و آن الفعل است و در اول استسقا و صداع بارد و حفظ اعضا ابن مریم بیا
در بهبانی ما رد و دفع جساق و ورم ... و زلالی و برص جهت ... کردن آن و منع حمل و مایه قاو و بی
حیت منع ... هوام و قطور او با سرکه جهت سلس گرم گوش و با دب ار دجاجت درد گوش
و ... و طبس و البحال ... و قطور او جهت ... که در رفقه باشد بالغ ... از نیم یک مثقال و زیاده
از ان کشنده است و بدلش لفط سیاه جاوسیر گویند نوش لعط و نیم آن وزن او برگ درخت سرو
بفارسی نامند و در دوم گرم و خشک و مجفف و مسکن و او لعاب مفرج و نطوح آن جرب ... بسکار
و شرب او دو ان ... و بول ... و ... رافع خفقان و احتباس رحم و وسواس و جهت اسولی جنون
مفید و ها و سکون دوب ... سوزش و محلل اورام و رافع جلد و نافع آنکه زردی ... جمع الشن و آب برگ
او قاطع نزف الدم است بشرطی که باشد ... نافع و لعاب بالغ رطل از آن بنوشد و لعابش او مسکن مجفف
و سده ... مقویب بدن و منافع صاحب ... و ... نافع دها و برگ او با روغن گل جهت نزول ... بعد ... 
حلوس و در طبخ الحیث احتباس رحم و بحور او جهت ... سیمرجه او در قطع عرق حاجات معجب و حرق

قطونا

جمله از آن مناسبه تقطیر به ابزار اتش زده ظرف دیگر بر آن گذارند که به قدر سه انگشت ارتفاع رسد و سه روز بگذارند
کنند و در رفع بواسیر مجربست و چون شاخ بز را در گوشت گاو رسته ظرف دیگر را بآتش گذارند تا نیم گداز
آن گرد در گوش ریخته باشند جذب کند و منع کند بوسیده را رفع کوفت برده رحم مجربست و خاو جمیع اجزای
او مقوی معده و محلل جادوست چون لطاخ جداست و طبیعه داده با سکنجبین او در محرورین و با او ارجنی و مردون
ضعف منهی است و مدر سهرب او سکوفه او با حد رسم ست و در من محم او مسهی و ملطف جالی و رافع
مرفه و مفص و بوسبس و تا رحبت از این بارده معتدل است **قمری** مرغیست از فاخته کوچکتر طوقی بسیار
باوس و نوع سفید او و جنس مطهر است در دوم گرم و حسابت و مراق مبرودین و مرطوبین و مولد اخلاط
فاسده و ایلیار او مورث وسواس و جذام و مصلحش روغنها و ادویه لطیفه و سپه اش بر دهن و به او حیض بر سریت
حرکت اطفال و لحم او معین نطق اللسان و بودن او در جاها مطلق مسحر و حسمه است **قل** [illegible]
سبس کویند و چون با ملح را شراح کرده در واوا جلیبی داده طبع نماید رافع احتباس بول است و از خواص
او است که چون مرافق مرت بورت منو و از این کرران بشود و چون آن حامله در کیف نست و بست
کدا سفید سهر دل به دست و در کاه در بیان شیر چرب کنند آن زن حامله شیر خواند کردد و از حرکت [illegible]
جوار مجربات است **قنابری** در اصفهان [illegible] مرغیست کویند در دوم حساک
در اول گرم و لطیف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و منضج و اسعب او با تلطیف [illegible] رافع [illegible]
سوداست تج او جهت رفع رطوبات و بای جوارش و ظاهر دل آن حبت نیش [illegible]
مجرب و بهجت بواسیر نافع مولد سودا و مصلحش کچبین او انیسب [illegible] بادام [illegible]
**قنطوریون** [illegible] نباتی [illegible] کبیر و صغیر را اغبیط و صغیر را دقیق گویند در آخر دوم گرم و حساک
و عصاره [illegible] از سایر اجزا [illegible] حبس و محرج حبس مروه و مفسد [illegible]
و جهت سرفه بسیه و ضیق النفس و فتح سدد عصب و سکته [illegible] اعضا [illegible] سدد [illegible]
و [illegible] رفع [illegible] الرحم مرتین [illegible] و رحم و معص [illegible]
باره او [illegible] و حساک آن [illegible] البام جراحات [illegible] قوی الاثر

و در سایر افعال نافذ قسم صغیر وی از ان صغیر است و مضر صدر و مصلحش عسل و دار شیشعان یا ودریم است

**ترب** بفارسی جاورست و اقسام می‌باشند جبلی را دلول نامند و بری و بحری او کوچک

برادر برطلی او بهرسی است مجموع ان در دوم گرم و خشک و گویند که صالح الغذا

و محلل ریاح و فتح سده و مدر و منت ان رافع جذام و با سبب وقوف ان دحبت استسقا

و سپرز و دوار و گرده و نقرس و مفاصل و فتح سده و قطر البول بول و در فراسیس و گرمیت با ده رطل

و کرار و لرزه است و مداومت ان موروث عسر بول و ضعف معده و مصلحش روغنها و سرکه

و مضر مصرع مصدع و مصلح ان عسل است با سکنجبین و صوصه هرسه و بحری او خایه

و محلل ورم رافع گوشت رها و رخنها و التیام دهنده ان و سهوبت تنفس بخار بیم ان اجب

راتع مجرب است و جاد گوشت اوجبت جبار و عرد و بنه او جبت علف و سس

ولوشت بسوخته او با ریت جهت داء الثعلب و حکه و جرب گرده او جهت استسقا

و پرورش رنده او جهت رفع اسبیار رخنها و جذام مفید و سبب ان را ما موم جهت اخراج

جنین مرده مجرب و استعمال ان رافع سموم است و مفید جملی کرم در سایر ان در دو در

او جهت نقرس و ندمل و سعور خاد گوشت و دون و طلا جرب او رافع حرکت

بدن و جالی کلف و حول و مدر حیض و گوشت در موضعی که خار و پیکان در است او باشد

سوام مروملی نمکند و بار اقسام مقدار دو ان است و مقدار بحری او بد هزار و بر سب و بلیس طبیع

و مضر معده و مدر بول و حلد سوخته او جهت جرب سر و قروح سر مقیم است

**ترمس** ارکب فارسی است بر کسر برکب القوی ند در سوم سرد و خشک و با حرارت

لطیفه و بر درد دست کشنده و مسکر و سبب جرب خارده و معوج مسهی و مبهی با العرض و الدرار الحیض

جبر و حاو لقای اجزای بارده مخدر و مضعف جوارس و حلو معده و موروث جنسا در ماک

رحب و اسستسقا و بلادت و کیاسلیت و حول و ملد روح و ماعی و آثار او قاطع باه و مضعف

منی و سرمی یا معوجیب خعل اد دبر شنها مفید است و بری و سماتی و بری یت را بزرک مایل ان

مسلی و نامع

مسهل و مانع و سمن بهتر با طبیخ و رافع ابریه و ضماد مطبوخ او سر و ضماد مطبوخ او رافع اورام حاره
و مسکن درد آن و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم مضر و ازا و اراق کننده است و شاید که
در اول سموم گرم و خشک است و محلل ریاح و مسکن عطش و مدر بول و حابس طبع و مجفف منی و لبن
داده او اضر گرم است و التذاذ او باعث قرحه اعضا و مصلحش کشنیز و سکنجبین است
و در ترکیب بوسیده را جهت جراحت مجرب است و در بعضی ... شاید که سرو روغن بادام
گرده گرم و خشک و جهت درد اعصاب و صلابت رحم و درد گوش و رافع اورام صلبه نافع و شربتش
از قاطع باه است فایده برگ منب و سداب متساوی در ... که ... جمله که بعضی حرارت
سه حار و ماند قهوه اسم ترکی حب ... است مغز او منقسم بدو قسم گرد و مایل بسرخی ... بر روی
او با عصوصت و سیاه او ملح و غیر مستعمل است ولطیف مغز او بود داده استعمال می نمایند
که بحری و عطش ... می گردد و در گرمی معتدل و خشکی آن غالب است و قسم گرم و خشک
است ازان و او مجفف رطوبات و مدر بول و باعث قالصه و مولف ... و رافع
و ... جهت سرفه بلغمی و نزلات و تسکین عطش ... و بدفع ... و جهت ...
و لقوه و نقرس ... و منع صعود بخارات به دماغ نافع و الاکثار او مورث ... مضعف
باه و ... و مسطر ... و مصلحش روغن بادام ... است ... چون
... با ... گرم ... که سیاه ... قطع اسهال ... مورث است
باب الکاف کافور صمغ درختی است و اقسام می باشد در
سوم سرد و خشک و مفرح و قاطع رعاف و ... الاعضا ... و اسهال حار و عرق و رافع
تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و قرحه البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس
محرورین و تریاق سموم حاره و سموم ... و دماغ حار و با مسک و عنبر مقوی ... حواس
... و المراج و ... است ... جهت رعاف ... کافور جهت ... محرورین
و بار ... جهت اورام حاره و ... جهت دندان کرم خورده و قلاع ... جهت ...

مثلثه و سامعه و باه و ربو و نیاسه جهت رمد و ضربات حاره و جراحات تازه و قطع خون آن و سعال و ورم
حار و اکتحال او جهت رمد و طلای او جهت درد سر صفراوی و شدت حرارت و رعاف دماغی
و خفقان و ادرار با فوح و بیرست مالی جهت رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنگ مثانه و اکثار او قاطع
نسل و اشتها و مورث سفیدی موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره و خوشبو و بسیار بوئیدن
او مورث بیخوابی و مصلح او روغن سوسن و گل و امثال آن و قدر شربتش نیم دانگ تا یک دانگ است
و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و بوئیدن او مورث ... و بدلش دو وزن او طباشیر و بلور او
صندل سفید و کافور مصنوع که از موم بقدر دو درهم و صمغ الرجال ده درهم و روغن بنفشه یک درهم و قدری
کافور بریسته و بید ورق او با کافور اصلی بقل حسد کی مصنوع است و لوی اصلی غیر مصنوع
سینه بیونت کموتریح است کافور محلول باب جهت جرب چشم نافع کاشم
فارسی است در سیوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل
ابلغام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارده و ها حم و رافع استسقا و رطوبت معده و
بروده های بارده و مخرج جنین و ازاله ورم کجا سیل و اصل اطعمه ... لطف تخوم است
و جهت تقطیر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و چون بخورد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر النفس و
تحریک اشتها و اعانت بر حمل و طلای او جهت عرق النسا و فالج و سایر اعضا و امراض بارده
نافع و مضر ریه و مصلح او کتیرا و مضر مثانه و مصلح آن رازیانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی
و تخم زردک است کاکویه لعد از سنگ ... اول او در دوم ... هر درس همه جهت درد کمر و
مفاصل و ریاح و جذام نافع است و کاکویه در آخر دوم گرم و خشک و در تر او قوی معدل و مقوی حواس
دماغ و رافع خفقان و اعضا و با سرکه ... جلد و مثل ... ای صلب ... و سرب
او که چوب او ... بحو نشانند و ... با شکر طعام ... جهت ... و مخصصه بهترین ادویه
است و اهل ... را اعتقاد آنکه ... بذر ... بشند ... الله ... او را
حبشه السام ... مجرب ... و مقوی دل و معده و جگر است ... دانه او

بدلش

بلغمی بودن او صندل سرخ و بدل آن لقوم است کاکنج بفارسی عروسک پس پرده نامند و او
در دوم سرد و خشک و مدر بول و رافع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مجفف و مخرج صفرا با درار
و مصلح حال جگر و ربو و عسر النفس و مخرج اقسام معده و مدر او منیت این مهر بقدر نامیت مثقال جهت
دفع یرقان مجرب و طلع کردن شفت عود و غیره او و العدار مانی از حبس خبث بسیع حل مجرب
و مضر ریه مصلحش گلقند و قدر شربت از پوست دو دانه او با بحور ریم و بدلش عنب الثعلب است
کبر بهالی بیت حار و از پوست بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزاء او و در سیوم گرم و خشک و مفتح سده جگر
و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشاء و بهترین ادویه سپرز حصر ضماد برگ او با سرکه و عسل و محلل ریاح
و تریاق سموم مدر حرره السودا و جهت فالج و امراض بارده دماغ و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو
مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن غرغره طبیخ او دافع بلغم اعضای نفس
و ضماد بارده او رافع فسخ و عضل و عصب چسباک او رافع قروح حلبه و با ادویه مناسبه محلل
اورام و صلابت سپرز و با سرکه نافع بهق و موها و مارد و منبت محلل ورم سپرز و محرر او و دافع لوا سپرز و نقرس
طبیخ او با سرکه و حاشدن آن جهت درد دندان نافع و لطیفت در لعاب بیت فرموده که
حل بیخ کبر از نرم کوبیده با مثل آن زردچوبه کهنه بودن آن آب جوشانیده با ایست تا بتمام روغن
بالصفت بسوزد و پس ابر آبسر حاد علیطی کند موی اشیاء کند بر کرمنفعه بروند مجرب و شمر او که قبل
از شکفتن گل کبر گویند در دوم گرم و خشک و لطیف و مقطع و در جمیع افعال با بیخ آن داران
ضعیف است و در دو او رافع بواسیر حسیم و حبار کرم بیرو محلل او در سیوم گرم و خشک و حبار رسیده
او بودن حاسد ان دانه بهو بلس طبیع و تحفه گل و حبار او محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سده جگر و
سپرز و لصداع محرور و حبار عبر و رو او تبر که تعبد معده است و حاق و برگ بس و اجزا او شیم و خشک
دو افعال ضعیفتر از گل او و محلل حیادر و بواسیر حسیم است و عصاره او کشنده اقسام کرم معده و ضماد
او با رفت رافع قروح حلبه و محلل اورام و مقوی حیادر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال
شاق او قوی‌تر از برگ او و غرغره طبیخ همه اجزاء او منقی دماغ و مصلحش سیب و قدر شربت

مازریون او ماهیت و درهم بست که با سرکه و عسل و سیاه موی شد و از مضمضه او با سرکه دهم است و در مطبوخات
با هفت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون است و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین است
کهربا: دانه است در ... بستان و در دوم گرم و خشک و لطیف ملطف و مفتح قوی سده احشا
و کرده و مخرج سنگ مثانه و بول محبس و جهت امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و سعال گردن زنگ
و ادرار و رفع ورم و سپرز ... و اسهال المعویت معده و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع
ضماد او مانع جنون است تحلیل اورام حاره با عسل جهت خوشبو کردن بدن و لعوق آن نافع و طلاء
کردن جانشوه او بر عصب لعابیت بلد و جاع است و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش یک مثقال
... داخل است که به ... بر ... جاری ... صداع رفع شود و مجرب است
کبریت: بفارسی گوگرد و با ... اقسام او در آخر سوم گرم و خشک است و خوردن با ... سهال است
دور عادت ... بکوبد و ... او لطیفی که محرق ... اسرار ... است
و محلل و ... محقق و جالی و جاذب و شرب او مقادم جمیع سموم ... جهت
سرفه رطوبی ... و اخراج ... بلغم سینه ... در رفع ... و طلای آن ...
جربان اعضا و ... با عسل و ... با بول و آب ... علت ... جهت قلع آثار
و حکه و جرب و بهق و ... ولقوه ... داخله و قروح رطبه با حاجت ...
سرکه و ... سعفه و قروح سر ... مجرب و ... با ... جهت
لقوس نافع ... فاطع عرق و سقوط ... سعفه ... رحم ...
و مسقط جنین است ... است ...
مضر معده و مصلحش ... مثقال ...
... است ... معادل ... کرده ... باب
... است ... گوگرد ... جمیع ...
... گوگرد و لعاب ... محرق

دلیل

و مفرح جلد و جالی و رافع آثار بثور و سعفه و محرق اخلاط و مالیدن آن بر دندان رافع کوفت
یا سوده بن دندان و تشنجات است و لطوخ آن عرق کرده و در دستورات مذکور است گرچه
زرنیخ نشاسته ساده کرده بر سر سعفه اورام بسیار نمود و دوا است مثل سیاه کو در قلعتان کشند برای بو و بلغمی
سوده و به تجربه است **کتان** ماهیت آن را دانند به پارچه لباس معروف است و بهترین
و لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و جهت جرب و حکه و ورم صلب و پاهای و کجوز
کتان او جهت سده رگهای و اصلاح حال احوم سوخته او قاطع خون جراحات و التیام و سوده آن در
کل او مفرح مقوی دل و الثه او با کل سرد و سی دو در او جهت رخها مفید و لحمش با کل سردی
و املس و بعضی از آن سفید و قسمی مایل به سرخی و نوعی سیاه میباشد و در اول گرم خشک و با رطوبت
فضلیه مدر بول و حیض و عرق و کشنده و محلل و جالی و ملین طبع و جهت فروح کرده و مثانه و مدر او محلل
او برا و شم مثقال جهت درد امعا و با عسل جهت ورم سپرز و مانند آن محلل و عسل جهت
تحریک باه با مویز مجرب و با بوداود او قالض و جهت تنقیه الام و سرفه و رطوبی لعاب
مفید و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و سته درهم آن جهت سعفه سنه و لضیح و تحلیل اورام حلق
و اعضای باطنی و حاد او جهت ورم صلب و فروج سرد و باد در قطو باحت کلف و زرد
مفاصل و نقرس و عرق النسا و بابوره و اکثر جهت کلف و باجوف مایل و عسل جهت سعال
ناخن و بابوره و خال سر جهت مایل و باب سرد جهت صداع و ری دفو با و بار دعی کیخ جهت
رحمها و رفع درد و لذاع آن و تنقیه لطیخ او جهت اخراج فضول و لذاع امعاء رحم نافع و جلوس در طبیخ
او به سر جهت درد رحم موثر و سیوبته او جهت جراحات و درد و لذاع آن مفید و مصدع
محمه و مصلحش سکنجبین و مطلم مفرد مصلحش کشیر و مضر اسنان و مصلح آن عسل و قدر شربت بغیر
از سه درهم تا ده درهم و بدلش حب آن است و روغن تخم کتان گرم و خشک او با روغن گل سرخ جهت
تسکین درد جراحات امعاء و طلای آن جهت قوبا و جراحات و کلف و عنوان و درد
فواد و داد با تبدن او و مالیدن جرشایده او با شرب جهت رفع قولنج و املسالی دود آن فوتهد

مصدع معده و باخره و مصلحش سکنجبین است کتم وسمه است بفارسی برگ نیل را وسمه
دانسته اند در دوم گرم و خشک و با قوت جالیه و قابضه و محلله و حصات او قوی تر از برگ نیل است
و ضماد او با آب نمک جهت صداع رطبی و بلغمی و تنقیه چهره و رفع رطوبتها و جرب و طلای او جهت زکام و تقویت
موی و منع ریختن و آشامیدن آب او و آب طبیخ او لعاب بلغمی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید است
و او مصدع دماغ و مصلحش قرنفل و لادن و روغن آن که آب او را با آتش او در روغن کنجد ساییده باشند
بحدی که روغن باقی مانده باشد جهت بواسیر و امراض بارده مفید مجرب و مالیدن بر محل ریختن موی با آن رفع دردهای
بارده است و چون بیخ او بسیار طبیخ دهند و مقداری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کتابت قائم مقام
مداد است تخم وسمه را نامند و مقدار اطلاق بسته تخم ترب و بابل لیسابیس و سهرین اوده نافع نزول
آب است و رافع بابل است کبر صمغ ماذاست که بفارسی کورن نامند و حرارت او در دوم
معتدل در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مقوی باه و مدر بول
با تحلیل مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحه جسم و قاطع
سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مسهله و مقوی عمل آن و با قوت مسهله و جهت سرفه
و خشونت سینه و قرحه ریه و گرفتگی آواز و قرحه البول و لذع امعا و تقویت دوده ها و لسکین درد گرده
و مثانه بلغمیه و بدل او ... آشامیدن او با عسل ... باادام ... سینه و شکر ... 
بدن خصوصا ... که در ... طبیخ نافعه باشد ... به تجربه شمرده اند و طلای
او جهت کلف و نمش و مرهم آن جهت رفع خشونت آن و سعال ... مجرب و ... 
جرب و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و مالیدنش جهت ... موی و اکتحال او جهت ... 
... امراض چشم و با ادویه مناسبه جهت ... بارده موثر و مضر ... و مصلحش
... و مقدار ... 
تخم کدو است ... اقسام ... تخم ... در اول و دوم گرم و خشک و لعاب ... مفتح سده جگر و
مدر بول و حیض ... کرده ... محلل ریاح و ... 

باه و

باه و اشتها و فی و دافع ... جهت ... او و ... معادن عمل آن و به ... و رافع ریح و جهت ربو و ضیق النفس
و فواق و برودت احشا و درد پهلو و درد کمر و جهت ... بلغمی و عرق النسا و سنگ بلغمی و نقرس و لدغ عقرب
و سنگ مثانه و گرده و ... او که با ... آب انار و شکر بنوشند جهت سموم ... نافع و خوردن کرفس
قبل از خوردن عقرب و هوام ... بنوشند ... شربت ... باشد ... آن ... و دافع ضرر
خوردن مردار ... و امثال آن است و ضماد او محلل اورام و با آرد جو جهت ورم چشم و طلای
عصاره او ... جهت ... و حبه مجرب ... با ... کرفس و ... و برگ
سرخ لعاب نافع است و با ... جهت ... و رافع آثار نافع است و ریح و برگ
او که با عسل ... مقوی معده و ... است و ... آن ... که موافق محرورین
و مقوی معده و احشا و مصلح ... و محرک اشتها و مدر حوائج و مرضعه جهت تحریک باه ... 
و محرک ... و مدر ... و مفتح سدد و باعث ... مولد ... جنین ... و مصلحش
انیسون و قدر شربت از تخم ... در مطبوخات ... درهم و از عصاره او تا پانزده درهم و از جرم آن
سه درهم است و تخم کرفس بستانی در افعال ... از سایر اجزاء او ... فضول معده در جمیع ... 
اعضا و در سایر افعال و منافع مانند بیخ او و مضر ... و مصلحش ... و گویند تخم کاسنی است
و مورث ... و مصلح آن ... و قدر شربت ... درهم ... با ... است و چون
در هر رطلی از ... مثقال تخم کرفس بستانی با قطر اسالیون کوبیده اضافه کنند و ...
در هر رطلی از ... مثقال مخلوط کرده ... استعمال نمایند جهت ... معده و تحریک
اشتها ... نافع است و چون ... مثقال ... و ... مثقال شکر ... نمایند جهت
... معده و دفع ریاح مجرب است کرفس ... و در ... و آن ... و ...
... از ... او است ... و مقوی معده حاره
و بالجمله ... قاطع ... الدم و حافظ ... از ... و رافع ... و ... نفس و ... و جهت
... صفرا و ... نافع است ... و چون ... کنند و ... او که ... از ...

بلغمی بود و ادرار و جهت کزاز سینه و دفع صداع خمار و اخلاط رقیقه معده و سعال صفراوی

و عطش و استسقا نافع و گاه است که بسبب قوت جالیه باعث اطلاق شود و اشتها

عناب نافع صعود بخارات بدماغ و ضعف باه است و مضر سرفه و مصلحش عسل و خاد [illegible] و عناب

و درد سر و اسهال و ورم حار معده و سایر اعضا و التهاب اورام خصوصا با آرد جو جهت اسهال [illegible]

لعاب مفید و ضماد [illegible] بسیار حالی و بالش [illegible] و اشتها [illegible] بنجح [illegible]

مثانه و رافع سرفه و خماد [illegible] مفرح مفید و [illegible] بالدن او با روغن زیتون [illegible]

[illegible] سوختن [illegible] رافع ثالیل و سرنده موی و [illegible]

[illegible] رافع بواسیر و [illegible] جهت ورم [illegible] و روغن زیتون جهت

[illegible] عصب [illegible] مفاصل و تقویت عصب نافع و با بوره ارمنی جهت [illegible] پوست [illegible]

رطوبات [illegible] جهت [illegible] و [illegible] ورم [illegible] و [illegible] جهت بواسیر

[illegible] جهت [illegible] و نوع [illegible] قوت جالیه [illegible] و [illegible]

اخراج [illegible] و [illegible] جنگل [illegible] اسهال [illegible] بول و قاطع نزف الدم و [illegible] معده و

بالیع [illegible] طعام در معده و ضماد او رافع اورام والتهاب معده و ورم [illegible] و [illegible]

[illegible] مولد حاره و [illegible] قاطع [illegible] و [illegible] و [illegible] جهت [illegible]

با عسل جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] در دفع [illegible] مفید است و آب طبیخ

[illegible] مثقال با شکر مسهل [illegible] و [illegible] قطع [illegible] مجرب

[illegible] و [illegible] در روغن زیتون [illegible] با قوت جالیه و [illegible]

قائم مقام [illegible] و [illegible] عرق و جهت [illegible] نافع است

[illegible] باشد [illegible] مرکب [illegible] و [illegible] جهت

و مولد منی و [illegible] نافع صعود بخارات بدماغ و نافع [illegible] و باعث [illegible] اطفال

و [illegible] و [illegible] و [illegible] و سرفه مزمن و [illegible]

بسیل

مسهل و با شراب رافع سموم افعی و خوردن آن هر روز بقدر یک نوبه رافع دوار و سدر و از فسلی ادرار و اب
مطبوخ آن منقی بدن و عروق و مسکن درد و نیز جهت سرفه کهنه و درد دل و ورم گوش و ورم حجاب و احشا و
بادرنگی جهت [illegible] لسب لحارات و رطوبات با سکنجبین نافع مفر سوداوی و [illegible] مولد سودا و جوش
عسل و [illegible] مصلحش [illegible] او با کوبیت [illegible] ناوام و شراب [illegible] با [illegible] سکنجبین
و [illegible] و امثال آن [illegible] و رافع [illegible] موی [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و درد مفاصل
درجها عمیق و [illegible] او با [illegible] جهت التیام اورام او [illegible] با و [illegible] و شری [illegible] طالی
و با نمک جهت [illegible] و با [illegible] جهت [illegible] و جرب و سعوط آب او منقی دماغ
و حمول آن [illegible] جهت رفع احتباس حیض و [illegible] و مخرج جنین [illegible] او [illegible] مجفف
و رافع [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] موی و [illegible] و [illegible] آن جهت [illegible]
جراحات [illegible] و [illegible] و با [illegible] تخم [illegible] جهت [illegible] مفید است و تخم او در دوم
گرم و خشک و [illegible] گرم [illegible] و [illegible] رافع [illegible] و [illegible] دو مثقال است
و [illegible] در [illegible] سینه [illegible] و [illegible] و [illegible] سینه [illegible] و [illegible]
در سوم گرم و خشک [illegible] و [illegible] و محلل [illegible] و تخم [illegible] رافع [illegible] و تخمش [illegible]
محرک باه است و [illegible] و [illegible] سینه و [illegible] زردند مدح است
و طعمش [illegible] و [illegible] آن جابر [illegible] و [illegible] مسهل است و دو مثقال از تخم او
در [illegible] جهت القولنج [illegible] موثر است [illegible] [illegible] [illegible] لعابی می باشد
در سوم گرم و در دوم خشک [illegible] او [illegible] مسهل [illegible] طعام و ملین طبع و [illegible]
و لطیف و مسهل و رافع [illegible] و مفتح سده [illegible] و [illegible] جمله و منقی [illegible]
[illegible] مفاصل و [illegible] قاطع [illegible] و محرک باه [illegible] جهت [illegible] و [illegible] سینه و [illegible]
جهت سموم نافع و مطبوخ او با [illegible] سینه [illegible] خشک کرده او مسهل [illegible]
[illegible] مفتح سده جگر و سپرز و رافع [illegible] و حمول [illegible] او [illegible] و با [illegible] سینه

مجفف رطوبات رحم و مانع بولاق و حلق و حلوس و مطبوخ او با سرکه و آب نمک جهت
الرضاع قروح رحم و طلای آن مفید و ضماد او جهت کزیدن هوام و افعی و با سماق جهت سرخی و ثآلیل
و با نمک جهت قروح خبیثه و طلای مطبوخ او جهت بواسیر و قطور آن او با روغن گل جهت گزیدگی
جهت فرود کوش و دوی و سعوط او با سرکه و با نبیذ جهت قطع رعاف الدم و در عاقب مفید و چون
کندنا را دو بار کسی بلعد هر روز او را آب سرو و کشب مند و با اطعمه استعمال کنند رفع قولنج علاطه آن
کند و باعث لذت اطعمه میکرد و اقسام کراث از سایر و غیر آن ترو لقاح و مصدع و ندان و مضر
مزاج حار و مسخن و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاسنی است و قدر او و اجزاء دوم
گیهم و حسک و مهی و با سراب لعاب محرک باه و مغثی و با قدر مورد و قاطع نزف الدم
و مفتح سده طحال و جگر و مجرب شهوت و مقوی گرده و مثانه و رافع امراض بارده آن و بول داده آن سپاس
و با حرف با ملح قاطع استعمال مرض و رجر و قتل و باح امعاد و ضماد آن جهت گزیدن افعی و کلف و
بثور و ورم های بارد و نحو او جهت بواسیر و بابونه و قطور آن جهت بواسیر و نحوار آن جهت درد
دندان و اخراج کرم آن موثر و دود آن کننده او را و سرکه هر روز رفع بر نشستن سرکه کنند و مضر به و مصلحش عسل
و در لقوه است نزول و حیض و حمول او جاذب جنین و عصاره او حبس سود او و مورث اسهال و خوردن
و تبخیر او از رحم او با شکر کرده هر روز بیاد است کند رافع بواسیر است و ادرار علیه او دوبه برماق فاروق
و جهت گزیدن هوام موثر است از جمیع سایر اقسام و ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مفرح اعضا
است و مسمی از بهر آنکه در کوه ها یافت میشود و برگش مثل برگ نبات ساینده و تا حدت و
لسان ملطف و جهت درد معده و امعاد و بسیار گرد او از لوبیا او است گرسنه و فارسی کاو
دوانه نامند و اول گرم و در دوم خشک است و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و بسیش و با سرکه و حالی
و با لقطع و مفتح سده ها و دکه عدد و حاسن و قبض زدن لعاب او در ده باشند مسهل و محرک باه مزدن
و با سرکه رافع عسر بول و جرب و گرده و با روغن کنجد مسکن درد و مقعد و با عسل و گز دکان و نیمش و طبیخ
او با عسل جهت شره رطوبی و تبقیه رحم و عسر النفس و با سرکه جهت برقان و سمره قاطع و ضماد

ادهان

او حادث شود مطلقا بر جلد اعنی وجه جرب و حکه سلاک اعضا و سعفه و شقاق و بثور حار سیه
و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و بازار او در خروج جهنده از نادستین
گوشت بن دندان و با سرکه در قسمین حیث گزیدن عقرب و با مویز گزیدن سباعات و تواتر
دامی گزیدن انسان و بول او گزیده را با آب و فلفل و حکم حرمن جهت برص و بارزیست جهت ...
کردن عضو موثر دو در سرح کردن جسار خود را سابر ادویه است و مولد خلط فاسد و زیاده او در حل و
مورث اسهال دموی و مصلحش گلاب و کل ارمنی و قدر شربتش تا سه درم است **کرویا** بفارسی
زیره رومی گویند در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک و صغیر از قرو بابانست و محلل ریاح و لطیف و ملطف
و حالس طبع و مصلح اغذیه لقاح و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هضم و بالع صعود بخارات بدماغ و محرک
اشتها و ادرع و بالع تخمه و مرض سدن غذا در معده و جهت اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد
و ضیق النفس و ریاح از درد مثانه و درد معده و مغص و قولنج ریحی بدن و فرزه کردن آن و تحلیل بلغم و از بدن با دوب
نافع و خوردن آن بعد ریته و رسم بار و بس بدون که بعد از کوفته با بید با ناک بعضه جنبه اول سبقا
مجرب است و در سرکه بر دردن او موافق بخر و بس است و قدر شربتش با تحد رسم و مضر ریه و مصلح او
عسل صنوبر و مضر گرده و مصلح آن کثیرا و بدلش فرو بانانست و انیسون **کزکی** بفارسی ...
مانند گوشت او در درم گرم خشک و مفتح سده و مقوی بدن و محلل قولنج و در مرض مولد خلط غلیظ
است و مصلح او الست کزبانه و در روز بعد از ربح باسرکه در دهانها استعمال نمایند جهت و آن او
عالس اسهال و مهر بارس کویند که در درم راحسانک نماینده او با آب نخود و مطبوخ جهت درد گرده
و مثانه مجرب است و سه رکس نا بود رافع کلف و حول او مسکن لوش و مفرح سر او جهت لعوره سر
نافع و سعوط زهره او با آب جعفد ربعه روز با آب بر کهیر بدسر سه روز فوربک ... رافع لقوه
میکند و مجرب است طلکه ... در آن ایام روعن گردکان بسا شما بند و مالیدند و ... لقاه میکند و التحال آن جهت
نزول آب ... بکوربست و ناخنه و اثر ابله و طلاء ... آن جهت برص و خرب متقرح قوی الاثر است
و سعوط زهره ... او از برنگ نجواطا باروغن زیت و رافع استالی و سفید نمی مفرح سر در لسن است

و بستر طلا کردن و در لعوق حابس نفث الدم معمول و اسهال مزمن و با سرکه که مسهل جهت جذام و شیر لعاب نوبر

گردکان جوز است از حاشیه بزرگ و نحو بسیار است او جهت بواسیر و عسر ولادت و گزیدن هوام نافع و

اشامیدن آب از ظرفی که از بسیار آن ساخته باشند جهت رفع بواسیر منعقد و طلا کردن

به او مورث بهاست است کزبره لغت سبز گشنیز نامند مرکب سردی و لسانی او مرکب القوی

و مقوی اعضا سردی و خشکی آن در دوم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم و السبخ اندو باره او

با اندک حدت و قاطع باه و لعوق و [illegible] متقال آن از آب او [illegible] و متقال آن با شکر بهی

و تبرید و با ملح تخمه و صعود بخار بر دماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او مسکن صفرا والتهاب معده و تسکین

و جالینوس می گوید رافع ازلاق معده و تعلیق او بر ران باعث سرعت ولادت و خفا و او با قی الصفات

مواد و حاره و رافع اورام باد و بسیح و با مال [illegible] جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و

سیلان [illegible] جهت [illegible] با حوجه محلل جبار [illegible] و اورام صلبه و باره و با قلی

داوج جبار [illegible] و امثال آن و قطور [illegible] او در چشم جهت منع [illegible] و حقنه و در قرب چشم مجرب

و جهت [illegible] را با آب گشنیز [illegible] بعد و با روغن گل طلا کنند جهت سرطان مفتوح و غیر مفتوح

مجرب است و تخمه [illegible] آن جهت جوشش و [illegible] و سوزش [illegible] نافع و [illegible] از آب

او کوفته و [illegible] او با سرکه [illegible] جهت [illegible] و کماهو است و تخم [illegible] جهت علاقت

ازان است در دوم [illegible] در سوم جهت [illegible] مفرح و مقوی دل و نافع صعود بخار بر دماغ و جالینوس

اسهال و [illegible] خصوصا [illegible] او [illegible] خفقان و [illegible] و بواسیر [illegible] با صندل [illegible]

جهت [illegible] معده و رفع [illegible] و مولد منی [illegible] و مالیدن [illegible] او با [illegible]

روغن [illegible] جهت [illegible] و امثال آن [illegible] قاطع [illegible] جراحات و [illegible]

[illegible] نافع [illegible] اوکه در سرکه [illegible] باشند

[illegible] دارد و [illegible] او واقع [illegible] صاحب [illegible]

و ضیق النفس و مسکن [illegible] لسانی و اختلال ذهن و مصلحش تخم [illegible] است

و بدل

و شراب او و سکنجبین و شهد جیلی و مقدار شربتش از نیم درم تا یکوقیه و بدلش لحم کاهو است و خشخاش **شیرخشت**
گیاهی است و در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر بول و حیض و مسهل و مسهل عروق و مقوی
معده و جگر و دافع فضلات منقی عروق و ملین طبع و جهت التهابات کبد و یرقان و تصفیه بدن و رابو و خناق
و معض و مضعف جگر و سپرز و ریاح ... و در اب ... با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در قولنج و حصبه
اوده ... مسهل مؤثر و مقدار شربت از ... ادوه و ... وارجرم او و مطبوخات تا بیست درم و ... و مصلحش کثیرا
و کتم او در افعال مؤثر از سایر اجزا و ... و حب ... و ... معده ... او فائق و مقدار شربتش
دو درم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و ... و مصلح آن ... با ... روغن ...
... او اقسمین **شیر** بری و بحری و اهلی میباشد مجموع آن در اجزا دوم گرم و خشک
و پیه ... روزه او گرم اثر و خون او با ادویه خوشبو کرده ... دل ... حبت ... صام ... است
خون ... مالیخولیایی قوی الاثر است ... او ... در ... دافع سموم و ... او که ... اول
اول باشد ... اثر دارد و ... و دافع حرقة البول و ... است و چون ... چشم ... شود
او را ... طبیخ ... که ... شود و ... مقال ... تحو ... باشد ... ابصار را
... خشک کند و ... او ... جای ... بار ... کند ...
... و بعد از ... ... کرده ... که ... محلول ... باشد ... او ... از
مجربات است خصوصا چون ... مطبوخ ... سپرز ... شود و ... از
مجربات ... که ... لسان ... است بخلاف سایر حیوانات
و کعب ... دفع ... نافع است و ...
... او ... و ... و ... کند ... خشک ... مؤثر است
و ... از ... و ... آشامیدن ... او ...
... و ... حب ... مجرب ... خصوصا ... 
... و آشامیدن ... خشک کرده ... او ... مسهل

ودندی و درد ورم بن گوش این حبت صحیحهائی سنه و گلگل و اورام و قوبیج الاب نست و تعلق و بدان

او که بنشین دیابت گویند بالع حرحره جواب درحب برون و جالب تو ورا انتج برقان است و

جون نایب او دارا بایک که یه موسی السیان گوکرده بر دو وراو جانه جوش باعث حدوث فصد دان

مثل سود و محموش دکر باو بوده که حون قصف تنک را حلکرده بر ان به مند لعات معلی صالح از

وکلف بری در سوم گرم وحسان و جواص ما بد الی است دراخر اول گرم و واخر دوم خشک

و با لست زرد موی الکوت است و با حدث و منحرق و مفرح جلد واسب دیره قسم بحری از لوت

احراق مانعست لعود ان منسخی مما باشد و موسی را در بدن لعید و بدو رسیح در بدن مری معوی ما

دهن گیاب است واصل عصو و برب بیضاو را فع بدلوبی او ابست وورد عن گلسرح وارد و عدس

دلوساسی معسول در گل سرخ مسامده را فع حراحت لوره است واراک سسنه با ل اعتدال قاطع

مرتب الدم و بکر بضوح کردن نسل المعقد بی بحم مرغ الوده ماب معسول اعسه و رسمی کراس مر قطع

رعاف مجرب و حاوا و مقوی اعصا و حابس اسهال د حبت سو حلی الشن و منع ادرار عرق

و ما به حرف حبت کشودن دل و ورم صلب رویس زبون که وران ابک جو سابیده باشد

حبت منع مرلدت و بر دوت هر عضوی معهد است و قلعمس النفس و رحبس حون حراحات

و بیر وحبت جرب و حکه و رو ما بدن کو سفند صحیحها و حد کبرا عصا مجرب و جدر زه او قاطع جون

حیض و کوسند جون او را ما مثل ان عناب و طبع طرطر لسا بیده ما به مثقال او بسر که بسفه کرده حبس

لقطیر لسد مقطر بود برنت را سعید مساید و سیاه را سعید بساید و جون ان اب کسنده است

ادر و معده و عسر بول د عسر و اسهال و موسی دانی که در ان اب را الکر که بنشیند بر دهان طبیح

بما بیدکشده است در اندک واسرار مقدمه است لکارسیی امود و کوسید و عبق قسام

بسبب او مقبل نابل لکویدرب در دوم نر و حابس کار است و مفرح و مقوی معده و با حمه دل و دافع تشنگی

دهقان و نزلات و سوز سبل مثانه و طبع قرابوت فالغه لعود رطبس معدل جون و بزطب

دماع و حبت منع سمب و بطریق معده و مولد و طبع دو فولنج و مصلح ازو بجلی بری دار ابه است و بسر

وانسام امرود و برش ابدال لطیف او سعد است و او در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی
جگر و معده و مشهی است و مسکن حرارت خون و عطش صفرا و رافع لینت و لعاب طعام مسهل بلغم
و مثل او برگ قابض و مولد خلط صالح و مسدد و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارش گلنار است
و نارسیده در تحلیل آن غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امرود را کشنده کرم معده دانسته اند
و شکوفه او مقوی دل و مفرح و قاطع نزف الدم و اسهال و خاکستر چوب او ورم چشم نافع و برگ
او جهت اسهال و التیام جراحات و چوب و برگ سوخته او با آب مثل مالوثیا و ضماد او محلل
و منضج اقوی است نوع بری او قلیل المقدار است و کوهی که با آب و با عصر او جهت بسیار
قابض و مسدد است و در دوم خشک او جهت رویانیدن گوشت جراحات و شکوفه آن
جهت اسهال حاره و خاکستر چوب او قابض و اسهال آن و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش
ادویه حاره و عسل است و رب امرود قابض طبیعت و مقوی معده حاره
لوگر و در دوم گرم و در سوم خشک و مسهل او بوقت شکوفه و تخم او است و مصلح شده
و مدر بول و حیض و منقی مجاری اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استسقا و یرقان و درد مفاصل
و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح مفید و با بول الحمار در اسهال مسهل عظیم از زرد آب و منقی ارحام
و سایر اعضا و بدل او با آب نارنج و ضماد او رافع عرق النسا و درد و ورم و خاکستر او جهت
اندمال جراحات و صلابت ... با عسل جهت ... نافع و مضر ... و مصلحش انیسون
و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلش ... الوس و نصف آن ... است و ...
در هوای ... گرم و در مزاج اطفال ... استعمال کنند در اول و دوم گرم و در آخر
خشک و مدر بول و حیض و رافع امراض ... و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر افعال مانند
کافیطوس و جهت ... و یرقان و ... و اخراج ... و استسقا نافع و طبیخ چهار
درهم او تا سه درهم ... رطل آب که به ثلث رسد ... درهم ... جهت
... مجرب و سه درهم او با ... با عسل ... و رافع ... و ...

بنواحی آن بمالند وضماد آن با عسل جهت قروح متعفنه در الحال او با شراب جهت عرق و با سرکه
جهت ورم سپرز مفید و روغنی که باره او با آب طبیخ با آرد جو او بزرگ رسد جهت رفع مرودیت
بدن و ریاح موثر و شربت که در هر یک رطل آب انگور دو مثقال رکنه با آب مثقال و سم اورا و در
هر رطل حل کرده بدلی که دار تسته باشد جهت تفتیح و ترقیق اخلاط و فسا و احلاط و اصلاح مزاج و
و دفع اوجاع و استسقا نافع است و قدر شربتش سه درهم و در مطبوخ با سعت درهم و قرص اسعاد
کرده است و مصلحش کثیرا و بدلش نور بیش و سوس و زراوند و بلیله و در بعضی عاقبت و
تنبیه لعاب شبیه ریزه نابند بری و لسانی مشابه شد بعضی اقسام کرمانی و بربت الوسیدن فرز
او سموم گرم و خشکانک و لسان طلطف المحموره ول و شهر عرق و حالیس طبیخ و حصص و تریاق سموم
هوام و محلل ریاح و لطیف و هاضم و محرک ارواح و ملطف لحوم غلیظه و جهت عسر النفس و کمه و بعض ریحی
و رفع جواسیس کل و اعمال آن مواق رطوبی و ورم ریحی و سپرز و نو و اوده او جهت اسهال رطوبی
نافع و سپرز کهنه و رده الی که لعدارات در سه باشند و قوی القبض و رفع رطوبات معده قوی
اللبن انسب و حصبه لطبیخ او محلل لفتح و قرحه او با روغن زیتون قاطع حصص و مضمضه طبیخ و مسکن
درد دندان و برلات خصوصا با صعتر و قطور او جهت قرحه چشم و جرب و بالسعدی لحم مرغ
ریو حار و طلا نی او حالی نشره دانب ابره زده او جهت طرفه و با ما جهت سیل و ناخنه و سبوطا
او با سرکه جهت رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهت ورم سپرز و باد و با ملی جهت ساده اورام
نافع و مضر ریه و مصلحش سیر او و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا
و تخم لیمو با است و بدل او نیست جرم و عرق او مورث لاغری است و زردی رخسار اسپ و چون آب
زیره بر نبات بوله و وجای ولادت تمالند مالیدن جهت درد ... العمر ... چون قمل مسلسه و او محرب
و قسیم سطی اورا لفار ... ریزه ... طبیخ و لوعی بری که ... است جهت ... ام
والقطر البول و اخراج سنگ کرده و مثانه و جون ... ان معتدل خصوصا جون با آب کرفس ... 
بنوشند با سرکه جهت ... دلرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع حرون کرده جهت جلد است
دهن دارم

وحیت ورم اسهال بقید لیمو ر عصبی است در دوم گرم و در سیوم خشک و لطیف و محلل ریاح و جالی
سیلان چون اعصابی ظاهر و صحت و باهی و لعب الدم و مقوی دل و معده و باه و حافظه و مجفف
بلغم و بار نافیست و مهیج و منقی روح حیوانی و دماغی و نسیان و دفع اسهال رطوبی و چند رسم آن با عسل
آن با کوه حب زحیر و با روغن زیتون و عسل حب درد استخوان که مرض سوده باشد و با جمع حب
رای گرسنه جبوم و عسر النفس و سرفه مرض رطوبی در لبو و با عسل و شکر حب ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان
و با موم و صعتر حب ثقل زبان و با رروه تخم حب ... ماه و تولد منی خصوصا با جوز و
... والسحال او حب جلای بصر و قرحه چشم و چون منجمد در آن و دمیه و سلاق و ساحق ذحرب
و حکه و ظلمت چشم خصوصا با عسل و در دور او حب قروح حلیه و ساعیه و قرحه مقعد و حفاظ و آ و حب قولنج
و با لبل و بابونه فرعالی حب جراحات سوختگی آتش و سقاق که از سردی هوا هم رسیده باشد
بالطرون حب ... روح رطبه و با روغن لیحه حب تحلیل صلابات و با روغن مورد حب تحلیل نوعی
و با عسل حب داء الحیه و بارفت حب شکاف عقل و با به آب حب درد گوش و با توتیا
و روغن گل سرخ حب اورام حاره و دو لسان و با او و به مخلله حب ورم ... مقعد و تحور او حب ... و باد
سرفه رطوبی و ... و با و کرنه ابدان بنوام و حابدن او حب سرفه رطوبی و لهوب ... و ... وچون
بلمقال اورا در آب حینفاسنده آن آب را شو شده و ... با و تماند حب رفع نسیان از مجربات
است و النار او محرق چون و بلغم مصدع محرورین و بابیت چون ... و ستی سیاه و مصلحش
... فاتست و سکر و قدر ... داو با سیرات و سکر ... شده است و در سرعت ... و بدلش
مصطکی و ... از کندر و شدید العقص و مجفف قوی است و تحدیث لف الدم
لعاب ... و مقوی معده و باللع ... مواد ... عصاو ... قرحه امعا و ... او سیر سور حب قرحه
امعا مقعد است و ... او ... فاطم اسهال و کشنده کرم معده ... مطهر از کندر ... صحیح
و ... در افعال ضعیفتر از ... است و تخم ... اسهال ... مقوی است و ...
او که ... گرم و خشک ... و در ... حار و نافع سیلان رطوبات ... مقوی ...

خرچه الشام و نبوده است کندس بیخ نباتی است ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی
و در آخر سیوم گرم و خشک و با سمیت و محرق بلغم و مخرج مره سودا و بلغم غلیظ و محلل ریاح و مقوی باه و بدور کردن
رحم و نازک ساختن حیض کرده جاذب رطوبت و مقوی جگر و محلل سپرز و جالی و لعوق او مسقط اجنه و با عسل و طلا
کردن او جهت استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و مفاصل و طلاء او با عسل جهت بهق و برص و
حکه و قوبا و سعوط او با آب گشنیز جهت امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهت سکوری
و ضعف باصره و رفع مهو سپید مغز و سکوت و نفخ مفاصل فالج و جماد او با دو دوران
او در بیخ و روغن زیتون جهت ده سهل نمودن و امراض التهابی و دوای لحیه نیز مجرب و قی کردن با آن جهت
جسم اللوس و رلو با بیخ کبر و حاوشیر جهت امراض سنگ گرده و مثانه و تنقیه سودا نافع و در روغن که در آن
جوشانیده باشند جهت امراض بارده کوش خصوصا جهت کرم آن و چکانیدن فوسی الادهر است و بقدر
سیر بیش جهت قی کردن یک دانگ با دو دانگ و جهت سپرز و یرقان و امثال آن یک دانگ
با بیخ فرا و اداری اصحاب سنی جت او سنت و دو در ثم او کشنده بخناق و در دستکم و لسنه مفرط
و مهفر و مورث کرب و غشی و مصلحش کثیرا و سیر تازه و بدلش جهت قی مثل او جو الفی و بقدر آن
فلفل و در عصاره آن و دو در لیس بعد و بیش و الصعف آن سطرح کربا شده سکر نو شیدن کرباالست
که در ساحل کبر موجب ارزش برابر موجب هم بیرسه و در کرمی معتدل و در دوم خشک و مبرد لوقی
در اول سرد و است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نزف الدم و حیض و بواسیر و ماغی و قی و جهت
اسهال و مقوی و خفقان و حرقه البول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت عسر البول
و با لبن جهت زخم نافع و طلاء او جهت سستگی اعضا با بخور و جهت منع عرق
و ضعف باصره جهت ساقط کردن دانه تور سرو با آب جهت سرخی العین و تعلیق او جهت
حفظ جنین از اسقاط و دفع یرقان از سحر نافع است و تعلیق او بر معده جهت منع نحجه و با خود
داشتن جهت تقویت دل و دفع نزف و طاعون و دز ورادجهت الشام ترجیحا مفید است
و چون بودن او ... با سنحرا او و طالع سرطان صورت لوریه قایم الکلاغ کند جالب آن از خارج غیور پای
دلم هرکرد

و مضر سپرز و مصلحش سکنجبین است و بدلش سنبل ... است و اگر ... شود و وزن آن طین ارمنی ...
وزن آن ... است ... قابض ... ماعون مرجان و ... مثقال
است کثیرا و ... برگ حرف حلکرده ... الدم و از ...
او مجرب است **باب الذال ...** ... سیاه و صاف ...
است ... اول گرم و ... او در اول ... خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه محلول ...
و صاف کننده آن از کدورت و ... رافع سوداء ... و لوحش و بخارات غلیظه ...
حفظ ... او جهت ... و ... و ... او جهت ... و فروج
سابه ... او جهت ... او ... جهت ... اسقاط و ... او ...
جهت ... و قلع ... و ... مضر ... و مصلحش ... و موجب کرب و ...
مصلحش ... و قدر شربتش ... مثقال با یک مثقال و بدلش ... ارمنی است **باب**
... است جمیع ... صغیر و کبیر ... است ... طبخ و ... آب ...
مسهل ... جون ... آن ... آن ... افشرده آن ...
است ... بغایت نافع ... است جهت جراحات عظیمه ... الحی ...
... و ... جهت ... و ... جهت ... و ...
... و ... او جهت ... و ... او جهت ... مطبوخ
او ... جهت ... او ... و ... جهت ...
... او ... جهت ... و ... جهت ... السن
... است و ... جهت ... و ...
... است ... و ... او ...
... او ... جهت ... و ... مطبوخ او
جهت ... جراحات ... او ... جهت ...

تازه بطلوع او جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش مفید و با رضعف کبر الحمه بر آتش با حرارت
دور از عامل سفاهی مسمی بسحمه است که دو حسک و حسب سرفه و موتلیج و قرور دسینه و نهایت مرمه و ربع رطل
اذیت او باد و دو درهم موره قاطع برف الام جمیع اعضا و حسک او رافع قروح خبیثه و تازه التیام دهنده
جراحات است و اقسام لبلاب مقر معابه و عصب مهملحس شکر بالع حل قاطع حصی است و دلار
سربت از آتش ارکب و حبه بالی دو درهم و لبلاب صنعبر با قوت قالصه و محلله و مسهل مره الصفرا و اسلم از
سایر اقسام و رافع اقسام سرفه که از یبوست باشد و تو لیح حار و تحلیل ورم مفاصل و ناحیا سر جهت
اورام احشا و لصیح سده و اکثرمها نافع و قدر شربت از آب او ما نیم رطل است با لست درهم نبات
لبن لعاب سیستر نا منده مرتب الفوت و مستعمل است در حسب و جمعیت و دولوبت او در اول
گرم و خشک و باخت و دوم سرد و تر حسب و در اول سرد و خشک لبن شیر حیوانی و گرمی
و سردی و یبوست و رطوبت بحسب غلبه یکی از اجزای ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات
بالقوه معتدل و گرمی مشود و امور کلیه در شیر که در بجا تغیر مسکرد و در جه و در لعدایه الیست از حیوانی است که قریب
هولدیت انسان باشد لهذا شیر گاو و شیر از سایر است و لعد از آن شیر بز و گوسفند و اهو و از الاغ و اسب
و حرکت و حرکت مره و رمدا و بسبب اقوی اند و از گاو و گوسفند و بز و در لعدیه و بحسب الجنس العلف و تنش
و فصل مختلف میباشد چه برگاه بسکرات و مخدرات لعدیه حیوان کند مثل قیب و حسیحاش و
با مندان شیر او مخدر و مسکر میشود و از العلف مسهلات و فوالفن و منروات و مرطبات و مسهلات
و معلطات و ملطفات و امثال آن آثار آنها در معدل مکرد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است
و آن بعد سرد شدن زایل میشود لیس با حرارت گرم استعمال نموده با موجب سرعت لعود او گردد
و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو است و در لعدیه لعد از گوشت و تخم بمنزله موافق تر
اغذیه و فرح جمعیت و کاهلی باشد و است و الابیض طلبیه اقسام آن موافق مزاج معتدل و
فربه امثال دفرحه مثانه و اورام بادرجم است و استعمال شیر لعد از ترشیها و با میوه های تازه مانند و خیار
و امثال آن نخایه چه باد امی که از میوه تولید شده تا شد حرارتی حرارت و جاشوان معتدان با وجود اخلاط

فایده

فائده و وجه این استعمالش از امساک والسه اند و قول از القصائی حمل ده روز از ولادت و در مستان للنساء
جلطا او و قریب الولادت را لسبب علیه بانه استعمال جایز نیست و اخر فصل بهار و اواسط تابستان
استعمال او اولی است و اکثار او مورث شهوت و مولد حمل و [illegible] و نوبت سریع الاستحاله [illegible]
و در اماکن حاره و معده ضعیف باعث مضرت است و موافق مواد بلغمی و یابس المزاج و [illegible]
و قبل او در [illegible] و کبر سن در [illegible] طبع [illegible] است و مجموعه [illegible] لطف و جالی در جمیع اخلاط سوخته و موافق
اعضای تناسل اند و [illegible] بسیار [illegible] ماده او [illegible] دم سرد و تر و مقوی معده و [illegible] مقوی گرده و ملین طبع و
مولد خلط صالح چون [illegible] و [illegible] از هضم سریع السلوک در اعضاء و با شکر [illegible] و [illegible]
تسمین بدن و باعث نرمی جلد و تربیه او [illegible] طبع و [illegible] استعمال و [illegible] بالع و دم
جراحات و [illegible] و دافع استسهال طعام و [illegible] او باعث قولنج و سده و ظلمت بصر و
مصلحش لعاب [illegible] و عسل و صعتر است و [illegible] گرده [illegible] گرم و حسک و قاطع بلغم و مقوی
اشتها و امعاء و مخفف رطوبات [illegible] او با عسل حب الفحا [illegible] در دفع [illegible] و با [illegible] در حب
کلف نافع و مولد خلط مرارت و [illegible] و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و [illegible] سده و احتباس [illegible]
کهنه و [illegible] بسبب [illegible] و مصلحش [illegible] و در محرورین [illegible] اینست [illegible]
مسکر او را [illegible] مرطب [illegible] و وصل و التهاب معده و در دفع [illegible]
جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب چون نافع است لبن البقر [illegible] است
[illegible] او است و اخلاط آن [illegible] غالب [illegible] کثیر [illegible]
باعتدال و [illegible] از [illegible] ماده [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] و [illegible] و [illegible] و سریع الهضم و [illegible]
[illegible] و مولد منی [illegible] و [illegible] و [illegible] سموم [illegible]
اصلی و ملین طبع و مرطب دماغ و حب [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
وسل [illegible] خلطی باشد و امراض [illegible] و جرب و [illegible] و مطبوخ او با [illegible]
طول عمر و [illegible] و [illegible] کرده و [illegible] او با [illegible] استعمال

و قطور و طلای او جهت اکثر امراض چشم نافع حتی با لوس العلاج از مداومت آن ضعف می یابد
و باید بعد از جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و با سنبل و سماق و طلای او با شهد جهت فلق جفن
بقوبا و اورام حاره مجرب و با افیون و موم و روغن زیت دافع درد و لوبیا حار و مقدار شربتش از نیم
رطل تا یک رطل و مضر صاحبان سپرز و مقدم احشا و حلق و ضعف اعصاب و درد سر و سدر و صرع
و مصلحش و ... وصاحبان خفقان رطوبی و متخر والقار او مورث ... معاده و گرده
و تولد قمل و برص و شیر لبن الاستحاله کلاط غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شیر ... او با شهد و
شکر بالع افکار او است و چون منجمد گردد باعث ... و عرق سرد و ... و اختلاط عقل و جاق
... نافع ... باسکنجبین عسلی و شیر ترش ... باب ... و دستور ... الحکم
و مسهل ... و شربت ... سه دانگ تا پنج مثقال از مجربات است لبن الضان
شیر گوسفند است ... و جهت او غالب ... از شیر گاو و ... او از ... است
... باه و ... مقرب ... داود ... و ... جوهر دماغ و نخاع و ... و ...
و ... الدم ... و ... با ... جمیع ... جهت ... مجرب و در سایر افعال و مضر
باشد ... شیر ها است لبن المعز شیر بز است و ... او ... در ... و رطوبت
او ... و ... دماغ و نخاع و ... و ...
... و ... و ... در ... و ... الفع ... مثقال تا ... مثقال تا دو مثقال
... و ... جمیع با ... الدم ... و ... مقعد است و در سایر افعال
مانند شیر گاو و ... و ... شیر گاو است و بدستور ... لبن النساء شیر زنان موافق
... شیرها است ... و ... ترا است ... و ... دماغ و ... سنه خشوم
و دافع سل و ... سینه و ... و جهت ... دماغ و ... و سرسام و اختلاط
عقل و ... و ... و ... و ... دماغ و درد گوش و ورم
... و ... و ... رطل و ... الاع ... و چون شیر حامله ...

فعل بد و سند و فعل و رزان تا آن زن دختر حامله چو آبو لو و بالعکس دیلون نه پسر و از مجربات
است و بهترین شیرها آنست که چون قطره بر روی ناخن بریزند جمع شود و با جسد کی و اعتدال
قوام باشد **لبن اللقاح** شیر شتر است و بهترین آن تازه است سدد و تفتیح اورام و جلای معده لهذا
گرم و رقیق و با اندک شوری است و مصلح اسهال و در وارد است که با اصفر باشد و با شکر مفرب
بدن و صاف کننده سینه و محرک باه و اشتها و جهت سده و سوء القنیه جگر و اورام صلبه باطنی
و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی و طبلی و تحلیل سپرز و بول او نافع چون با بول شیر بیا میزند
مسهل زردآب و با بد که سه روز تا دو رطل و رطل نیم تا یک رطل دو و اورام صلبه بار و جمیع محلله سوسنه
با شود و عن نارون و با دام تلخ و کلیه و امثال آن با آن شیر را با و در روغن از استعمال شیر و لطیف برای
باه و لکن و کاسنی و ور منه و امثال آن نمو و اینکه از دست بر تحفیف شده باشد شیر حیوانات که
مقویست برای امراض سینه مجرب است **لبن الاتان** شیر الاغ است با بست او عاب
لعاب قبل الجشت ذو بت و شیر و بری شیر و کسار خرطب و سرد و مفرح و جلای فضج
و لطی الاسهال نه مخلط عادت معده و جهت سل و دق و زوال تشنج و شیر به تنها و ررحم و حقنه و جهت ایلی
در لات بند و عسر البول و نفث الدم و الهاب حرن و صعوار جراحات رحم و مثانه بالدبیت عول
و حرقه البول و قرحه در حمیر و حقنه و جهت جراحات امعاء و رحم و اسهال و موبه خصوصا با الصلات
و مصمصه و جهت تقویت لثه و دندان و جما و جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با هوان
و جهت هیمه و سلاق مقعد و مصر نرطوبی دود و سرد و مصلحش کل انکبین و قدر شربتش از دو و قیه تا
نیم رطل است و با شکر و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال آن و لطیف او بکسائی
مناسب به علی شیر ها است و لبن شیر **لبن الرماک** شیر مادیان است جهت الکبر
و کرم از همار شیر ها و محرک باه و اشتها و رحمی و بول و موافق قرحه امعاء و مجاری بول و
حقنه او معنی رحم و حمول او با لبنات زه عاج لعد از طهر معین علوق عاقر است و از خواص او است
که پسرال که تشنگی آرد با اطفال دهند در آن بیماری آنکه بیمار ند و از آن برانده با ذنه برخیزد و سازند از مجربات

مکروه است و مرض کرده سیاه و بادیان را امر نماید و در اکثر اعمال موافق است قرص کاکنج با سرکه و بادیان
است لحم و حیث و حجه و سوزاک مجرب است ابن المقنزه نشر خوب است بر
بعضی اصحاب ممدوح و موافق سل و دق و مورث بهق و صحیح است لحوم اقسام گوشت مذکور
است و در بحار الجواهر بعضی گفته که در بهشت و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحوم چه اعلی به انسان که از
دوابه الغذا باشد منحصر در نبات حیوان است و در استحاله بمایه معتدل بشوند محتاج است از طبیعت
در نباتات بعضی قبول کند تحلیل و استحاله و الفرق بعضی و غذا به آن هضم و هم است و از عقد و شبه
و او حال و در لحم بطور محتاج تحلیل و استحاله و هضم است و در لحوم محتاج به عمل است که سینه و او حال
باشد لحوم نباتات بهتر است از اغذیه است و بعضی بطور متوسط او است که گوشت مرغ خانگی باشد
مثل تیهو کبک و تدرو و امثال آن و بهترین خواص گوسفند و بره است که از یکساله و بزغاله و گاو اسب
ماده همراه ولد شیر باشد و گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از بزرگ است و از وحوش بهترین آن
آهو و دیگر بزکوهی است و در مزاج صاحبان تعب و صالح و قوت الحرارت گوشتهای غلیظ مناسب
است و هرچه از مسلم حیوان فربه آورده باشند که بزغاله هرسه ماهه و اقسام و سینه
و شکمبه و سرپاچه زیاده مورث امراض بسیار است و بیماری در دماغ و خوردن گوشت ممنوع است
چه هضم آن بر طبیعت دشوار است و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و
سنگی ... و مداومت در عروض صفات بهیمی است و گفتار در خوردن آن باعث ضعف
ارواح ... و خوبهای اوست و شرب آب ننوشیدن ... و ... عودن
و رشتها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جاسوست و هرچند مبالغه در کوبیدن و حل او کنند
بهتر گوشت است ... اللحم سریع الهضم و موافق با تهبیر ضعیف القوه است لحم ...
بسیار است و اجزاء اول سه روز و در سیوم چهارم ... و ... و اجزای بریان جاری ... الطعام
و ... و استعمال حرارت تولید ... و برخ امعا و ... و تقویت اعضای ضعیفه دماغ
معده و جگر ... اعمال ... است ... از عصاره او ... و رسم ... دو حل

او با چهار درهم و در ورم و در برص طلای آن جهت السام و جراحات و رفع بعض آن و طلای او با موم
روغن جهت سوختگی آتش و اورام حاره و خوردن آن جهت قرحه امعا و لعوق نموده و منع ریختن
مواد بآن نافع و مضر گرده و مصلحش عناب و بدلش حصص و اقاقیا است و الی حلط افریقی و ابن البیطار
و جمعی دیگر بیان نموده اند که نشاحیاسی است بی تخم برگ و مایل بسرخی و در جسد بی و سرخی او مایل
بسیاهی و لعورسیری و اگر آن در تحت زمین و چهار است و از زمین سه همست و در بستوده از
نامرونداین بول و ضج می ماند جمیع نکاده اینکه لورید عقی او طبرا ثبت است و محمد بن زکریا
خوردن لحیه التیس را رافع سموم و السه است **لسان الحمل** بفارسی بارهنگ مانند صغیر و کبیر
میباشد و از مرطوب آن مراد صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی
رادع و قابض و مقوی جگر و منضج حابس نزف الدم جمیع اعضا و تخم او با نمک و سرکه
و عدس رافع اسهال و مقوی و عصاره او مسکن لسعی و حبت منسا و منضم و دق و سل و لعاب الدم و
سده جگر و جگر و ضعف آن و سدد و صرع و نیمات حاره در ابو عمیس و ماکان زنبه و قرحه و دفع الدم
دسده و گرده و حرقه البول و سیلان حیض و خون بواسیر و جماد و برد و حبت السام و جهاد و در معده آن
و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه اکله و نار فارسی و قطور است از جهت او در گوش حار
و امراض حشم و حمول او جهت درد رحم و احتباس آن و نواصیر و جماد و برگ او مسحق جهت رحمها
والسام و نبوه و تاره آن و درد و اورام حاره و شری و با نمک رافع سمیت سگ گزیده و تا نمک سفید آن
جهت باد سرخ و مضمضه بطبیخ او و طبیخ بیخ آن جهت امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش
عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از برگ او ده مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض
لسانی است و گویند ما لمجاهد سه عدد بیخ او اول سه پاره در تب ربع بوی مرجح است بیخ او با شند
رافع تب ثلث و چهار عدد آن رافع تب ربع است و تخم او در احتیال با پشم عصاره آن قابض و
مقوی و مقوی امعا و رافع زحیر و قدر شربتش تا سه درهم است و عرق ما برگ او و لعوق
موثر باشد سهل و در سایر اعمال ضعیف از عصاره است [red: illegible] نقاش عکی و زبان مانند زهادل

کرم و تر و فولس با نصف مثقال یاقوت و گل او الطف و منع اجزای او مفرح و مقوی اعضای
رئیسه و حواس و مسهل مرة السودا و صفرا و جهت امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا
و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و سکونت رنگ رخسار و سیاهی کمانه و یرقان و لقوه
و حرارت عزیزی و غیر مضر بسپرز و مصلحش صندل و قدر شربت از آلتس با چهار او دفعه و از جرم او ده درهم
و بدلش لودن و ابر لعتم محرق و چهار دانگ او پوست ترنج محلول شربت مکنند بدون
ازاله عقل و دو درهم و طین ارمنی و دو درهم سنگ او رافع خفقان است و عرق ... جاوز ... جهت
امراض سوداوی مفید و درسا بر انفعال صعقه و ... است و ... سوخته
او جهت علاج اطفال و تنقیه بدن و دفع ... حرارت و ... مفید است
... زبان ... باشد در آخر ... گرم و ... مسکن ... و ...
و ... و ... حصاب و ... و لعاب ... باه و جهت خفقان
و ضیق النفس و سرفه ... و ... با عسل و ... و عسل ... جهت ...
حل ... و مصلحش ... و شربتش ... و بدلش ... آن
لضعف ... است و ... بدل او ... مبقی
رحمها و السلام ... و ... او با ... جهت ... مفید معرب ...
... و از ادویه ... است و در کتاب احجار قدیم ... موافق منافع الاحجار
و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از ... سال ... است ... جبال
منهدم شده و لعل ظاهر گشته ... با قوت و با ... او ... اختلاف
مکان ... با قوت را با اقسام مختلفه ذکر نموده اند ... از ... او
تصریح کرده و در منافع ... با قوت احمر و در ... و ... دل و ... از
با قوت است و ... ادخالش ... و رافع سموم و در جمیع علل سوداوی
و اعصاب ... العاشر ... و ... از ... و ... نموده اند

لعل ...

بفارسی لک لک نامند از جمله صموغ معروفه است و درختان که در بلاد زیر باد باشد ترک لوطن الحاکی کنند
در آخر سوم گرم و خشک و از جهت جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و فالج و ریاح غلیظه و سدد محکمه
نافع مضر سحر(؟) مصلحش روغن بنفشه و مقدار شربتش [illegible] و در جمیع افعال [illegible] جالی بهق و ابار [illegible]
کننده موی و دافع صرع [illegible] و زهره او دافع [illegible] و چون از سموم [illegible]
بهق نافع است لک بفارسی رنگ لاک نامند صمغ [illegible] است [illegible] در
دوم گرم و در سیوم خشک و مستعمل [illegible] معمول اوست و طریق [illegible] او در [illegible] مذکور است
و مقوی جگر و احشا و مفتح سده و [illegible] جگر و جالی آثار و محلل اورام [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] کننده بدن و جهت استسقای لحمی و زقی و فالج و یرقان و خفقان و [illegible] ضعف گرده
و سایر اعضا نافع و مضر [illegible] و مصلحش مصطکی و قدر شربتش [illegible] مثقال و بدلش [illegible]
آن [illegible] او [illegible] است و از خواص اوست که چون [illegible]
[illegible] اثر دارد و [illegible] مخصوص [illegible] است بخلاف [illegible]
رنگ [illegible] مطبوخ [illegible] که صاف [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] چون [illegible]
و در جسنده [illegible] لطف و صاف [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] است و لعل [illegible] استحکام [illegible] استعمال می نماید [illegible]
[illegible] است در [illegible] حیض [illegible] و در قطع حیض از مجربات است بفارسی
بادام [illegible] گرم [illegible] جالی اعضای باطنی [illegible] طبع و
[illegible] باه و [illegible] بدل [illegible]
دماغ [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] الدم [illegible]
[illegible] از مجربات است [illegible]

کرب و سعوط او اشتهای و عطسه و مصلحش رب حامض است لعوق او برای باره یارس ابو بالوست

که حقنه باشد مقوی معده و بن دندان و محرک باه او و مسهل و سعوط او [illegible] و حشک و بالقوی

دوا بیع اسهال و سکونه با دوام محرک باه بزرواتی و با طلاع باه زنان و با دام مرلی و ربعند [illegible] کردن

بن و مصلح کرده مقوی است و دهن با دوام معتدل فرزی و سرد و [illegible] دلها مرطب و موافق

تسبیح مسمی و دافع و [illegible] که از دوائی هر چه بهم رسد و حصه سرب و حکاسدن او حبیب درد گرده و مثانه

و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج لعاب و [illegible] او حبت کردن شیاف و دوا به درد

معده بالبراه شکر حبیب سرفه حسکات مجرب و حب الصفحه او [illegible] و دفع هر او و به

سهله و حبوب حاره مقوی و معده [illegible] با نقال و در دفع حبس مجرب و دوام [illegible]

تنگ با و حبت [illegible] دفع جمدی [illegible] و السه اند و حب سرسام و ذات الجنب [illegible] سوز

نافع و غرغره او با آب گرم حبت حبوب حلق بود و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطکی است

نوره باد ام تلخ است رسه درجه اولی گرم و خشک و جالی و محلل و جاذب و بادهن گل [illegible] سرکه

حبت درد و سر [illegible] و طلیح او حبت [illegible] سر [illegible] و دفع قولنج و کرم معده و حال [illegible] او حب

[illegible] الشمس [illegible] و در اول سوم گرم و در اخر اول خشک است و [illegible] اخلاط غلیظه معدل و حب

البود [illegible] و ورم سینه و [illegible] بالسنه [illegible] و بامی [illegible] حبت [illegible] کرده و حصات و با عسل

حبت سر و امراض جگر و طحال [illegible] و ما العسل جهت قولنج و حبس [illegible] سایر دردها مفید

و مضر امعاء و مصلحش شکر و [illegible] رحم [illegible] و با سرکه [illegible] حبت [illegible]

و حرارت [illegible] حاره کهنه و جرب و حکه و با سرکه حبت [illegible] و سر نافع [illegible] مطبوخ

او با [illegible] حبت حرارت معدل [illegible] درهم با دام تلخ [illegible] ول

[illegible] اول و دوم گرم و [illegible] مرطب و مخفف و مسهل

اخلاط غلیظه و [illegible] نواحی معده [illegible] حبت [illegible] و عسر بول و ورم سپرز [illegible] اخراج

حصاة [illegible] و حبت قولنج و [illegible] ان و [illegible] درد گوش

دودی

و وسیع وطبیخ کتان گرم او مع بزر نافع سعال او مخرج بلغم مسمن و قدر شربتش تا چهار مثقال است
و طلای آن جهت رفع آثار رخسار و کلف و نمش و کوبه و سبلاق و جرب و حکه و موی با او بیرون آورد
جهت قروح رطبه سر و حرارت و جمع ورم با دوام [illegible] و تلخ [illegible] جمع عربی است
لوبیا سرخ او در اول گرم و سفید او مایل باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدر حیض و بول و حیض و مسمن
بدن و سرخ او مطبوخ او مانند [illegible] در طبیخ او مبقی [illegible] و مخرج حیض [illegible] و مسهل
جهت درد کمر و گرده مفید و دیر هضم و لعاب و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و الکابه و در اکل و بالسجامات
عسال و مصلح آن دارچینی و سکنجبین است لولو لغات فارسی مروارید نامند و بهترین او عمانی سفید و
بزرگ است و در لولوی هندی او بهتری دارد که سیاه و زرد مایل بسبزی باشد و سیاه و رد [illegible]
و سوراخ دار او مستعمل اطبا است و در زمین زرق و لولوئی که به بصره آورند سائیده او در آب
بریح کرده باشند و با لیمون لیموی سیاه را رفع حرکت آن در روی آن دارا سرار است و در آخر دوم سرد
و خشک و در لولوی هندی سرار [illegible] و جواهر و در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع اوجاع
خفقان و حوف و دفع سوداوی و جهت اسهال مراری و دموی و ضعف جگر و [illegible] و اوجاع
دل و دل لولوی و بهار و مصائب و حرقه البول و ستاره بر قان و دفع سموم و وسواس و جنون و در لو
و در رو او جهت قطع سیلان خون اعضا و السام رهها و الکحال او جهت [illegible] و سلاق و ظلمت
بصر و [illegible] و سبل و [illegible] و سفوف او جهت پاک کردن دندان و [illegible] طلای محلول او بول
او سطور [illegible] برص است و در لطبه او اول دو عدد محلول او جهت جذام و جمیع آثار و [illegible] او را در منع حمل
مجرب و لقائه او ملس او مقوی دل و درد دهان و او [illegible] او جهت جذام و دارالثعلب و ضعف
دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش [illegible] است و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف [illegible]
وطریق حل او در ارطوبت به یخم و دستور اول مرلو است ... لولو سائیده جهت صداع حار مجرب است
لیمو در جمیع خواص مانند ترنج و پوستش در اول و در دوم گرم و خشک و مقوی [illegible] و دافع
و محرک اشتها و [illegible] مقوی و مفتح سده کرده و [illegible] و مسکن [illegible] و مصلح [illegible] اخلاط [illegible]

و باد و در سموم بشر و به قولنج و درد بسیار افعال تمام مقام پوست ترنج است و آنچه مانع پوست است دو شیر
است و در افعال مانند پوست ترنج و ترشی او در قوام سرد و خشک و مقوی معده حار لطیف
و لسعتار حالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و ملطف آن و جالی سیاه و بهق و کلف و ثولول و مسکن غثیان
حرارت و صفرا و التهاب معده و جهت تهایج عاره و مقوی سوداوی و عفونت حرارت و سوداوی
و حصف و ابل و ورم حلق والتهاب و کرب و تخمه و قی صفراوی و غثیان و لقلب طعام و بدل کردن
اطعمه حرب و حدوث مواد حاره حلق و معده و جهت وزوس دوار و سدر که از بخار غلیظه باشد
و خفقان سوداوی و رعب خالص و غیر خالص و حار و سموم هوام و او به قتاله مفید و در اکثر امور
قائم مقام سرکه و جهت نقش ببرازان است و مضر عصب و صاحب سرفه و بارد المزاج و الکار او
در حکاکی معده و ضعف امعاء و مورث مغص و مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را باب
لیمو کلیس سازند حل شود و خاک در وقع مخلول باب لیمو با کسا و در ادویه رنگ بالی را رافع بهق و آثار
جلا است و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و در دفع سموم مانند دانه ترنج و لفوح او لعاب
عظیم و دور کردن آن بالکل نیم با وده بیم است با آب گرم باشد است و بابد مقشر از پوست باشد و حاشیه آن
و آن در رافع پوست مذکور است که از برسی او بهر سوده باشد و لیموی نمک بر ورده مقوی معده
و باعث حو کسوت اوزاع است و لیموی سیرین و ورق بسیار صغیر است و اوصرعت سبب او بدو سوز
آنکه سرد رحمت نارنج ترنج کرده باشد و قریب الفعل باو و بهتر آن است انکه معروف است با کنب
و عرق لیمو امام و خشک کرده باورن او شکر کنند جهت منع صفرا و حرارت ولصح سید و مثل او
برگ لیمو و لفوح صغیر او برگ ترنج است **باب الميم** ماء بستان الهالات بارانی
بهار ان آب حاری لعدا للمبیح سدر فی الاسکوری کسر العداء بر ریش بالک شیر از معده
و حصوت لطافت مسهل و سمال نافع لعدا ازان معطر لعد اززان الی که جوشانیده باشند و آب
حسم ورت نکار برد و جاه آب سالی و در وهم شیر و لعاب از طرف اگر چه لست طبع المسود
اگر آب تو تعیین نیاست نبلای بعد از جوشانیده شود باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و در رفع عطش

ابراء

و دارو و فضول آن با غذا و غسل عروق و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و سریع

النفوذ [illegible] آن در روح حیوانی در جمیع [illegible] بهوا و بر صلابت رطوبت بدنی است لیکن [illegible]

[illegible] احشا بارده امراض رطوبی و در روح جراحات [illegible] است و اکثار او و مداومت [illegible]

[illegible] مورث [illegible] اعضا و عصب و ضعف احشا [illegible] و لسان و بلادت [illegible]

[illegible] و [illegible] بدن [illegible] و امراض بارده و رطبه است و سرد [illegible] قبل از [illegible]

غذا [illegible] سازند مگر صاحبان معده و جگر حاره و بعد از میوهای [illegible] مورث مواد اخلاط و بعد از جماع و حمام

باعث رعشه و خدر و ضعف و بعد از حرکت موجب اطفای حرارت غریزی و آب ایستاده برای اعضا و

[illegible] ضعف عصب [illegible] مورث امراض عصب [illegible] در هوای گرم و [illegible]

[illegible] صاحبان مزاج حار را باعث [illegible] و آب بسیار سرد [illegible] عصب و صاحبان [illegible] شود

[illegible] گرم محلل مواد مالیخولیا و آب معتدل مسکن حرارت بدن و [illegible] معده [illegible] شود

و آب گرم [illegible] طعام مورث استسقا و [illegible] ورم حلق

معده و تحریک [illegible] و اعانت بلغم [illegible] سودا [illegible] و بلغم شور و اعانت [illegible]

آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حار [illegible] حاره [illegible] ضعیفه و مصلح [illegible]

[illegible]

[illegible] است و [illegible] را

[illegible] است آب الحمه آب دریا [illegible] گرم [illegible] طبع و مسهل بلغم [illegible]

و محلل [illegible] گرم [illegible] عصب و جگر و استسقا و جرب [illegible]

[illegible] امراض بارده و استسقا [illegible] معده [illegible]

[illegible] آب [illegible] ان [illegible] بلغم و [illegible] ضعف [illegible]

امراض [illegible] و استسقا [illegible]

[illegible] و اصلاح [illegible] است [illegible] آب شور [illegible]

و مقوی و مولد حرارت و محلل اولا و مسهل و لعوق بدل او بیت القرطم است و مصلحش شیر تازه و مخلوط نمودن
او با آرد نخود و قوت او ده و نیم نخ **بادآورد** نباتیست بلیغ مصحح سده و ملطف اخلاط غلیظه و مضر بمعده حون مصلحش عسل و شکر و مقدار
شربتش مطبوخ **بادالبرنج** آبی است که از زمین گوگرد و ابدا آن گرم میباشد و منضج و مجفف و مسهل و حلوش
او حب نوبا و مقوی حرارت و بقیه جلد و ورم مفاصل در ماح باروه و منضج و سرد و حکه و رحم و الوده و سعفه
و القعد و عصب و جراحات کرده و سیاه ناقع و شرب او مضعف معده با حرره و منضج حکر است **بادالجمار**
اهمای کرم راحی و تنبیح و لوسا و ری و گرمی و لوری میباشد و گرمی با لوری شد و مجموع آن محلل قوی
اند و دهرب تلمیری و راحی و تشنیج فالج و بالع لولد فم و شرب حبل او حالش فی دریاده و لعاب لصر
**بادالرومی** آنی که از بعدن رفت و فرحو و شرب او مصحح و منضج و مسرح کشته و حار و حبس قروح
ریه و مقعد و مورث حرصه اعضا و امراض حاره و مصلح او آبغیه رطبه و جمیع عرقی و کل ارمنی است **بادزهر**
او سواب است و او حانی و سال و مسهل و مرطب و منضج است و حب علل حاره و سوداوی
و البهاب و مالیخولیا و حرب و حکه و داء الفیل و احراحات و حرقة البول و ضعف کرده و حصاب نافع
و نا به جزء العلیق بمروزنت و در طباب مثل کاسنی و حیار و امثال آن نمود در ترکیب انعوف و سهما
و حبوب و قرص و سفوف و غیره مذکور است **بالیلم** عرق است که از کوشنیا کرید و او لطیف مقوی
دل و روح حیوانی و طبعی نفسانی در یاده کننده حون و رافع ضعفی که از امراض و هم و دن مستلات
و فصد حاجت و امثال آن بهم رسد و طریق اخذ آن بحسب آنکه تحلیف می باشد و بهترین آن کوسها
و من آمر بره بکمتا است و در بعضی آنکه اطعم لبلب در ترکیب و بیاشد آن بر سبب مسند بند و دستور آن
است که گوشت را در ق کرده از استخوان در بی جدا ساخته و جداکرده کری که با آب نمکسان
بشوید و آب بلک گرد ترس عرق کشند و اگر لعوب ر نا و بر اد ساید تجوم و القدر مناسب ادنه
و سبب زادو به عنطره دیار ده و در مزاج حار و در مزاج بارد و مثل تو سبب ترکیب و سنبای حاره لطیفه
طبخ دهند و لعطر نمایند **بزرالبنج** اسم دانه ساسیت سیر و او وحب الملوک نامند سیرادو بر سیر
کوم و حسک و دیگر ب دانه او در احد دوم گرم و خوبتش تا دو سال باقی است و گویند از هند و عراق

جرد و آب مطبوخ بیخ او با عروس [illegible] و حصل [illegible] در رفع درد مفاصل و لقوه و عرق

النسا و بلغم بودن دانه او مسهل و شربت گویند او در اسهال موثر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم و ادرار سودا

و مضر ریه و معده و مصلحش انیسون و مضر [illegible] و مصلح آن کثیرا و قدر شربت [illegible] از حب او در سه مثقال تا

شش مثقال و از برگش تا دو درهم و شربت آب برگ مثل فعل او است و بالفعل بجای [illegible] با مواد او به

حب السلاطین مستعمل است و او مفقود الوجود است **بط** از حیوانات معروفه است

و اجزاء او گرم و تر و با اندک یبوستی و قوتش تا سه سال باقیست و لطیفتر از [illegible] و از سایر حیوانات کم لحم

و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و فالج و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین

[illegible] بهای حاره است و جهت سرفه و ورم [illegible] و درد سر و ضعف باصره و [illegible]

و ضماد او با آب مورد و مقوی اعضا و رادع و در ضربه و سقطه و محلل اورام و جالی کلف و با سرکه جهت

جرب مفرح و منع عرق موثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او صرف با روغن بادام و آب

[illegible] باقلا و در بهترین جوارش کمونی و [illegible] و مصطکی است و از خواص او است که [illegible]

[illegible] سودا و [illegible] **[illegible]** ماهی [illegible] والیس [illegible]

[illegible] جهت [illegible] است **[illegible]** [illegible] و گوشت او [illegible]

[illegible] و موافق [illegible] و در فصل گرمی [illegible] و مضر [illegible] مزاج و مصلح

او بادام و [illegible] و [illegible] باه و [illegible] و لعاب او مضر است و گوشت

[illegible] باه [illegible] رطوبت و بهترین لحوم [illegible] خون و لطیف است و

[illegible] محلل و [illegible] و مسکن [illegible] گوشت [illegible] و شرب او جهت [illegible]

[illegible] دار و [illegible] جهت [illegible] و اسهالی که از [illegible] باشد

[illegible] مسهل [illegible] او [illegible] جهت [illegible] امعا و ضماد او [illegible]

[illegible] مفید و طلای [illegible] او لعاب محلل اورام [illegible] و ورم [illegible] او الطف

جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب و [illegible] و اورام [illegible] و [illegible]

[illegible]

و با ماء بزر البنج جهت کوچک کردن اعضا مجرب و شرب او جهت گریختن هوام و رفع سم عقارب
و با ماء العسل جهت گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرگین همان کار او با گلقند جهت رفع
اورام حیض مجرب و طلای نخوه او با شراب و سرکه جهت جذب سم هوام و دواخ گزیدن ها او
جهت عرق النسا از مجربات و مشهور بذراع غولی است مادیه لکن مزاج او را جهت دور تسمیم
بخیده در موضع عمیقی که تحت ینبوع باشد تحادی انهار است که راست و خرار لیکن کم شود و بیدل به مرگی
شود با حرارت آن محسوس در ورک گردد و محرق بی عفن محرق او با عسل جهت درد مفاصل بارد
و با سرکه جهت حاره و طلای مطبوخ او با عسل جهت درد مفاصل و با بول اطفال جهت قولنج
طمثی و ریاح غلیظه و تحلیل ماء اصفر و با شراب و حلبه جهت تحلیل اورام صلب و طلای سم سوخته او با
سرکه جهت داء الثعلب و سبوس آن با مثل آن نمک سنگ جهت رفع زردی دندان و عفونت
لثه و با سرکه جهت ثآلیل منکوسه و بخور او جهت گریزانیدن حشرات نافع و شرب سم سوخته تریز
را با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب اند و قدر شربتش یک درم است و اکتحال زهره او
با رفع غشاوه و طلای آن جهت داء الفیل و توبه مقعد و زهره گرگی باد در سموم است و حکم
بر سنباده را چون نشره کرده زهره را او را با و مخلوط کرده و از فلفل و زنجبیل باشند حبوبات سر
سبج کباب او را در چشم کشند جهت شبکوری مجرب و چون کرده ادا بی زهره کرده و گوگرد
هر آن باشنده کباب کنند و آب تر سبج او را به نهق سقف طلا نمایند در ورد را بل کنند و از مجربات
شمرده اند و بلینوس و اعاد یمون گویند که چون حصه بر اسبکا فته زیر او بود جرح ولطرذل در زهره باشنده
و حسک کنند یک مثقال او با آب گرم جهت نهر لرز دور و حکر صدر و مثانه و بر او مثبت
آن جهت لقوه بازه محبت الابرست و چون با مرره و صعتر حسک کنند یک مثقال او با نره
عقل را نفع سه روز بسنت و چون بر سر چهار سناله که در فصل اول ربیعی کور ریح نموده چون با اول و آخر
را گیرند و چون خط در طرف سنگ نگیرند و بعد از آن سنه شد آن سوده کنند و بر رودی گاو دو مثقال
در ساعه حسک کنند داد زاید به لته مالند و در تحلیل سنگ کرده و مثانه معتدل است و چون بساج و سم

برو با بار ب و عسل و نبید الحمو لقطر کند معاون و جمیع سمهای صلبه بر او نرم میسازند و چون سم او را
حل نموده بادوی ورعاف شانی است و ایس پوست سر بر عاله بکر بی و نح آن بر سر صاحب
بر سام و اختلاط داتس لعاب مغیه و حماد موبر سر او مرطب قوی و بر هما دماغ اعصابی صلبه است
الحرذون بفارسی بوستمار نامند از طورانی اسپ کردن و پا ها دراز و کوچکتر از حلکت و مقعد
در کنار انها محاور و بیر بر سر افکنده می باشد در دوم گرم و حساک و گوشت سحرک باه مقوی گرده
و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای سه او قاطع جون و اکسر و حماد جون او در حمام جهت
منع ترلات معد است مخیض بفارسی دوغ نامند و سه بر او باره است که دو بیت او را با السمام
گرفته باشند در دوم سرد و در طوبت و در اواعات و مو بیت و مسکن بلغان حول و محرک بلغم
سحرورین و سی و سمیس حدت سمومات حاره و جهت شب دق و سل و تشنگی و مفوه حار و التهاب جگر
با حب الحدید و با طر لفل جهت کوفت معده و داغ کرده او با سنگ داهن کفیه جهت اسهال
دموی و صوادی خصوصا با طر است و لوالی و مطبوخ او با برنج وارد جو بود و داده بهترین اغذیه
صاحبان استعمال حاره جهت سمن فربه دق با نان حرف از ربع رطل تا نیم رطل با بر و داده بیرین
و ورق نان زیره و بادو ده از ده مثقال جایز بدانسته اند چون تخم حرفه را کوفته با دوغ نگفته با سنه مرتبه
گرده و حساک نموده با شند شرب ان از ان رافع تشنگی و حرارت اب باحیه دور می کند
از اسرار بر او صبس شت دوغ در بهاب حلقی معص میکرد و اصلاح آن لیقی با سکنجبین سفر جلی
است و چون در معده بار دهیس نمود موت او ار رعشی میکرد و اصلاح او با جلاب و جوارشات
است مرزنجوش در اول دوم گرم و در اول آن حساک و در افعال بهر ار مشوسر محلل و ملطف و جالی
و حادث و مدر بول و مفتت حصات و مفرح و مسخن اخشا و احشا و مجفف رطوبات معده و امعا و ضد
مغص و فولنج و نحی و استسقا و نموده شده جگر و صرد و دماغ و جهت صعال و وجع الفواد و مالیخولیای
مراقی و کلوه مرد در دشته و سده و ضیق النفس و رباح سرد و زکیس و سقفه و حس زکام و عسر بول و احداس
نفس و سری بلغمی با فع و طلای او با حنا و حمام حب سهر باره بجزت و در کت حساک او با

عسل جهت ادرار خون و محلل صلابت رحم و با سرکه جهت گزیدن هوام و عقرب و ملین طبع و مدر بول و عرق و با موم
و روغن جهت التوای عصب و اورام بلغمی و با مغز جهت ورم حاره و جهت ... نافع و با مغز السنخ جهت درد
انثیین مجرب نوشیدن او جهت اورام ساده و تحریک باه و القوه مسمی شراب و منع خمار و مسهل
آب او جهت ... و باه و لقوه و صرع و ... او با نمک و ... آب آن جهت رفع
سعال آب دهان و اکحال آب او جهت استسقای نزول آب و ضعف باصره مفید و مالیدن آب
او بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن و ... و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ
تا هفت مثقال و مضر ... و مصلحش ... و بدلش ... موبر است و روغن گل بر آن ... کتاب
او را با مثل آن روغن ... نافع جهت فالج و ... و در ... در تحلیل ریاح
و تسخین ساده و گرانی نافع و بخور ... رافع ... هوای ... است
نقارس الکلاب نامند ... است که ... و مثل آن ... و ... جهت
... و ... و ... گرم ... و در ... گرم ... گرم و
... و سهل ... و ... غلیظه و منضج ... محفف رطوبات
معده ... رفع کرم معده و اخلاط لزجه ... و در ... نافع
... جهت ... و ... و ... جهت ... و ... اوجاع
... و ... جهت ورم ... و ... در رفع ... و ... و مضر
... و ... و مصلح او ... و ... است
و ... و ... در ... و ... بالعسل الکامه
... بکار ... و ... آب ... و ... او در ... و در آفتاب
... و ... ضعف ... و ... مفرح ... است و ... استعمال
آن ... و ... نکاهی ... و ... و ... است ... نقارس
... و ... و ... و ... و ... مجفف و مسدد

وجاشی

و حالبش و بر بدگو سپیت ربا و بور دباشده صالح ان دو اجسام و بیده بر جهای عمیق و خون و در سر ابکند
بیت او را بل کرده مرتب کسر بنی غسل بساز و طلای را و با ابات سیاه کشته حلو منعقد کرده او فتاجهره ها
حالبش آهال فرو حی و سحی است و حالی ملف و مکین حدث او وجه سنر او حسب رفع بد بوی احضا
و عرق منع او را عرق و سیح لحاست مفر است حصه با روعن بورد ور روعن گل سرخ و طلای او
با ردطها موکور بر حبوالی ملف و بر بعل نافع رحلی مواد است بول و حسب رفع اثار و حکه و جرب
و تحلیل جوش حادث بخت حلو و سوختگی آتش و آب گرم و باید که در روعن ابول بسیار بحوشانید با غلظه
کرد و سروس اورد به سعال است و ساییده ان با عسل ان بوکره و با سرکه و روغن مورد طلا کنند حسب
سری خوشنتهاب بول نافع و اهل الدوا حسب السام و سقبه رحمها و بالواث
و معلق او در مباشه و الشه است و لصرح بوده که خوردن یک درم از سفید کرده او با حلات سیخ و ستام
گرم سکلم و مجرب است و سیح الرئیس بر عمود که زنان در بلاد با اطفال حسب دفعه اسهال مید
و حویعر در بلاد دوار المر و غیره که بجهت دفع کرم با سر مید هند و جرب مو باید و با ان از خبا دفع نمیشود
بالع سکون و حی الواقع در دفع اجسام کرم معتدل است و ودو درم او کشیده با حیاهن لول
و اسهال سکلم و بحبس عطم و حصی النقرس [illegible] سنگ است و او وی فرق قی و نحاسی و حلوی
سیاسه حور بن سبز نحاسی در اخر دو درم گرم و حسات و حلال و حالی و فالص و مرسح هر ساد و حابر
ست و با داوای که باشد عباره سد و اطلبه لعمی مدار دو محرق او نعسل الوده در آتش سرخ
کرده باشند الطف و مغسول او بهتر است و طلای او با سرکه جهت بهق و برص و نمش و سقفه
رحمها و جراحت عفن و با دار مزاج جهت تحلیل او رام و التحال او جهت لعوب بصر و ظلمت
ان و تعلیق او بر اطفال رافع فزع است مرجان معروف و سهمت ببدسی مو نخانا مانند و نیز لغتی مراهو
از الشد مرجان است و حبسای بلمر از لبد و در سایر افعال مانند او است و طلای او با دار بر جمیع سموم
و الشه فایده مرجان نهیجه کرامات ساییده موسند حسب صلابت نفسه مجرب و رنگ سقفه اهل
سلبد بر سور شکرکت مثقال جهار در به نک سقه برد دهت ماهند با ماهیقه هفته سعد مهر محرب ست

مسک

ماهیت آن خون منجمد است که از حیوانی کوچکتر از آهو در بلاد ختن و چین و ترک حاصل میشود و او را آهوی
ختن نامند و دندانهای او کوتاه تر از نابهای دو دندان پیش او که بطرف زمین و نیش او هیچ بعد و دراز
بحدیکه در نباله او رسد و در آن سوراخها اشتیاق با و کنند و مسک چهار قسم می باشند یکی را ترکی نامند
و آن خونی است که از آن حیوان بطریق حیض با و اسیر دفع شده بر روی سنگها منجمد می گردد و آن
در غایت خوشبوی و خوب او رعاف می آورد رنگ او زرد و قطعات او در ازو با صلابت و قلیل الوجود
است دوم را ختنی نامند و آن نافه است و از جهت خون آن حیوانی ناف بهم رسد و لعوار شدن
سبب خارش با لوسی که طرف او آمی افکند دیگری را جبه ای نامند و آن خونی است که بعوارض صید موضع ناف
او را سکافته اطراف آن بسته می باشند با خون اطراف و یکجا جمع شود لکن خشک میکنند و آن سیاه
با صلابت می باشد قسم چهارم را هندی نامند و آن خونی است که از ذبح آن حیوان بهم رسد با جگر و سرگین
او خمیر کرده خشک کنند و آن اشفر و اکثر صلب است و عملی را از زلوبید و عود و سنبل و قرنفل و جگر خشک کرده مورد
بر گذشته بوده و قرنفل و جز آن کبوتر دوری مسک میداده در نافه ها باشند اسما الوان اول از نافه که از آهوی
اسن الاوسط سبز نگرا پند و بوی کند هر گاه بوی سبز نداره و خالص است و افلاد آنکه در غیر نافه باشد و رسیدن
و دست سدری از آن آنرا با آب دهن نمایند و اگر حل شود خالص و اگر قسیله کرده مغشوش است و ارسطو گوید خالص
و مسک هر طرف رطوبت و العدد رنگ و الکس زیاده می شود و سفید و خوشبوی و قول نیز ساقی
باقی است و از ماده سردی او رده که آن در سوم گرم و در دوم خشک و هر چند که کهنه گردد خشک او جالب
گردد و تصحیح شده محلل اخلاط بارده و مقوی اعضاء و رئیسه و حرارت غریزی و اعضاء ظاهری و باطنی و حواس.
و مفرح و مقوی باه و جالس طبع مکلف و جهت ضعف دل سودا دی با و جمیع سدد و قبل صرا ده و سمومه و سهله
و هضم و جهت خفقان بارد و مالیخولیا و جذام و فالج و لقوه و رعشه و بلاده و نسیان و ریاح امعاء و شکوی بار
احشاء و ... قوت و و جهت نقص بدن و در المجال بطعام جهت تقویت و سبب او در رفع سموم بیش و در فرد
السل تیه و عرق او معین حمل و طلا او سقوط آن و جهت بسلوقه جمیع امراض بارده دماغی و باد و علی بان
نیز مقدم دماغ و بو سرد آن با بیع بزرلش و سدی نبات بارد با دهن خیری محرک باه و با اکتحال او جهت

ظلمت

طلمت البصر و سعال و دمه و طعوه نافع مضر بصدور بدل مصلحش کثیرا و در دهن بعضی دلو شدن او مورث زردی

رخسار و سدر ب او باعث بدبوی دهان و مصلحش گلاب و مقدار شربتش با مغز تخم و بدلش تمبل او حیه لصف

او سائح **مشمش** لعار سیه زردالو نامند بعد او شیرین بهتر از گرم و خشک او بهم ارتماره است و با دامی که

در معده فاسد شود و جهت تشنگی و التهاب معده و تسکین غلیان خون و صفرا نافع و رافع از دهم حصوصا برس

او دو حصا شدن خشک ان و خون صاحب تب حار و بار و اران حورده و اب گرم و عسل بعد از ان گو شید

و فی لفته اخلاط گرانی و ریحای و دفع سده و رفع تب کرده و از مجربات شمرده اند و هرگاه بعد از خوردن

زردالو قصد کنند خون بقدر رنگ مشابه شود لهذا ادا او ست او را باعث مرض و السیه اند ادا و سراح النعف

و لقاح و مولد ارواح بربس دمحر مبرودین است و مصلحش شکر و انسون و حمیع افرجه خوردن او به بالای

طعام خوردن اب بعد از و لعاب مضر است و مقدار بلیح او درد دم گرم و خشک شیرین او در اول

گرم و تر و مهی و روغن همه ان مفتح سده و بلغم صلابات و رافع در شیح جلد و حسو بها حتی نبات

و روغن مغز بلیح ان بعد از یک مثقال گشته گرم معده و مسهل قوی ان محلل اورام مقعد و مقیبت

حصات و جهت حربار و نور سبز ظاهری و باطنی او با بسون حسب جمیع وردها و قطور او جهت

درد گوش بعد یک دو بسایر اعمال قریب بروغن بادام تلخ و مقدار شربتش تا سه مثقال و روغن او

ضعف برابر روغن بادام شیرین است و اخراجی در شب او در دوم سرد و خشک و طبیخ برگ

او در بسفاط گرم معده و لطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و سکوت او سرد و خشک

و لطیف و در رد و قاطع برف الدم ظاهری و باطنی است [illegible] قسمی از لبوده و در سوم گرم و

خشک در حیض و لهابین مسقط جنین و مفتت حصاه و جهت اخراج رطوبت علیط از معده و سبس

درد رحم و قولنج و لقوت اسهال و شرب او جهت طحال و کرب قوی ر از لوده است مضر معده

مصلحش سه رکه شربتش تا یک مثقال دو مطبوخ دو مثقال و بدلش زرده و قرد باما لوزین او دو در ادرار حیض

بدلش المرلوزن او **مصطکی** جمیع و رحتی سنت ه از اخر دوم گرم و خشک مقوی معده و جگر باره

و هاضمه و اشتها و محرک آروغ و با جلای عظیم و محلل ریاح معده و رافع تفتیح تا رهع با اسهال در رافع سحش

و درد سر و نزلات و ضعف جگر و معده و قولنج باطنی و با جاوارش کمونی جهت بلغم و با عسل جهت صفرا و با بلیلج
برای سودا و عصیر الفصص و با ادویه مناسبه جهت تب الام و جمیع انواع و با کندر جهت برص الالم از مجربات
و با کندر مقوی فهم و حافظه و بطور خوشبو نموده او در روغن گل جهت گرانی سامعه مجرب و به دستور بخور ازالهٔ
بان و کلف ترکرده لکه و نمودن ... جهت ... ورم ... از مجربات شمرده اند و طلای خوشبو نموده او
در روغن زیتون جهت التیام ... و تور ... یارقه و رعشه و خربان و کزاز ... و شرب و دخان جهت
سکسکه اعضا و جرب و نقطه و جلای لثه و سرخ کردن رخسار با ادویه مناسبه و جهت ورم معده و
امعا و طلی جگر و لقیح سده و نفخ نافع و بخور و سعوط او با روغن زیتون جهت درد سر بارد و مصطکی طبیخ او
جهت استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو درد بارد و بادصدن مصطکی برادر ... 
آن جهت سکسکی و تحلیل ورم و لعاب معده است و جالینوس او جهت حدت رطوبات و مالی غور
و کویند مصر معا است و مصلحش کردمان و کتیرا او به سفور ... کشته به روزه و سرکه و خشا ... آن و بدل
بوزن او کندر و ماکورون و سم آن علک البطم و در لغوب معده و جگر او جز و قدر شربتش با مثقال و روغن مصطکی
که مطبوخ او در یک رطل روغن زیتون با قدری مصطکی حل کرده باشند محلل و مقوی اعصاب و
وجع او جهت ... رحم و معده ضعیف و اسهال رطوبی و تحلیل جگر و دو مثقال او جهت قرحه و دحجه
او جهت قرحه امعا و طلای او جهت ... جلد و ملوکی ریک رخسار مفید است و روغن مصطکی ... 
مصطکی که از بوست و بمرس ... حالی و منطف و بسیار چالاک باشد و او جهت حرب السان
و حیوان و اخراج کرم شکم و فروجات نافع و قدر شربتش بیست مثقال فایده حکیم ارانی در طب اکبر
نوشته که مصطکی با انکبین سرشته بخورند و تحلیل نفخ و سکسکی در وقت مجرب است مصطلب دال با ره و عین
است که طبیخ داده منبسط او را الک سازند و بابت او را ... بر چوب تنانده معقد ناسد بسیار بزرش و سر درسک
و مسکن حدت خون و جصوان ... و روح ابدان و طلای او جهت زفیر و ورم رهان و دندان و درد
او جهت ورم حار ... مجرب است و مصطفیه او جهت قلاع حاره مفید و ان مضر معده سودا و بدی ... لقیح
و مولد درد ... است و مصلحش مسکه حاره خور رسات معالب ... است ... از ... و سط ... 

او سیاه

و سیاه مایل بسرخی و خوشبوی مایل بعفونت [illegible] و بعد ازو خوشبوی تلخ مایل بشیرینی
است و در لغت [illegible] زبان [illegible] است و [illegible] است و اطراف آن
که بهتر بود باشد و [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
کمتر باشد حب السمنه و الطالقی گویند [illegible] نواحی شام بهم رسد و در [illegible] مستعمل و ضعیف الاثر است
در درجه دوم گرم و در اول خشک و قوتش تا هفت سال باقی است مسمن بدن و محرک باه
و با قوت فالج و مقوی اعضا و [illegible] جهت صرع و جنون و خلط سودا [illegible] و با عسل جهت
امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و لقوه [illegible] اعضا ضعیف
عصب و تشنج [illegible] و صلابت رحم [illegible] احتباس
بول [illegible] جهت [illegible] نافع [illegible] و در تحریک باه قوی
است [illegible] مصلحش عسل [illegible] و بدلش [illegible]
[illegible] و در لغت [illegible] محموم است و ان حالتی است که [illegible]
[illegible] مایل [illegible] و فالج و [illegible]
الدم و جمیع اعضا [illegible] و اقسام [illegible] الوجع [illegible]
جهت [illegible] و طلای [illegible]
[illegible] جهت [illegible] کردن [illegible] جهت [illegible]
[illegible] مصلحش [illegible] و بدلش [illegible]
[illegible] است [illegible] بالبت [illegible]
[illegible] مقل [illegible] و جمع [illegible] است [illegible]
الوجود است و جمع [illegible] مقل [illegible]
مایل [illegible] که از نواحی [illegible] می باشند و [illegible]
[illegible] است که [illegible] باشد [illegible]

سال باقی است و در اول گرم و در اول سوم خشک است رحالی و محلل و ملطف و مدر بول و مسهل سپس و رافع
حدت ادویهٔ مسهله و با هر باقیست و مفتح و بقفت سهنک کرده و مسهل بلغم و منفج سدد و شرب او جهت
بسر به رطوبی و رابین هوام و کرار و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و لقوه باه و تنقیهٔ سینه از خلطهای فاسده
و عرق النسا و نقرس و احساس تحتانی و شیمه و ولادت و درد و بواسیر و ضعف جگر و رباح ان و با
سرکه جهت رفع لسع و ... و خنازیر و اورام حلقه و تعقد عصب و ورم حنجره و فسخ عضل و درد پهلو و ریاح
غلیظه و خون منجمد تحت جلد و اورام و معده و بواسیر و بادها و ... جهت ورم ملک عصب و با
دهن و با انگبین جهت اسقاط و ... بواسیر و بالیل و ... جهت بواسیر و بالیل و حمول از جهت رفع
الطعام ... رحم و جهت ... رطوبات رحم و فتاد و مسحوق و مطبوخ او با سه ... که
ثانیه ... باشد ... جهت ورم ... مجرب ... مضر ریه و مصلحش کرا
و مضر جگر و مصلح آن ... و مدر ... و بدلش ... او ... است
نمک معدنی و بانی می باشد و بعضی بدون آب منکون می شود و از ... و ... و بانی و اسانی
است که منجمد کرده ... آن ملح اندرانی ... ملح های ... عمل طعام ... ملح معدنی
است و اقسام ... و بوره و نوشادر و ملح ... و املاح مصنوعه ... نباتات و بول
حیوانات ... از محرق و ... است مجموع آن مسهل بلغم و سودا
و بادها ... رطوبات ... و منهی ... و مصلح ادویه
باروه و ... و الطف ... و ... بسیار ... و اقافی
بدن و ... ملح نمک طعام است رافع بدبوی اطعمه و دافع جذام و ... و
مصلح ... رافع ... اسهال و سموم ... هوام و جهت ...
سودا و ... بلغمی ... معده و ... جهت قلع اخلاط و با
... جهت رفع عفونات و اخراج ... و با عسل ... از فالج ...
و ... جهت ... و با عسل ... جهت فسخ و کوفتگی اعضا و ...

وبا سرکه وکتیرا با خون جهت ورم رخی وبلغمی وبا انجم کلان جهت گزیدن عقرب وبا سرکه وعسل جهت
گزیدن زنبور وبا سکنجبین جهت گزیدن افعی وبا نفت وقطران جهت مار ساخ وارو ... وبا
وعسل جهت اورام بلغمی وبا عسل جهت خون منجمد تحت جلد وبا روغن زیتون جهت سوختگی آتش وحکه وجرب وزخم
ابد وجذام وبا حنا جهت واحس وبا ... جهت قدیم انسان وبا سرکه جهت قوبا وسعفه والتحام ادویه
جاذب سبلاق وقوت باصره سوخته او با سوخته پوست ... سوخته جهت بمعمل وبامر واابد جهت
بیاض مجرب و ... پاک کردن ونزول تعدیل وششش ... ساعه ... باخاک وسرکه رافع ان و
لیس بار ... ... قاطع خون ولیس گرم کرده او بر اعضا جهت درد بلغمی ورد ... مفید ... دمورث
تاریکی چشم والغار او محرق خون ومعطش ... ومورث خارش بدن وجرب ... اندان ... صفرا ...
ها واشیای بارده رطبه است وار خواص مجربه اوست که چون ... ورم او باد در حملی ... طالع ...
ودر جامه مریض ... نگذارند اگر ... مثل ... جامه کند مریض شفا یابد والا ... وجار گورانند
والطرف مشرق باید آرند ... سحر وچشم ... کنند چون او ... سرخ که بر طرف چپ زنان تعلیق کنند
باعث سرعت ولادت گردد وعرق نمک ودلع ... کنند ... طعم ... ازطرف ...
معده وامعا ومفتح سده ودر افع ... وسیر والغار او باعث لاغری بدن ... او حالی ونزول
ورافع گوشت فاسده است فایده نمک طعام در آب حل کرده جهت دفع ... تحلیل ... بارده
باشد فرو برد مجرب است فایده نمک طعام ... ... گرفته ... در آتش ... سوخته
سوده نمک را در آن بر آورده جهت ... بلغمی مجرب است فایده نمک در آب حل کرده وجهت ...
در آب ... انجیر در حمام ... جهت ... جهت سعفه ... مجرب ...
... روانند ... وبرای ... مقدم است ملح اندرانی نمک ... بلوری ...
در اول ... گرم ... مسهل بلغم وسودا ... چون ... طلا کنند مجرب و
... رفع کند ملح سیاه ... سنگ ... وقطعات او بزرگ ودر اول
سیوم گرم ... مسهل ... سودا وبلغم ومحرک ... ثالث ... ملح اندر نمک

ملح هندی
نمک سیاه

تلخ است سیاه سقید مایل بزردی گرم در درجه چهارم و ازو بال جراحت با جمیع ریزبال بدر سپس کم از هم فردم
مومیا لغات سیونانی دان اب همه البت و بلاد فارس محکم شود هندی او سیاه براق کوی بد
بود و نشه باشد ارسطو فرموده که بهترین او آن است که حکم کوبیده دارمی و تلخ بارده لی شکسته و سق از ده
بیران بما لیند السام باید و در سیوم گرم و در دوم خشک قوتش با حیل سال باقی است مقوی سودل و مفرح
و محلل مواد بارده و مقوی اعضای ظاهره و باطنی و مجفف رطوبات معین باه و حافظ ارواح و مواد بارده
و مقوی بدن و لطیف و سریع النفوذ جهت مواق و فالج و رعشه و لقوه و سمومات مسروه و درد معده و وجع
الفواد و لقوه معده و اصحاق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و انواع جذام و
داء الفیل و ثقل زبان و زیدن عقرب و شرب محلول او در روغن و جاودان جهت شکستگی اعضا و سرون
رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و تحلیل شدیل و با عناب و امثال آن جهت سرفه و با سکنجبین جهت خفقان
و با آب کرفس جهت سنگ و در رفع علتی بامناسب آن استعمال سفرا است و قطور او با روغن کل و شرنج جهت
گرانی شامه و با کافور جهت امراض بینی و سعوط او با آب مرزنجوش و با سوسن جهت لقوه و صرع و امراض دماغی
و رعشه و با آب لوبیا جهت ورم حلق و با شیر جهت امراض اعضا عاملی و بکشیدن او با دو دوانگ جل از مومی
و یک دانگ زعفران جهت ضعف و جگر و معده با آب کاسنی و جهت النفث و طلای او تا زرعی ثخا و جهت از زن جلوت
و حصول او با روغن زیتون و با ریش جهت قطر البول و اسر جابی معده و طلوع او در نوبت او با عسل جهت
کشت زنان و مسوح او با روغن با رحیل و با سپیدی از جهت اسباق و محرک جماع و با شربه معاملته جهت
سیب رنج و منفر و محرور بن با اصحاب سلجاس دور سرعت در شکستگی اعضا بمقدار هم و در سایر امراض از عنوا تا مثقال از یک
و بدل سن و فوالهمود و است ارسطو میگوید که مومیایی را با به مرکب بعر میگوید و در کوبیس آن چم یاد را د کذار بر رفع
کوی او میکنند سود هندی کیله در او رمی معدل و دوم در مثقن بدان دو قرطب معده و بلغم سینه کثیر العطر و عود حوات
محرک باه و محرورین و جهت لاغری کرده و سرفه و جهت حلق و طلای او بالسیر کردن آب لیمو جهت کلی و
سعفه و جرب و حکه و بآب گرم و یره جهت خلف و نیکو کردن رنگ رخسار و جاسر پوست او جهت اسهال
و جهات دو رفع نزف الدم و تخاد برکین جهت تحلیل اورام تاقع و مولد باح و سند دو ضعف معده مصلحش شکر و سهید

دارای فی

و در بابهای زنجبیل است **فانیذ** به هندی شکر سپید جانب کرده جمیع عربی و هم الاحوص نکاینه قرابادین

بهاده لسم بهیدانه و بهار بخور بد حب سورانجان کنند و جهت بواسیر مجرب است **میوه تایله** جمیع در جهت فولس یاوه

سان نافع است در سوم گرم و در دوم خشک و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعصاب

باطنی و شربه ۳ درهم با حبار ردیه اب گرم مسهل قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله در کام و در دو شیر

استسقا و سپرز و گرده و مثانه و درد و کمر و دردانش و تریاک اوراز و طلای مطبوخ او جهت حب بادکی

و در ضمادی بارد و جهت و کبرار و ریش از بحر باب و بخور او جهت درد سر و نزلات در کام و خوانیم و قطور

او جهت امراض گوش و ریاح غلیظه و در رحم و بخور او جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب شیرین

اوده به و با خاوات لعوس و مفاصل منضوب جعل ال و بهق او رب رطب است **میوه السر**

الهندی بقل اخراب و در جهت او است که ساینداران افسرده باشند و در بعضی اب مطبوخ آن داروی

و جهت اورباده و در جهت اقبال باشند تا عرق و باقوت قالبه است و حمول او مدر حیض و بول و سرحیض

و سقط جنین و جهت رفع الطعام و ورم رحم و صلابت آن و بخور او جهت رطوبات و باغ و ذلقوه

و رفع ضرر سموم و دیای موثر و مصدع و مصلح او رازیانه و بدل آن جاوشیر و سر آن بادام و منالی

**امرود** اسم فارسی است در بیان بتر یا بند و بعربی لمون ملولی گویند و مردم عوضی او کمتر صغیر حلقی است

سینه با بیرون و اوراق نوحلبیر و اسفرول بار رویی و سد لوی و باجر افت و سد طعم و قوت با جار بسال

بابری است در اول سیوم گرم و در دوم خشک و محلل و ملطف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و

محلل ریاح و رافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص و هیچ واکه لسیبه

و دوای سمی مسهل باشد و مقی حرکت دلبر و حالت نشسته و جهت رفع عادت انعون

و مفرحت ان و عسر بول و حصاب دقی و عسایل وارد و نزلات تخمه و فساد و ... بها و مهدی

و رمنه حصو چهار ربع و سم و سی احشا و بهق و برص و باعسل جهت احتباس بول و در دوس و ورم معده

و جهت لقوه و با سکنجبین جهت محرورین و کسی عمع امراض رحم و کسی که اطعمه بدان او ولاده و خاد

او با سقفه بخسم مرغ جهت ناف برده مجرب و باعسل جهت رفع تحلیل ورم آن از مجرب است

[illegible]

خصوصاً با طین مختوم یا و بسعوط رافع و چون بهجهت حلق سعوط و با اذویه مقوی قبل از دماغ و عنها
جهت مورد بهتر ماند فترتیس در عوارض جهت ورم سپال و لطول اب او جهت رفع ورم ابدان
عقرب سرایع الاثر و قطور اولی جهت کرایی سامعه و کوران و قرحه و جحبه او جهت مقعده و حم از رطوبات
بر بلوی نافع و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالی جهت تورث ررد و در حلد و سربه مقبال او که از
یک مثقال شیر جو ساینده بضعف شده باشند با کوفته شکر بر بالا سیاه لحم خورده شود باعث فربهی
باواطاکرده و با مشا خوردن را فع شکم کرده و بشانه دار صحرایت و مصدع و محرور و مصلحش
کشنیز و مقدار شیر مرصعه و مصلح آن تا یص و قدر شربتش تا سه درم و بدلش در علم لسمی مشهور است
درد را با نحاز جهت فالج و رعشه و امراض خضائی مفید و عسر النفس را او رحال رفع مهلکه و چون با ادویه
و تحاویر بیان عرق بکشند و ...

کشند و نفث بار زیر از بماند جهت اعاده استهای ... تلس مجرب است او را عود هندی
با بمند ... و در جهت ... و بعد از ... بار مند ... سال عمر کنند و در اولی ما نند
با شد ... ولد ... و چون در اول طلوع ... و شاخ از ... او را ... کوره او بر ... ازان جمیع میشود
... ... و ... و ... باه ... و لعوق ارجح است ... ... در ... درم گرم و در
اول ان ... و ... او ... گرم و ... بالعراست ... او گرم ... ... او ... او کرم
دور سوم ... حل ... مولد مني و ... کرده و لکم و ... بدن ... و ... و چون ... جهت لعطرا ... 
و ... و ... و درد مفاصل ... و ... ان ... تراو بارده ... سوداوی ... فالج و ...
و مثال ان و ضعف حگر و ... و ... و با شکر ... ... ضالح و ... 
نافع ... و ... و چون ... و مصلح آن ... و ... و مصلحش ...
و ... ... ... است ... ... او ... و ... 
جهت ... لعاب ... باه ... و ... و ...
... ... ... ... ... و ... ... کرده

شاهدانه

رفع درد معده و ریاح ان و رکر و زالو و مورد سبز و کرنب باشد و بهر سمن با سه مثقال **بارحبل یکی**
مرکبست علاج با مثل بارهنگ ارو ربات با مید سرشن صلب و عقد جروب اب اختلاف ادرا فع
سموم و مضرت با بها دادمی نوی و نک حرا را و که مرد و سنگ سماییده باشند و رفع سموم
هوام راجی دامن و امثال ان مجرب و نوشیدن بر باقی کبر و صلابت طحال ایم رفع فی است و تا
می کند مکرر بادداده معا واو بر موضع گزیده عقرب و زنبور و هوام و رافع الم ان است در ساعت
و للهور بک ریح و رهیه که و بار نوشد حافظ صحت و رافع ضرر هبای هرکه و بارد و ناصح و مفاصل است
بگی مسهل مرض هوای و بای و اختلاف اطبا است و حادث اخلاط ردیه از ممی بدن و دافع اوجاع
مکرر می دهد و روی حظلی بیا شد حرکت می کند و کوید رباد و او مثال است **بارنگ** هموت ادهامی
است و اینه و پوست بارنج و شکوفه و تخم او در اخر دوم گرم و خشک در سیم او اخر دوم سرد
و خشک و با لرو حرث از مواقی سبه اختلاف و سرفه حاره است و خاو و برت و پوست
را داد با سبزه گرم خشک و رد سر مجرب و سرفه بلک و بیم و رهیم با بب گرم خشک تغیر و اخراج
کرم شکم و عسال از مجربات و خادکه بهر اب بارنج جار خسته حرب و حکه و خوشه‌ها و رم
کردن موی و حلا بدن معتدل و کوبدل و رافع طاعون و فساد هوا و ابت حسا نده کرب و سلوقه
اوجبت سه ولادت مجرب و حمول او در حیض و سرفه و رافع سم عقرب و هوام در سیم او اول
دیر و صفرا و رافع حار و امراض حاره و عصب غیر صحیح و الکار او مضعف حلم مصلح نیشکر و عسل و د
و بیم از کمم تهمیز او ترباق کردن جانوران و دهر سرسبار به سیر درخت او بار بیات معنی اثر
دارد و در سایر جوارح با بند ریح و لیمو لیا شت و حرر بارنج با عصابت کمر است و روغن بارنج کرم خشک
او را با شکوفه در روغن کنجد سه سه‌ روز در افتاب کذاشته باشند و در جمیع افعال موثر از روغن بارنج ذکی
و در دوم با در بهر سموم حیوانی و لوتدان با شکوفه او مقوی دماغ و محلل ریاح زکام و عرق او در مسهی فرق
بالاست و در دوم از حسک و صفت ضعف دماغ و لقوه و لقوت سه‌ ها و باه شده
مضعفات و ولادت ... در دسینه و ولسیح رکی دهی ... حصاحال ... د مراد مت او هفت ادر

قدری دو دقه با شکر و نمک و در نیم مرحله جهت رفع شر از مجربات و با انگور جهت
اخراج سنگ کرده و مثانه و شرب او با سناجبت قطع اسهال رطوبی نافع و حصول او با شم
جهت اصلاح حال زخم و با شیر با دیان جهت اغاثت حل از مجربات والسنه ابو دالثناء بوشیدن او تریز
تنحوالی و سواد از صرف شاه است و مصلح او کلانست و قولش در طرف انیس با شفت سال با قیمت
و در نیسه بانکبان شکر اسم عربی جمیع شکر با لمع است لصعو جمر و شراب حالی محصوص اند و لفاع
منسی از دوست که از اب انار و سایر لیمو ها و جز ان شربت دهند و ان مقدار بکوبند که بجوشد و شکر
کرده و در هر طبقه دلی بکوبند تا از ابر انصیع باشد و از جمله مهد است و مجموع شهد محرق حون و مطحر و مصعف و بلغی
بکور جواهش اند از اقسام او از لیمو تر و جرما و عسل خود و شراب و شاهد و حود و مربح و دوره واز رزن و سنجد و امار
ساخته میشود و طریق او هر و منفعه ان الا انست که هر چه از لیمو تر و جرما و سنجد و انار باشد ان را در دره
مثل ان یک شاه روز جوشانیده بجوشانند با نصف شهد تا لیسیف باز الحوب شد با قلیل ان لورد
بعد از ان در ظرف نموده سر ان را محکم بسته بنده با هیچ نشماه بکوبند و هر و مباحرین ان است مثل ان بسیار است
لصدر المصعف است و هر چه از حبوبات نیسار بند باید ان مقدار بجوشانند که ان گردد با سه مثل ان شکر ببینی که
جوانیده مثل عسل و شکر و شراب ان امیحه کرده بعد از ان بصفه صاف باشد و المقصود به حبوبات لعوب و
اصلاح ان از میوجات و حبوبات باشد جو لو اد از خشی و عنوان و نقود و بعد با ازین سیح در نیم باز
ای هر دو رطل ذر بار حد لسبه از اول جوشیدن با زحصاف کردن اضافه می باشد و هر چه از شکر و امثال ان
شربت باید با سه مثل ان اب بجوشانند با نیست بالنصف این لوسد و هر چه از اب شکر و امثال
ان شربت باید اب بجوشانند با بما لمقدار لوزد و هر سو رحب لقویت باه اگر خواهند او دویه مناسب اضافه
کنند. شراب الرمان لفارسی موبرت باشد در درد کرم و در اول نیز و مولا حون ملین و مفرح سند و نهایت
و مسمن بدن و مقوی معده است و جون بوزبیج عسل اضافه باشد در تول و تحلیل ریاح و محرک باه و منقی
سینه و رنده و ممتنی کرده و مثانه سر لیح ذالاستحاله لبوده او مفسد دماغ و لعلط اخلاط و مولد استسقا است و حون حلبا
در حلس حرش اضافه باشد جهت حوع البقری و لقوت بدن و ها حمه مفید است. شراب النیل بغایت تسلی ست

دلیم کرم دار

در سوم گرم و در دوم خشک و محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت پیران و مقوی قوای حیوانی
و امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع و چون بطریقی که گفته شده ساخته شود و بعد از خمر است عسل ده جزو آن
خشک گیرند و جوشانند تا اعتدال ... و سه باقی ماند ... جوشان شده ... مجموع را ... 
بجوشانند تا اثری از آن نماند ... صاف نموده ... عسل ... اضافه کرده بجوشانند تا ثلث
او بسوزد **شراب السکر** شرابی است لطیف ... و موافق
... دافع ... شکر ... محرق ... و مولد ... گرانی ...
... **شراب التمر** شرابی است گرم ... و مولد سودا و ... 
... است و ... گرم ... خشک ... 
و ... مقوی ... بعد از ... است **شراب الحنطة والشعير**
... گندم و ... و جو و گندم و سایر حبوبات
... طبع ... و ... و چون عسل اضافه نموده ...
آن است و ... ضعف الابدان و مصلحش ... است **الفقاع**
شرابی است که ... و ... شیرین ...
... و ... و مصلحش ... و ... خوشبوست
... که در معدن ... گویند ... 
... و بعربی ... طالیقون باشد ... است طالیقون ...
... از ... خالص ... بعضی ... و ...
... و ... مطلق ... است و چون ... 
... و ... چون ... الوجود است
... و چون ... 
... و مفرح باشد و چون ... کرده ... تمام است و در سوم :

گرم و خشک است و محلل و مسهل با اصول و طلای او جهت جرب و حکه و بهق بدن و در رفع ماندگی
و تحلیل اورام نافع و چون در سرکه خیسانیده و بگذارند و ضماد ابدان نمایند کرده ضماد نمایند در رفع ثآلیل و سرخی
و تسخین و تحلیل مویی بحری رو است و خوردن غذا از ظرف نی قلعی آن لیمو بر است خصوصاً
تریستنها و سیاب و در قلعی دار او گدازنده بی غوای گرم جابر است و آنچه مس را سفید و
پاک کند نافع مفاصل رخص او و در تریستنها در انحلال است خصوصاً آب سماق
و سرکه و با شیدن شوره بواز لوار رفع خلط است آن است و تخم باد نجان باشد
رو و کز اصل او **محلب** رسوز عسل است و در سیوم گرم و خشک و طلای رطوبت او و دافع
درد کمر و سوزش محلل اورام است و خون بحجه بر مرمه باد بروده او را در رساله خشک کند
و در سیم او را با بابونه او گندم مورده سعال و جنگ هیچ سعال باشد و منوشند و اندک
زبانی بدن را فریه کند و مجرب است **نخاله** سبوس حبوب است بواز انطالی او سبوس
گندم دارا و گندم خشک تر و حرارت آتش کنز و حالی و با طبیخ او با شکر و عسل جهت سرفه
در اول بجهت پیت شبنه و بعد با بهی نافع و مال خالص او محقق رطوبت معده و ضماد مطبوخ
او و در شراب و امثال آن جهت لکن و در دست ان و ورم آن که از انعقاد و شیر باشد
و با نمک گرم کرده جهت کردن افعی و تحلیل ریاح الخصا و مطبوخ او و بسرکه جهت نمک سایید
و حرب مفرح و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه جهت عرق النسا مفاصل و مطبوخ او در ربا
برگ ترب جهت درد کردن عقرب و بخور جهت بینه او در سرکه جهت زکام نافع و طول
نخاله خوشبت جله و بخور نخاله عدس جهت رفع قمل در سنگ بخور نخاله با طلی جهت منع زکم
شکوفه و رحان از موده است **نخل** بپورت اربرکی فارسی دست و قدح را بری
و مضاعف را البنا سعی باشد چون ما راو اشکل نخلب بس گرده عرس نماید مرضی مضاعف
کرد و در سیوم گرم و خشک و تخم سیاه و در دوم گرم و در اول تر و دوام تا سه سال
باقی است و جائی دخادت و کشنده اقسام کرم است و محلل و بی در شرب مطبوخ بحج

اوراق

او ملعابیت لعابی خصوصاً با عسل و مبقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج مشیمه و در مقدار تا باشد
و اسهال و ضماد او رحم‌ها طاهر سازد و باطنی و جاوشیر او جهت التیام جراحات عظیمه و دوختن و در ماط
و عصب مقطوع معدل و مسحوق او با عسل جهت ورمهای بر مزمنه مفاصل و لوزتین و ماکرسته
و ذبل جهت معده مروح و نشوق ان ذبل و شوار الصبح ذبل او و دلکش جهت اخراج سکان جامه‌ها ان
ان ابر اهل و ما سولر جهت داء الثعلب و بهق و اثار جلد و به مهای جهت قوت کردن قصب
و بر ماوردن اصلش جهت رفع علت از مجرا بات است سرطانی که او را نشته اورد و سیر جوش بند جنگ
کنند و جاه او جهت لسعه عقرب و منع زلات و بسک اعضا نافع و در او جهت قطع جلد
جراحات و التیام ان و رفع سیلن و ماجه و لوبیدن او جهت ورد سر ماز و نشوق ان بند و تاع ماهم
مقعد جاید جرب و نحوع لقوه زیرا که جوابد و در جسان او را کام بر بند او مت بوی نرگس
کنند بغیر مجردان و مصلحش بغیر و جاو بود ورت از افعال کل او ماند بیج او ست بر سیمش بک
مثقال و از تخم او لقدر سه مثقال مجرب باد با بوسیدن و ما به از رافع مرش و اثار فرزنج جار او بدر
حیض و مخرج جنین و مبقی رحم و دردهن نرگس که کرد گل او را او در دهن کنند عارد بدر کرده ماهچند
محلل و مسکن درد و سر سودا و بی و ریحی و مصلح جم رحم و رافع ورد ماست ان و موافق او اقل
عصب سوسن گل سفید لست گل معروف است نامید ورد وسعت ولوجها که دور بلاد جاره
تا اول است و دوام ملبند و عرق او لوب ادارده ارجهت لطافت البنش رفع ان ملید
معدل الجوهر و بیرو لعضی در دوم گرم و خشک است و لوبی او مفوح دل و دماغ
و حراس سانبده او در لحلقه ماده جو کوبی ان و ادرار حیض و سهل بلغم و سودا و مبقی سینه
و عطسه ارنده و مصلح سده و ماهی و محلل ریاح و موافق جگر و جهت قولنج و عصاب جرفان و
تواق و جاه او جهت کلف و اثار و بدبوی عرق و رفع بوی لوره و سعوط دوانه نور بسر و منع
اسهال او وداء الفیل و ماجهاجت لعوت موی و قطور او با دهن زیون جهت کرم گوش
و ریاح گوش و سعوط او مصلحه او جهت ورود ناف نافع و ان ملید سم جار و سم بوت او سعل

محرّک وی دو درم و حبّ سه مثقال او را و حل با یک مثقال تا یک سفید شدن موجب و الی سنه اند و اطلاق کی
تحبیب این امر مرور و مثقال مع باری شکر او را از کباد لحر به بنان نموده در روغن او کرده سهم در روغن
بر کشیدن بر تو مسیح با عسل و مغوی و نافع و بالیجا حب رافع ورث الحب بلغمی و سوداوی
و صدر سر بیش با طبوخه است **لسد** لقا رحسی ترکس و رسوم کرم حسک دکوست او مجلل.
و نافع غلیظ و موسع ابلاد و کس و منضج سده و مغوی حصاب و قاطع بلغم در درد اعواد و غلیظ
و مصلحش دار چینی و شرب بیته او حب سرفه و تحاوکس حب مفاصل و قطور او حب کری
مدیم کوبش و جوز و زیره او قاطع مناص و رافع بول اسب و ظلمت کبد و حرب حشم و سرکش
و جانی کلف و جاکسر موی او رافع حرب و حکه و درونیح است و محددش را کویند که طلا ی
منضه او در عرض سه ور لسان مغوی قصب است و مهر ناکس کویند که سوطاف نافع در زاره
او هر یک مثقال سه دانک و مثل آن قطران در روغن زیتون رافع جذام و جنون است
و از محرابات شمرده اند **لسان** لقار سی زبان گنجشک با مند و در اجزا اول سرد و حسک و بزد
لوصم سرد و تر است و مغوی در ادویه قالفی و موافق امعا و مصلح او د به مند و حالس اسهال
و حرق حصر ها مو و اوده آن زبان شد و در روغن بادام که تمرم نلو شیند حب حسوبت حبق و ،
سرفه دود و سیند بسل و قطع خون لور شر و حصی و حریره او نابه مزحب سیح و رفع او را
عمل و دوای مسهل و جعه او حب قره امعا و طلب او با دعوان حب کلف و باسر کر
حب حمای و اورام حاره و التجال او حب دمه و قرحه و حرب و منبع رحلی مواد خشم
و با سر زبان و با سعدی لحم و رع نهب حسوبت بلغم و حرارت زبد نافع و مفلل
مبهی و مسدد و مسهم و مصلحش سنه بها و کرفس مبرد لقل و بد لش ترنج حمول دعا را لرکی و رسش
از یک مثقال تا بار ده مثقال **لسان ثور** لیسابسه لقلدث کواحته و سفید لحم و رع مرمح
نموده تریاق طلا نماید حب ورد نیح محرث است **لسان ثور** اسم حرمی است که از نو
استحار لسوها لنی هستند بن جدا کرده و با لیست کرم زفیل نیلا رسیم ارو تیمز بشد حنان کبد

باصل آن

باصل این چوب سیر و همه این فالش دجاجی و منفی رحم اند و جماد و محرق مجموع آن که بار و دهن ابول
سوا نبوده باشد با سیرکه بالیع رماده شدن فرزوج سامعه و اکله و التیام و بیده رحمها است و تجربه
شده اند مجراحی ... ب و در اصل آن مذکور است نعام لقار سیر فرج مانند در آخر سوم
گرم و خشک و گویند او محلل ریاح بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و هلاک و ضعیف
و جمیع امراض بارده و بطی الهضم و مضر بحرورین و مصلحش سکنجبین و سرکه و روغن و طلاء ... تحلیل
اورام صلبه است و استسقا و تشنج اطراف و رافع سم عقرب و ... حرکت
اطفال و حول ... مانند اقسام ... اگر ... و اگر ... گرم ... شرب
آن ... رود و تکلم کردن اطفال ... و رافع کلف و ... نوع ... اکلیل
و از خواص او است ... کردن ... و ... لقوه ... فوع ...
... گرم و خشک ... مقوی معده و دل و ... 
و معده و ... محلل مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و ... 
گرم ... قاطع ... و شرب ... 
مسکن ... معده ... جمیع ... 
و ... رطوبات ... 
در ... ماند ... اصحاب
و با ... رفع ... معده ... 
... 
کردن ... بارد و ... 
ورم ... 
و ... 
طاهر ... است

نوبا و هی است از نوعی ... می‌جوشند و در چهارم گرم و خشک است مصحح سرایع السموم و در ریشه
دگرار و قمعه عقصت و سنه ان و نوار سبز و برجان و سبز رو ریو و سبز و لیه و حصاب و اخراج کرم
مقعد و قعود در رفع سموم از تحلیل در باب اخشاد بخشن و ورد و مفاصل و اکحال او حینه نزول آب
در قطور حیث گرسی در باب لوس و مرزه او حینه لسر ذیب و اصابع ارحم معقد مسیر و در مفلج
ان حنجی لسن درستر که و معدره و مصلحش لیموا و لبدر سیر بیش از یکصد او دو دوانات مانم مثقال دار سیاه
او بانک مثقال دیزلسن میل او میوه و نرد و نوعی قطران نیست خوردن سیاه او بالحجامت
رافع سم بقوی الاثر است **نمل** بفارسی مورچه نامند و بترکی قارینجه و انواع مختلف میباشد
در سیوم گرم و خشک و موت سیار او غالب بر جمیع حیوانات است و طلای سحوق
او مالیع برابرو موی جون بارادل قطع کرده باشند بکبار بالبدل رفع بر در ان بکند و از موی
را و نگر سیع قلع کرده باشند محتاج بتکرار طلای او نیست و جون صدعد و مورچه بیضا مراو ریم و قته
در روغن رازقی با روغن زیتی کرده بسته بیضه فراعات بتکرار نیز طلای او بر قضیب و حوالی
او لعاب مجرب باه نوبتی و رافع عنینی و مورث صلابت و بزرگی قضیب و از مجربات
و اقسته اند و خوردن ان موجب محنن در ب و مصلحش عسل است و از خواص اوست
که جون اطعمه و عسل وسنبل که ... او در جانب گوارند و رجلین که ... خطالفس لعبدین
بسند با دا می که ... با دو نسند مورچه بیرا مون ان بکرد و مهرا ر سن کوید جون مورا
در روغن ریوان جوشانیده ... در گوش حقانند رفع زبان و در وج و طنین می نماید و طلای ... مقابر
باسر که رافع جبار بر و جاد و کرم او نامه رد عنها مسقط ... و بالع براعیل و البته است
دلونه جون از کرم او کرد ... نامت بحرکات دریاج ... بطرف اسفل نکرد
که صطبوان ... راقع است **نمله** بفارسی ملک نامند و پوست
او گرم ... و سیح ... که ... ادرامی جرب و تصریح نموده اند که او کبیرا للجما ... است
و بره او ... و ... د و در ... ساعت بلادکی ... می ... و جون از ادع

صوف و

کلف و بهق و آثار است و مهره مار نیش طلای سه چون او را ضماد جمیع علل عصبی و [illegible] نافع است

و چون پیه و گوشت او با آب بپزند و مهرا کنند طلا بر سر آن ورم را زائل کند عمیقا و شرب

و حرارت معدل و قطور مغز سر او با آب حرحر و رشق و اجلیل مقوی و محرک جماع و چون

ان و بند بشوید چون مغز استخوان او را نافع و رو زخم و تر و الکبر اطلیا پیه او سه بر اطلیه نافع و مفاصل

و امراض بارده است و خلوص هر جلد او نافع کردن نوام و تسکین بموا سپر است و از

خواص او است که چون کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار بمالد ملعان قصد او نمی کنند

مجرب کرده اند و اندیشه کرده و کفتار محبت چی است و چون ... بیمار

بنوشد و تجربه رسیده که چون او را بر سر بلغت عوتش بول کند صاحب دیم کمان است

بیاید و لید او ربلاد کلانیات رجد ربلیات را در حجاب لکاه مسد ارند که اطراف آن

مکان آب پاشیده و موش نبواند گذر نمود و **موش سیاه در** بلغت لکار بسی است او در آخر

سیم گرم و در اول آن خسیات و لطیف و جاذب از عمق بدن لطایف و مجفف

قروح و قاطع خون تا دی و جالس سیقی و مفتح سدد و الیام و ... زخمها ی باطنی و رافع

حرکت سبنیار و صلابت سپرز و طلای او و حب خناق و ما ... تحلیل ریح حب

برص و با عسل حبت و داء الثعلب و سعوط او در ... حب حرکت و ... ماء آ

سدد است حب هر لوت که در حلق ماند و باشد داء الکحال او حب الطعام و در رفع

بیاض و دمعه مفید و از خواص نکوه مکرر است که چون او را با مثل او اصلا لیاقان لصعید کند

سر بت یاب بمثقال او و در رفع مطلق سم مجرب است و با سدن محلول آن

که در حاب ممتاز کند اسبه چلکنند و با سم که جلی آید و سپرز بخورد او با عث انحلال

ما ر و هوام است از آن لکال و چون محلول او را بر کاعلد لغیر کرده و در اطراف

خود گذارند هوام ... ان بکر زید و سه درهم او قاتل است به لطبع احتبا ...

اسم فارسی است جمیع اجزای او در دوم سپر و دیتر الجرح او که گرم و حشایب دکم

بسیرو و جسمانک است و مواد او از مردلی اوحل و کشمش نکوود او اسهب و نیلوفر و زرد کرم و جسمانک
است و کبود او لطیف و مقوی دل و تسکین حرارت آن و التهاب حاره و لسانی و سموم
بالطبع با اقلام و حب و رد بسر و فرح ظاهری و باطنی و حب و دماغ و حسن نسیه
بسیر فرح حار و نزر حاره و بیمار عنوان و دوار حین حب لقوت و دل و خفقان منقید و مضر
مثانه و مصلحش سانب مصرپاه و مصلح آن للونات قدر شربت و رحم او شته درم
و دوار مطبوخ با نقب مثقال و بدلش بقدر و نیم او حب بسر و در استعمال قرص و قرحه
امعا و سیدن نیم و حار و شمی حب و روغن مثانه و تعده و با حب نیم و بار نفت حب
و دار البغلت نافع دانگ از ادو شربت تخمش مضعف عصب و مجفف منی و شربش
از دو درم و جرم او رافع ادرار حیض و برف الدم و ورم و مثانه و روغن نیلوفر که باشد روغن بنفشه
بنجل ارند شته دو درم و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین و دو بسر حار و مبرد آن است
نیلی ثمر و بعضی عصارب ارد بسیه است و از گرم و دود دم جسمانک و مرو بعضی معدل است
و محلل مرادح اسدا از ادرام و فالج و قاطع ترف الدم و شربت او بقدر شقر بادب
سنه و تسکین تهیج آن ادرام و مانع خروج دل و حب سیر نفر اطفال و دو در دسته و
کرده و در باح بلیطه با مصلحش حب بقدر و با او در بیاسه حب قرحه و در دردب و تحبب
سوداوی و تاب و ورم او ملونه ملفقه حب قرحه و دو حب سموم و خفقان و با حار
سر حب استفاده و حب اسقو و لقمر حلا و فرح حب او و با و سرخ و نبه و السان
جراحات و رفع کلف و سوخته او حب و دار البغلت و با جوزن او مرو دار شناب و
قیدر نسی و روغن حکس رفع سموم حب اکثر از محر با حب و باید قبل از طلا موضع را باب گرم
و عسل گوید و با شیر حب فرح سر و چیار مرکب متفرح بعد دل و مفرح و مصلح او عسل و قدر شربش
تا دو درهم و بدلش نود لش از دهیو و لقت او با ساییم ابسم بیاربه و در حسی است آن
بهار لب دکو حاب و میاشند دکانیمن مثل خوشه که خدکی بنفشه بار او بابه و دوسته کلها

اردونا

زرد و با عطریت و خوردنش مصطکی و در اصفهان بی بیمز و از انیسون کوهی باشد و در بهار در ایران کشانند
و گویند و آن بقدر نخود کوچکی است مایل بسرخی و تلخ و در بعضی بلاد شیرین و قوت بوزن جست کور اسهب
حاد در سیم فرح او محلل و رادع ریاح و جهت اورام تشنج مفید و جهت مفاصل و لقوه نیم درم
سر با نفخ و دفع حسکات و او جهت استسقاء رحمها و قطع خون روغنی آزاد او سائیده با شقه
است مثال روغن شیخ صفحان است و مرضش بقدر رباب مثقال چهار [illegible] مزمن
و مفسود است فایده روغن نیم نخستین هم حبت و دوغن خار مجرب است باب
الدال و الزین بفارسی سوسن زرد گویند و آن اول سیوم گرم و خشک است قاطع بلغم و بریان [illegible]
سوام و مقوی معده و جگر و باصره و مقوی حافظه و مبهی و ریاح و مبهی و مخفف رطوبات مفاصل
و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعا و جهت درد سینه و سرفه و اسهال و جگر و معده و درد سر
تحلیل و تحصیل و لطف بول و حصاة و بستن زبان و بیکور کردن [illegible] سپار و تسمین
کرده فرجاد و جهت مفاصل و اورام بلغمی و مغص و مفتح سدد [illegible] و رفع و لسنج
بلغمی و فالج و مبتدی و قبیله او در حد او با سر ما و بان در عروق عصب و بیرون رحم و نفع تصفیه سرد
مصلح او از ریاح و محرق مخرور و مصلح او سکنجبین و سر [illegible] تسفال و بدل
مثل او وزن نیست او زراوند طویل است درونج احمر بفارسی جلبسرج گویند بیخ او نام
باسکفه است و آن مرتب العرب و برد الرامعه سه دو در اول دوم حسکات بتر
و برد بعضی معتدل و مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و باد ربست [illegible]
و حسکات او رافع زیاده و مفتح ما یسا و القا و جهت ضعف معده و [illegible]
حصاف حار و عصبی و جهت زیاده رحم مفید و طلا ابی او جوش طور ابی عصاره ان جهت ورم سر
و جسم و گوش و مضمضه او جهت لصوق لثه و حار گویند او جهت ورم ترشی و اطرشه
معوت و سائیده او جهت بالسل و شیخ حلال جهت حرکت بغیر درد با ستان
کوست رحمها عمیق رحم بجو ستو کردن ان و با برگ مزه و جهت قطع خون و

جاورس تر حست او صبر حبار واورام حاره و ورم معده وسکین کلف اعضا مفید وحکم
گل و غبار است از تمر او است و احتمال باشد ولکن انست دان عصارت
عصاره از گل سرخ بر سبیل مثل باشد و توت و انکه در میان گل سفید سخ زرد زرد و نوبند
و ورم او باب رافع اسهال عسر العلاج و رافع نفث الدم و سیلان خون است
حصه حاوی با اجماع گل باشد حمول او معوق رحم و رافع رطوبت ان و مصلح
مرخ است و لو نبند گل مبهج رکام و عطسه و با بنفشه در بعضی او جه و در بعضی مسکن ان
و مصلح او کافور و مضر باه و مورث سل و مصلح او انیسون و مقدار شربت از تازه او تا
ده درم و از حسابت او تا چهار ده درم دار است او با هیئت درم و بدلش مثل او
بنفشه در تلیع ان در لحولش است و لو نبند که ده درم عصیره تازه او و ده بار عمل مثقال باید و در روغن
گل که گل یکی اجماع زاده در روغن کنجد کرده و در آفتاب بگذارند و لعوق سفید شد گل
تکثیر با بنفشه مرتبه کشند و با آب افشرده تازه او را با مثل او روغن کنجد با رمول بجوشانند
تازه روغن بماند بر روی ترکیب البوشه در اوج و فالفس و تحلل و موافق مواد حاره و بارده و با
حرقت مسهله و محکن الهاب معده و در باید گوشت و جهای عمیق و مجفف
رطوبت و رافع مواد حسنه و حصبه و رافع تریاه امعا و مصمضه او مسکن درد دندان
و حسو مطول او مقوی دماغ و حالش اسهال صفراوی و مسهل بارده گرم و مقوی
اعضا و محلل مواد فاسده و در دل سلبی و در دها محنت الاثر و طلای او با سرکه و لخلخه
با سرکه و گلاب مسکن درد سر و در اوج کاهانست و نافع و موافق اورام ان و رافع
رجیه و درد اعضا و حرب ازان او و به با و حالش اسهال و مقوی فعل ان و سطور او
جهت ترد و کوشش و بر هم زدن او با سرکه در دیسب مورد رافع عرق و با در هر قروح و جوشهای
حاره و شربت او رافع صرع هدون ایات فی ورم فالوف و در ذراریح و امثال ان بدلش
بموزن او روغن بنفشه بموزن او و بیش آلاتلاف و مقدار شربت با لکوفه است
دفلاین

وطلاء سبوس ترکیب التوبیه و با بابونه و سنجد و با جراحات لطیفه و با بابونه برطوبت و با نوشادر
قالطبه و لعوقی سبوس بجهت سرفه حادث از آن بسیار جاذب و السنه اند و او مقوی معده و دماغ و رفع مضرات و قوت باه
بوی و گرم او جهت تقویت الدم و حسوب سعفه و عوارض بدنه و ذوب و مهره و امعاء و نقص
بارد و جارو و درد و سرفه و جهت خفقان حار و تقویت بدن و با شراب جهت ریاح و
تفریح و بوییدن او و طلا کردن جهت درد سر حار و درد چشم و با فرفیون جهت باردان
و سیجلاهای جهت تقویت دل و رفع غشی و سهو و نسیان و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط
نفس و رفع خمار مفید و با سکنجبین جهت مفرط و باه و بالتمر سکنجبین بود و مصلحش جلاب و
بیان و قدر شربتش تا نیم مثقال و ضماد بکار برد و بدلش او سنبل است باب
الهاء هلیله معروف است و او را بترکی سلیمانی نامند و در دوم گرم و خشک و تر آ
تخم او با سیب جهت تحلیل و فولنج و شیر دوختن نیمه و حب آب گرده با ماده و مره حرارت او
جهت ساخن خشم و بهق و کلف و استحوال او و جهت زیت و رفع الفواق با الواس بروغنان او
جاده و در سعی مرم و بدستور لعلیق لحیه اسهل او و در بن امور بحرکت و تعلیق استحوال او ایمان است
او جهت سلس البول و تقویت او و دو سنبل و با حقه و داشتن چشم او جهت
تقویت حافظه و با دامن فراموشی شده و لمعنی ار جهت ام و او مخلص بدلوح او سمار مرد و
روده حاره جهت رفع سحج و دشم و دوام الصیان و بخور او جهت رحمها و سحج و صوف و بلغ ارد
دل او بکر شیرینی و بیخ آن جهت تقویت حافظه لعاب بوی بزر باجن و بر از دو بر حسیر و سنه
و در بر سر و در صیم لواسهل جهت تقویت انسان خصوصا در وقتی که قمر در سنبله و ناظر دو سی
بار و ده دار سنو باشد و لکلفه اسهال او جهت لعوب بر تحصیم بور هلیول الهار سعی
بار حوه ماسند و در دوم گرم و در اول خشک و بجمیعش در دوم گرم و تر و بجمیعش در دوم خشک
و در اول گرم و تر سب و اراح عالیس و بلون مفتح سل حلد و ادرار بول و مهی و محلل لصیح و
عذا البلبیت او عالیب و معرجم و معرر الحول و عرق و مضعف خصیه و حب

و درد سر و سینه و ظلمت بصر و قروح به دستیق و طبیخ او دافع درد امعا و با شراب جهت
سم رتیلا و تقطیر البول و مضمضه او جهت درد دندان نافع و مداومت او مهیج درد مفاصل و مفسد
طعام و مصدع و مصلحش عسل و گویند او کشنده سگ است و بخورش مفتح سده سپرز و
با عسل و روغن بلسان مجرح حصات و بفرزجه او مدر حیض و در اوراز قوی تر از بلبون و مدر شیر
با درد و معال و مضر مثانه مصلحش عسل و بخورش ممسک و درد دندان و طبیخ او مهیای دبا عسل
و تخم جرجیر بسفی کرده و مثانه و مجاری بول و مجرح شتاک و در باب ان مقرره بیحر و دهن
و مصلحش سکنجبین و قدر شربت تا سه درهم است و در فلاحت مذکور است که چون
بشاخ حیوانات را دفن کرده بکررات و بعد بتول بمر و بدار مجرب است
تیوتا بفارسی کاسینه نامند در اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که ازسن رفع
کرده و دارحیت لطافت مواد بحسب اختلاف هوا و ربان و مقابل بلعر طعم و ربات
و طبیخ او مبیغود او مفتح سدد و مقوی جگر و مسکن حرارت حون و صفرا او لیناکی و
التهاب و مقوی معده و موافق مزاج حاره دبار و و دافع سدد و مقوی و مصفی مجاری بول
تمر و تمر هندی است و با اب را زیانه بیهوش او و دو به بیرقان تند و دبی است و چون
اب او را الحو ساید و لعف کرده باسکنجبین بیوشند جهت تبهای کهنه و لهوب
معده و رفع لفض رطوبات او و با طلعه جهت سنب زمیج نافع و چون با قدری از انیه
و کتوث کوفته ساند و بلصوق در التهاب اعضا ماده میشود و طلای او جهت اورام حاره و درد
چشم و با سرب ساینده و روغن گل و شیر جهت باسرطان مفرح لی الحلال و مزعزه
او با حنا جهت اتواب و ورم خلق و خناق و جماعه گویند مرکب او جهت ورم حاره و
درد چشم مجرب و خصوصا با روغن بنفشه دار و جو سمیه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام
حاره معتدل و قدر شربت از آن با تمر طل است و مضر صاحب نا سرفه و مصلحش سکر
است و کلمه ... از و دم خسک بالی حرارت و با اجزای بارده جهت التهاب هوادی

و سده و بیسی و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع
سموم و ضعف مگرده و سپرز و قطع نفث الدم و مجربات انتهاها موثر و لعوق او جهت رطب
و رب او با افعال تابعات و معاجین برگ آن گاه که مقدار شربتش از دو دو درهم تا یک درهم و از بیقی
ذکره الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو و موافق آن و بیخ آن گاه که در اول گرم و در دوم خشک
و لعاب او مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تنهایی و عرق و حرقه و الصفحه حول
و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و لقمه و تحلیل مواد نافع و مقدار شربت از ریشه آن ده
او باب و درم تا چهار درهم و در مطبوخ او از یک درهم تا نیم درهم و عرق آن گاه که نسبت آن باب
او بسیار ضعیف تر است. **یاقوت**. معرب هو سرخ سماقی و گلنار رنگ
و کهربائی و ربانی باشد او و در دوم گرم و خشک و کبود و او در اول و دوم سفید و در اول خشک
و در همه غالب واد مقوی دل و دماغ و مفرح و شربت یک قیراط او بر ای سموم و لیتق
او با نجاست حبت رفع طاعون و لعزیو او سواس و جرح و خفقان و در ابتدای الجماع حول
و بر فی الدم و اکثر شربی او جهت قصبات حاجات و رفع ضرر صاعقه و عرق و طاعون و
درد دندان و سلس او جهت رفع تشنگی و بد بوئی دهان موثر و عدد ساید بهمین از بلغط بالتما
نباید و آن است. **یاسمین** هو سمن و القسالی نامند لطافت یاس سفید
باشد و در دوم گرم و خشک و مفتح سده و جهت بلغم و سودا و آباز اصفر و اوجاع سده و ریاح
عللبطه و فالج و مفاصل و امثال آن و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج
اقسام کرم شکم و گویند ... او جهت درد سر بارد و لقوه و ماغ و درد اوجاع ریاح و دماغ
و لطول طبیخ او جهت درد نیم سر بارد و صداع و جا او جهت ملف و سرخ کردن زبان
رخسار و برای کردن عصب و اعانت بر لعوط و سعد کردن موی سیاه موثر و مقدار مجرد در آن
و مصلحش بنفشه و کلنج و سر او مقدار شربتش از جرم او سه درم تا سه درهم او ده درهم و بدلش
یاسمین زرد و بدل مرد و یاسمین بری است و روغن یاسمین ... مفتح و محلل و در جمیع افعال

که مذکور شده مجرب الناس است و چون در سر سپستان ارسته و ... با سخن رسم است و طفل با تمکین
از دو درد ... الوجود است جهت درون او را در جمیع طفل ... اکثر باشد ورم او را با بلغم ... چند روز
... باید حسب سپستان ذوق و کلی و مفاصل مجرب است ... نموده ... سرفه ... هیچ
... است ... و ... ان و در اول سیوم سرد و در اخر آن ... محرور
و هر عضو ... نماید ادویه ای همان عضو باشد و در قسم ... و دوای همان عضو مزاج آن است
و شرب او بار خوردن جهت مفاصل و عرق النسا و لقوه ... و با عسل جهت ... سرد با سکنجبین
جهت خفقان و با ... جهت حرقة البول و در ... ثمر او جهت ... و قروح ... نافع
... و ... مصلحش ... در سر سپستان چهار ... است و در ... 
... عرق ... است ... نموده ... زبان ... او آن است که ... در خانه
... یا در خطی از خطوط ... و ... باشد یا ... الصعدین ... و ... 
... باشد ... طلوع آفتاب ... است چون عضوی
... او را ... ثمر او و ... ناره و ... ریش ... خلاف ... ساینده
... چشمها و ... نباید ... لعاب ... گرم ... باشند
و هر جا ... که ... مجموع او را با عصاره ... سکنجبین ... قطع ... 
... و ... اعراض ... و عرق ... و ... زبان ... و مخلوط
باشد و تعلیق آن جهت رفع ... تعلیق ... لعاب ... و بعضی
شرط ... اول ... تا ... تعلیق نمایند و ... است ... سپستان
... در رفع ... و عقل و ... موثر است و ... ثمر ... و او را ... 
... تا بحدی ... باشد و چون ... سلعه
او را ... لیسان ... که ... باشد ... طفل مرضوع تعلیق نمایند
رفع ... گردد ... اسم ... جمیع ... است ... از ... او را ...

است

است چه آن بهترین اقسام او است حومل برچه اعظم مخصوص دانسته اند کوبر کرده بهترین و اینجا
و اکر خواص کلیه بیان نشود و جمیع نوعات تری و خشکی و اکبر آن و در درجه چهارم گرم و با سمیت
اند و جراحت کشته و جلد و سبیل خوب و در همه از جه و بورث اسهال و خوب درجه اشتاد و
زحیر و نحیس بورث عطش و الفلات معده و نفث نفس و غشی و استعمال آن را خارج
بدن جایز دانسته اند و داخل خوردن لعوقی از آن احتیاج افتد زیاده از دو دانگ قطره او نیز او زون
مصلحی بنداشته اند و مصلحات آن کشنیه دارو خوردن روغن بادام و رب سوسن
و کتیرا است دو ربع سیر و کرده رافع اخراط عمل او است [illegible] نقارسی موش [illegible] در
سیوم گرم و خشک [illegible] البداد [illegible] طبع [illegible] زمی و خیت [illegible] باروه [illegible] در
اخراج سنگ کرده و مثانه نافع و مجرب [illegible] و مصلحش [illegible] و هر [illegible] هست
تمام شد [illegible] تحفة المومنین بتاریخ ۳۰ شهر سلخ شهر شوال [illegible] هجری
یوم الاحد [illegible] فقیر

تاریخ ۲۷ شهر ربیع ۱۲۸۹

حرره العبد سید محمد تقی ...

ولد محمود

Muntakhab-i-Tuhfatu'l-mu'minin.